

در ضعف و افول آنان مؤثر بود. با رهایی یافتن اتحادیه‌ها و شعبه‌های استانی حزب از فشار سیاستهای قوام، رهبران پیشین حزب آرای چشمگیری به دست آوردند. شورای متحده با این مخالفان درون حزبی به مخالفت برخاست، زیرا هنوز روستا، یکی از رهبران اولیه حزب توده، که به گفتهٔ وابستهٔ کارگری انگلیس «همچنان در بین طبقهٔ کارگر محبوب بود»^۱، حزب را هدایت می‌کرد. همچنین، همهٔ اعضای شعبه‌های استانی حزب نیز به این مخالفان بی‌اعتماد بودند، زیرا برخی از شعبه‌های استانی خواسته‌های محلی داشتند و برخی دیگر نیز به واسطهٔ بقراطی، از دیگر رهبران قدیمی، با سازمان مرکزی حزب در تهران رابطه برقرار می‌کردند. عامل مهمتر دیگر اینکه، بیشتر اعضای حزب برای رهبران قدیمی احترام زیادی قائل بودند تا برای مخالفان درون حزبی؛ زیرا اکثر این مخالفان به تازگی وارد سیاست شده بودند در حالی که بیشتر رهبران قدیمی سالهای زیادی را در زندان دوران دیکتاتوری رضاشاه سپری کرده بودند.

افزون بر اینها، هنگامی که بحثها آغاز شد خود اصلاح‌طلبان حزب به سه جناح چپ، راست و میانه تقسیم شدند. چپ‌گرایان را کمونیستی کهنه کار رهبری می‌کرد که ده سال در زندان به سر برده بود و می‌خواست حزب توده را به حزبی ارتدکس لنینیستی تبدیل کند؛ حزبی که طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا باشد، قانون اساسی و اصول حکومت شبه‌بورژوازی را محکوم کند، خواستار یک انقلاب خشونت‌بار باشد و رسماً نمایندهٔ جنبش کمونیستی بین‌المللی باشد. این چپ‌گرایان که پرووکاتور نامیده می‌شدند، پس از کناره‌گیری از حزب توده، حزب کمونیست را تشکیل دادند. البته چندماه بعد که شورویها این سازمان را نمایندهٔ پلیس مخفی خواندند، خود به خود منحل شد. میان‌روها را نیز نظریه‌پردازان جوانی به نامهای طبری، قاسمی، جودت، فروتن و کیانوری رهبری می‌کردند. آنها نخست به راست‌گرایان تحت رهبری خلیل ملکی پیوستند تا رهبران غیرکمونیست را بیرون و بر آموزش تئوریک کادرهای حزبی تأکید کنند. ولی هنگامی که این موضوعات، به‌ویژه آن دو موضوع حساس مطرح شد، در همان جناح کمیتهٔ مرکزی پیشین قرار گرفتند. آنها از حزب می‌خواستند تا به بعضی از تقاضاهای معتدل شعبه‌های ایالتی

1. British Labour Attaché to the Foreign Office, 31 March 1948, F. O. 371/Persia 1948/34-68703.

و اقلیتهای زبانی توجه کنند. همچنین، به قطع رابطه با شوروی هم مایل نبودند، زیرا شوروی را به عنوان نخستین کشور سوسیالیستی می‌ستودند؛ به همبستگی و همکاری بین‌المللی اعتقاد داشتند؛ و گمان می‌کردند که اگر حزب توده خط‌مشی مستقل و خودسرانه‌ای در پیش گیرد، شوروی سازمان رقیبی برای آن ایجاد خواهند کرد. بنابراین، میانه‌روها به متهم کردن راست‌گرایان به دلیل ناتوانی در تمیز انتقادهای سازنده از انتقادهای ویران‌گر، تفرقه‌افکنی در حزب و وفادار نبودن به تصمیمات اکثریت و اصول سانترالیسم دموکراتیک پرداختند.^۱ از دیدگاه طبری، آنها که فقط به خاطر انتقاد، انتقاد می‌کردند، به منفی‌بافی، کلبی‌مسلکی، هرج و مرج‌طلبی، فردگرایی افراطی و سایر ویژگیهای منفی شخصیتی رایج در جامعه ایرانی گرفتار بودند.^۲

خلیل ملکی و دیگر مخالفان سرسخت که اخراج شدنشان را پیش‌بینی می‌کردند، پیشاپیش از حزب کناره‌گیری کردند. گروه ملکی که «جدایی‌طلبان» لقب گرفته بود، از نه روشنفکر برجسته زیر که سه تن از آنان عضو کمیته ایالتی تهران بودند تشکیل می‌شد: «توللی و پرویزی، دو نویسنده معروف شیرازی؛ اسحاق اپریم؛ مکی‌نژاد، دوست دوران کودکی خلیل ملکی و یکی از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر»؛ جلال آل احمد، مقاله‌نویس جوانی که به‌زودی به یکی از نویسندگان برجسته کشور تبدیل شد؛ ابراهیم گلستان، نویسنده با استعداد دیگری که در دهه ۱۳۴۰ یک کارگردان مشهور شد؛ نادر نادرپور، شاعر جوان و مترجم ادبیات فرانسوی؛ احمد آرام، مترجم و شاعر بنام دیگر؛ و دکتر رحیم عابدی، تحصیلکرده فرانسوی و استاد شیمی دانشگاه تهران. خلیل ملکی و برخی از حامیان وی هنگام ترک حزب توده، جمعیت سوسیالیست توده ایران را تشکیل دادند. البته پس از چند هفته این سازمان فرو پاشید، زیرا نتوانست اعضای حزب توده را جذب کند و شوروی نیز آن را به رسمیت نشناخت. خلیل ملکی، سالها بعد، به کمک حزب زحمتکشان دوباره وارد سیاست شد.

۱. «انتقادهایی بر موقعیت فعلی حاکم بر حزب ما»، نامه مردم، ۱۱ (خرداد ۱۳۲۶)، ۲۳-۳۳؛ ا. طبری، «حزب ما چیست؟»، نامه مردم، ۱۱ (اردیبهشت ۱۳۲۶)، ۱-۱۰.
 ۲. ا. طبری، «ویژگی بی‌نظمی»، نامه مردم، ۱ (تیر ۱۳۲۶)، ۱-۳؛ ا. طبری، «درباره برخی کج‌رویه‌ها»، نامه مردم، ۲ (بهمن ۱۳۲۶)، ۱-۸؛ ا. طبری، «مبارزه و شیوه‌های واکنش»، نامه مردم، ۱ (دی ۱۳۲۶)، صص ۸۰-۸۶.

حزب توده که از شر مخالفان درون‌حزبی رها شده بود، در فروردین ۱۳۲۷ دومین کنگرهٔ حزبی را برگزار کرد. این کنگره که در شرایط نیمه‌مخفی در تهران برگزار می‌شد، ۱۱۸ نماینده از همهٔ نواحی کشور به‌جز استانهای شمال غربی را که در آنها اعضای حزب توده به فرقهٔ دموکرات آذربایجان و کردستان پیوسته بودند، دربرمی‌گرفت.^۱ کنگرهٔ دوم یک پیروزی کامل برای رهبران پیشین و متحدان میانه‌رو آنها بود. در این کنگره، مشارکت در کابینه و مجلس تصویب شد. البته بحث و گفتگوها به اندازهٔ کافی شدید و تند بود که رهبران را از پیامدهای ناگوار شرکت در کابینه‌های آینده آگاه سازد. کنگره، همچنین، اتحاد با فرقهٔ دموکرات آذربایجان و کردستان را تأیید کرد، زیرا این دو فرقه به قانون اساسی پای‌بند بودند و در راستای تقویت دیگر نیروهای مرفعی کشور تلاش کرده بودند.^۲ پیشنهادهای حمایت از حقوق استانها، به‌ویژه داشتن مجلسهای ایالتی نیز پذیرفته شد. این کنگره، هرچند خواستار رابطهٔ رسمی با جنبش بین‌الملل کمونیستی نشد، در راستای پشتیبانی از مبارزات کمونیستی در یونان، چین و ویتنام به اقداماتی دست زد. کنگرهٔ دوم، بر وفاداری حزب به قانون اساسی و بر ضرورت مبارزهٔ گسترده علیه «خطر دیکتاتوری جدید»^۳ تأکید کرد. همچنین، اساسنامهٔ حزبی جدیدی را تصویب کرد که مطابق آن، قدرت بیشتری به رهبران آیندهٔ حزب داده می‌شد. برپایهٔ این اساسنامهٔ جدید، کنگره یک کمیته مرکزی ۱۹ نفره و یک هیئت مشورتی ۱۴ نفره تعیین می‌کرد. کمیتهٔ مرکزی هم یک هیئت اجراییه، ۳ متشی ویژه و چند کمیسیون از جمله کمیسیون تفتیش که پیشتر توسط نمایندگان کنگره انتخاب می‌شد، تعیین می‌کرد.

پس از تصویب اساسنامهٔ جدید، رأی‌گیری برای تعیین اعضای کمیته مرکزی و هیئت مشورتی نیز انجام شد. از ۱۹ فرد انتخاب‌شده برای کمیته مرکزی، ۱۶ نفر زیر از اعضای کمیته‌های مرکزی پیشین و کمیسیونهای ویژهٔ آنها بودند: رادمنش، طبری، جودت، روستا، کشاورز، فروتن، کامبخش، بهرامی، یزدی، قاسمی، بقراطی،

۱. مذاکرات دومین کنگرهٔ حزب منتشر نشد اما برای آگاهی مختصر، رکن: ا. طبری، «تحلیلی از دومین کنگرهٔ حزب»، نامهٔ مردم، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۷؛

B. Alavi, *Kampfendes Iran* (Berlin, 1955), pp. 101–104.

۲. م. یزدی، «شواهدی به دادگاه نظامی»، اطلاعات، ۲۶–۳۱ اردیبهشت ۱۳۳۴.

۳. مردم، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۷.

کیانوری، علوی، امیرخیزی، نوشین و ایرج اسکندری. کامبخش، امیرخیزی و اسکندری با وجود آنکه هنوز در تبعید بودند، انتخاب شدند.^۱ سه تازه‌وارد عبارت بودند از نادر شرمینی، صمد حکیمی و غلامعلی بابازاده. شرمینی مسئول جدید سازمان جوانان حزب، مهندس راه و ساختمان و مترجم آثار کلاسیک کمونیستی از زبان روسی بود. وی در یک خانواده قفقازی‌الاصل آذری زبان ساکن تهران به دنیا آمد و به سال ۱۳۲۱ که دانشجو بود وارد حزب توده شد. شرمینی، به شدت مورد تنفر گروه ملکی بود، زیرا در تحکیم پشتیبانی سازمان جوانان حزب از رهبران پیشین نقش بسیار مهمی ایفا کرده بود. حکیمی پنجاه‌ساله، عضو برجسته شورای متحده و کارگر ماهر راه‌آهن بود. وی که در خانواده‌ای از طبقه کارگر به دنیا آمده بود به نخستین جنبش کارگری پیوست و در سال ۱۳۱۶ به دلیل تشکیل اتحادیه‌هایی در بین کارگران راه‌آهن شمال، دستگیر شد. بابازاده، دیگر عضو برجسته شورای متحده نیز کارگر راه‌آهن بود و در اولین جنبش کارگری فعالیت داشت. او که فرزند یک خانواده فقیر آذربایجانی بود، بعدها در تهران و استانهای کنار دریای خزر به کار پرداخت. کمیته مرکزی جدید، رادمنش را به دبیرکلی، طبری را به سمت رئیس کمیسیون سیاسی و کشاورز را به ریاست کمیسیون تفتیش برگزید.

در حالی که بیشتر اعضای کمیته مرکزی را رهبران پیشین تشکیل می‌دادند، ۱۳ عضو از ۱۴ عضو هیئت مشورتی چهره‌های جدید بودند. ۱۴ عضو هیئت مشورتی عبارت بودند از: محضری، بزرگ‌علوی، علی شاندرمنی، اسماعیل شبرنگ، مرتضی راوندی، امان‌الله قریشی، علی متقی، مریم فیروز، محمدحسین تمدن، صادق انصاری، جهانگیر افکاری، آقامیر سیداشرفی، ابوالفضل فرهی و حسن امام‌وردی. محضری، تنها عضو قدیمی، تراشکاری بود که در سال ۱۳۲۱ به عضویت کمیته مرکزی موقت انتخاب شده بود. بزرگ‌علوی، برجسته‌ترین عضو این هیئت، نویسنده کتاب پنجاه و سه نفر و یکی از معروفترین نویسندگان ایران بود. او در خانواده‌ای کشاورز که از نهضت مشروطه پشتیبانی و سپس به آلمان مهاجرت کرده بودند، به دنیا آمد. علوی در تهران و برلین بزرگ شد. او در برلین با آرنی آشنا و به روانشناسی فروید و فلسفه مارکسیستی بسیار علاقه‌مند شد. برادر بزرگتر وی،

۱. از رهبران تبعیدی حزب توده تنها آوانسیان عضو کادر رهبری جدید نبود؛ زیرا دیگر در حزب کمونیست آرمستان فعالیت می‌کرد.

مرتضی علوی به حزب کمونیست ایران پیوسته بود و در مقام رابط اصلی میان بین‌الملل سوم و دانشجویان چپ‌گرای ایرانی مقیم آلمان فعالیت کرده بود. بزرگ‌علوی، پس از بازگشت به ایران، در اوایل دهه ۱۳۱۰، در دانشکده فنی مشغول تدریس شد، کتاب چمدان (مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه که بیشتر نشان‌گر تأثیر فروید بود تا رئالیسم اجتماعی استالین) را منتشر کرد، در آماده‌سازی مجله دنیا به ارانی کمک کرد و سرانجام به‌عنوان یکی از اعضای برجسته «پنجاه و سه نفر» به هفت‌سال زندان محکوم شد. گرچه او از بنیان‌گذاران حزب توده بود، علائق ادبی‌اش مانع از آن شد تا در کمیته‌های مرکزی پیشین بیشتر فعالیت کند.

شاندرمنی، یکی دیگر از بازماندگان «پنجاه و سه نفر» و خیاط جوان اهل انزلی، گزارشگر روزنامه مردم در اصفهان بود. شبرنگ، از اعضای کهنه کار انجمن فرهنگی رشت و آموزگار پیشین، در سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست و سرپرستی امور حسابداری حزب را برعهده گرفت. راوندی، یک حقوق‌دان جوان و سردبیر نشریه آهنگر، ارگان حزب توده در اصفهان، بود. وی، سالها بعد، اثر مارکسیستی مهمی با عنوان تاریخ اجتماعی ایران نوشت. قریشی، مترجم و یکی از فعالان حزب در استانهای شمالی، ستوانی بود که در سال ۱۳۱۶ به جرم شرکت در یک «توطئه فاشیستی» علیه رضاشاه زندانی شده بود. وی که در همان زندان «پنجاه و سه نفر» محبوس بود، مارکسیست شد و در اواخر سال ۱۳۲۰ به حزب توده پیوست. متقی، ستوان دیگری که به جرم «فعالیت‌های فاشیستی» زندانی شده بود، روزنامه‌نگار و سازماندهنده مهم حزب در شیراز بود. مریم فیروز، مسئول سازمان زنان حزب توده، از سال ۱۳۲۱، خواهر فرمانفرمای معروف که به‌دستور رضاشاه کشته شد، عمه مظفر فیروز که با قوام همکاری کرد و همسر کیانوری، عضو کمیته مرکزی حزب بود.

تمدن، روزنامه‌نگار تحصیل‌کرده فرانسو، خبرنگار بخش خارجی روزنامه رهبر و تحلیل‌گر سیاست‌های مجلس بود؛ سالها بعد، سردبیر مهمترین روزنامه حزب شد. انصاری، مهندس شاغل در وزارت کشاورزی، از سال ۱۳۲۲ در حزب توده فعالیت می‌کرد و کارشناس مهم حزب در مسائل دهقانان بود. افکاری، روزنامه‌نگار جوان، نویسنده و مترجم مجموعه‌ای از آثار فرانسوی درباره ادبیات و فلسفه بود. اشرفی، مبارز حزبی که از سال ۱۳۲۲ در حزب فعالیت می‌کرد، یک روشنفکر آذربایجانی و

رابط اصلی حزب با فرقهٔ دموکرات آذربایجان بود. فرهی، که بیش از پنجاه سال داشت، از فعالان کهنه کار نخستین جنبش کارگری بود و از سال ۱۳۲۱ در سازمان حزبی شمال خراسان فعالیت می کرد. امام وردی، درحین تحصیل رشتهٔ مهندسی نساجی در دانشگاه تهران به سازمان جوانان حزب پیوسته بود. وی در سال ۱۳۲۷ مدیر کارخانهٔ دولتی ابریشم بافی چالوس بود.

بدین ترتیب، هرچند که شانزده چهرهٔ جدید به عضویت کادر رهبری حزب توده درآمدند، ترکیب اجتماعی آن دگرگون نشد. در بین سی و سه فرد انتخاب شده برای کمیتهٔ مرکزی و هیئت مشورتی، هشت نویسنده و روزنامه نگار و مترجم، شش استاد دانشگاه، پنج مهندس، چهار آموزگار و آموزگار پیشین، دو حقوقدان، دو کارگر راه آهن، یک مدیر مدرسهٔ پیشین، یک پزشک، یک کارگردان تئاتر، یک خیاط، یک تراشکار و یک کارمند متوسط وجود داشت. بیست و سه نفر از آنها تحصیلات عالی داشتند: یازده نفر از اروپای غربی، هشت نفر از ایران و چهار نفر از اتحاد شوروی. میانگین سن افراد نامبرده کمتر از سی بود. همهٔ این سی و سه نفر از خانواده های مسلمانان بودند. بیست و چهار نفر در خانواده های متوسط یا پایین به دنیا آمده بودند؛ نه نفر دیگر نیز از خانواده های برجستهٔ روحانی، تاجر و اشرافی بودند. اما در سال ۱۳۲۷، تنها یک نفر از آن نه نفر ثروتمند به شمار می آمد. پانزده نفر در استان تهران، شش نفر در گیلان، چهار نفر در آذربایجان، دو نفر در مازندران، دو نفر در اصفهان، دو نفر در فارس و دو نفر در خراسان به دنیا آمده بودند. ولی در سال ۱۳۲۷، نوزده نفر در تهران، سه نفر در خارج، سه نفر در گیلان، دو نفر در اصفهان، دو نفر در شیراز، یک نفر در مازندران، یک نفر در آذربایجان، یک نفر در خراسان و یک نفر در خوزستان زندگی می کردند. نه نفر جزو گروه «پنجاه و سه نفر» بودند، یک نفر از همکاران نزدیک ارانی بود، دو نفر فاشیستهای قدیمی بودند که با «پنجاه و سه نفر» زندانی شده بودند، سه نفر در بخش جوانان حزب کمونیست ایران فعالیت کرده بودند، سه نفر از فعالان کهنه کار نخستین جنبش کارگری بودند و پانزده نفر دیگر نیز جوانان روشنفکر مارکسیست بودند که پس از شهریور ۱۳۲۰ فعالیتهای سیاسی خود را آغاز کرده بودند. البته این کادر رهبری جدید از یک جنبهٔ مهم با کادر رهبری پیشین متفاوت بود. در بین سی و یک فردی که در کنگرهٔ نخست حزب به پستهای عالی رسیده بودند، تنها شش نفر به خانواده های آذری زبان و دو نفر هم به

خانواده‌های قاجاری تعلق داشتند. اما در بین سی‌وسه نفری که در کنگره دوم به عضویت کمیته مرکزی و هیئت مشورتی درآمد بودند، یازده نفر از خانواده‌های آذری و سه نفر از خانواده‌های قاجار بودند. پس بیش از ۴۲ درصد اعضای رهبری حزب ترک‌زبان بودند.

در ماه‌های پس از کنگره دوم، رهبران حزب توده، استراتژی دوگانه‌ای مطرح کردند. از یک سو، کوشیدند تا نیروهای گسترده ضد سلطنت را مؤتلف سازند و آزادی عمل در تأسیس سازمانهای توده‌ای، به‌ویژه اتحادیه‌های کارگری را دوباره به دست آورند. بنابراین، آنها به‌طور کلی از دموکراسی آزادی‌خواهانه و به‌ویژه از قانون اساسی پشتیبانی کردند؛ تأکید نمودند که شورای متحده سازمانی غیرسیاسی و جدا از حزب توده است؛ و همچنین از تظاهرات خیابانی، اعتصابات کارگری و دیگر رویاروییهای مستقیم با دولت خودداری کردند. از سوی دیگر، فعالیت‌های خود را بر تقویت سازمانهای استانی و تربیت کادرهایی کاملاً پای‌بند به اصول «سانترالیسم دموکراتیک» و آگاه به مارکسیسم و لنینیسم، متمرکز کردند. طبری، در یک سخنرانی برای گروهی از فعالان حزبی می‌گوید که یک حزب نمی‌تواند جامعه جدیدی به وجود آورد مگر اینکه کادرهایی تربیت کرده باشد که کاملاً به مارکسیسم، استراتژی و راهکارهای حزبی و تاریخ و مسائل اجتماعی کشور آگاهی داشته باشند. قاسمی نیز گفت که حزب در نظر دارد کادرهایی را آموزش دهد که به اهداف حزب کاملاً پای‌بند باشند، مارکسیسم را کاملاً دریابند و آماده باشند تا در راه نفع عمومی فدا شوند.^۱ وی این گفته لنین را نقل می‌کند که حزب انقلابی واقعی فقط آن سازمان کارگری نیست که خواهان افزایش دستمزدها باشد، بلکه ارتش منضبطی است که تنها افراد کاملاً آگاه به مسائل سیاسی جامعه و مشتاق‌ترین مبارزان راه انقلاب کارگری را به عضویت می‌پذیرد. بدین ترتیب، حزب توده تلاش می‌کرد تا از یک سو فعالیت‌های خود را تعدیل کند و از سوی دیگر اعضای خود را رادیکال‌تر کند.

تأکید بر ایدئولوژی رادیکال، در مجله روشنفکری حزب یعنی نامه مردم بازتاب یافت. پیش از کنگره دوم، مقالاتی درباره سوسیالیستهای مختلفی همچون سن سیمون، کائوتسکی، پلخانف و ژان پل سارتر در این نشریه به چاپ می‌رسید. ولی

۱. طبری، «درسهایی از تجربه‌های گذشته»، نامه مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷). صص ۵۰-۵۶. ۱. قاسمی، «آموزش کادرها»، نامه مردم، ۲ (خرداد ۱۳۲۷)، ۵۹-۷۱.

پس از کنگره دوم، تنها مطالبی در مورد لنین، استالین و «رنالیسم اجتماعی»، منتشر می‌شد. نامه مردم مقالاتی درباره کتاب یک گام به پیش دو گام به پس لنین؛ واقع‌گرایی اجتماعی در هنر ژادانف؛ و کتابهای مسئله ملیتها، مارکسیسم و اقلیتهای زبانی، تضادهای درونی حزب و تاریخ مختصر حزب بلشویک استالین، چاپ کرد. در این نشریه، همچنین، از «فلسفه ضد دموکراتیک اگزیستانسیالیسم» سارتر انتقاد شد، از تحقیقات شورویها در حوزه ژنتیک تمجید شد و مقالاتی مانند مقاله «استالین: مردی با افکار یک فیلسوف، روحیه انقلابی یک کارگر و لباس یک سرباز فروتن»، که از زبان روسی ترجمه شده بود، به چاپ رسید.

این استراتژی دوگانه به خوبی پیاده می‌شد. در اردیبهشت ۱۳۲۷، دفتر مرکزی حزب توده در تهران کلاسهای منظمی برای کادرها برگزار می‌کرد و اعضای فعال آموزش دیده‌ای را به مراکز استانی حزب می‌فرستاد. در خردادماه، مسئولین نشریات حزب به دموکراتهای قوام، طرفداران سیدضیاء و دیگر سردبیران مخالف سلطنت پیوستند تا جبهه‌ای مطبوعاتی علیه دیکتاتوری تشکیل دهند. حتی سیدضیاء اعلام کرد که اگر نخست‌وزیر می‌شد حزب توده را از فشارها و محدودیتهای پلیس خلاص می‌کرد، زیرا «حزب توده یک سازمان میهن‌پرست و پای‌بند قانون است».^۱ در تیرماه، یزدی و کشاورز دیدار ویژه‌ای با نخست‌وزیر وقت (هژیر) داشتند و برنامه اصلاحی چهارگانه‌ای به وی پیشنهاد کردند که دربرگیرنده موارد زیر بود: تدوین قانون کار جدید؛ افزایش سهم دهقانان از محصول به میزان ۱۵ درصد؛ افزایش ندادن بودجه نظامی؛ و لغو حکومت نظامی در خوزستان، مازندران، آذربایجان و شمال خراسان.^۲ در بهمن‌ماه ۱۳۲۷، حزب توده اجازه یافت تا مراسم یادبودی برای ارانی برگزار کند. از آذرماه ۱۳۲۵ به بعد، این نخستین گردهمایی عمومی بود که حزب برگزار می‌کرد. میزان جمعیت شرکت‌کننده که بین ۱۰,۰۰۰ تا ۳۰,۰۰۰ نفر برآورد می‌شد مقامات دولتی را شگفت‌زده کرد. روزنامه‌های غربی که پیشتر آگهیهای ترحیم حزب را منتشر کرده بودند اکنون هشدار می‌دادند که حزب توده روز به‌روز قدرتمندتر می‌شود. لوموند نوشت که پس از فروپاشی حزب دموکرات قوام، حزب توده به تنها حزب کارآمد کشور تبدیل شد. نیویورک هرالد تریبون و کریستین

۱. سیدضیاء، «اگر نخست‌وزیر می‌شدم»، خواندنیها، ۸ اسفند ۱۳۲۶.

۲. حزب توده، «پیشنهادها به نخست‌وزیر هژیر»، مردم، ۱۸ مرداد ۱۳۲۷.

ساینس مانیفور بر پایهٔ برآوردهای دیپلماتهای خارجی نوشتند که ۳۳ درصد جمعیت کشور و ۸۰ درصد جمعیت شهری هوادار حزب توده است.^۱ سفارت انگلیس نیز در گزارشی محرمانه به وزارت خارجه، تجدید حیات آرام حزب توده را چنین تشریح می‌کند:

سیاست حزب توده در یک سال گذشته، دوری‌جستن از فعالیتهای عمومی و توجه به تحکیم سازمان و جذب اعضای قابل اعتماد بوده است. ولی این کار آنچنان پنهانی انجام گرفته است که بیشتر مخالفان حزب در دولت و اتحادیه‌های کارگری باور کرده‌اند که این سازمان در آستانهٔ مرگ بوده است و به هیچ‌روی خطرناک نیست. در واقع، شواهد نشان می‌دهد که حزب توده وقت خود را هدر نداده است و شاید حمایت پنهان یا آشکار حدود ۳۵ درصد کارگران صنعتی را به دست آورده است. به دست آوردن و حفظ این پشتیبانی، در شرایطی که حزب در فشار دولت بوده است و نمی‌توانسته به تظاهرات یا عملکرد مثبت دیگری متوسل شود، دستاورد چشمگیری است.^۲

البته، روند پیشرفت و تجدید حیات حزب توده در پی یک سوءقصد مرموز به جان شاه در همان روز مراسم گرامیداشت ارانی، پایان یافت. به دنبال این سوءقصد، دولت حکومت نظامی اعلام کرد و نه تنها رهبران توده‌ای بلکه سیاستمداران برجسته‌ای مانند مصدق و کاشانی را بازداشت کرد. یک هفته بعد، نخست‌وزیر وقت حزب توده را به توطئه‌چینی برای کشتن شاه متهم ساخت و مدارکی دال بر رابطهٔ سوءقصد کننده با روزنامهٔ مذهبی پرچم اسلام و اتحادیهٔ روزنامه‌نگاران وابسته به شورای متحده ارائه کرد. هر چند دولت اتهام سوءقصد را به دلیل نداشتن مدارک محکم و مستدل مسکوت گذاشت، با توسل به قانون سال ۱۳۱۰، حزب توده را به‌عنوان سازمانی کمونیستی، منحل و غیرقانونی اعلام کرد. دولت، همچنین، حزب توده را متهم کرد که در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵، با برپایی شورش در آبادان، سازماندهی اعتصابات در خوزستان، مسلح کردن کارگران در مازندران و تشویق

1. Alavi, *Kampfendes Iran*, p. 84. فرماندار نظامی تهران، سیر کمونیزم، صص ۱۰۷-۱۰۸؛ *Le Monde*, 18 October 1948; *New York Herald Tribune*, 24 May 1950; *Christain Science Monitor*, 7 June 1950.

2. British Ambassador to the Foreign Office, 31 March 1948, F. O. 371/Persia 1948/34-68705.

جدایی طلبان آذربایجان و کردستان، سلطنت مشروطه را تضعیف کرده است.^۱ در پی این رویدادها، پلیس دفاتر حزب توده را اشغال کرد، اموال آنها را ضبط و بیش از دو‌یست‌تن از رهبران و فعالان حزب را دستگیر کرد. طی ماههای بعد، بیشتر این رهبران در دادگاههای نظامی محاکمه شدند. چهارنفری که در سال ۱۳۲۵ فرار کرده بودند - آوانسیان، کامبخش، امیرخیزی و ایرج اسکندری - غیباً به مرگ محکوم شدند. پنج نفر دیگر نیز - رادمش، بابازاده، روستا، کشاورز و طبری - که در بهمن ۱۳۲۷ از دستگیر شدن گریخته بودند به همان سرنوشت دچار شدند. شش نفر بعدی نیز که پیشینه مشابهی داشتند - بهرامی، فروتن، شرمینی، قریشی، بزرگ‌علوی و مریم فیروز - غیباً محاکمه و به زندانهای طولانی محکوم شدند. ده نفر هم که دستگیر شده بودند - کیانوری، قاسمی، یزدی، جودت، محضری، علوی، بقراطی، نوشین، حکیمی و شاندرمنی - به ده‌ماه تا ده‌سال زندان محکوم شدند. بدین ترتیب، در اواسط سال ۱۳۲۸، نه عضو از نوزده عضو کمیته مرکزی در زندان بودند و ده نفر دیگر هم، با جرائم سنگینی که داشتند یا در خارج به سر می‌بردند و یا پنهان شده بودند. بدین ترتیب، حکومت ضمن اینکه به خود می‌بالید، انحلال حزب توده را اعلام کرد.

تجدید حیات (اسفند ۱۳۲۹ - مرداد ۱۳۳۲)

همچنان‌که دیدیم، حکومت شاه مرگ و خاکسپاری حزب توده را اعلام کرد. ولی در واقع، با وجود اینکه شاید این حزب به خاک سپرده شده بود، به هیچ‌روی هنوز نمرده بود. هیئت مشورتی و اعضای باقی‌مانده کمیته مرکزی، رهبری حزب را در دست گرفتند و به شاخه‌های حزبی دستور دادند تا هسته‌های زیرزمینی پنج‌الی شش‌نفری تشکیل دهند. آنها نشریات مخفی چاپ کردند و به انتشار روزنامه‌های مردم، ظفر و رزم ادامه دادند. همچنین، هواداران ارتشی حزب را تشویق کردند تا یک شبکه مخفی در نیروهای مسلح ایجاد کنند چرا که حزب دیگر نمی‌خواست مورد خشم احتمالی حکومت قرار بگیرد. بدین ترتیب، آنها به امید بهبود دیر یا زود شرایط سیاسی، با بردباری، در انتظار روزهای بهتری ماندند.

۱. اطلاعات، ۱۱ اسفند ۱۳۲۷ - ۲ اردیبهشت ۱۳۲۸.

شرایط سیاسی زودتر از آن چه که حزب توده می‌توانست پیش‌بینی کند، بهبود یافت. انتخابات جنجالی مجلس شانزدهم و تصمیم دولت در برگزاری رأی‌گیری نسبتاً آزاد در تهران به حزب توده فرصت داد تا روزنامه‌های خود را پخش کند، نظرات خود را آشکار سازد و هرچند از هیچ نامزدی پشتیبانی نمی‌کرد، گردهماییهای عمومی برگزار کند. نخست‌وزیری رزم‌آرا به سود حزب توده بود، زیرا نخست‌وزیر جدید علی‌رغم پیشینه نظامی‌اش، محدودیتها و سرسختیهای را که نسبت به نیروهای چپ اعمال می‌شد کاهش داد تا شاید اتحاد شوروی را آرام و جبهه ملی را تضعیف کند. هنگامی که وی یک افسر چپ‌گرا را سرپرست زندان کرد، شگفتی‌آور نبود که نه رهبر توده‌ای - یزدی، جودت، کیانوری، علوی، نوشین، قاسمی، حکیمی، بقراطی و شاندرمنی - توانستند از زندان گریخته و پنهان شوند. به نخست‌وزیری رسیدن مصدق نیز آزادی عمل حزب توده را بیشتر کرد، زیرا نخست‌وزیر جدید به روند گسترش فضای باز سیاسی شتاب بخشید. او گرچه قانون ۱۳۱۰ را لغو نکرد و حکم ممنوعیت فعالیت و غیرقانونی بودن حزب توده را که در سال ۱۳۲۷ وضع شده بود ملغاً نساخت، بر این باور بود که سخت‌گیریهای نیروی انتظامی آزادیهای مدنی و قانون اساسی را نقض می‌کند. مصدق می‌گفت که سلطنت‌طلبان، اصلاح‌گران اجتماعی را کمونیست نامیده، آنها را بدنام می‌کنند، همچنان‌که قاجارها مخالفان خود را «بابیهای ملحد» می‌نامیدند.^۱ همچنین، پی برده بود که برای کوتاه کردن دست انگلیس از نفت ایران و بیرون کردن شاه از حوزه سیاست به پشتیبانی همه گروهها نیازمند است.

همزمان با کاهش سخت‌گیریهای دولت، حزب توده و هواداران آن فعالیتهای جدیدی را برای انتشار روزنامه‌ها و ایجاد سازمانهای دارای نشریات منظم آغاز کردند. بنابراین، یک «روزنامه مستقل» با عنوان به‌سوی آینده به سردبیری تمدن - یکی از اعضای هیئت مشورتی - منتشر شد که روزنامه قانونی حزب بود. سازمان جوانان توده ایران و تشکیلات دموکراتیک زنان جایگزین سازمانهای منحلّه «جوانان» و «زنان» شد. حزب، برای تداوم بخشیدن به فعالیت تشکیلات دهقانان و شورای متحده، انجمن دهقانان، جمعیت مبارزه با بی‌سوادی، انجمن ایران آزاد و

۱. م. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۱۳ تیر ۱۳۲۹.

ائتلاف سندیکا‌های کارگری ایران را تشکیل داد. همچنین، به منظور تشدید مبارزه ملی علیه انگلیس، انجمن ملی روزنامه‌نگاران دموکراتیک، جمعیت ایرانی هواداران صلح و انجمن ملی مبارزه با استعمار را ایجاد کرد. برای جذب آذریها، تشکیلات آذربایجان را تشکیل داد و تأسیس سازمان ایالتی آذربایجان، «توزیع برابر سرمایه‌گذاری‌ها» و از بین بردن بیکاری در نواحی شمالی را خواستار شد.^۱ افزون بر این، به‌منظور بسیج دانش‌آموزان و طبقه متوسط جدید، سازمان دانش‌آموزان دبیرستانی، انجمن حقوق‌دانان دموکراتیک، اتحادیه مستأجران و انجمنهای حرفه‌ای گوناگونی مانند اتحادیه آموزگاران، اتحادیه مهندسان و کارمندان را تشکیل داد. شبکه زیرزمینی نیز به انتشار ارگانهای حزبی و انجام کار ویژه‌های سازمانی خود ادامه داد. جالب اینکه، شرایط محیطی، حزب توده را وادار ساخت تا فعالیتهای آشکار را از فعالیتهای پنهان جدا کند و بنابراین همان شیوه‌های تشکیلاتی را اتخاذ کند که سه سال پیش آنها را شیوه‌های نامناسب نخبه‌گرایانه و پیشگامانه می‌دانست. با شکل‌گیری این سازمانها، حزب توده دوباره به‌صورت نیرویی سیاسی عمده درآمد. در بهار ۱۳۳۰، که اوج مبارزه ملی کردن نفت بود، حزب توده نخست چندین اعتصاب در حوزه‌های نفتی ترتیب داد و سپس با سازماندهی یک اعتصاب عمومی ۶۵۰۰۰ نفری در خوزستان و صنعت نفت، پیروزی درخشان سال ۱۳۲۵ را تکرار کرد. فاتح، رهبر ضد کمونیست حزب همراهان می‌نویسد: «منکر نمی‌توان شد که حزب توده یکی از مهمترین عواملی بود که به نهضت ملی شدن نفت کمک بسیار نمود.» در اردیبهشت ۱۳۳۰، که دولت پس از سال ۱۳۲۵ برای نخستین‌بار برگزاری مراسم روز کارگر را مجاز اعلام کرد، حزب توده، در همه شهرهای اصلی راهپیماییهایی برگزار کرد. گفتنی است که تنها در تهران حدود ۳۵،۰۰۰ نفر راهپیمایی کردند.^۲ در تابستان ۱۳۳۰، که مصدق با مقامات آمریکایی گفتگو می‌کرد، حزب توده اعتراضات گسترده‌ای علیه اورل هریمن^۳ به‌راه انداخت که نتیجه آن ۲۵ کشته و ۲۵۰ زخمی بود.

حزب توده، در سال ۱۳۳۱ باز هم قدرتمندتر شد. در جریان قیام سی تیر،

۱. به سوی آینده، ۱۰ مهر ۱۳۳۰.

۲. فاتح، پنجاه سال نفت ایران: ص ۴۹۱. *Time*, 14 May 1951.

مشارکت اتحادیه‌های طرفدار حزب توده، اعتصاب عمومی را در سراسر کشور به پیروزی رساند. در مراکز صنعتی مانند اصفهان، آبادان و آغاچاری کارگران توده‌ای فعالیت مؤثری داشتند و - در تهران نیز، تظاهرکنندگان توده‌ای -، در پیروزی جبهه ملی بسیار مؤثر بودند. به نوشته فاتح گرچه گروهها و اقشار گوناگونی در قیام سی تیر شرکت داشتند، پژوهش‌گر بی طرف باید بپذیرد که حزب توده نقش مهمی - شاید حتی مهمترین نقش را - داشت. ارسنجانى که طرفدار قوام بود، مى نویسد که حزب توده مهمترین نیروی شکست‌دهنده شاه بود. کاشانی نیز یک روز پس از قیام، نامه سرگشاده‌ای به سازمانهای طرفدار حزب توده فرستاد تا از مشارکت ارزشمند آنان در این پیروزی ملی سپاسگزاری کند. در ارزیابی قدرت حزب توده، در یکی از یادداشتهای سازمان سیا، به تاریخ مهرماه ۱۳۳۱، آمده است که سازمانهای حزب پیروان زیادی دارد و برآورد می شود که حزب حدود ۲۰,۰۰۰ کادر اصلی در اختیار دارد که ۸۰۰۰ نفر از آنان در تهران هستند.^۱ نویسنده یادداشت، همچنین، به موارد زیر اشاره می کند: بیشتر اعضای حزب کارگران صنعتی هستند؛ شکست سی نامزد حزب در انتخابات مجلس هفدهم نه به دلیل ضعف انتخاباتی آنها بلکه تقلب در رأی‌گیری بوده است؛ در تبلیغات حزب «گاهگاهی از همسایه شمالی نه با بوق و کرنا بلکه به آرامی یاد می شود»؛ و سازمان حزب در حفظ اسرار بسیار کارآمد است. یادداشت نامبرده با این نتیجه‌گیری به پایان می رسد که «تقریباً از فعالیتهای درونی حزب چیزی نمی دانیم»، زیرا «در کشوری که به بی نظمی و بی انضباطی معروف است، اطلاعاتی که درباره این حزب مخفی به دست آمده است چیز زیادی را در مورد مقامات بالاتر حزب روشن نمی کند».

حزب توده، در سال ۱۳۳۲ باز هم قدرتمندتر شد. این حزب، به مناسبت روز کارگر در همه شهرهای بزرگ راهپیمایی برگزار کرد که شمار راه‌پیمایان در برخی شهرها مانند آبادان، بیشتر از راهپیماییهای بزرگ سال ۱۳۲۵ بود. در اوایل خردادماه، سازمان جوانان توده جشنواره‌ای با حضور بیش از ۵۰,۰۰۰ دانش‌آموز در تهران برگزار کرد. در سالگرد قیام سی تیر، حزب توده یک گردهمایی عمومی در برابر

۱. فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۶۰۸؛ ج. ارسنجانى، یادداشتهای سیاسی، (تهران، ۱۳۳۵)، ص ۴.
New York Times, 23 July 1952: U. S Embassy to the State Department, "The Tudeh Party Today". *The Declassified Documents*, 308 D.

مجلس ترتیب داد که بر پایه آمارهای قابل اعتماد نزدیک به ۱۰۰,۰۰۰ نفر در آن شرکت کردند. این تعداد ده برابر بیشتر از تعداد افراد شرکت‌کننده در گردهمایی جنبه ملی بود. فاتح می‌نویسد: «اگر در تظاهرات سال ۱۳۳۱ یک‌سوم جمعیت اعضای حزب توده بودند و دوسوم دیگران بودند از اوایل ۱۳۳۲ قضیه برعکس شده و متینگ‌ها و تظاهراتی که به نفع دولت صورت می‌گرفت دوسوم آن را اعضای حزب توده تشکیل می‌دادند.»^۱ بر پایه نوشته‌های پژوهش‌گران، در آخرین روزهای حکومت مصدق، حزب توده بیش از ۲۵۰۰۰ عضو و حدود ۳۰۰,۰۰۰ هوادار داشت و با وجود سخت‌گیریهای پلیس، کارآمدترین سازمان کشور را داشت. یک خبرنگار خارجی هشدار می‌دهد که هواداران حزب توده چنان افزایش می‌یابد که «دیر یا زود می‌تواند حتی بدون خشونت، کشور را به دست گیرد.»^۲

با نیرومندتر شدن دوباره حزب توده و تبدیل آن به یک نیروی عمده در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲، رهبران حزب بر سر دوراهی قرار گرفتند که آیا از دولت مصدق پشتیبانی کنند یا نه. بنابراین، شگفتی‌آور نبود که رهبران حزب دچار دودستگی شوند. اعضای مجربتر کمیته مرکزی، به‌ویژه نمایندگان پیشینی که در بن‌بست‌ها و کشمکشهای مجلس چهاردهم در جناح مصدق قرار می‌گرفتند، موافق یک ائتلاف هرچند ضمنی و غیرمستقیم بودند. به نظر آنها، حزب توده می‌بایست یاور جنبه ملی باشد زیرا این جبهه، نماینده بورژوازی ملی در حال جنگ با امپریالیسم انگلیس بود و در راستای یک انقلاب دموکراتیک ملی تلاش می‌کرد و دیگر اینکه حزب توده می‌توانست این انقلاب دموکراتیک ملی را به تدریج از طریق دادخواهی‌های مردم، گردهماییها و سایر اشکال عمل توده‌ای، به انقلاب سوسیالیستی کارگری تبدیل کند. همچنان‌که، در سرمقاله ارگان حزب بیان شده است، حزب توده می‌توانست با مصدق همکاری کند چرا که جبهه ملی نماینده «بورژوازی ملی و اشراف آزادی‌خواه» بود، به‌راستی با شرکت نفت ایران و انگلیس

۱. ظفر، ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۲؛ جوانان دموکرات، ۱۱ خرداد ۱۳۳۲؛ *New York Times*, 23 July 1953.

فاتح، پنجاه سال نفت ایران، ص ۶۵۳.

۲. فرماندار نظامی تهران، سیر کمونیزم، ص ۳۱۶.

F. Curtois, "The Tudeh party", *Indo-Iranica*, 7 (June 1954), 14-23; *Time*, 13 July 1953.

مبارزه می‌کرد، محتاطانه از توزیع اراضی پشتیبانی می‌نمود و خواستار از بین بردن طبقه فئودال بود.^۱

اعضای جدیدتر کمیته مرکزی نه تنها مخالف چنین ائتلافی بودند بلکه از رویارویی مستقیم با جبهه ملی پشتیبانی می‌کردند. آنها مصدق را نه رهبر بورژوازی ملی در حال جنگ با امپریالیسم انگلیس بلکه دست‌نشانده بورژوازی کمپرادور وابسته به امپریالیسم آمریکا؛ نه یک مشروطه‌خواه بزرگ آزادی‌خواه بلکه قوام دیگری که حتماً به نیروهای چپ خیانت خواهد کرد؛ و نه یک اصلاح‌گر راسخ بلکه اشرافی مردودی که سرانجام با نیروهای ارتجاعی و حتی با شاه آشتی خواهد کرد، می‌پنداشتند.^۲ آنها به این نتیجه رسیده بودند که حزب توده باید جبهه ملی را «بی‌پناه» بگذارد، پایگاه اجتماعی آن را تضعیف کند و به‌تنهایی طبقه متوسط را بسیج کند و انقلاب دموکراتیک ملی و همچنین انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر را به انجام رساند.^۳

این بحث و جدل با پیروزی گروه دوم پایان یافت، زیرا: (۱) بیشتر رهبران مجرب‌تر در تبعید به سر می‌بردند و بنابراین از تصمیمات روزانه سازمان زیرزمینی حزب آگاه نبودند؛ (۲) تجربه مصیبت‌بار دوره قوام، بر پرشورترین هواداران تشکیل جبهه متحد تأثیر منفی گذاشته بود. حتی مطمئن‌ترین اعضای کمیته مرکزی هم بحثهای داغ و دعواهای آشکار سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷ را به یاد داشتند؛ (۳) بیشتر سازمانهای استانی حزب با مصدق مخالف بودند، زیرا او به هیچ‌روی حاضر نبود به استانها و اقلیتهای زبانی امتیاز بدهد. (۴) سازمانهای کارگری نه تنها بر سر دستمزدها، اعتصابات و تظاهرات بلکه درباره قوانین محدودکننده فعالیت اتحادیه‌های کارگری همواره رودرروی دولت قرار داشتند؛ (۵) به احتمال زیاد، شورویها نیز طرفدار گروه دوم بودند، زیرا استالین در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۳۲ جهان را به کشورهای سوسیالیستی و امپریالیستی تقسیم کرده بود و جایی برای افراد بی‌طرفی مانند

۱. «درباره جنبش بورژوازی لیبرال»، رزم، ۵ خرداد ۱۳۲۹.

۲. «طبقه حاکم ایران»، به سوی آینده، ۸ آذر ۱۳۳۱؛ «سیاستهای دولت»، به سوی آینده، ۶ آذر ۱۳۳۰؛ «سیاستهای ضد ملی دکتر مصدق»، به سوی آینده، ۳۱ تیر ۱۳۳۱؛ «آیا رابطه‌ای بین شاه و مصدق وجود دارد؟»، به سوی آینده، ۱۲ آذر ۱۳۳۰.

۳. «فقط طبقه کارگر قادر به انقلاب علیه امپریالیسم و فئودالیسم است»، رزم، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۳۲.

مصدق باقی نگذاشته بود.

بدین ترتیب، گروه دوم پیروز شد و سیاستهای خود را به اجرا گذاشتند. ائتلاف سندیکاهای کارگری، گردهماییهای گسترده‌ای برای درخواست دستمزدهای بیشتر و اعتراض به محدودیتها و سخت‌گیریهای حکومت ترتیب داد. همچنین، از پلیس انتقاد کرد که به اتحادیه‌های رقیبی که حزب زحمتکشان و شعبان «بی‌منخ»، مزدور اصلی آن، تشکیل داده‌اند، کمک می‌کند. اتحادیه کارگران راه‌آهن در مخالفت با پیشنهاد مصدق مبنی بر سلب حق رأی از بی‌سوادان، تظاهراتی برپا کرد. سازمان جوانان توده از «افشای زدوبند بین شاه و نخست‌وزیر» پشتیبانی کرد.^۱ تشکیلات دموکراتیک زنان، چهل و پنجمین سالگرد انقلاب مشروطه را با درخواست حق رأی و انتقاد از بی‌توجهی دولت به گسترش حق رأی، برگزار کرد. مطبوعات حزب توده همواره مصدق را زمین‌داری فئودال، سیاستمدار پیر گمراه و دست‌نشانده آمریکا معرفی می‌کردند. جمعیت ملی مبارزه با استعمار نیز بی‌باکانه، ممنوعیت راهپیماییهای خیابانی را نادیده گرفت و تظاهرات گوناگونی برپا کرد که به درگیری خشونت‌بار با پلیس و حزب زحمتکشان انجامید.^۲ دولت هم با برقراری حکومت نظامی در تهران و دستگیری هشتاد و شش عضو فعال توده‌ای، واکنش نشان داد. بدین ترتیب، حزب توده تنها در قیام سی‌تیر که خطر شاه قریب‌الوقوع به‌نظر می‌رسید، از جبهه ملی پشتیبانی کرد.

سالها بعد، رهبران میانه‌روتر حزب از جناح تندرو به دلیل دنبال کردن «سیاستهای بسیار چپ‌گرایانه» انتقاد کردند. یکی از مورخان اخیر جنبش دانشجویی می‌نویسد که سازمان جوانان حزب توده در زمان مصدق تظاهرات غیرقانونی برگزار کرد، مقالات تحریک‌کننده‌ای منتشر ساخت، به قهرمان بازیهای رماتیک دست زد و خود را بیش از طبقه کارگر، پیشگام انقلاب سوسیالیستی قلمداد کرد. به‌نظر کامبخش، رهبران بی‌تجربه حزب با طرح خواسته‌های غیرمسئولانه مانند ایجاد جمهوری دموکراتیک، مصدق را تضعیف کردند. کیانوری، در سمیناری دربارهٔ

۱. به‌سوی آینده، ۲۶ مهر ۱۳۳۰؛ اطلاعات هفتگی، ۳ خرداد ۱۳۳۰؛ «آبای رابطه‌ای بین شاه و مصدق وجود دارد؟» به‌سوی آینده، ۱۲ آذر ۱۳۳۰.

۲. به‌سوی آینده، ۱۶ مرداد ۱۳۳۰؛ «حزب زحمتکشان آمریکا»، همانجا، ۲۲ مهر ۱۳۳۱؛ باختر امروز، ۲۵ تیر ۱۳۳۰.

بورژوازی ملی گفت که «ارزیابی نادرست از نقش بورژوازی ملی، گاهگاهی به برخی اشتباهات می‌انجامد... در سالهای مبارزه برای ملی‌کردن نفت (۱۳۲۸-۱۳۳۲)، حزب توده ما چنین اشتباهات چپ‌گرایانه فرقه‌ای را مرتکب شد.»^۱ ایرج اسکندری می‌نویسد:

در جریان مبارزه برای ملی‌کردن نفت، ما از مصدق که بدون تردید نماینده منافع بورژوازی ملی بود، پشتیبانی نکردیم. ما فکر می‌کردیم که مصدق برای ملی‌کردن نفت مبارزه می‌کند ولی از حمایت امپریالیست‌های آمریکایی برخوردار است، یعنی آنها او را هدایت می‌کنند. پس به این نتیجه نادرست رسیدیم که کمونیستها نباید از این جنبش ملی پشتیبانی کنند.^۲

همچنین، در گردهمایی سراسری پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، رهبران حزب پذیرفتند که حزب توده به دلیل عدم پشتیبانی کامل از مصدق، درک نکردن «جنبه ضدامپریالیستی بورژوازی ملی» و پیروی از «سیاستهای فرقه‌ای بسیار چپ‌گرایانه»، اشتباه فاحشی مرتکب شده است.^۳

به هر روی، بحث و گفتگوهای سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ تا حدودی جنبه نظری داشت، چرا که تصمیم‌گیری نهایی با مصدق بود نه حزب توده. مصدق هم که می‌دانست ائتلاف با حزب توده، رنجش و مخالفت آمریکا را در پی خواهد داشت تشکیل یک جبهه متحد را نپذیرفت. اگر او مخالفت و دشمنی آمریکا را برمی‌انگیخت، کمکهای اقتصادی، سیاسی و مهمتر از همه دیپلماتیک این کشور را از دست می‌داد. اگر هم این کمکها را از دست می‌داد، در مبارزه علیه انگلیس با مشکلات مالی فزاینده، بی‌ثباتی نظامی روزافزون و انزوای دیپلماتیک بیشتری روبه‌رو می‌شد. افزون بر این، دیدگاههای دیگر رهبران جبهه ملی نسبت به حزب توده متفاوت بود. در حالی که حزب ایران و سیاستمداران ضددرباری مانند فاطمی

۱. ا. هراز، «حزب توده و جوانان ایران»، دنیا، ۳ (مرداد ۱۳۵۵)، ۸۹-۹۷؛ ع. کعبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران (استکهلم، ۱۹۷۵)، جلد ۲، صص ۵۵-۶۱؛

N. Kianouri, "The National Bourgeoisie". *World Marxist Review*, August 1959, pp. 61-65.

2. I. Iskandari, "What Do we Mean by the National Bourgeoisie?" *World Marxist Review*, September 1959, pp. 10-15.

۳. حزب توده، درباره ۲۸ مرداد (بی‌نا، ۱۳۶۱)، صص ۱-۶۲.

و رضوی با یک ائتلاف ضمنی موافق بودند، دو حزب «پان ایرانیست» و «زحمتکشان» و رهبران مذهبی با هرگونه همکاری به شدت مخالفت می کردند. ارگان حزب زحمتکشان یکروز پس از قیام سی تیر، حزب توده را آلت دست روس و انگلیس خواند. خلیل ملکی با توسل به استدلالهای پیچیده، هشدار می داد که حزب توده هجوم گسترده‌ای به کارخانه‌ها، مدارس و ادارات دولتی آغاز کرده است زیرا مقامات دولتی، تبلیغات خود را دربارهٔ این «حزب منحل» باور کرده‌اند و شهادت محدود کردن فعالیت‌های کمونیسم بین‌المللی را ندارند. وی می‌افزاید که ائتلاف با حزب توده، برای جبهه ملی مصیبت‌بار خواهد بود.^۱

بنابراین، مصدق نسبت به حزب توده سیاست ناپایداری در پیش گرفت. از یک سو، از ممنوع ساختن تظاهرات، غیرقانونی کردن سازمانهای وابسته به حزب و یا سخت‌گیری به شبکهٔ زیرزمینی نیمه مخفی حزب خودداری کرد. حتی در برخی موارد از پشتیبانی آن حزب «استقبال کرد»، سه تن از هواداران آن را وارد کابینه نمود و آشکارا اعلام کرد که این حزب جزئی از ملت ایران است.^۲ ولی از سوی دیگر، حکم انحلال سال ۱۳۲۷ را لغو نکرد، رهبران تبعیدی را به کشور بازنگرداند و از گفتگوی رسمی برای تشکیل ائتلافی گسترده خودداری ورزید.

این بدگمانی‌های میان حزب توده و جبهه ملی، سرانجام سقوط مصدق را تسهیل کرد. در ۲۵ مرداد، همزمان با فرار شاه از کشور، طرفداران حزب توده به خیابانها ریختند، مجسمه‌های شاه و رضاشاه را پایین کشیدند، خواستار برقراری جمهوری شدند و از عملکرد غیرقاطعانهٔ مصدق انتقاد کردند. در برخی از شهرها، تظاهرکنندگان حزب توده ساختمانهای شهرداری را اشغال کردند و پرچمهای سرخ برافراشتند. چنین به نظر می‌رسید که شکست سلطنت‌طلبان، پیروزی کمونیستها را به‌ارمغان آورده است تا پیروزی ملی‌گرایان. روز بعد، مصدق، با پافشاری سفیر آمریکا، به ارتش فرمان داد تا خیابانها را از تظاهرکنندگان توده‌ای پاک کند. همچنین، روزنامه‌های صبح جبههٔ ملی نوشتند که خطر شاه پایان یافته است ولی خطر کمونیستها بیشتر شده است و اگر هرچه زودتر سرکوب نشوند کشور را ویران

۱. «توطئه توده»، شاهد، ۱ مرداد ۱۳۳۱، خ. ملکی، «یادداشت‌های ماه»، علم و زندگی، فروردین - اردیبهشت ۱۳۳۱، صص ۱۰۰-۱۰۵؛ «ائتلاف با توده موجب تضعیف جبههٔ منی خواهد شد»، نیروی سوم، ۵ مرداد ۱۳۳۲.
 ۲. گاه‌بخش، نظری، جلد ۲، ۱۰۲.

خواهند کرد. پس از ورود ارتش به خیابانها، رهبران حزب توده، تلفنی به مصدق اطلاع دادند که هواداران ارتشی حزب توده مدارکی در دست دارند که نشان می‌دهد افسران سلطنت طلب می‌خواهند با سوءاستفاده از دستور نخست‌وزیر مبنی بر بازگرداندن نظم و قانون، جبهه ملی را سرنگون سازند. آنها، همچنین، از مصدق خواستند تا یک ائتلاف گسترده تشکیل دهد و از طریق پیام رادیویی مردم را به مقاومت مسلحانه در برابر این کودتای قریب‌الوقوع فرا خواند.^۱ اما مصدق پاسخ داد که چنین کاری به خونریزی گسترده‌ای خواهد انجامید.

بدین ترتیب، حزب توده، که مصدق طرفداران کرده بود، نتوانست در برابر کودتا کاری انجام دهد. شمار اندکی از رهبران حزب، مقاومت مسلحانه و توزیع سلاح را توسط شبکه‌های نظامی حزب پیشنهاد کردند. اما اکثریت اعضای رهبری اعتقاد داشتند که با وجود خودداری جبهه ملی از پیوستن به یک ائتلاف گسترده و برتری نظامی چشمگیر سلطنت‌طلبان، چنین سیاستهایی بیهوده خواهد بود.^۲ پس، حزب باید بردبارانه در انتظار روزهای بهتری باشد، اعضای جدیدی جذب کند و به فعالیتهای پنهانی ولی صلح‌آمیز خود ادامه دهد.

اما شاه مایل نبود حتی کوچکترین فرصتی به حزب توده بدهد. از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷ رژیم با یک رشته عملیات پلیسی سازمان زیرزمینی حزب توده را متلاشی و بیش از سه‌هزار عضو حزبی را دستگیر کرد. گرچه بسیاری از اعضای رده پایین حزبی، پس از اعترافات رسمی به زودی آزاد شدند، رهبران، چریکها و اعضای نظامی حزب، به شدت تنبیه و مجازات شدند. چهل نفر از جمله علوی، عضو کمیته مرکزی، اعدام شدند. دیگر اشخاص این گروه چهل نفری عبارت بودند از نه سازمانده حزبی، سه ملوان و بیست و هفت افسر ارتش. چهارده نفر دیگر از جمله فرهی، عضو مشاور، زیر شکنجه جان باختند و حکم اعدام بیش از دویست نفر به رهبری یزدی، بهرامی و شرمینی به حبس ابد تبدیل شد. بنابراین، در سال ۱۳۳۸، از آن سازمان زیرزمینی مؤثر چیز زیادی باقی نمانده بود. اما، همچنان‌که در گزارش سفارت آمریکا آمده است، حزب توده گرچه سازمان کارآمد خود را از دست داده بود، به یک کارنامه ارزشمند شجاعت و شهادت دست یافته بود.^۳

۱. همانجا، صص ۱۰۱-۱۰۲؛ ناخدا فشارکی «کودتای ۲۸ مرداد»، اطلاعات، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.

۲. «دریارة مقاومت منی»، مردم، ۲۲ دی ۱۳۳۲.

3. U. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign," *The Declassified Documents*, 309 A.

هفتم

پایگاه طبقاتی حزب توده

حزب توده با استفاده از محیط مساعد به پخش و تبلیغ اصول و مرام خود یعنی به انتشار کمونیسم در ایران پرداخت. روشنفکران و کارگران بیش از همه طبقات در معرض شکار سازمانهای حزب توده بودند. نخستین اثرات تبلیغات نفاق افکنانه حزب توده به تدریج شروع به تظاهر نمود. کارگران در کارخانه‌ها از اطاعت نظم و انضباط سرباز زده و به فحاشی و سروصدا و اعتصاب آغاز کردند. عبارات قالبی روزنامه‌های حزب توده درباره مبارزه با «ارتجاع» و تضاد طبقات «حاکمه» و «محکومه» و «مردم زحمتکش» و لزوم عدم تجدید «حکومت دیکتاتوری بیست‌ساله» و «برانداختن کاخهای جور و ظلم» و «مبارزه علیه امپریالیسم بین‌الملل و تبعیت از سوسیالیسم و دموکراسی جهانی» و صدها کلمات و عبارات دیگر مرتباً از ماشین تبلیغاتی حزب توده بیرون داده می‌شد و در بین مردم ساده و بی‌اطلاع نفوذ می‌یافت.

— فرمانداری نظامی تهران، سیر کمونیسم در ایران، صص ۸-۹.

نمودار ترکیب طبقاتی

حزب توده، در سال ۱۳۲۰، فعالیت خود را با فراخواندن مردم به ایجاد جنبش توده‌ای علیه دیکتاتوری رضاشاه آغاز کرد، بدون اینکه به وابستگی طبقاتی آنها توجهی داشته باشد. اما طی سه سال بعد، بخشهای محدودتری از مردم را مخاطب قرار می‌داد. بنابراین، حزب در پایان کنگره اول، خواسته‌ها و شکایات کارگران، دهقانان، روشنفکران، تجار و پیشه‌وران را بیشتر مطرح می‌کرد تا حقوق عمومی شهروندان را. طی چهارسال بعدی، مخاطبان حزب توده باز هم محدودتر شد، تا

جایی که این حزب در سال ۱۳۲۲ خود را «پیشگام و نمایندهٔ پرولتاریا و دهقانان بی‌زمین» وانمود می‌کرد. البته تصور حزب توده از خودش، کاملاً با واقعیت منطبق نبود، زیرا گرچه از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ مزدبگیران بسیاری از این حزب پشتیبانی می‌کردند، افراد وابسته به طبقهٔ متوسط جدید بودند که بیشتر اعضای رده بالا، متوسط و پایین حزب را تشکیل می‌دادند. همچنین، بسیاری از پیروان معمولی و هواداران حزب نیز افراد وابسته به طبقهٔ متوسط جدید بودند.

اعضای رده بالا، سیزده تن (۸۷٪) از پانزده نماینده‌ای که در کنفرانس سازمان ایالتی تهران (آبان ۱۳۲۱) به عضویت کمیتهٔ مرکزی موقت برگزیده شدند از صاحبان حرف، روشنفکران، حقوق‌بگیران و دیگر اعضای طبقهٔ متوسط جدید بودند و تنها یک نمایندهٔ کارگر (۷٪) در بین آنها وجود داشت. از سی و یک نماینده‌ای که در کنگرهٔ اول به کمیتهٔ مرکزی و کمیسیونهای آن راه یافتند، سی نفر (۹۷٪) از طبقهٔ متوسط جدید و تنها یک نفر (۳٪) از طبقهٔ کارگر شهری بودند. همچنین از سی و سه نماینده‌ای که در کنگرهٔ دوم به عضویت کمیته مرکزی و هیئت مشورتی درآمدند سی و نه نفر (۸۸٪) به طبقه متوسط و چهار نفر (۱۲٪) به مزدبگیران تعلق داشتند.

اعضای میانی، از سی و هشت رهبر استانی حزب که در سال ۱۳۲۵، عضو کمیته‌های ایالتی تهران، فارس، اصفهان، خراسان، خوزستان، گیلان و مازندران شدند. پنجاه و دو نفر (۷۶٪) به طبقهٔ متوسط جدید و چهارده نفر (۲۱٪) به طبقهٔ کارگر تعلق داشتند. از ۱۰۷ نمایندهٔ حاضر در کنگرهٔ اول که شغل‌هایشان مشخص بود، هفتاد و هفت نفر (۷۲٪) به طبقه متوسط و بیست و نه نفر (۲۷٪) به طبقه کارگر شهری وابسته بودند. همچنین به گفتهٔ رئیس شورای متحده تقریباً نیمی از ۱۹۲ نمایندهٔ حاضر در دومین کنفرانس سازمان ایالتی تهران، کارگر و نیم دیگر روشنفکر، متخصص و کارمند بودند.^۱

۱. ر. روستا، «خطاب به کنفرانس»، رهبر، ۳۰ مرداد ۱۳۲۴.

اعضای رده پایین. حضور اعضای طبقه متوسط جدید، در بین سازمان‌دهندگان، فعالان و مبارزان حزبی نیز چشمگیر بود. بیست و نه مبارز حزبی که در آبان ۱۳۲۵ به جرم داشتن اسلحه در مازندران دستگیر شدند، عبارت بودند از بیست عضو طبقه کارگر (۶۹٪) و هشت عضو طبقه متوسط (۲۸٪)^۱: شش کارگر، چهار سرکارگر، سه تعمیرکار خط آهن، سه بازرس قطار، سه تلفنچی، دو لوکوموتیوران، دو کارمند، یک راننده کامیون، یک سوزن‌بان، یک متصدی قطار، یک بازرس ساختمان، یک قهوه‌خانه‌چی و یک سازمان‌دهنده حزبی تمام‌وقت.

از ۱۸۳ فعال حزبی که در بهمن ۱۳۲۱ به همراه رهبران حزبی دستگیر شده بودند، هفتاد و نه نفر (۴۳٪) به طبقه متوسط و نود و هشت نفر (۵۴٪) به طبقه کارگر شهری تعلق داشتند.^۲ آنان که جرمشان تلاش برای ترور بود، از هفتاد و یک کارگر کارخانه، سی و دو کارمند، شانزده دانش‌آموز دبیرستانی، دوازده مکانیک، دوازده مهندس، هفت دانشجو، هفت زن خانه‌دار، شش کتابفروش و روزنامه‌فروش، پنج نویسنده، چهار دستفروش، سه آموزگار، سه قهوه‌خانه‌چی، دو پزشک، یک حقوقدان، یک عکاس، یک خیاط و یک دهقان تشکیل می‌شدند.

همچنین، از ۱۶۸ فعال حزبی که در تابستان ۱۳۳۰ به جرم سازمان‌دهی تظاهرات دستگیر شده بودند، ۱۰۵ نفر (۶۲٪) از طبقه متوسط جدید و ۶۰ نفر (۳۶٪) از طبقه کارگر شهری بودند.^۳ این گروه از شصت و یک دانش‌آموز، پنجاه و هشت کارگر، هجده کارمند، هفده آموزگار، چهار روزنامه‌نگار، سه مهندس، دو کارگر کشاورزی، یک پزشک، یک روحانی، یک دستفروش، یک صنعت‌گر و یک سازمان‌دهنده حزبی تمام‌وقت تشکیل می‌شد.

اعضای عادی. ترکیب طبقاتی اعضای عادی در ندامت‌نامه‌های قریب ۳۰۰۰ عضو پیشین حزب پس از کودتای ۱۳۳۲، که روزنامه اطلاعات از شهریور ۱۳۳۱ تا مرداد ۱۳۳۶ آنها را منتشر کرد، نمایان است. برخی از این افراد شغل‌هایشان را مشخص نکرده‌اند و برخی هم جزو رهبران، سازمان‌دهندگان و فعالان پیشین حزب

۱. دولت ایران، اقدامات غیرقانونی، (تهران، ۱۳۲۶)، صص ۶۲-۶۳.

۲. نقل از داد و اطلاعات، بهمن ۱۳۲۸ - اردیبهشت ۱۳۲۹.

۳. نقل از بسوی آینده، ۲۲ مهر ۱۳۳۰؛ ۱۱ اسفند ۱۳۳۰؛ ۱۷ مهر ۱۳۳۰؛ ۱ فروردین ۱۳۳۲.

جدول شماره ۷. پیشینه شغلی و منطقه‌ای اعضای عادی حزب توده

جمع	نامشخص	سیستان و بوجستان	کرمان	خراسان	فارس	اصفهان	خوزستان	کرمانشاه	کردستان	مازندران	گیلان	آذربایجان ^۱	استان تهران	تهران
۱۲۷۶	۲۲			۵	۲	۶	۱۰	۲	۶	۶۰	۱۹	۱۵	۴	۱۳
۱۶۵	۴		۱		۱	۲			۱	۸	۴	۱	۷	
۲۹	۱					۱		۱	۱	۴	۴	۱	۱۰	
۲۲	۱			۲		۱	۱			۲	۱	۲	۴	
۱۷										۲	۱	۲	۳	
۷										۲	۲	۱	۱۹	
۴۱	۲				۲	۱	۳	۲	۱	۲	۵	۷	۱	
۳۵				۱	۵	۵	۱	۲	۱	۱	۵	۳	۲	
۳۸۶	۲۹	۲	۴	۱۶	۵	۱۲	۲۹	۱۲	۶	۵۳	۲۵	۳۶	۱۹	
۲۲						۲۰	۲			۲			۱۱۵	
۴۲	۳					۲	۲	۲		۷	۴	۴	۱۶	
۲۷	۱					۲				۷	۳	۳	۶	
۲۰۱	۱۷	۲	۴	۴	۷	۲۰	۷	۷	۳	۲۱	۲۱	۱۶	۵۲	
۲۶۱	۱۵	۱	۱	۲	۲	۶	۲۹	۸	۸	۲۵	۳۷	۱۳	۶۳	
۱۷	۳			۱					۲	۲	۱	۱	۶	
۴					۱					۱			۲	
۸۶۰						۱۰	۷	۳	۳	۱۵	۱۸	۸	۶	
۱۲۵	۱۰			۲			۷			۱۵	۱۸	۸	۳۳	
۳۷							۳۷						۶	
۲۸	۶						۲			۲	۴	۳	۶	
۲۸	۶									۲	۴	۲	۱۶	
۴۸	۳			۲		۲				۷	۱۲	۲	۱۶	
۸۰	۳					۸				۵۳	۱	۵	۸	
۱۰۰													۵	
۱۰													۱۰	

طبقه متوسط حقوق بگیر

آموزگار

پزشکان

مهندسان

دندپزشکان و داروسازان

حقوقدانان

روشنفکران^۲

پرستاران

کارمندان دولت^۳

کارکنان شرکت نفت

کارکنان شرکتهای خصوصی

کارکنان خدماتی نامشخص

دانشجویان^۴

دانش آموزان دبیرستانی

دیپلماتها

بیگانگان

جلبه کارگر

کارگران ماهر^۵

کارگران صنعت نفت

کارگران راه آهن

کارگران کارخانه‌های کوچک

کارگران کارخانه‌های بزرگ:

پالایشی

سیلرها

سیمان

بودند. ولی از ۲۴۱۹ عضو عادی حزب که شغل‌هایشان معلوم بود، ۱۲۷۶ نفر به طبقه متوسط جدید، ۸۶۰ نفر به طبقه کارگر شهری، ۱۶۹ نفر به طبقه متوسط سنتی و ۶۹ نفر به دهقانان تعلق داشتند. (بنگرید به جدول شماره ۷). بدین ترتیب، بیش از نصف اعضای عادی حزب جزو طبقه روشنفکر، که کمتر از ۰.۸٪ نیروی کار کشور را تشکیل می‌داد، بودند و مزدبگیران و دستفروشان شهری که در مجموع ۱۵٪ نیروی کار کشور بودند، ۳۶٪ از اعضای عادی حزب را تشکیل می‌دادند. ولی تنها ۳٪ از توده‌های روستایی که در مجموع بیش از ۵۴٪ نیروی کار را تشکیل می‌دادند، عضو عادی حزب توده بودند. اکثر اعضای عادی حزب چهار گروه کارمندان دولت، آموزگاران، دانشجویان، کارگران ماهر صنعت نفت، راه‌آهن و کارخانه‌های بزرگ بودند که به ترتیب ۱۵٪ اعضای عادی حزب و ۲٪ جمعیت بزرگسال کشور؛ ۷٪ اعضا و کمتر از ۰/۶٪ جمعیت بزرگسال؛ ۰/۸٪ اعضا و ۰/۰۷٪ جمعیت بزرگسال؛ و ۰/۱۵٪ اعضا و کمتر از ۱/۷٪ جمعیت بزرگسال را تشکیل می‌دادند.

طبقه متوسط حقوق‌بگیر

اگر طبقه متوسط جدید نقش مهمی در حزب توده بازی کرد، حزب توده هم کارهای مهمی برای این طبقه انجام داد. این حزب، روشنفکران و کارگران مرفه را به عضویت حزب درآورد. علائق و مسائل طبقه روشنفکر را در روزنامه‌ها، مجلات و نشریات خود منعکس کرد. انجمن‌های حرفه‌ای تأسیس کرد و در سال ۱۳۲۵، بیست و چهار اتحادیه کارگران یقه‌سپید از جمله سندیکای مهندسان و تکنیسین‌ها، اتحادیه آموزگاران و کارکنان آموزش و پرورش، کانون وکلا، انجمن پزشکان و دامپزشکان و اتحادیه کارکنان شرکت نفت را به شورای متحده پیوند داد. نفوذ حزب توده آن‌چنان فراگیر بود که معنای واژه «روشنفکر» دوباره دگرگون شد. در دهه‌های ۱۳۰۰ و ۱۲۹۰، «روشنفکر» اصطلاحی ذهنی برای توصیف خردمندانی بود که خواهان تغییرات سریع بودند. در دهه ۱۳۱۰، این واژه یک اصطلاح عینی معطوف به حقوق‌بگیران و افراد دارای آموزش مدرن به‌ویژه آموزگاران، پزشکان، مهندسان، حقوقدانان و کارمندان دولت بود. اما در دهه ۱۳۲۰، واژه «روشنفکر» دوباره به اصطلاحی ذهنی برای توصیف طبقه متوسط رادیکال که خواهان تغییرات کامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بودند، تبدیل شد. مخالفان پرهیاهوی حزب توده،

همچون سیدضیاء، واژه «روشنفکر» را بیشتر به همان معنایی به کار می‌بردند که راست‌گرایان اروپایی دهه ۱۹۳۰، اصطلاحات «غمخوار کمونیستها» و «هوادار کمونیستها»^۱ را به کار می‌بردند.

گرچه حزب توده بر همه اعضای طبقه متوسط حقوق‌بگیر نفوذ گسترده‌ای داشت، نفوذ آن در بین مهندسان، استادان دانشگاه و دانشجویان، روشنفکران، به‌ویژه نویسندگان، زنان دارای تحصیلات جدید و شگفت‌انگیزتر از همه در بین افسران ارتش بسیار آشکار بود. نفوذ حزب توده در بین مهندسان هنگامی خود را نشان داد که تکنیسینهای بخش معادن و کارخانه‌های وزارت پیشه و هنر در فروردین ۱۳۲۲ برای حقوق بیشتر، امنیت شغلی و داشتن نماینده در بین اداره‌کنندگان وزارتخانه دست به اعتصاب زدند. گرچه این اعتصاب را اساساً انجمن غیرسیاسی مهندسان پشتیبانی می‌کرد، حزب توده نیز برای چنین خواسته‌ها و همچنین برای «نشان دادن وحدت و همبستگی با روشنفکران» در سازمان‌دهی یک رشته اعتصابات دخالت کرد.^۲ شرکت‌کنندگان در این اعتصابات عبارت بودند از پزشکان و دامپزشکان وزارت کشور، استادان رشته‌های علوم و حقوق دانشگاه تهران و مهندسان شهرداری تهران، شرکت دخانیات و وزارتخانه‌های راه، کشور و کشاورزی. پس از یک اعتصاب موفق دوهفته‌ای حکومت تسلیم شد، حقوقها را افزایش داد و به کارکنان ماهر اجازه داد تا نمایندگانی در سطوح عالی مدیریت داشته باشند. چند ماه پس از این پیروزی، مهندسان هوادار حزب توده، رهبران انجمن مهندسان را به دلیل همکاری نزدیک با حزب ایران به باد انتقاد گرفتند و با کناره‌گیری از این انجمن، سندیکای مهندسان و تکنیسینها را تشکیل دادند. این سندیکا، در نخستین کنگره خود، به شورای متحده پیوست و تصمیم گرفت دولت را زیر فشار بگذارد تا با بیکاری مبارزه کند، در صنایع سنگین سرمایه‌گذاری کند، به جای بیگانگان، تکنیسینهای داخلی را به کار گیرد و به اصلاحات ارضی دست بزند.^۳ در اوایل سال ۱۳۲۵، شمار اعضای سندیکای مهندسان و تکنیسینها بیشتر از اعضای رقیبش، انجمن مهندسان بود.

۱. کسی که یک کمونیست را همدردی می‌کند بدون آنکه در عمل به آنها بپیوندد. - م.

۲. مردم، ۸ و ۹ اردیبهشت ۱۳۲۲.

۳. سندیکای مهندسان و تکنیسینها، «قطعه‌نامه نخستین کنگره سندیکا»، جبهه، ۱۱ تیر ۱۳۲۵.

درحالی که حزب توده برای جذب مهندسان یک رقیب داشت، در میان دانشجویان، دستش کاملاً باز بود. این حزب، فعالیت در دانشکده‌ها را از اردیبهشت ۱۳۲۲ آغاز کرد. در آن هنگام سازمان جوانان حزب، که یک‌ماه پیش تشکیل شده بود، در نزدیکی دانشکده پزشکی باشگاهی دایر کرد و با جذب اعضا یک اتحادیه دانشجویی تشکیل داد. در بهمن ۱۳۲۲، مقامات دانشگاه تهران این اتحادیه را به‌عنوان نماینده رسمی دانشجویان دانشکده‌های پزشکی و داروسازی پذیرفتند. همچنین، در آذرماه ۱۳۲۴، در پی اعتصاب گسترده دانشکده‌ها علیه سازمان رقیبی که مقامات اداری دانشگاه ایجاد کرده بودند، اتحادیه نام‌برده به‌عنوان تنها نماینده دانشجویان دانشکده‌های حقوق، فنی، ادبیات و کشاورزی نیز پذیرفته شد. در اواخر سال ۱۳۲۵، رئیس دانشگاه به سفیر انگلیس گفته بود که اکثر چهار هزار دانشجوی دانشگاه به‌شدت تحت تأثیر حزب توده هستند.^۱

با وجود عقب‌نشینی‌های سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۶ و انشعابهای داخلی سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۷، حزب توده همچنان در دانشگاه تهران قدرتمند بود. شاخه تهران سازمان جوانان در شهریور ۱۳۲۶، یک گردهمایی استانی برگزار و اعلام کرد که طی دو سال گذشته ۲۰٪ رشد داشته است و بیش از ۴۰٪ اعضا از دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویان هستند.^۲ این اتحادیه دانشجویی پشتیبان حزب توده در آبان ۱۳۲۶، در اعتراض به اعلام ممنوعیت دولت از فعالیت سیاسی در دانشکده‌ها اعتصاب پیروزمندانه‌ای در سراسر دانشگاه برپا کرد. حزب توده، در آن زمان اعلام کرد که بیش از نیمی از دانشجویان یا عضو حزب بودند یا هوادار آن.^۳ گرچه در بهمن ۱۳۲۷، سازمان جوانان و اتحادیه دانشجویان به همراه حزب توده غیرقانونی اعلام شد، اعضای حزبی دانشکده‌ها، نخست انجمن جوانان دموکراتیک و سپس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را که با اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در پراگ پیوند

1. British Ambassador to the Foreign Office, 7 February 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52664.

۲. ع. کامبخش، نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران (استکهلم، ۱۹۷۵)، جلد اول، ص ۱۱۹.
۳. ا. طبری، «هشت سنن مبارزه»، رزم ماهانه، ۱ (شهریور ۱۳۲۷)، ۲-۵. سفارت انگلیس در اواخر سال ۱۳۲۶ گزارش می‌دهد که نفوذ حزب توده در بین دانشجویان روز به روز بیشتر می‌شود.

British Ambassador to the Foreign Office, 8 December 1948, F. O. 371/Persia 1948/34-68709.

داشت، تشکیل دادند. در آبان ۱۳۲۸، این سازمانهای جدید، برای امکانات رفاهی بیشتر و بهبود وضعیت خوابگاههای دانشجویی یک اعتصاب موفق برپا کردند. آنها در فروردین ۱۳۲۹، دانشکده پزشکی را تعطیل کردند خواستار عقد قراردادهای کتبی برای پزشکان انترن شدند. پس از سه هفته که دانشکدههای دیگر نیز تهدید کردند که به اعتصاب خواهند پیوست، درخواستهای اعتصابیون پذیرفته شد. این سازمانها، همچنین، در اواخر سال ۱۳۲۹، در اعتراض به حضور پلیس در دانشکدهها و اخراج هشت دانشجوی کمونیست از دانشگاه و نیز پشتیبانی از مبارزه علیه انگلیس، اعتصاب عمومی سراسری در دانشگاه ترتیب دادند. بازرگان، یکی از پایه گذاران حزب ایران هنگامی که رئیس دانشکده فنی بود، اوضاع سالهای ۱۳۲۹-۱۳۳۰ را این چنین بیان می کند:

در آن روزها، بدترین در دسر اداره کنندگان دانشگاه، حزب توده بود. این سازمان، پس از سال ۱۳۲۶، فعالیتهای دانشجویی خود را پیروزمندانه شدت بخشیده بود، به طوری که در سال ۱۳۳۰، از همه طرف توسط دانشجویان، استادان، کارمندان و حتی نظافتچیهای دانشکدهها - در محاصره بودیم. دانشجویان کمونیست کلوبهای دانشجویی را پر کرده بودند، میتینگ هایشان را در کلاسها برگزار می کردند، کارکنان را تحریک می کردند تا برای دستمزدهای بیشتر اعتصاب کنند و بدتر از همه اینکه مدام در مورد مواد و رشته های درسی دخالت می کردند. نفوذ کمونیستی آن چنان گسترده بود که اداره کنندگان دانشگاه چیزی برای گفتن درباره دانشکده های خود نداشتند.^۱

نفوذ حزب توده در میان دانشجویان، در سالهای نخست وزیری مصدق هم ادامه یافت. مجله هفتگی معروف تهران مصور، در اواسط سال ۱۳۳۰، نوشت که ۲۵ درصد از دانشجویان اعضای مخفی حزب توده و ۵۰ درصد دیگر هوادار حزب بودند؛ سازمان دانشجویان دانشگاه تهران به کارگران اعتصابی صنعت نفت در خوزستان کمک مالی کرده است؛ فعالان توده ای در همه بخشهای دانشگاه به ویژه دانشکده های پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی، ادبیات، علوم و فنی و حقوق، پستهای کلیدی را به دست گرفته اند؛ و دو حزب ایران و زحمتکشان، تنها رقبای بالقوه حزب توده، فقط در دانشکده های کشاورزی، حقوق، علوم و فنی موفقیت های

۱. م. بازرگان، مدافعات در دادگاه (بی نا، ۱۳۴۳)، ص ۴۰.

محدودی داشتند.^۱

مسئولان دانشگاه، در اواخر سال ۱۳۳۰، هشدار می‌دادند که در نتیجه تبلیغات دبیران دبیرستانها ۷۵ درصد دانشجویان تازه‌وارد کمونیست هستند. همچنین، خلیل ملکی، در سال ۱۳۳۲ می‌نویسد که حزب توده ۸۰٪ دانشجویان را «گمراه» کرده است زیرا دولت نتوانسته است از تبلیغات کمونیستی جلوگیری کند.^۲

آمار و اطلاعات دربارهٔ افرادی که پس از سال ۱۳۳۲ نادم شدند، نه تنها اهمیت دانشگاه تهران بلکه اهمیت نسبی برخی دانشکده‌ها را برای حزب توده نشان می‌دهد. از ۱۴۰ دانشجویی که رشته تخصصی خودشان را اعلام کرده بودند، ۳۲٪ در رشته پزشکی؛ ۲۹٪ در علوم و مهندسی؛ ۱۳٪ در دندانپزشکی، داروسازی و دامپزشکی؛ ۱۱٪ در ادبیات؛ ۹٪ در رشته هنر، و ۶٪ در رشته حقوق تحصیل می‌کردند. این آمار و اطلاعات، همچنین، اهمیت دانشگاه تهران برای کادر رهبری سازمان زیرزمینی جوانان را نشان می‌دهد. ده نفر از بیست و دو عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان در اواخر سال ۱۳۳۲، دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان جدید همین دانشگاه بودند. همچنین، سه نفر از شش عضو کمیته مرکزی شاخه تهران این سازمان نیز از دانشگاه تهران بودند.

نفوذ حزب توده در بین روشنفکران به‌ویژه نویسندگان، حتی گسترده‌تر بود. افزون بر نویسندگان برجسته‌ای مانند بزرگ‌علوی، نوشین، توللی، پرویزی، آل‌احمد، آرام و گلستان که در این سازمان فعال بودند، چندین نویسنده معروف دیگر نیز، به‌ویژه در دوره پیش از ۱۳۲۶، هوادار این حزب بودند. این افراد عبارت بودند از نیمایوشیج (علی اسفندیاری) پدر شعر نو فارسی؛ بهار، دموکرات کهنه کار و نماینده شعر کلاسیک؛ و صادق هدایت، که در کل چهره برجسته ادبیات فارسی معاصر قلمداد می‌شد. نیمایوشیج، که تا زمان مرگش (۱۳۳۶) پشتیبان حزب توده بود، در سال ۱۲۷۴، در یک خانواده کشاورز مازندرانی به دنیا آمد ولی نزد بستگان روشنفکر خود در تهران بزرگ شد. برادر بزرگتر وی که یک کمونیست فعال بود، در دهه ۱۳۰۰ به شوروی گریخت و در همان جا قربانی تصفیه‌های استالینی شد. نیما،

۱. «فعالیت‌های حزب توده در دانشگاه تهران»، تهران مصور، ۱۱ مرداد ۱۳۳۰.

۲. ج. امامی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۹ آبان ۱۳۳۰؛ خ. ملکی، «یادداشت‌های ماه»، علم و زندگی، اردیبهشت - خرداد ۱۳۳۲، صص ۱۰۰-۱۰۵.

در دهه ۱۳۱۰ شعر نو را بنیاد نهاد و گسترش داد ولی بیشتر اشعارش منتشر نشد، تا حدی به این دلیل که محتوای رادیکال آنها مقامات سیاسی را خشمگین می ساخت و شکل و شیوه نوین آنها نویسندگان کلاسیک را می آزد. در آغاز دهه ۱۳۲۰، نیمایوشیج به شاعری نامدار تبدیل شد که می توانست نوشته های خود را از طریق ماهنامه مردم، مجله روشنفکری حزب توده و پیام نوین ارگان انجمن فرهنگی ایران و شوروی به آسانی در دسترس مردم قرار دهد.

بهار، مهمترین منتقد ادبی نیمایوشیج، گرچه هرگز به عضویت حزب توده درنیامد، اغلب پشتیبان سرسخت آن حزب بود. وی در سالهای نخست دهه ۱۳۲۰، هوادار حزب توده بود. با وجود اینکه به حزب دموکرات قوام پیوست، همواره از ائتلاف با نیروهای چپ پشتیبانی می کرد. او در سال ۱۳۲۹ مسئول جمعیت ایرانی هواداران صلح شد و تا هنگام مرگش (فروردین ۱۳۳۰) در همان سمت باقی ماند. هدایت، از معدود نویسندگان اشرافی تبار طرفدار حزب توده، برادرزن رزم آرا و از بستگان یک نظامی عالی رتبه سلطنت طلب بود. هدایت که تحصیل کرده اروپا بود، به شدت از کافکا و چخوف، که آثاری از آن دو را ترجمه کرده بود، تأثیر پذیرفته بود و همانند همکار نزدیک خود بزرگ علوی، روانشناسی را با تحلیل های اجتماعی ترکیب می کرد. گرچه خوانندگان غربی وی را بیشتر با اثر روانشناسانه بوف کور می شناسند، خوانندگان ایرانی دهه ۱۳۲۰، به اثر طنز حاجی آقا علاقه مند بودند. هدایت، علی رغم داشتن نوعی بدبینی ذاتی، در سالهای همکاری با حزب توده، چند اثر سیاسی و خوشبینانه نوشت. وی پس از تحولات سریع و آشفتگی های اواخر سال ۱۳۲۵ ایران را ترک و سه سال بعد در پاریس خودکشی کرد.

حزب توده، در بین بیشتر نویسندگان جوان باذوق و روشنفکران قدیمی نه چندان معروف نیز هوادارانی به دست آورد، که عبارت بودند از صادق چوبک، نویسنده مجموعه داستانهای کوتاه خیمه شب بازی؛ به آذین (محمود اعتمادزاده)، افسر پیشین نیروی دریایی که او تاللو از شکسپیر را ترجمه کرد و در مجموعه داستانهای کوتاهی با عنوان به سوی مردم، واقع گرایی همینگوی را با نقادی اجتماعی بالزاک ترکیب کرد؛ سعید نفیسی، استاد بسیار برجسته ادبیات، مترجم آثار گوناگونی از فرانسه به فارسی و مورخ دوران فتح ایران به دست اعراب؛ محمد افراشته، سردبیر هجوناومه معروف چلنگر و شاعر باذوقی که موضوعات روز و

اندیشه‌های انقلابی را در قالب نظم بیان می‌کرد؛ احمد شاملو (بامداد)، مهمترین مرید نیما یوشیج؛ محمد معین، استاد ادبیات فارسی و نویسنده آثار فراوانی درباره تاریخ ایران؛ و گروهی از شعرای جدید و باذوقی مانند فخرالدین گرجانی، نادر نادرپور، نقی میلانی، مهدی اعتماد، محمد جواهری، محمد تفضلی و زاغچه (اسم مستعار رهی معیری). این عده از نویسندگان طرفدار حزب توده صاحب‌نظران برجسته ادبیات فارسی معاصر قلمداد می‌شدند. تایمز لندن، در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶)، نوشت که حزب توده در اوج قدرت خود، «با ذوقترین و فرهیخته‌ترین اعضای نسل جوان ایران را جذب کرد.» همچنین، مجله فرانسوی زبان *ابزرواتور*، در اواسط سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۱)، نوشت: «دیپلماتهای غربی می‌پذیرند که ۳۰ درصد روشنفکران ایرانی در حزب توده فعالیت می‌کنند و بقیه، به جز اندک افراد طرفدار انگلیس و آمریکا، هواداران حزب هستند.»^۱ در فرهنگی که ادبیات به‌ویژه شعر ارزش بسیاری دارد، تأثیر چشمگیر این نویسندگان بر مردم کتابخوان شگفت‌انگیز نیست. فعالیت حزب توده در بین زنان، از سال ۱۳۲۲، با تشکیل سازمان زنان برای اعضای حزب و انجمن زنان برای هواداران حزب آغاز شد. سپس، تشکیلات دموکراتیک زنان جایگزین آن دو شد. شخصیت‌های اصلی این سازمانها اغلب از بستگان اعضای رهبری حزب بودند - اما بستگانی که یا در حرفه‌های خودشان دستاوردهای مهمی داشتند و یا در جنبشهای اولیه زنان به‌ویژه در انجمن زنان وطن‌پرست که حزب سوسیالیست ایجاد کرده بود، فعال بودند. زهرا و تاج اسکندری از خانواده معروف اسکندری؛ مریم فیروز از هیئت مشورتی؛ دکتر خدیجه کشاورز، حقوقدان برجسته، نویسنده کتابی درباره حقوق زنان و همسر دکتر کشاورز، عضو کمیته مرکزی حزب توده؛ دکتر اختر کامبخش، پزشک متخصص زنان و نویسنده کتابی درباره تربیت و پرورش کودک، خواهر نورالدین کیانوری و همسر عبدالصمد کامبخش از اعضای کمیته مرکزی حزب؛ بدرالملوک علوی خواهر بزرگ علوی؛ عالیه شرمینی، از اعضای کهنه کار جنبش زنان و مادر شرمینی که در سالهای ۱۳۲۶-۱۳۲۷ مسئول سازمان جوانان بود؛ لورتا (والتو تاریمان)، هنرپیشه برجسته کشور و از اعضای گروه تئاتر نوشین؛ صدیقه امیرخیزی، دیگر عضو کهنه کار جنبش

1. *The Times*, 24 October 1947; J. La Hervé. "L'Iran", *L'Observateur*, 5 June 1952.

زنان و همسر امیرخیزی از کمیته مرکزی حزب؛ و هما هوشمند راد دبیر دبیرستان و سردبیر مجله حزبی بیداری ما که برای زنان منتشر می‌شد. همچنان‌که در یکی از شماره‌های تهران مصور آمده است، فعالیت‌های سازمان زنان حزب توده بر دانش‌آموزان، آموزگاران و دیگر زنان تحصیلکرده جدید متمرکز بود.^۱

گرچه رهبران حزب اغلب از این مسئله ناراحت بودند که حزب توده زنان اندکی را جذب کرده است و علی‌رغم اینکه کمتر از ۳/۴ درصد اعضای عادی حزب را زنان تشکیل می‌دادند، این حزب تنها سازمان سیاسی کشور بود که همواره زنان را بسیج و در راه حقوق آنها سرسختانه مبارزه می‌کرد.^۲ تشکیلات زنان حزب، حقوق سیاسی و اجتماعی برای همه شهروندان بدون در نظر گرفتن جنسیت؛ کلاسهای سوادآموزی و باشگاههای آموزشی برای زنان؛ مزد برابر برای کار برابر؛ و ایجاد مدارس بیشتر برای دختران را - علی‌رغم اینکه مقامات مذهبی برای بستن مدارس موجود تلاش می‌کردند - خواستار بود. مطبوعات حزب همواره استدلال می‌کردند که اصلاحات فاشیستی رضاشاه نامناسب و هدف از آن نه برابری حقیقی بلکه «نگهداشتن زنان در خانه‌ها، به‌عنوان همسر، مادر، خانه‌دار و آشپز بود.» در مجلس چهاردهم، نمایندگان حزب با طرح قانون انتخاباتی جدید که در آن زنان هم حق رأی داشتند، غوغایی برپا کردند.^۳ همچنین، حزب توده با برگزاری کنگره‌های زنان، درخواست برابری کامل زن و مرد، گردآوری بیش از ۱۰۰,۰۰۰ امضا برای حمایت از گسترش حق رأی و تشویق زنان به نادیده گرفتن قانون انتخابات و شرکت در همه‌پرسی سال ۱۳۳۲ علیه شاه، مشکلات و دردهای بسیاری برای دولت مصدق فراهم ساخت.

حزب توده، در بین افسران ارتش نیز به کامیابیهای چشمگیری دست یافت. این مسئله شگفت‌انگیز است، زیرا ارتشیان به‌عنوان پایه سلطنت منزلت بالایی داشتند، ایدئولوژی سلطنت‌طلبی و کمونیسم‌ستیزی در بین آنها تبلیغ می‌شد، آموزش و

۱. «خطر کمونیستی زنان را تهدید می‌کند»، تهران مصور، ۶ فروردین ۱۳۳۱.

۲. قاسمی، «آموزش کادرها»، نامه مردم، ۱۲ (تیر ۱۳۲۷)، ص ۶۹؛ از ۲۲۱۹ نفر ندم، تنها ۸۲ نفر زن بودند؛ چهل و پنج خانه‌دار، یازده دانشجو، ده پرستار، پنج کارمند، چهار خیاط، دو آموزگار، سه دانش‌آموز دبیرستانی، یک پزشک و یک نویسنده.

۳. انجمن زنان «برنامه انجمن‌ها»، رهبر، ۳۰ مهر ۱۳۲۲؛ «برابری زنان»، رهبر، ۱۰ مهر ۱۳۲۵؛ حزب توده، «پیشنهادهایی برای یک نظام انتخاباتی جدید»، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۴ مرداد ۱۳۲۳.

سلاحهای ویژه غربی داشتند و پیوند با هرگونه حزب سیاسی خطر مجازاتهای سنگینی به همراه داشت. افزون بر این، همچنان که ساموئل هانتینگتون در سرباز و دولت تأکید کرده است اخلاق و روحیه حرفه‌ای افسران معمولاً عبارت است از پای‌بندی به سلسله‌مراتب و محافظه‌کاری شدید.^۱ اگرچه حزب توده تا سال ۱۳۲۸ سازمان نظامی خود را تشکیل نداد، در سال ۱۳۲۳، افسران هوادار حزب، گروه‌هایی غیررسمی تشکیل داده بودند.^۲ به چند دلیل این گروه‌ها به سازمانهای رسمی تبدیل نشده بودند. یکم، در مرداد ۱۳۲۴، بیست افسر چپ‌گرای مستقر در شمال خراسان کوشیدند تا بدون اجازه حزب شورشی در بین قبایل ترکمن پدید آورند، ولی نتوانستند با ترکمنها رابطه مناسب برقرار کنند و ژاندارم‌ری آنها را تارومار کرد. گرچه حزب توده سالها بعد، از آنها به‌عنوان «قهرمانان ملی» ستایش کرد، در آن هنگام هرگونه پیوندی با قیام را رد کرده بود.^۳ دوم، پس از قیام افسران خراسان، چهل و سه افسر چپ‌گرای دیگر دستگیر شدند و به همین دلیل پرداخت وام ۳۵ میلیون‌ریالی برای بهبود شرایط زندگی ارتشیان به تصویب مجلس رسید. سوم، در جریان قیام آذربایجان و کردستان حدود ۳۰ افسر از ارتش فرار کردند و به قیام‌کنندگان پیوستند، که بیست‌تن از آنها بعدها اعدام شدند. چهارم، حزب توده که نمی‌خواست موقعیت قانونی خود را از دست بدهد، در اواخر سال ۱۳۲۵، از هواداران حزب در نیروهای مسلح خواست تا گروه‌های غیررسمی خود را منحل کنند.^۴

حزب توده، پیش از قانون ممنوعیت سال ۱۳۲۸، سازمان نظامی خود را ایجاد کرد. این سازمان را سرهنگ سیامک و یک سروان پیشین ارتش به نام خسرو روزبه رهبری می‌کردند.^۵ سیامک که اهل گیلان بود، از اوایل دهه ۱۳۰۰ با برخی از رهبران حزب توده به‌ویژه کامبخش که اعضای انجمن آموزشی قزوین بودند، پیوند دوستی

۱. S. Huntington, *The Soldier and the State* (Cambridge, 1959), p. 59.

۲. ستوان وطن‌دوست، «اطلاعاتی درباره فعالیت‌های توده در ارتش»، اطلاعات، ۱ و ۱۰ خرداد ۱۳۳۵. این گروه‌ها در سال ۱۳۲۳ آثار کسروی، مارکس و انگلس را می‌خواندند.

۳. کمیته مرکزی حزب توده، «پاسخی به اتهامات»، فرمان، ۱۵ مهر ۱۳۲۴.

۴. قاسمی، «تقدیم به روزیه»، توده، ۱ (فروردین ۱۳۴۵)، ص ۲۰.

۵. ع. کامبخش، «بدهداشت‌هایی درباره تاریخ ارتش ایران»، دنیا، ۶ (تابستان ۱۳۴۴)، ۲۷-۴۷: ح. قیام‌پناه، «حزب توده و نیروهای نظامی»، دنیا، ۱۵ (تیر ۱۳۵۵)، ۹۸-۱۰۲؛ «کامبخش»، دنیا، ۱۲ (پائیز ۱۳۵۰)، ص ۶۰.

داشت. سیامک که این روابط را پنهان می‌کرد، به ژاندارمری پیوست و در دوران حکومت رضاشاه، مأموریت‌های مهمی را انجام داد. حتی ارتباط او با ارانی هم آشکار نشد. روزبه، فرزند یک افسر ارتشی، متولد ملایر و بزرگ‌شده همدان و کرمانشاه بود. او که در ارتش خدمت می‌کرد، دوره آموزش نظامی را با موفقیت به پایان برد و سپس در دانشکده افسری به تدریس پرداخت. روزبه، با تبلیغات خود نه تنها دانشجویان دانشکده بلکه فرمانده خود، رزم‌آرا را نیز تحت تأثیر قرار داد. او پس از برکناری رضاشاه به گروه‌های چپ‌گرای ارتش پیوست و در نتیجه به دنبال شکست قیام افسران خراسان دستگیر شد. روزبه، در مدت زمانی که منتظر محاکمه‌اش بود سه کتاب کوتاه درباره شطرنج، جنگ‌های توپخانه‌ای و مارکسیسم نوشت. در جریان محاکمه، عضویت در حزب توده را رد کرد و گفت که وی یک انقلابی کامل است، ولی حزب توده تنها یک حزب اصلاح‌طلب است که خواهان دگرگونی تدریجی از طریق قانونگذاری پارلمانی است.^۱ وی به اتهام فتنه‌انگیزی در ارتش از شغل خود اخراج و به پانزده سال حبس با اعمال شاقه محکوم شد، ولی چهار سال بعد به همراه نُه تن از رهبران حزب توده از زندان فرار کرد. روزبه، بار دیگر به صورت پنهانی، در میان همکاران ارتشی خود به فعالیت پرداخت و نخست هسته‌های زیرزمینی جدا از حزب و سپس سازمان نظامی حزب توده را تشکیل داد.

این سازمان نظامی، که در سال ۱۳۲۹ با کمتر از ۱۰۰ عضو کار خود را آغاز کرده بود، در سال ۱۳۳۳ بیش از ۵۰۰ عضو داشت. سالها بعد، در یکی از گزارش‌های سازمان سیا آمد که بیشتر افسران حزب توده که از طبقه متوسط پایین بودند «کارهای خود را آن‌چنان بامهارت و خوب انجام می‌دادند که سازمان نظامی به مدت چهار سال کشف نشد.» پس از کشف سازمان نظامی حزب در سال ۱۳۳۳، ۴۶۶ پرسنل نظامی آن طی سه سال بعدی محاکمه شدند. این عده، عبارت بودند از ۲۲ سرهنگ، ۶۹ سرگرد، ۱۰۰ سروان، ۱۹۳ ستوان، ۱۹ گروهان و ۶۳ دانشجوی افسری. روزبه، سیامک و ۲۵ نفر دیگر اعدام شدند؛ ۱۴۴ نفر به حبس ابد، ۱۱۹ نفر به پانزده سال، ۷۹ نفر به ده سال و بقیه به حبس‌های کوتاه‌مدتی بین هشت سال تا هجده ماه محکوم شدند.^۲ خبرنگاران غربی که شاهد اعدامها بودند به مقامات

۱. خ. روزبه، اطاعت کورکورانه، (تهران، ۱۳۲۵)، صص ۵۸-۵۷.

2. U. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign", *The*

سازمان سیا گفتند که افسران با بی‌اعتنایی و سردادن شعارهای حزب توده به سوی مرگ می‌رفتند و فرمانده جوخهٔ اعدام می‌بایست به محکومین تیر خلاص بزند زیرا به دلیل ناراحتی و عصبانیت چهل سرباز عضو جوخهٔ اعدام و یا دلسوزی آنها نسبت به اعدامیان، گلوله‌ها دقیقاً به هدف نخورده بود. سیا در گزارش خود می‌نویسد که «بخشهای گسترده‌ای از مردم تحت تأثیر این مبارزه‌طلبی، بی‌باکی و دلیری محکومین قرار گرفتند.»^۱

توان و قدرت شبکهٔ نظامی حزب توده این پرسش را مطرح کرده است که چرا خود حزب به کودتا دست نزد و یا بر کودتای سلطنت‌طلبان پیشدستی نکرد. پاسخ این پرسش نه به انشعابها و اختلافات سیاسی میان حزب توده و جبهه ملی، بلکه اساساً به موقعیت و پستهای تخصصی افسران توده‌ای مربوط می‌شود. در بین ۴۶۶ افسری که محاکمه شدند، هیچ‌کدام فرماندهٔ یک لشکر موتوریزه در تهران و یا نزدیک تهران نبودند.^۲ اکثریت اعضای این گروه، از مدارس نظامی، ژاندارمری، پلیس و نیروی هوایی بودند و یا در بخشهای پزشکی، مهندسی و ارتباطات کار می‌کردند. از بین سرهنگان و سرگردها، تنها پنج نفر از سواره‌نظام بودند ولی هیچ‌یک عضو لشکرهای زرهی تهران نبودند. نظارت دقیق شاه، مانع از آن شده بود که افسران توده‌ای به بخشهای مهم و حساس دست پیدا کنند. به کمک پزشکان ارتش، دانشجویان نیروی هوایی و مهندسان پل‌سازی، حزب توده می‌توانست در بین نیروهای رده پایین نفوذ و حتی بین اعضای حزب اسلحه پخش کند، اما احتمالاً نمی‌توانست کودتای موفق‌تری را به انجام برساند.

موفقیت حزب توده در بین طبقهٔ متوسط حقوق‌بگیر نیز چشمگیر بود، ولی علل این موفقیت روشن نبود. گرایش اعضای این طبقه به حزب توده بسیار شگفت‌انگیز

Declassified Documents Retrospective Collection, Microfiche 1952-54 (75), 309 A.

فرماندار نظامی تهران، کتاب سیاه (تهران ۱۳۳۵). در میان کسانی که به حبس ابد محکوم شدند، ستوان جوانی به اسم علی محمد افغانی وجود داشت که شش سال بعد با نوشتن کتاب شوهر آهرخانم، توجه محافل ادبی را جلب کرد.

1. U. S. Embassy to the State Department, "Anti-Tudeh Campaign", *The Declassified Documents*, 309 A.

۲. تنها یک تن از این گروه در سالهای ۱۳۳۱-۱۳۳۲ مسئولیت حفاظت از جان شاه را برعهده داشت و هنگام دیدار نیکسون از ایران، مسئول سزومندهی این دیدار بود.

است، چرا که این حزب مارکسیستی، خواهان تغییرات رادیکالی مانند نابودی بورژوازی و پیروزی طبقه کارگر (پرولتاریا)، از بین بردن طبقات و ایجاد برابری اجتماعی، از میان بردن ناسیونالیسم و برقراری کمونیسم بین الملل بود. به نوشته یک جامعه‌شناس غربی «آشکار است که هیچ جنبش ضد ناسیونالیستی بختی در خاورمیانه ندارد و تنها پرسش این است که آیا بنیانگذاران چنین جنبشی نخست به زندان می‌روند یا اینکه بدون محاکمه مجازات می‌شوند.»^۱ پس برای فهم اینکه چرا حزب توده در ایران موفق شد باید آن نیروهای اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی که جماعت طبقه روشنفکر را به سوی این حزب کشاند، بررسی کرد.

مشکل اصلی اقتصادی که طبقه متوسط را به ستوه آورده بود، تورم فزاینده پی‌درپی بود. شاخص هزینه زندگی شهری در چهارسال پایان حکومت رضاشاه از ۱۰۰ به ۱۶۲ و در طول جنگ جهانی دوم به شدت افزایش یافت و در سالهای پایان جنگ به ۱۰۳۰ رسید، در دوره رکود پس از جنگ به ۸۳۲ و در بحران نفتی اواخر ۱۳۳۲ به ۱۰۴۷ رسید.^۲ بنابراین، حقوق طبقه روشنفکر باید بیش از ده برابر افزایش می‌یافت تا سطح زندگی سال ۱۳۱۵ حفظ شود. گرچه دستمزد کارکنان مرفه شرکتهای خصوصی موفق بسیار افزایش یافت، کارکنان دولت ناچار بودند برای گذران زندگی خود را به آب و آتش بزنند. حزب توده، با سازماندهی چندین اتحادیه کارمندی و کمک به افزایش حقوق آنها، نقش مؤثری در این زمینه بازی کرد. مثلاً، هنگامی که در مرداد ۱۳۲۲، دفترداران وزارت دادگستری اعتصاب کردند و حقوق بیشتری را خواستار شدند، حزب توده نیز در پشتیبانی از آنها چندین اعتصاب در وزارتخانه‌های پیشه و هنر، راه و دارایی برپا کرد. در فروردین ۱۳۲۶، که آموزگاران دبستانی برای دستیابی به حقوق بیشتر دست از کار کشیدند، حزب توده دبیران را به اقدام همانندی تشویق کرد. همچنین، در بهمن ۱۳۳۱، که کارمندان چاپ‌گرا ائتلاف کارکنان دولت را تشکیل دادند تا جانشینی برای اتحادیه ممنوع‌شده کارکنان دولت باشد، حزب توده اعلام کرد که گروههای وابسته به این ائتلاف را در امر

1. D. Rustow, "The Politics of the Near East" in *The Politics of Developing Areas*, edited by G. Almond and J. Coleman (Princeton, 1960), p. 432.

۲. بانک ملی ایران، «شاخص هزینه زندگی در ایران»، بولتن ۱۴۲ (دی ۱۳۳۳)، صص ۱۹-۲۰.

چانه‌زدن برای دست‌یابی به «حقوق عادلانه و شرایط کار بهتر» یاری خواهد کرد.^۱ جذابیت حزب توده برای طبقه روشنفکر، بیشتر به ساختار طبقاتی کشور برمی‌گشت. از دیدگاه طبقه روشنفکر، به‌ویژه به‌دنبال از میان‌رفتن خوشبینی‌ها و امیدواریهایی که پس از شهریور ۱۳۲۰ پدید آمده بود، نابودی خودکامگی رضاخانی، پیش‌درآمد یک الیگارشی فاسد زمین‌داران فئودال، بزرگان قبیله‌ای، ثروتمندان چپاول‌گر، درباریان اخاذ و برخی از بزرگان خطرناک ارتش بود نه یک دموکراسی راستین. همچنین شیوه برخورد و رفتار خودپسندانه طبقه بالای سنتی، همواره خشم طبقه متوسط جدید را برمی‌انگیخت. مثلاً، سخنان توهین‌آمیز رهبر فراکسیون سلطنت‌طلب در مجلس چهاردهم خطاب به یکی از اندک نمایندگان طبقه روشنفکر نشان می‌دهد که طبقه بالای آن زمان همه مشکلات کشور را پیامد دخالت چنین روشنفکران خام و بی‌تجربه‌ای در امور سیاسی می‌دانستند. به نظر این نماینده سلطنت‌طلب مهندسان برق و راه و ساختمان باید به کارهای تخصصی خودشان می‌پرداختند نه به امور سیاسی و در غیر این صورت گرفتاری و مصیبت به‌بار می‌آمد.^۲ البته فرد نامبرده پاسخ داده بود که رئیس‌جمهور فرانسه یک مهندس برق بود، نمایندگان حق ندارند به طبقه تحصیل‌کرده کشور تهمت بزنند و مجلس باید از بی‌سوادها و افراد فاقد آموزشهای مدرن پاک شود.^۳ همچنین، انتشار نامه‌های تکراری وزرای کابینه، این دیدگاه طبقه متوسط را تقویت کرد که سیاست عبارت است از نوعی بازی که بازیگرانش تنها اعضای به اصطلاح «هزار فامیل» هستند.

حزب توده در مبارزه با امتیازات طبقاتی نیز پیشتاز بود. یک دموکرات کهنه‌کار که میانه خوبی با حزب توده نداشت، در این باره می‌نویسد:

آنهایی که ایران و ایرانیان را خوب می‌شناسند همگی یک‌صدا و متفق هستند که به‌طور کلی روحیه مردم این سرزمین طالب کمونیزم، و اصول اشتراکی نیست، پس چرا حزب توده این اندازه پیشرفت کرد و توانست عده زیادی را به خود جلب کند و افکار ضدملی و مخالف با روح ایرانی را ترویج نماید؟ از روی کمال انصاف و حقیقت می‌توان به این سؤال جواب داد که طبقه حاکمه ایران

۱. رزم، ۱۹ مرداد ۱۳۲۲؛ رهبر، فروردین - اردیبهشت ۱۳۲۶؛ به‌سوی آینده، ۶ بهمن ۱۳۳۲.

۲. م. طباطبایی، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۰ شهریور ۱۳۲۳.

۳. ح. فریور، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲۰ شهریور ۱۳۲۳.

بزرگترین یار و یاور حزب توده... بوده است.^۱

در بیشتر سالهای مورد بحث، موضوع اصلی روزنامه‌های حزب توده، نامزدهای پارلمانی و راهپیماییهای حزب، بدرفتاریها و سوءاستفاده‌های طبقه بالا بود. در برنامه حزب، تقسیم املاک بزرگ، افزایش مالیات بر ثروت و کاهش مالیات بر حقوقها، دستمزدها و کالاهای مصرفی پیشنهاد می‌شد. این ماشین تبلیغاتی بزرگ به بی‌عدالتیهای اجتماعی حاصل از نابرابری گسترده میان دارا و ندار می‌پرداخت. روشنفکران حزب هم آثاری درباره مفهوم مبارزه طبقاتی در اندیشه مارکسیستی و مفهوم سیاسی تضاد طبقاتی در تاریخ معاصر ایران منتشر می‌کردند. آوانسیان، در یک فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی-اجتماعی، واژه «طبقه» را تحلیل کرد و در مقالات بسیاری با عنوانهای «شکافهای اجتماعی» «کمون پاریس» و «انقلاب ۱۹۰۵ روسیه»، موضوع تضاد اجتماعی را مورد بحث قرار داد.^۲ کیانوری، کتاب معروفی با عنوان مبارزه طبقاتی نوشت.^۳ قاسمی، با نوشتن کتابهای قانون چیست؟ و جامعه را بشناسید و مقالاتی درباره قیام مزدک، ماهیت الیگارشیانه مجلس سنا و «چهاردهم جولای: روزی که آغازگر عصر جدیدی برای بشریت بود»، در این مبارزه مشارکت کرد.^۴ طبری، مقالاتی با عنوان «جهان‌بینی مارکسیسم»، «ارزش اضافی چیست؟»، «درسهای تاریخی» و «رابطه میان جامعه و جامعه‌شناس» نوشت.^۵ دیگر روشنفکران حزبی هم جزوه‌هایی مانند لنین و لنینیسم، کمونیسم، انقلاب ۱۹۰۵، مالکیت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک، دولت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک و امپریالیسم و میلیتاریسم در دوره حاضر منتشر کردند.^۶ برخی از روشنفکران نیز مقالاتی با

۱. ح. قدسی، کتاب خاطرات من یا تاریخ صدساله (تهران، ۱۳۲۲) ج ۲، ص ۶۴۴-۶۴۵.

۲. آوانسیان، فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی (تهران، ۱۳۴۵)؛ «شکافهای طبقاتی»، رهبر، ۸ آبان ۱۳۲۵؛ «کمون پاریس»، نامه مردم، ۱ آبان ۱۳۲۶؛ «انقلاب ۱۹۰۵ روسیه»، نامه مردم ۱ (فروردین ۱۳۲۶)، ۶۶-۶۷.

۳. کیانوری، مبارزه طبقاتی، (تهران، ۱۳۴۷).

۴. قاسمی، قانون چیست؟ (تهران، ۱۳۲۶)؛ جامعه را بشناسید (تهران، ۱۳۲۵)؛ «مزدک»، نامه مردم، ۲ (شهریور ۱۳۲۶)، ۵۱-۶۶؛ «درباره سنا»، رزم ماهانه، ۱ (خرداد ۱۳۲۷)، ۷-۱۳؛ «چهاردهم ژولای: روزی که آغازگر عصر جدیدی برای بشریت بود»، نامه مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ۷۵-۸۱.

۵. نامه مردم، ۱ (آبان ۱۳۲۵)، ۳۲-۳۹؛ (آذر ۱۳۲۶)، ۱۷-۲۳؛ (آذر ۱۳۲۵)، ۱-۵؛ ۲ (آبان ۱۳۲۶)، ۱-۲۱.

۶. لنین و لنینیسم، (تهران، ۱۳۲۶)؛ کمونیسم (تهران، ۱۳۲۶)؛ انقلاب ۱۹۰۵، (تهران، ۱۳۲۵)؛ مالکیت

عنوانهای «درآمد و استاندارد زندگی در ایران»، «مالکیت زمین در ایران»، «هزینه زندگی در ایران»، «قوانین ایران و منافع طبقات زحمتکش»، «ماتریالیسم و تاریخ فلسفه» و «صدمین سال انتشار مانیفست کمونیست» به چاپ رساندند.^۱ بدین ترتیب، حزب توده و آموزه مارکسیستی آن با دیدگاه طبقه روشنفکر و نفرتش از طبقه بالا هماهنگی داشت.

کنسولهای انگلیس همواره خاطر نشان می‌کردند که حزب توده در جذب اعضای طبقه متوسط مخالف با طبقه بالا بسیار موفق است. مثلاً، کنسول انگلیس در مشهد در یکی از گزارشهای سال ۱۳۲۴ می‌نویسد که چهل و هفت عضو حزب توده در شهر کوچک و غیرصنعتی بیرجند را، یازده آموزگار، ده پیشه‌ور، هشت کارمند دولت، شش حقوقدان، سه زمین‌دار کوچک، سه کارگر، دو کارمند بانک، دو روحانی و دو ژاندارم تشکیل می‌دهند. وی می‌افزاید که اعضای محلی این حزب «بورژواهای ناراضی» هستند که همگی از بزرگان محلی به ویژه خانواده معروف علم که حزب توده علیه آن «اعلان جنگ» داده بود، نفرت دارند. کنسول انگلیس در همدان می‌نویسد که حزب توده، روشنفکران محلی، صاحبان حرف و کارمندان دولت را جذب کرده است، زیرا این حزب تنها سازمان اصلی است که خانواده معروف قره‌گوزلو را تهدید می‌کند. کنسول انگلیس در کرمانشاه نیز اشاره می‌کند که حزب توده برای بیشتر روشنفکران و کارمندان دولتی محلی جاذبه دارد، زیرا همه توان سازمانی خود را برای مبارزه با خانواده بدنام قبادیان به کار گرفته است.^۲

بینش سیاسی طبقه روشنفکر نیز تقریباً با ایدئولوژی حزب توده همگونی

در نظریه ماتریالیسم دیالکتیک، (تهران، ۱۳۲۷)؛ امپریالیسم و میلیتاریسم در دوره حاضر، (تهران، ۱۳۲۷).

۱. ا. اسحاق، «درآمد و استاندارد زندگی در ایران»، نامه مردم، ۱ (شهریور ۱۳۲۵)، ۳۰-۳۶؛ ا. انصاری «مالکیت در ایران»، نامه مردم، ۱۲ (اردیبهشت ۱۳۲۸)، ۹۱-۹۸؛ د. نوائین، «هزینه زندگی در ایران»، رزم ماهانه، ۱ (آبان ۱۳۲۷)، ۱۱-۱۸؛ م. فرناهی، «قوانین ایران و منافع طبقات زحمتکش»، نامه مردم، ۱ (آبان ۱۳۲۵)، ۳۱-۳۵. م. کاره، «ماتریالیسم و تاریخ فلسفه»، نامه مردم، ۲ (بهمن ۱۳۲۷)، ۸-۲۰؛ م. بابک، «صدمین سالگرد مانیفست کمونیست»، نامه مردم، ۲ (فروردین ۱۳۲۸)، صص ۶-۹.

2. British Consul in Mashad, 18 July and 3 November 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-40184; British Consul in Hamadan, Monthly Reports, F. O. 371/Persia 1946/34-52759; British Consul in Kermanshah, Monthly Reports, F. O. 371/Persia 1946/34-52698.

داشت. این بینش از سه بخش مشروطه‌خواهی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم ترکیب می‌شد. روشنفکران دهه ۱۳۲۰، همانند روشنفکران دهه ۱۲۷۰ و برخلاف روشنفکران دهه ۱۳۰۰، بر این باور بودند که آزادیهای مبتنی بر نظام مشروطه، هم برای زندگی فردی بهتر و هم برای پیشرفت اجتماعی ضروری و مطلوب است. از دیدگاه روشنفکرانی که دوران بی‌ثباتی دهه ۱۲۹۰ را دیده بودند نظام مشروطه دیگر جذابیتی نداشت بلکه وجود زمامداری مقتدر، با قدرتی انحصاری، اهمیت یافته بود. ولی نسلی که سالهای حکومت مطلقه رضاشاهی را به‌خاطر داشت، خواستار چنین زمامداری نبود و نظام مشروطه جاذبه و اهمیت پیشین خود را بازیافته بود. این نسل جدید، همچنین، علاقه و دلبستگی نسل پیشین به نوسازی، غیردینی ساختن و صنعتی‌کردن را حفظ کرده بودند. ولی در حالی که نسل پیشین این اصلاحات را به لیبرالیسم و انقلاب فرانسه پیوند می‌زد، نسل جدید می‌خواست آنها را با سوسیالیسم و انقلاب روسیه درآمیزد. بی‌گمان، از دیدگاه طبقه روشنفکران ایران، سوسیالیسم ضرورتاً نه به معنی مالکیت عمومی ابزار تولید بلکه به معنی برنامه‌ریزی دولتی جدی برای صنعتی‌کردن سریع و اصلاحات اجتماعی گسترده به‌ویژه توزیع زمین، گسترش آموزش عمومی و از بین بردن طبقه بالای زمین‌دار بود. روشنفکران دهه ۱۳۲۰، همانند روشنفکران پیشین، ناسیونالیست نیز بودند. ولی در حالی که روشنفکران گذشته ناسیونالیسم را صرفاً سیاسی قلمداد می‌کردند، روشنفکران دهه ۱۳۲۰ به این نتیجه رسیده بودند که نمی‌توان بدون استقلال اقتصادی به استقلال سیاسی کامل دست یافت.

دیدگاههای سیاسی طبقه روشنفکر در مجله وزین سخن بازتاب می‌یافت. این مجله، در سال ۱۳۲۲، به عنوان ارگان انجمن فارغ‌التحصیلان تربیت معلم منتشر شد و پس از سال ۱۳۲۵ به عنوان ماهنامه مستقل تخصصی در حوزه‌های ادبی، آموزشی و اجتماعی درآمد که روی سخنش با روشنفکران، استادان دانشگاه، آموزگاران، مسئولین مدارس و دانشجویان بود. سردبیر مجله، دکتر پرویز ناتل خانلری، نویسنده‌ای نامدار، استاد دانشگاه و منتقد ادبی بود. سخن، از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۳ دربرگیرنده نوشته‌های بسیاری درباره اهمیت حقوق سیاسی و قانونی زنان؛ اهمیت اصلاحات ارضی برای بالابردن سطح زندگی و «نابودی قدرت سیاسی اشراف فئودال»؛ و اهمیت آموزش عمومی برای پدیدآوردن جامعه‌ای مدرن، مردمی با

آگاهی اجتماعی و شهروندان فعال و پرکار بود.^۱ همچنین، مطالب خوبی دربارهٔ مارکس، انگلس و لنین، لاسکی، برتراند راسل، لوئی آراگون و موریس تورز، و تفسیرهایی دربارهٔ آثار اجتماعی برخی چهره‌های ادبی مانند والت ویتمن، آنا تول فرانس، برنارد شاو، اچ. جی. ولز، گورکی، چخوف، آلدوس هاکسلی، مالرو، ارنبورگ و جک لندن منتشر ساخت. دیدگاه مجلهٔ سخن به حزب توده در سرمقاله‌ای از خانلری با عنوان «هنر و اجتماع» خلاصه شده است. وی ضمن مقایسهٔ وضعیت ایران معاصر با «وضعیت‌های انقلابی» دیگر می‌نویسد که نویسنده نباید بی‌طرف بماند، زیرا هنر هم‌کنش اجتماعی و هم بیان فردی است و همچنین، بی‌طرفی در مبارزهٔ طبقاتی یاری‌کردن به استثمارگران است. اما در نقد بی‌طرفی می‌افزاید که نویسنده نباید کاملاً به یک حزب سیاسی متعهد باشد، زیرا باید از فرورفتن در باتلاق مسائل روزمرهٔ سیاسی پرهیز کرد و هم‌اینکه نقش روشنفکر باید از نقش یک روزنامه‌نگار جدا باشد. او، همچنین، با وصیت آنا تول فرانس که روشنفکران را به کمک برای «مبارزهٔ طبقاتی تا نابودی سرمایه‌داری، برقراری سوسیالیسم و رسیدن به کمال انسانی» فرا می‌خواند، هم‌عقیده است.^۲

حزب توده، از سه ایدئولوژی نام‌برده (مشروطه‌خواهی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم) به دو ایدئولوژی نخست بسیار وابسته و پای‌بند بود. این حزب، در راستای اصلاحات اجتماعی مرتبط با سوسیالیسم مبارزه می‌کرد. همچنین، از مشروطیت پشتیبانی می‌کرد و خودش را وارث انقلاب مشروطه قلمداد می‌نمود. حزب توده، رضاشاه را به دلیل زیرپا گذاشتن اصول قانون اساسی محکوم می‌کرد؛ تأکید می‌کرد که تا ارتش را مقامات غیرنظامی اداره نکنند قانون اساسی کاملاً اجرا نخواهد شد؛ برای بزرگداشت انقلاب مشروطه گردهمایی سالانه برپا می‌کرد؛ و شخصیت‌هایی مانند حیدرخان، ستارخان، باقرخان، ملک‌المتکلمین، بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی را قهرمانان ملی معرفی می‌کرد. این حزب، همچنین، از

۱. ف. هوبدا، «چند سخن دربارهٔ اصلاحات ارضی»، سخن، ۱۳ (اردیبهشت ۱۳۲۵)، ۱۲۹-۱۵۶؛ «زنگ آموزشی»، سخن، ۲ (فروردین ۱۳۳۲)، ۴۲۹-۴۳۲. ا. بیرشک، «از آموزش چه می‌خواهیم؟» سخن (شهریور ۱۳۳۲)، ۵۰۹-۵۱۵.

۲. «هنر و اجتماع» سخن، ۲ (آبان ۱۳۳۲)، ۷۲۱-۷۲۹؛ پ. خانلری، «آنا تول فرانس»، سخن، ۱ (تیر ۱۳۲۳)، ص ۵۵۷-۵۶۴.

چپ‌گرایان تندرو که انقلاب مشروطه را توطئه انگلیسی می‌دانستند انتقاد می‌کرد^۱ و این انقلاب را جنبشی مردمی می‌دانست که با وجود «رهبری بورژوازی و کارشکنی امپریالیستی» پادشاهی فتودالی را به مبارزه طلبید و آغازگر عصر جدیدی در ایران بود. حزب توده، هرگونه تناقض میان مبارزه در راه سوسیالیسم و پشتیبانی از آرمانهای انقلاب مشروطه را رد می‌کرد و اعتقاد داشت که این انقلاب به‌رغم شکل بورژوازی‌اش انقلابی مردمی بود و بنابراین می‌توانست قوانین منسوخ معینی را به‌صورت مسالمت‌آمیزی تغییر دهد و با روح حقیقی جنبش مشروطه منطبق سازد. حزب توده، حتی تا مرداد ۱۳۳۲ که تندروهای جبهه ملی خواستار برقراری جمهوری شدند، دربارهٔ موضوع حساس سلطنت ساکت ماند.^۲

گرچه دیدگاههای حزب توده دربارهٔ سوسیالیسم و مشروطیت روشن و آشکار بود، در مورد ناسیونالیسم موضع بسیار پیچیده‌تری داشت. در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۳، بیشتر بیگانگان پیش‌بینی می‌کردند که طبقهٔ روشنفکر، حزب توده را به‌مثابه اسب تروای ساخت شوروی و دشمن سنتی ایران، طرد و رد خواهند کرد. ولی این پیش‌بینی، بنا به دلایلی، بسیار اغراق‌آمیز از کار درآمد. نخست اینکه، اکثریت وسیع طبقهٔ روشنفکر، بریتانیا را بسیار خطرناکتر از روسیه می‌دانستند. زیرا انگلیس منبع درآمد اصلی کشور را در اختیار داشت، بر پایگاههای نظامی عراق و خلیج فارس مسلط بود و پشتیبان سیدضیاء دشمن منفور روشنفکران بود. دوم، در گذشته ملی‌گرایان مخالف ائتلاف با یک قدرت خارجی علیه قدرت دیگر نبودند. در جریان تحریم تنباکوی سال ۱۲۸۰، قیام‌کنندگان می‌خواستند روسیه در برابر انگلیس از آنها پشتیبانی کند و در انقلاب مشروطه هم، انقلابیون، در برابر روسها از انگلیس کمک گرفته بودند. پس، نشانهٔ یک ناسیونالیست راستین این بود که چه هنگام و از کدام قدرت خارجی کمک بخواهد و نه رد هرگونه کمک خارجی. سوم، بیشتر روشنفکرانی که تحلیل مارکسیستی امپریالیسم را پذیرفته بودند، عقیده

۱. «قهرمانان انقلاب مشروطه»، به‌سوی آینده، ۱۴ تیر ۱۳۳۱. برای اطلاع از نظرات حزب توده دربارهٔ انقلاب مشروطه، بنگرید به ا. طبری، «دربارهٔ انقلاب مشروطه»، نامهٔ مردم، ۲ (مرداد ۱۳۲۷)، ۸۱-۸۰؛ م. بابک، «دربارهٔ انقلاب مشروطه»، نامهٔ مردم، ۲ (تیر ۱۳۲۷)، ۸۳-۸۶؛ ا. قاسمی، «دربارهٔ انقلاب مشروطه»، رزم ماهانه، ۱ (مرداد ۱۳۲۷)، ۲۰-۳۹؛ ا. قاسمی، «مراحل انقلاب ایران»، رزم ماهانه، ۱ (آبان ۱۳۲۷)، صص ۵۵-۶۰.

۲. م. یزدی، «مدرکی به دادگاه نظامی»، اطلاعات، ۲۵ مرداد ۱۳۳۴.

داشتند که بریتانیای دارای اقتصاد سرمایه‌داری برای یافتن امکانات سرمایه‌گذاری در خارج توسعه طلب است، ولی شوروی سوسیالیستی، دیگر گرایشهای امپریالیستی نخواهد داشت. چهارم، اصلاح‌گران، اتحاد شوروی را پشتیبان اصلی تغییرات رادیکال و انگلیس را طرفدار عمده طبقه بالای زمین‌دار به‌ویژه رؤسای قبایل مناطق جنوبی می‌دانستند. یک ژنرال آمریکایی که از سوی روزولت، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در سال ۱۳۲۲، از ایران دیدار می‌کرد در گزارش خود می‌نویسد که «اگر ایرانیان وادار شوند همین امروز یکی از دو کشور انگلیس و شوروی را برگزینند، به نظر من بی‌تردید روسها را ترجیح خواهند داد.» وزارت خارجه انگلیس هم هشدار می‌دهد که این خطر واقعی وجود دارد که روسها «نسل جوان» را جذب کنند و انگلیسیها با این «دسته مرتجع قدیمی» تنها بمانند.^۱ همچنین، در اردیبهشت ۱۳۲۲، وابسته نظامی انگلیس در یک گزارش بی‌پرده و روشن موضوع را چنین تحلیل می‌کند:

اخیراً احساسات مردم نسبت به روسیه بسیار دگرگون شده است. برخورد نزدیک با روسیه و رفتار روسها، تصور عمومی رایج را که در آن روسیه یک دیر و روسها وحشیان بی‌رحم قلمداد می‌شدند، بسیار تعدیل کرده است. نظم و انضباط عموماً پسندیده نیروهای روسی در ایران، رفتار خوب آنان با مردم، اظهار همدردی و هواداری آنها از طبقات پایین، اعلام خرسندی از نظام حکومتی خودشان، روابط ظاهراً خوب موجود میان افسران و سربازان و روحیه عالی افراد روسی، ایده‌ها و تصورات پیشین نسبت به نظام شوروی را بسیار تغییر داده است... اکنون، به همان اندازه که ترس توده‌های مردم از روسیه کاهش می‌یابد و حشمت طبقات ثروتمند از این کشور دیوسیرت بیشتر می‌شود. به‌نظر می‌رسد وضعیتی شکل می‌گیرد که ویژگی آن نزدیک‌تر شدن توده‌ها به روسیه و همراهی و اتحاد هرچه بیشتر طبقات ثروتمند با بریتانیای کبیر است. در واقع، روسیه رفته‌رفته چونان مدافع فقرا و ستمدیدگان درمی‌آید و رهبران مردم ناراضی، این کشور را به‌عنوان پشتیبان مناسب یک انقلاب علیه طبقه حاکم کنونی می‌نگرند.^۲

1. General Hurley to President Roosevelt, 13 May 1943, *Foreign Relations of the United States* (Washington, D. C., 1943), IV, 363-70; Comment of the Foreign Office in London, 19 April 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35070.

2. British Military Attaché to the Foreign Office, 22 April 1943, F. O. 371/Persia

اما در سالهای ۲۵-۱۳۲۳، به علت درخواست امتیاز نفت شمال توسط شوروی و حوادث آذربایجان و کردستان، محبوبیت این کشور کاهش یافت. سفارت انگلیس گزارش می‌دهد که حتی برخی رهبران حزب توده نیز به صورت پنهانی از درخواست امتیاز نفت شمال توسط شوروی انتقاد کرده بودند. کسروی، در جزوه‌ای با عنوان سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ می‌نویسد که پشتیبانی شوروی از شورشهای آذربایجان و کردستان می‌توانست کشور را ویران کند، زیرا جمعیت ناراضی استانهای دیگر را تشویق می‌کرد که آنها هم به دنبال خودمختاری محلی و حتی استقلال «ملی» بروند.^۱ البته برخلاف آنچه در آغاز به نظر می‌رسید این بحرانها برای حزب توده چندان زیان‌آور نبود. زیرا انتظار می‌رفت که پیشنهاد نفتی شوروی امکان‌کارایی هزاران کارگر و تکنیسین را فراهم سازد. همچنین، شرط تقسیم برابر سود حاصل، این قرارداد را نسبت به امتیاز نفتی انگلیس سودآورتر می‌ساخت.^۲ افزون بر این، بیشتر ایرانیان از جمله مصدق بر این باور بودند که در کل مقصر اصلی این بحران نه اتحاد شوروی بلکه غرب است. زیرا این شرکتهای آمریکایی و انگلیسی بودند که گفتگوهای پنهانی برای امتیازهای نفتی جدید را آغاز کردند. مصدق، مقصر اصلی را شرکتهای غربی می‌دانست که از آن سوی دنیا برای کسب امتیاز نفت آمده بودند، نه روسها که همسایه دیوار به دیوار ایران بودند و واکنش‌شان هم نامعقول و دور از انتظار نبود.^۳ تأثیر منفی و زیان‌بخش بحران آذربایجان نیز، برای حزب توده کمتر از آنچه انتظار می‌رفت بود. هنگامی که شورشیان تبریز را تصرف کردند، نه استقلال بلکه خودمختاری می‌خواستند، خواستههای خود را در چارچوب قانون اساسی مطرح کردند، به اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای دست زدند و تأکید کردند که آنها بخشی جداناپذیر از «جنبش مترقی ایران» هستند. در واقع، این

1943/34-35109.

1. British Ambassador to the Foreign Office, 25 October 1944, F. O. 371/Persia

۱. کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ (تهران، ۱۳۲۴)، ص ۵۱. 1944/34-40241.

۲. وزارت خارجه بریتانیا اظهار نگرانی می‌کند که «روسها با ساختن مدرسه، منازل مسکونی و همچنین پرداخت دستمزدهای بیشتر، کزرگران و تکنیسینهای شرکت نفت ایران و انگلیس را جذب خواهند کرد.»

Comment of Foreign Office in London, 4 April 1946, F. O. 371/Persia
1946/34-52672.

۳. م. مصدق، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۱۶ مهر ۱۳۲۳.

به اصطلاح «جمهوری آذربایجان» تنها در ذهن سیاستمداران محافظه کار تهران و در آثار نویسندگان غربی که می‌خواستند تاریخ ایران را از دیدگاه این سیاستمداران ببینند، وجود داشت. در اواخر سال ۱۳۲۵، ناظران غربی بار دیگر نگران بودند که شورویها دوباره محبوبیت کسب می‌کنند و مردم هنوز بریتانیا را متحد «اشرافیت فاسد و فرسوده» می‌دانند.^۱

پس از سال ۱۳۲۶، عملکردهای شوروی در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ رفته‌رفته فراموش شد، درحالی که حضور انگلیس بیشتر به چشم می‌خورد. ماکس تورنبورگ اقتصاددان دانشگاه هاروارد که در تهیه نخستین برنامه هفت‌ساله همکاری داشت، می‌نویسد که انگلیس همواره با حيله و نیرنگ از توسعه ایران جلوگیری می‌کند: «من کم‌کم این نظر غالب در بین شخصیت‌های مهم ایرانی را می‌پذیرم که خطرناکترین نفوذ در این کشور، نه نفوذ روسیه بلکه نفوذ انگلیس است.»^۲ در سال ۱۳۳۰، اکثریت عمده روشنفکران احساس می‌کردند که مهمترین تهدید برای ایران، نه از شمال بلکه از جانب «همسایه جنوبی» است. در چنین شرایطی، برای حزب توده آسان بود که خودش را دوباره نماینده جنبشی اصیل بنمایاند که نه تنها با طبقه بالا بلکه با شرکت نفت انگلیس نیز مبارزه می‌کند.

جاذبه ایدئولوژیکی حزب توده را برای طبقه متوسط حقوق‌بگیر به بهترین وجه می‌توان در آخرین دفاع روزبه دید. روزبه که شش ساعت در برابر دادگاه نظامی سخن می‌گفت، بیان می‌کند که چگونه در یک خانواده متوسط پایین فقیر بزرگ شده، همواره از کمبودهای مالی رنج کشیده است و آرزوهای خودش را برای تحصیل در رشته مهندسی قربانی کرده است. وی می‌افزاید که پس از ورود به دانشکده کم‌هزینه نظامی، با امتیازات عالی فارغ‌التحصیل شد، سی و پنج جزوه نوشت و یک کرسی تدریس در دانشکده افسری به دست آورد، اما در همه این سالها، نفرت دیرینه‌اش را از نظام سرمایه‌داری حفظ کرده بود.

طبقه حاکم با استفاده از تمام امکانات و نیروهای موجود... کوشش دارند سود هرچه بیشتر به دست آورند و... سرمایه را در دست عده محدودی متمرکز

1. L. Edwards, "Persia Revisited", *International Affairs*, 23 (January 1947), 56.

2. M. Thornburg, "Private Papers, 1946-51" (unpublished Papers in the Collection of the Harvard Advisory Group to Iran), p. 12.

سازند... دهقانان که دیگر نمی‌توانند با محصول ناچیز خود در برابر ترقی هزینه‌های زندگی اعاشه کنند گروه‌گروه مزارع خود را ترک می‌کنند. عده‌ای می‌گویند تا وقتی اصول سرمایه‌داری در کشوری برقرار است، محرومیت فقر و بدبختی اکثریت مردم نیز ادامه خواهد یافت... لذا عقیده دارند که باید اساس سرمایه‌داری از بن وازگون شود و این را آخرالدواء و تنها راه علاج بیماریهای اجتماعی می‌دانند. من از کسانی هستم که راه اخیر را پسندیدند و بدین جهت به حزب توده ایران وارد شدم که چنین هدفی را تعقیب می‌نماید... من به اقتضای آتشی که به خاطر خدمت به خلقهای ایران در درونم شعله می‌کشد راه حزب توده ایران را برگزیده‌ام و باید اذعان کنم که جانم، استخوانم، خونم و گوشتم و پوستم و همه تار و پود وجودم توده‌ای است. من عاشق سوسیالیسم و عاشق صادق آن هستم. ممکن است من زنده نمانم و استقرار سوسیالیسم را در ایران با چشم خود نبینم ولی علم دارم که به‌زودی اوضاع تغییر خواهد کرد و اصول سرمایه‌داری منکوب خواهد شد.^۱

طبقه کارگر شهری

حزب توده، مانند کوه یخی بود که سازمان حزبی آن به قله قابل رؤیت و جنبش کارگری بسیار وسیعترش به بخش عظیم پنهان کوه یخ شباهت داشت. این جنبش کارگری، بلافاصله پس از سقوط رضاشاه پدید آمد. در برخی مناطق، به‌ویژه معادن ذغال‌سنگ شمشک در نزدیک تهران و کارخانه‌های نساجی چالوس و ساری، خود کارگران با استفاده از خلأ قدرت، اتحادیه‌هایی تشکیل دادند و حتی کارخانه‌های محلی را به تصرف درآوردند. در نواحی دیگر به‌ویژه تهران، اصفهان و تبریز، افراد باقی‌مانده از جنبش اولیه کارگری به کارگاهها و کارخانه‌ها بازگشتند تا اتحادیه‌های پیشین را احیا کنند. در تابستان ۱۳۲۱، بیشتر سازمان‌دهندگان نیروی کارگری تهران گرد هم آمدند تا شورای متحده کارگران را تشکیل دهند و در تابستان ۱۳۲۲، همان سازمان‌دهندگان، نخستین کنفرانس شورای متحده کارگران را در تهران برپا کردند. افراد شرکت‌کننده در این کنفرانس که اغلب از تهران، شمال خراسان و گیلان و مازندران

۱. خ. روزبه، محاکمه و دفاع، [بی‌ن، بی‌تا]، صص ۴۱-۴۴.

آمده بودند نماینده بیش از ۲۶ اتحادیه صنعتی، صنایع دستی و یقه‌سپید بودند.^۱ اکثر شخصیت‌های برجسته شورای متحده کارگران از اعضای رده بالای حزب توده بودند: روستا، سازمان‌دهنده مجرب نیروی کارگری از اواخر دهه نخست ۱۳۰۰؛ آوانسیان، داروساز ارمنی از حزب کمونیست پیشین؛ کباری، کارمند متوسطی که در ۱۳۲۱ به عضویت کمیته مرکزی موقت انتخاب شده بود؛ محضری، تراشکاری که او هم عضو کمیته مرکزی موقت بود؛ جودت، استاد جوان فیزیک که به سازمان‌دهی کارگران روی آورده بود؛ فرجامی و خامه‌ای، روشنفکران جوانی از گروه «پنجاه و سه نفر» که در نخستین کنگره حزب به عضویت کمیسیون‌های عالی تعیین شده بودند؛ جهانی، نجار و از اعضای کهنه کار جنبش کارگری که او نیز در نخستین کنگره حزب عضو یکی از این کمیسیون‌ها بود؛ حکیمی و بابازاده از کارگران راه‌آهن که بعدها به عضویت کمیته مرکزی درآمدند؛ و شاندرمنی، خیاطی از گروه «پنجاه و سه نفر» که در کنگره دوم حزب به عنوان یکی از اعضای مشورتی تعیین شده بود.

در کادر رهبری شورا، سه تن دیگر نیز حضور داشتند که از اعضای معمولی حزب توده بودند. قازار سیمونیان، مهمترین سازمان‌دهنده کارکنان دفتری و روشنفکر ارمنی اهل اراک، کارمند متوسط ساکن تهران بود. سیمونیان، همکار نزدیک روستا، در نخستین سال‌های جنبش کارگری، بیشتر سال‌های دهه ۱۳۵۰ را در زندان گذرانده بود و در همان‌جا کتاب *آنا کارنینای* تولستوی را به فارسی برگردانده بود. وی که در انتخابات مجلس چهاردهم نامزد حزب توده بود، کرسی اختصاص داده شده به اقلیت‌های مسیحی استان‌های مرکزی و جنوبی را به دست آورد. رضا ابراهیم‌زاده، نماینده اصلی اتحادیه راه‌آهن، کارگر راه‌آهن بود. وی که اهل تبریز بود در قیام خیابانی شرکت کرد، سپس به مازندران رفت و به سال ۱۳۱۰، در همان‌جا به جرم سازماندهی نخستین اعتصاب در راه‌آهن دستگیر شد. ابراهیم‌زاده، سپس در زندان با

۱. اعضای این ۲۶ اتحادیه، عبارت بودند از کارگران بخش خدمات مانند کارگران رستوران‌ها، سینماها و رفتگران شهرداریها؛ کارکنان گارگه‌ها - خیاطان. نجارها، پینه‌دوزها، سنگ‌تراشان، و کارگران بانواییها؛ کارکنان مرفه‌تر به‌ویژه کرمندان دفتری وزارت دادگستری؛ همچنین کارگران صنعتی مانند معدنچیان، کارگران راه‌آهن، مکانیک‌های قطار، کارگران نساجی، کارگران کارگاه‌های گلیسیرین‌سازی، کارگران سیلوها، کارکنان کبریت‌سازیها، کارگران آهجو سازی، کارگران ساختمانی و کارگران کارخانه‌های سیمان.

گروه «پنجاه و سه نفر» آشنا شد. مهدی کی مرام، سخنگوی اصلی اتحادیه کفاشان، پینه‌دوزی بود که در اوایل دهه نخست ۱۳۰۰ در تشکیل نخستین اتحادیه کفاشان تهران همکاری داشت. وی مدت کوتاهی، در دهه ۱۳۱۰، زندانی شده و سپس در اوایل ۱۳۲۱، به حزب توده پیوسته بود.

پس همه چهارده رهبر شورای متحده کارگران از اعضای حزب توده بودند. از این چهارده نفر، هفت نفر مزدبگیر و هفت تن دیگر روشنفکرانی بودند که در نخستین جنبش کارگری شرکت کرده و یا پس از شهریور ۱۳۲۰، به جنبش کارگری پیوسته بودند. دوازده نفر از این عده در سالهای حکومت رضاشاه دستگیر و زندانی شده بودند: سه نفر به جرم عضویت در گروه «پنجاه و سه نفر» و نه نفر به جرم سازماندهی کارگران یا فعالیت در بخش جوانان حزب کمونیست. همه افراد نامبرده از خانواده‌های طبقه پایین و متوسط پایین بودند. هرچند با گسترش سازمانهای کارگری افراد دیگری نیز به آنها پیوستند، این چهارده نفر در واقع هسته جنبش کارگری طرفدار حزب توده بودند.

در نخستین کنفرانس شورای متحده کارگران، افزون بر انتخاب هیئت رهبری، قوانین و مقرراتی هم به تصویب رسید. در این کنفرانس، اعلام شد که شورا «سازمانی مستقل و جدا از هر گروه سیاسی است ولی کمک و همکاری همه احزابی را که به تأمین اهداف طبقه کارگر علاقه‌مند هستند می‌پذیرد». همچنین، تصویب شد که اتحادیه‌های وابسته به مسائل اقتصادی و اجتماعی خواهند پرداخت؛ کارگران را بدون توجه به مذهب، زبان و دیدگاههای سیاسی‌شان به عضویت خواهند پذیرفت؛ روشنفکرانی که با جانفشانیهای گذشته علاقه صادقانه‌شان را به یاری کردن طبقه کارگر ثابت کرده‌اند، به‌عنوان سازمان‌دهندگان کارگران می‌پذیرند؛ اما سایر روشنفکران را بیرون خواهند کرد، تا مرتجعین نتوانند ادعا کنند که این اتحادیه‌ها ابزارهای طبقه متوسط هستند.^۱ در کنفرانس، همچنین، برنامه دقیقی برای شورا تصویب شد. درخواستهای موجود در این برنامه عبارت بود از: هشت ساعت کار روزانه؛ حق تشکیل اتحادیه، مذاکرات جمعی و در صورت لزوم اعتصاب؛ سرویس رفت و آمد رایگان؛ پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه؛ پرداخت دستمزد دوبرابر

برای اضافه کاری؛ دو هفته مرخصی با حقوق در سال؛ پرداخت مستمری دوران پیری؛ حقوق دوره بیماری و بیمه بیکاری؛ پرداخت دستمزد برابر برای مردان و زنانی که وظایف همسانی انجام می دهند؛ تضمین در برابر اخراج خودسرانه کارگران؛ ممنوعیت کار کودکان؛ اقدامات ایمنی بخش نسبت به حوادث صنعتی؛ و «مجازات کارفرمایان و مدیرانی که نسبت به کارگران بدرفتاری و بی حرمتی و از آنها سوء استفاده می کنند.»^۱ در دهه بعدی، مفاد این برنامه به صورت اهداف اصلی جنبش کارگری باقی ماند.

البته در این کنفرانس از گفتگو درباره موضوع حساس تشویق یا عدم تشویق اعتصابات در زمانی که جنگ در اروپا ادامه داشت، خودداری شد. درحالی که اعضای عادی اتحادیه‌ها زیر فشار شدید تورم بیش از پیش خواهان اقدام‌های ستیزه جویانه بودند، رهبران که از لحاظ ایدئولوژیکی به اتحاد شوروی تعهد داشتند، نمی خواستند با چنین کارهایی عملیات جنگی را دچار مشکل کنند. بنابراین، شورا برای حل این اختلاف به توافقی ضمنی رسید. بدین ترتیب، قرار شد در آن بخشهای اقتصاد که با عملیات جنگی ارتباط تنگاتنگی داشت اعتصاب تشویق نشود ولی در بخشهای خدماتی و صنایع سبک مصرفی تشویق شود. شورا، در راستای اجرای این سیاست، در سال ۱۳۲۲، اعتصابات کارگران نساجی اصفهان، تهران، تبریز و بهشهر؛ رفتگران شهرداری تهران و بوشهر؛ کارگران مخابرات شیراز؛ کارگران کارخانه‌های چای پاککنی و توتون لاهیجان و تهران؛ دباغان و کبریت‌سازان تبریز؛ و کارکنان دفتری وابسته به وزارت دادگستری در تهران را سازماندهی کرد. البته شورا در صنایع حیاتی نفت و همچنین سیستم حمل و نقل راه آهن مداخله نکرد و حتی اعتصابات غیرمجاز و خودسرانه سال ۱۳۲۲ در تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه، معادن ذغال سنگ شمشک، کارخانه سیمان تهران و کارخانه دولتی مهمات‌سازی نزدیک تهران را به عنوان «کارشکنی فاشیستی» محکوم کرد. بعدها، یکی از اعضای شورا نوشت که دشمنان از بی توجهی ما به سازماندهی اعتصابات سوء استفاده کرده و همواره ما را دوستدار کارخانه‌داران می خواندند. همچنین، کامبخش، سالها بعد اعتراف می کند که اگر در سالهای ۲۲-۱۳۲۱ بی میلی حزب به

۱. شورای منحدۀ کارگران، «برنامه ما»، رهبر، ۲۰ اسفند ۱۳۲۳.

اختلال در اقتصاد کشور در زمان مبارزه مرگ و زندگی متفقین با فاشیسم نبود، این اتحادیه‌ها موفقیت بیشتری کسب می‌کردند.^۱

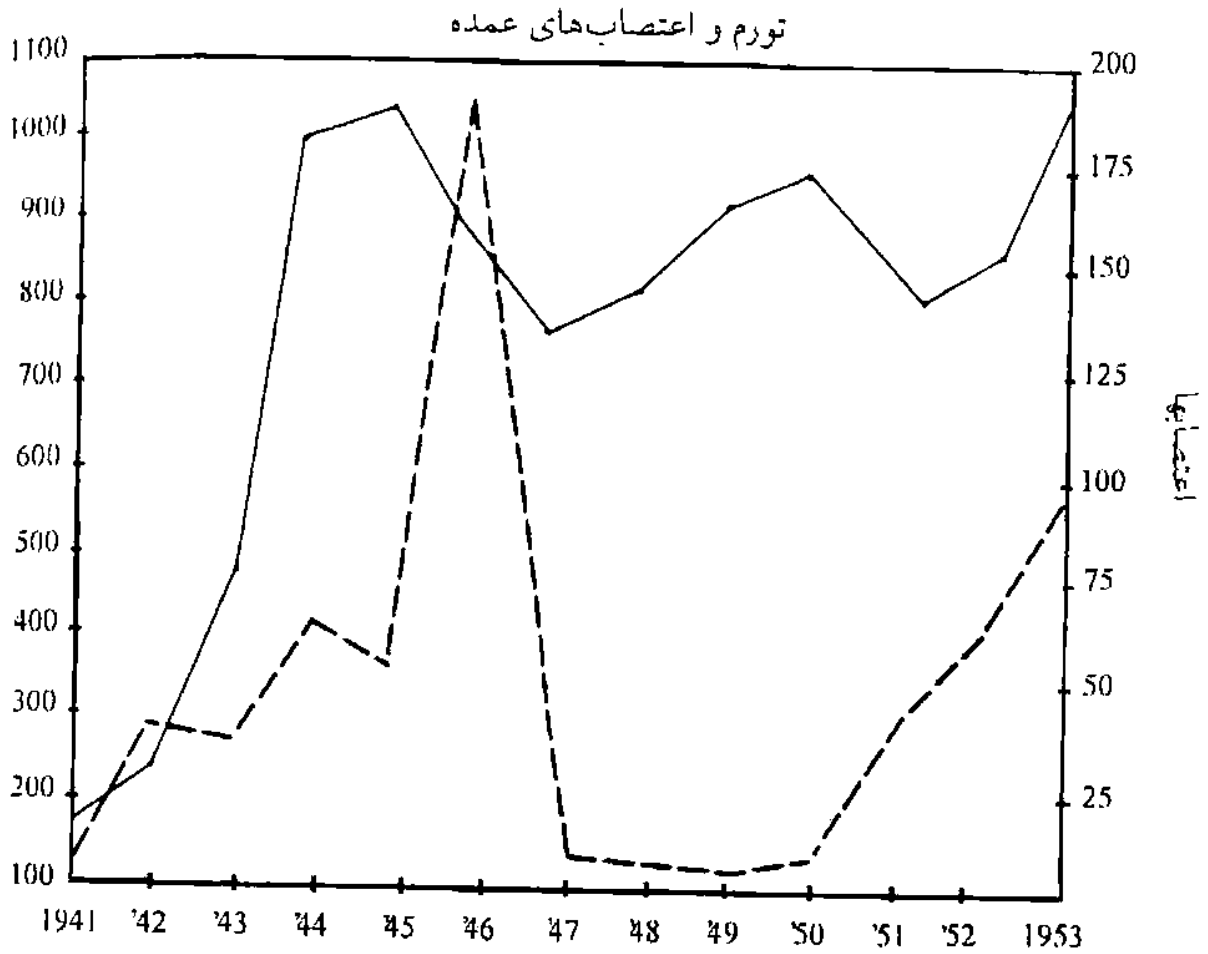
البته با تغییر روند جنگ در جبهه شرقی، این بی‌میلی به تدریج در اوایل سال ۱۳۲۳ از بین رفت. بنابراین، شورا با در پیش گرفتن سیاست تهاجمی، شاخه‌های جدیدی به وجود آورد، شاخه‌های موجود را گسترش داد، رقبای کوچکتر را از میدان به در کرد و با سه گروه دیگر در آذربایجان، تهران و کرمانشاه هم دست شد و در روز کارگر سال ۱۳۲۳، تشکیل شورای متحده کارگران و زحمتکشان ایران را اعلام کرد.

بنا به دلایلی، طی سی ماه بعدی، شورای متحده شرایط بسیار مطلوبی برای سازماندهی کارگران پیدا کرد. یکم، رهبران حزب توده با کنار گذاشتن محدودیتها و ممنوعیتهای دوران جنگ، بار دیگر اتحادیه‌ها را به اعتصاب و دیگر اقدامات رادیکال تشویق کردند. البته در مورد صنعت نفت این ممنوعیت تا زمان تسلیم ژاپن در مرداد ۱۳۲۴ ادامه داشت. دوم، در حالی که میزان هزینه زندگی از رقم ۴۷۲ در سال ۱۳۲۱ به ۱۰۳۰ در سال ۱۳۲۴ رسیده بود، مزدبگیران برای بالابردن دستمزدهایشان، راه حل مؤثر دیگری جز پیوستن به اتحادیه‌ها و اعتصابات نداشتند. در واقع، از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، شمار اعتصابات عمده سالانه (که پنجاه کارگر یا بیشتر در آن شرکت داشتند) تقریباً همراه با میزان تورم افزایش یافت، (نگاه کنید به نمودار صفحه بعد). سوم، متفقین همچنان شمار بیشتری از کارگران ایرانی را به کار می‌گرفتند. بنابراین، شگفت‌آور نبود که این عمل به کمبود نیروی کار و در نتیجه تقویت موقعیت مذاکرات کارگری بینجامد. کنسول انگلیس در بوشهر گزارش می‌دهد که رفتگران شهر تقاضای افزایش دستمزد را به آسانی قبولانند، زیرا فرودگاه محلی و کارخانه مونتاز کامیون، نیروی کار بازار را جذب کرده بود. همچنین، در نخستین کنفرانس اتحادیه کارگری، یکی از نمایندگان گفته بود که نگران از دست دادن کار خود در کارخانه سیمان نیست، چرا که همیشه می‌تواند در بخشهای دیگر، به‌ویژه بخش ساختمان‌سازی کار پیدا کند.^۲ چهارم، شورای متحده رقیب توانایی

۱. رهبر، ۳۰ آبان ۱۳۲۲؛ ح. نوری، «سخنرانی در اولین کنگره حزب»، رهبر، ۳۰ مرداد ۱۳۲۳؛ ع. کامبخش، «تاریخ اولین کنگره حزب»، دنیا، ۹ (بهار ۱۳۴۷)، ۲۵-۴۱.

2. British Consul in Bushire, 15 May 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35087;

۳. سلطانی، «سخنرانی در اولین کنفرانس شورای کارگران متحده»، رهبر، ۱۰ مرداد ۱۳۲۲.



— شاخص هزینه زندگی

----- شمار اعتصاب‌های کارگران صنعتی

توجه: شاخص هزینه زندگی از بولتن بانک ملی و شمار اعتصاب‌های بخش صنعتی از روزنامه‌ها، به‌ویژه اطلاعات، مردم، ظفر، کیهان، به‌سوی آینده، باختر امروز و مرد امروز استخراج شده است.

نداشت. رقیب اصلی آن، اتحادیه کارگران بود که در سال ۱۳۲۱ توسط یوسف افتخاری، یک تندرو فعال در بین کارگران و یک ضد کمونیست دوآتشه که به دلیل فعالیت در اعتصاب کارگران صنایع نفتی در سال ۱۳۰۸ یازده سال زندانی شده بود، تشکیل شد. افتخاری، گرچه یک سازمانده صادق بود، نتوانست کارگران بیشتری را جذب کند. سرانجام، نخستین طرفدارانش به حزب توده پیوستند و بیش از پیش به سیدضیاء که به تشویق اقدامات مبارزه‌جویانه کارگران علاقه‌ای نداشت، تکیه کرد. پنجم، شورای متحده کمک‌های باارزشی از حزب توده دریافت کرد. سازمانهای حزب، برای کارگران اعتصابی کمک مالی گردآوری می‌کردند. روشنفکران حزب،

اقدامات زیر را انجام می‌دادند: برپایی کلاسهای سوادآموزی، انتشار مجله‌ی ظفر برای شورای متحده و آگاه‌ساختن عموم از شکایات کارگران از طریق روزنامه‌های چپی. حقوق‌دانان حزب، برای دفاع از اتحادیه، انجمن خدمات حقوقی تشکیل دادند. افزون بر این، قضات، مهندسان و افسران پلیس طرفدار حزب توده، در مواقع لزوم از نفوذ خود به سود اعتصابیون و سازمان‌دهندگان نیروی کارگری استفاده می‌کردند. مثلاً، وقتی مدیر کارخانه‌ی قند تهران می‌کوشید تا هشت کارگر مبارز را بیرون کند، مهندسان کارخانه با تهدید به دست‌کشیدن از کار از این اقدام جلوگیری کردند. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که مقامات یزد در سال ۱۳۲۵، حتی زحمت دستگیری کارگران تظاهرکننده را به خود ندادند، زیرا می‌دانستند که دادگاههای محلی زیر تسلط حزب توده است. کنسول انگلیس در بندرعباس می‌نویسد که به دلیل طرفدار حزب توده بودن مدیر کارخانه نساجی شهر، اعتصاب کارگران این کارخانه موفقیت‌آمیز بود. کنسول شیراز شرح می‌دهد که چگونه پلیس با دستگیری گردانندگان اعتصاب در کارخانه برق شهر، آن را به هم زد ولی دادگاههای محلی بلافاصله آنها را آزاد کردند تا اعتصاب از سر گرفته شود. کنسول زاهدان هم ادعا می‌کند که حزب توده «آشکارا کارگران را علیه خانواده‌ی علم متحد کرده بود، زیرا در دادگاههای محلی و در بین پلیس و ژاندارمری هوادارانی داشت.»^۱

شورای متحده با بهره‌گیری کامل از این امتیازات، وارد عمل شده، در سال ۱۳۲۲ بیش از چهل اعتصاب بزرگ را رهبری نمود، اتحادیه‌های کوچک در اصفهان، فارس و کرمان را جذب کرد و بنابراین اعضایش را از ۱۰۰،۰۰۰ نفر به تقریباً ۲۰۰،۰۰۰ نفر رساند.^۲ همچنین در سال ۱۳۲۴ چهل اعتصاب بزرگ دیگر را سازماندهی کرد و با

۱. م. عظیمی، «خطاب به نخستین کنفرانس شورای کارگران متحد»، رهبر: ۱۰ مرداد ۱۳۲۵؛

British Consul in Kerman; 30 December 1946; F. O. 371/Persia 1946/34-52749;

British Consul in Bandar Abbas, 30 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52699;

British Consul in Shiraz, 30 April 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40162; British

Consul in Zahidan, 30 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52756.

۲. اعتصابهای سال ۱۳۲۳ عبارت بود از: اعتصاب کارگران نساجی در اصفهان، تهران، یزد، مشهد، چالوس،

سمنان، بهشهر و اهواز؛ کارکنان مخایرات شیراز و تهران؛ برق کارهای شیراز؛ کارگران بندر امام خمینی

(شاهپور)؛ کفاشان، نجاران، رفتگران و کارگران سیلو، نانواها و آبجوسازهای تهران؛ و کارگران شاسترده

کارخانه از هجده کارخانه صنعتی تبریز.

ایجاد شاخه‌های جدید، می‌توانست مباحثات کند که سی‌وسه اتحادیه وابسته و در کل بیش از ۲۷۵,۰۰۰ عضو دارد.^۱

البته اوج پیروزیهای شورای متحده در سال بعد بود. این شورا، در اواسط سال ۱۳۲۵، مدعی شد که ۱۸۶ اتحادیه و در کل ۳۳۵,۰۰۰ عضو دارد؛ ۹۰,۰۰۰ در خوزستان، ۵۰,۰۰۰ در آذربایجان، ۵۰,۰۰۰ در تهران، ۴۵,۰۰۰ در گیلان و مازندران، ۴۰,۰۰۰ عضو در اصفهان، ۲۵,۰۰۰ در فارس، ۲۰,۰۰۰ در خراسان و ۱۵,۰۰۰ عضو در کرمان.^۲ این شورا با تشکیل اتحادیه‌هایی برای حدود ۷۵ درصد از نیروی کار صنعتی، تقریباً در همه ۳۴۶ کارخانه جدید کشور شعبه‌هایی داشت و از سوی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری «تنها سازمان کارگری حقیقی در ایران» شناخته شد.^۳ افزون بر این، اعضای ۱۸۶ اتحادیه وابسته به آن از مشاغل و

۱. اعتصابهای سال ۱۳۲۴، عبارت بود از اعتصاب کارگران نساجی یزد، مشهد، اهواز، چالوس و سمنان؛ رفتگران کرمان؛ فرشباغان مشهد؛ کارگران ماهر صنعت نفت پالایشگاه آبادان؛ کارگران غیرمهر تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه؛ و اعتصابهای عمومی در تبریز، مشهد و کارخانه‌های بافندگی اصفهان.

۲۷۵۰۰۰ نفر عضو عبارت بودند از ۲۰۰۰۰ کارگر راه‌آهن، ۳۰۰۰ کارگر صنایع مهمات‌سازی، ۴۵۰۰۰ کارگر ساختمانی، ۸۰۰۰ معدنچی، ۴۵۰۰۰ کارگر صنعت نفت، ۲۲۰۰ کارگر شرکت دخانیات، ۱۲۰۰۰ کارگر آبجوسازی و صنایع غذایی، ۴۰۰۰۰ کارگر نساجی، ۲۰۰۰۰ فرش‌باف، ۲۰۰۰ نقاش، ۶۰۰ برق‌کار، ۶۰۰۰ راننده کامیون و تاکسی، ۳۰۰۰ کانسکه‌چی، ۲۰۰۰ شیشه‌ساز، ۳۰۰۰ کارگر صنایع قند، ۳۵۰۰ کارگر سیو، ۱۲۰۰ سیمان‌کار، ۲۳۰۰ کارگر صنایع شیمیایی، ۳۰۰۰ کارگر کشتارگاه، ۳۰۰۰ دفتردار وزارت آموزش و پرورش، ۱۵۰۰ کارگر شهرداری، ۱۵۰۰ کارگر گرمابه، ۲۷۰۰ کارگر بیمارستان، ۱۱۰۰۰ کارگر بندر، ۹۰۰۰ صنعتگر، ۲۰۰۰ پنبه‌پاک‌کن، ۲۰۰۰ کارگر صنایع ابریشم، ۵۰۰۰ کارگر شیلات، ۸۰۰۰ کارگر توتون‌کار، ۱۵۰۰ کارگر وزارت جنگ، ۱۰۰۰ تکنیسین و ۱۵۰ روزنامه‌فرش. نگاه کنید به:

British Labour Attaché to the Foreign Office, "The Tudeh Party and the Iranian Trade Unions", F. O. 371/Persia 1947/34-61993.

۲. ر. روستا، «سخنانی برای کارگران راه‌آهن»، ظفر، ۲۴ مرداد ۱۳۲۵.

3. World Federation of Trade Unions, *Report on the Activity of the W.F.T.U.: Report on Iran (October 1945 - April 1949)* (Milan, 1949), p. 167.

اداره بین‌المللی کار که نمی‌خواست مخالفت دولت ایران را برانگیزد، از شناسایی شورای متحده به‌عنوان «تنها جنبش واقعی کارگری» خودداری کرد و از این جنبش با نام «تنها سازمان گسترده ملی» نام برد.

International Labor Office, *Provisional Record of Twenty-Seventh Session* (Paris, 1945).

البته چندسال بعد، اداره بین‌المللی کار اعلام کرد که «می‌توان گفت وجود اتحادیه‌های کارگری مدیون حزب

حرفه‌های متفاوتی بودند: کارگران صنعتی از جمله اتحادیه‌های کارگران نفت، کارگران نساجی، راه‌آهن و دخانیات؛ کارگران ماهر مشاغل جدیدتر به ویژه اتحادیه‌های کارگران چاپ، تعمیرکاران خودرو و رانندگان کامیون؛ پیشه‌وران سنتی ماهر از جمله اتحادیه بافندگان فرش؛ مزدبگیران نسبتاً غیرماهر - مانند اتحادیه‌های کارگران ساختمانی، رفتگران شهرداری و نقاشان ساختمان؛ کارگران بخش خدمات به ویژه اتحادیه پیشخدمتهای رستورانها، کارگران خشکشوییها و کارکنان سینماها؛ انجمنهای حرفه‌ای و سازمانهای کارگران یقه‌سپید مانند سندیکای مهندسان و تکنیسین‌ها، انجمن حقوقدانان و اتحادیه آموزگاران و کارکنان آموزشی؛ مزدبگیران شاغل در بازار به ویژه اتحادیه خیاطان، نجاران و کفاشان؛ و حتی برخی مغازه‌داران به ویژه صنف داروگران، قنادان و روزنامه‌فروشان.

شورای متحده، همچنین در سه‌ماهه آخر سال ۱۳۲۵، بیش از ۱۶۰ اعتصاب برای دستمزدهای بالاتر را با موفقیت رهبری کرد. این اعتصابات عبارت بودند از: اعتصاب کارگران نساجی در بوشهر، رشت، کاشان، شیراز و بندرعباس؛ خیاطان در رشت؛ کارکنان اسکله‌های بوشهر، بندرعباس و بندر شاهپور (امام خمینی)؛ کارگران راه‌آهن قزوین؛ کارگران معدن شمشک؛ نقاشان، کارگران دخانیات، شاگرد قصابها، تعمیرکاران راه‌آهن، رانندگان اتوبوس، رخت‌شوها، برق‌کاران و کارگران آبجوسازی تهران؛ و اعتصابات عمومی در خوزستان، اصفهان، نوشهر و چالوس. بنابراین، برای نخستین بار از سال ۱۳۱۵، دستمزدهای واقعی کارگران ماهر کارخانه‌ها با قیمت مواد غذایی برابر شد و حتی از آن پیشی گرفت.^۱ یک ناظر خارجی در این باره می‌نویسد که «حزب توده در تلاش برای بهبود وضعیت کارگران کارخانه‌ها به پیشرفت مهمی دست یافت. زیر فشار حزب توده و امید به خارج کردن کارگران از حوزه نفوذ حزب توده بود که احمد قوام، در اردیبهشت ۱۳۲۵، تدوین پیشرفته‌ترین قانون کار در خاورمیانه را در دستور کار قرار داد.»^۲ در این قانون جدید، تعیین حداقل دستمزد

توده است.»

D. Jamalzadeh, "Social and Economic Structure of Iran." *International Labour Review*, 43 (February 1951), 178-91.

1. World Federation of Trade Unions, *Report* (1945-49), p. 167.

2. M. Hindus, *In Search of a Future* (New York, 1948), p. 88.

براساس قیمت محلی مواد غذایی؛ منع کار کودکان؛ محدود شدن زمان کار روزانه به هشت ساعت؛ لزوم پرداخت حقوق برای روزهای جمعه و شش‌روز تعطیل سالانه، از جمله روز کارگر؛ و اجازه یافتن اتحادیه‌ها به داشتن سازمان و تشکیلات و مذاکره با کارفرمایان وعده داده شده بود. بدین ترتیب، حزب توده و شورای متحده حداقل ظاهراً به بیشتر خواسته‌های اولیه خودشان رسیده بودند.

علل گسترش سریع جنبش کارگری، بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۶ را به بهترین شکلی می‌توان با بررسی عملکرد حزب توده در کارخانه‌های نساجی اصفهان و صنایع نفتی خوزستان شناخت. با تشکیل یک شعبه حزبی توسط فداکار (حقوقدان جوانی که سپس نماینده مجلس شد)، در اواخر اسفند ۱۳۲۰، نخستین سازمان حزب توده در اصفهان تأسیس شد. همکار نزدیک وی، عباس آذری، یکی از اعضای گروه «پنجاه و سه نفر» و پینه‌دوزی از آذربایجان بود که هنگام دستگیری در یکی از کارخانه‌های اصفهان کار می‌کرد. حزب توده، طی پنج هفته پس از گشایش این شعبه، هسته‌های بسیاری در دو کارخانه از نه کارخانه بزرگ نساجی تشکیل داد. به دلایل زیر این کارخانه‌ها برای فعالیت حزب توده بسیار مناسب بودند: در پنج سال گذشته، شاخص قیمت‌ها از رقم ۱۰۰ به ۲۴۳ افزایش یافته بود ولی دستمزدهای روزانه کارگران از ۴ به ۸ ریال رسیده بود؛ جنگ، رقابت خارجی را از میان برداشته و در نتیجه سود کلانی برای کارخانه‌داران به همراه آورده بود؛ کار روزانه از نه به ده ساعت افزایش یافته بود تا به نیازهای جدید پاسخ داده شود؛ و اوضاع و شرایط کار در این کارخانه‌ها بدتر از شرایط موجود در اکثر کارخانه‌های صنعتی بود. کنسول انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که کارخانه‌داران اصفهان عادت کرده بودند که در رویارویی با مشکلات کارگری به سربازخانه‌های محلی ارتش تلفن بزنند. کارگران کارخانه‌ها شکایت می‌کردند که پلیس در سال ۱۳۱۹، یکی از فعالان اتحادیه آنها را کشته است؛ کارفرمایان اصطلاح توهین‌آمیز اجیر را به جای واژه مقبول‌تر کارگر به کار می‌بردند؛ و کارخانه‌داران در سالهای گذشته دسته‌هایی از کارگران اصفهانی را به عنوان هدیه جشن تولد به رضاشاه تقدیم می‌کردند تا به کارخانه‌های شخصی خود در نواحی مالاریاخیز مازندران منتقل کند.^۱

1. British Consul in Isfahan, 10 July 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45476;

«تاریخچه جنبش اتحادیه کارگری در اصفهان»، رهبر، ۲۸-۳۰ خرداد ۱۳۲۳.

نخستین موفقیت حزب توده در مرداد ۱۳۲۱ بود که کارگران دو کارخانه، اتحادیه کارگران اصفهان را تشکیل دادند و خواستار ۳۰٪ افزایش دستمزد، هشت ساعت کار روزانه و دستمزد بیشتر برای اضافه کار شدند. کارخانه‌داران، نخست، از گفتگو خودداری کردند و سردسته‌ها را از کارخانه اخراج و اتحادیه را به عنوان دسته‌ای از مزاحمان که نمی‌توانند مدت زیادی با هم کار کنند رد کردند. ولی پس از روبه‌رو شدن با اعتصاب مصمم کارگران دو کارخانه و همچنین ترس از دست دادن بازار فروش، عقب‌نشینی کردند و همهٔ خواسته‌های اصلی را پذیرفتند. بنابراین، شگفت‌انگیز نبود که این موفقیت، کارگران هفت کارخانهٔ دیگر را تشویق کند تا به اتحادیه بپیوندند و خواسته‌های مشابهی مطرح کنند. اتحادیه که دوباره با مانع روبه‌رو شده بود حدود ۱۰,۵۰۰ کارگر این‌ت‌ه کارخانه را به یک اعتصاب سراسری فراخواند. کارخانه‌داران برای درهم شکستن اعتصاب، ارتشبد زاهدی فرمانده پادگان محلی را ترغیب و شاید تطمیع کردند تا سردسته‌های اعتصابیون را دستگیر و نیروهای ارتش را در اطراف کارخانه‌ها مستقر کند.^۱ البته این شگرد با شکست روبه‌رو شد زیرا حکومت مرکزی از ترس درگیری‌های خیابانی و اعتصابهای هواداران به رهبری حزب توده در دیگر مناطق، زاهدی را برکنار و راه‌حلی را به کارخانه‌داران تحمیل کرد. در این راه‌حل، نه تنها درخواستهای راجع به دستمزد برآورده شد بلکه هشت ساعت کار روزانه، معاینهٔ بهداشتی ماهانه، یارانهٔ غذایی، دو دست لباس در هر سال، منع کار کودکان و پرداخت فوق‌العادهٔ ماهانه نیز منظور شده بود.^۲ همچنین، دولت وعده داد تا برای همهٔ کارگران صنعتی یک قانون کار طرح و تدوین کند. سفیر انگلیس در این باره می‌نویسد که «فعالیت چشمگیر سازمانهای کارگری، حکومت را در فشار قرار داده است تا روابط میان مدیران و کارگران را تنظیم کند.»^۳

اتحادیه کارگران اصفهان در ماههای پس از این پیروزی بزرگ، موقعیت خود را در ت‌ه کارخانه نامبرده مستحکم کرد. یک افسر انگلیسی ساکن اصفهان در گزارش خود می‌نویسد که در پایان سال ۱۳۲۱، کمیتهٔ اجرایی اتحادیه نیروی مهمی در شهر

1. British Consul in Isfahan, 31 August 1942, F. O. 371/Persia 1942/34-31412.

2. British Ambassador to the Foreign Office, "Report on Industrial Developments in Isfahan", F. O. 371/Persia 1944/34-40222.

3. British Ambassador to the Foreign Office, 26 May 1944, *ibid.*

محسوب می‌شد.^۱ این اتحادیه، از همه کارخانه‌ها نماینده داشت، کارگران را نظم و سازمان می‌داد، شکایات را به گوش مدیران می‌رساند، در بین کارخانه‌داران سخنگوی راستین کارگران شناخته می‌شد و «در هر مشکل میان کارگران و کارفرمایان نقش میانجی داشت چرا که همواره در گفتگوهایش موفق بود.» این افسر انگلیسی می‌افزاید که گرچه از لحاظ نظری این اتحادیه به هیچ حزب وابستگی نداشت، در عمل اکثر سران آن از حزب توده بودند.

در تیرماه ۱۳۲۲، این اتحادیه به دنبال تلاش بی‌ثمر کارخانه‌داران برای جبران شکستهای پیشین، پیروزی دیگری به دست آورد. کارخانه‌داران با این بهانه که مالیاتهای بالا و دستمزدهای بسیار زیاد صنایع خصوصی را به ویرانی می‌کشد، دست به کار شدند. آنها تهدید کردند که یارانه غذایی را قطع می‌کنند، از سیدضیاء خواستند که فعالیتهای حزب خود را در اصفهان گسترش دهد و رؤسای بختیاری را تشویق کردند تا برای یورش به شهر آماده شوند.^۲ یک کارخانه‌دار که روستاهایی در نزدیکی اصفهان داشت، دهقانان را به شهر آورد تا فداکار را کتک بزنند. اتحادیه با این تهدید که نه تنها تظاهرات و اعتصابات در کارخانه‌ها بلکه یک اعتصاب عمومی در سرتاسر اصفهان برپا خواهد کرد، واکنش تندی نشان داد. این تهدید اتحادیه کارساز شد و حکومت مرکزی بار دیگر از ترس روی دادن درگیری خونین، به سرعت مداخله کرد و کارخانه‌داران را وادار به عقب‌نشینی کرد. در توافق جدیدی که با حضور استاندار به امضا رسید، کارخانه‌داران پذیرفتند تا به پرداخت یارانه غذایی ادامه دهند، فقط با این اتحادیه گفتگو کنند و پیش از اخراج هر کارگری از اتحادیه اجازه بگیرند. در مقابل، اتحادیه نیز قول داد تا از ثروت کارخانه‌ها نگهداری و در محیط کار نظم برقرار کند و اجازه دهد تا کارگران اضافی از کار برکنار شوند. کنسول انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که صاحبان صنایع با بی‌میلی این «موافقت‌نامه ننگ‌آور» را امضا کردند ولی از دسیسه‌چینی دست نکشیدند: «استاندار با خودداری از سرکوب کارگران، خود را در بین صاحبان منافع منفور کرده است... ثروتمندان امیدوارند استاندار را برکنار کنند و با تطمیع فرمانده ارتش و به کارگیری نیروی نظامی همه

1. E. Sykes, "Isfahan", *Journal of the Royal Central Asian Society*, 33 (July–October 1946), 307–17.

2. British Consul in Isfahan, 3 July 1943, F. O. 371/Persia 1943/34–35120.

فعالیت‌های سیاسی کارگری را سرکوب کنند»^۱ همچنین، سفیر انگلیس اوضاع اواخر سال ۱۳۲۲ را در گزارش ویژه‌ای چنین خلاصه می‌کند:

دو سال پیش کارگران کاملاً استثمار می‌شدند. آنها ناچار بودند روزانه ده ساعت برای دستمزدی به ارزش اندک ده ریال کار کنند. هیچ کاری برای تضمین تندرستی آنها انجام نمی‌گرفت و غرامتی هم برای مصدومیت زمان کار پرداخت نمی‌شد. در ضمن کارخانه‌داران هم داراییهای هنگفتی انباشت می‌کردند. هنگامی که نخستین نشانه پایداری نمایان شد، کارخانه‌داران و دولت اهمیت آن را درک نکردند. آنان از روسیه شوروی می‌ترسیدند و نگران بودند که عقاید واهی کمونیستی در حال گسترش، در بین کارگرانشان رواج یابد. همچنین، از اینکه کارگران معمولی و ساده با اشخاص مهم و متشخصی همچون آنان (کارخانه‌داران) با بی‌احترامی برخورد کنند، خشمگین هستند. برای آنها جریحه‌دار شدن شأن و منزلت اهمیت دارد. حرص و آز را هم می‌توان به اینها افزود - چون تنها فکر آنها پول و پول بیشتر است و به هیچ‌روی نمی‌خواهند حتی اندکی از سودهای هنگفت‌شان را به کارگران واگذارند. آنها هر موضوع مربوط به دعوای کارگران را ناخوشایند می‌دانند و معمولاً براین باورند که این دعوای کار مخالفان است و کارگران نادانتر از آنند که مسؤولیتی برعهده گیرند... اکنون آشکار است که ایران آغاز دوره‌ای نوین و پیدایش جنبش اجتماعی جدیدی را تجربه می‌کند. امتیازاتی که کارگران به دست آورده‌اند چشمگیر است و حتماً به این کار ادامه خواهند داد تا کارفرمایان، قدرت تازه آشکارشده آنها را درک کنند.^۲

با وجود مخالفت کارخانه‌داران، حزب توده در سال ۱۳۲۲ نیز در اصفهان - به‌ویژه در بین مزدبگیران بازار، آرامنه، کلیمیان و چهار کارخانه کوچک شهر - گسترش یافت. در انتخابات مجلس چهاردهم، فداکار با حدود ۳۰,۰۰۰ رأی برنده شد. در مجالس یادبود سلیمان اسکندری که حزب توده برگزار می‌کرد، بیش از ۲۵,۰۰۰ نفر شرکت کردند. همچنین، هنگامی که فداکار از اصفهان به مجلس شورای ملی در تهران می‌آمد همه یازده کارخانه شهر تعطیل شد و نزدیک به ۳۰,۰۰۰ نفر از

1. British Consul in Isfahan, 16 August 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-34121.

2. British Ambassador to the Foreign Office, "Report on Labour Conditions in Persia", F. O. 371/Persia 1944/34-4022.

هواداران‌ش در فرودگاه گرد آمدند تا وی را بدرقه کنند. کنسول انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که در این مراسم برخی افراد چنان به هیجان آمده بودند که یکی از کارگران «پیشنهاد کرد تا پسرش را به منظور سپاسگزاری از تلاشهای فداکار برای کارگران کارخانه‌ها قربانی کند.»^۱

از سوی دیگر، کارخانه‌داران برای باطل کردن موافقت‌نامه‌های پیشین و پس‌گرفتن امتیازات واگذار شده نقشه می‌کشیدند. آنها حزب میهن سیدضیاء را برای تشکیل اتحادیهٔ دهقانان و کارگران و جذب کارگرانی که با اجازهٔ اتحادیهٔ طرفدار حزب توده اخراج شده بودند، یاری کردند. کارخانه‌داران، همچنین، برخوردهای خشونت‌بار میان این دو اتحادیهٔ رقیب را تشدید می‌کردند. آنها ناگهان، در اردیبهشت ۱۳۲۳، با جلوگیری از ورود کارگران به کارخانه‌ها و انبارهای آذوقهٔ کارخانه‌ها، که تنها محل دسترسی کارگران به نان بود، بحران بزرگی به وجود آوردند تا کارگران را در فشار قرار دهند. همچنان که انتظار می‌رفت، کارگران گرسنه برای راه‌یافتن به انبارهای آذوقه با ارتش به زدوخورد پرداختند و حزب توده یک اعتصاب عمومی در اصفهان برپا کرد. بنا بر برآورد شاهدان عینی، در این بحران و زدوخورد یک هفته‌ای، پنجاه نفر زخمی شدند. روزنامه‌های تهران این حادثه را قیام کارگری توصیف کردند و مدعی شدند که بیش از پانصد نفر در این زد و خورد زخمی شده‌اند. در نتیجهٔ توافقی که بین حکومت مرکزی و حزب توده انجام گرفت، کارخانه‌داران از تصمیم خورد منصرف شدند و اتحادیهٔ طرفدار حزب توده هم با فعالیت اتحادیهٔ رقیب موافقت کرد. اندکی پس از این توافق، اتحادیهٔ کارگران اصفهان به شورای متحده پیوست.

در نیمهٔ نخست سال ۱۳۲۴ حزب توده بنا به دلایل زیر موقتاً در اصفهان عقب‌نشینی کرد. تقاضای امتیاز نفتی توسط شوروی سلاحی تبلیغاتی به دست مخالفان داد. پیوستن به شورای متحده تا حدودی به اعتبار اتحادیه لطمه زد، زیرا اصفهانیها از قدیم با هرگونه سلطهٔ تهران مخالف بودند. رؤسای بختیاری، قشقایی و خمسه که از این تحولات و پیروزیهای اتحادیه به شدت نگران شده بودند، ائتلافی علیه حزب توده تشکیل دادند. دولت کاملاً محافظه‌کار صدر، سیاستمدار ضدکمونیست سرسختی را به استانداری اصفهان منصوب کرد. استاندار جدید،

1. British Consul in Isfahan, 4 February 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40163.

بی‌درنگ در کارخانه‌های بزرگ حکومت نظامی اعلام کرد، برخی از رهبران کارگران را دستگیر نمود و در بین قبایل محلی سلاح پخش کرد. نفوذ توده‌ای‌ها در کارخانجات بازاریان را نیز ترسانده بود، به‌ویژه بدین دلیل که بیشتر تجار در کارخانه‌های نساجی سهم بودند. رعد امروز، روزنامه سیدضیاء نوشت که «حزب توده سرمایه‌داران بزرگ و کوچک را تهدید می‌کند، زیرا هدفش از بین بردن همه نوع مالکیت خصوصی است.»^۱ دو واعظ برجسته شهر نیز حزب توده را حاصل توطئه‌ای کمونیستی و الحادی نامیدند و به مبارزه مذهبی با آن پرداختند. به گفته کنسول انگلیس «امتیاز مهم مخالفان حزب توده، احساس مذهبی نیرومند و پنهانی است که به آسانی می‌توان تحریک کرد.»^۲ همچنین، زمین‌داران بزرگ نیز هنگامی که دیدند حزب توده در تدارک نفوذ به روستاهاست، به کارخانه‌داران نزدیکتر شدند. مثلاً، اکبر مسعود فرزند ظل‌السلطان و دولتمرد ارشد شهر، هنگامی که آشوب‌گران توده‌ای را در روستاهای خود دید از سرمایه‌داران پشتیبانی کرد. دو سال قبل، اکبر مسعود، همان سرمایه‌داران را به‌عنوان تازه به دوران‌رسیده‌هایی که هیچ دقت و ظرافتی در رفتار با کارگزارانشان ندارند، رد می‌کرد. کارخانه‌داران، همچنین، به تضعیف اتحادیه کارگران اصفهان ادامه دادند، زیرا از یک سو، ۱۵۰ نفر از اعضای آن اتحادیه را بیرون کردند و از سوی دیگر سخاوتمندانه به حزب میهن کمک کردند و ۱۰ درصد به دستمزدهای اعضای اتحادیه دهقانان و کارگران افزودند.

در اردیبهشت ۱۳۲۴ که سیدضیاء حدود ۱۰۰۰ نفر - بیشتر از روستاهای همجوار - را برای غارت دفاتر اتحادیه کارگران اصفهان جمع‌آوری کرد، حزب توده در موضع ضعف قرار گرفت. پلیس هم در این جریان مداخله نکرد. بنا به گزارش کنسول انگلیس کارخانه‌داران مطمئن بودند که حزب توده «تنبیه شده است.» وی، همچنین پیش‌بینی می‌کند که کارخانه‌داران بسیار مطمئن به زودی به روشهای پیشین خود، از جمله پایین آوردن دستمزدها، مخالفت با همه اتحادیه‌ها و تدبیر برای پولدارتر و پولدارتر شدن روی خواهند آورد.^۳

با نخست‌وزیری قوام، حزب توده در واقع موقعیت از دست‌رفته‌اش را بازیافت.

۱. رعد امروز، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۳.

2. British Consul in Isfahan, 3 March 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45476.

3. Ibid., 19 June 1945.

دولت جدید، با تعیین سیاستمداری بی طرف به استانداری اصفهان سیدضیاء را دستگیر و اموال حزب او را مصادره کرد و به صاحبان صنایع هشدار داد که از مداخله در امور اتحادیه‌های کارگری خودداری کنند. در فروردین ۱۳۲۵، اتحادیه کارگران اصفهان به اندازه کافی قدرتمند بود که در نه کارخانه بزرگ اعتصاب عمومی برپا کند، در اردیبهشت قدرت لازم را داشت تا تلاش کارخانه‌داران را برای آوردن حدود ۵۰۰۰ دهقان به کارخانه‌ها خنثی سازد و در روز کارگر همان سال این اتحادیه توانست بار دیگر حدود ۴۰,۰۰۰ طرفدار خود را به خیابانها بکشانند. در مردادماه، کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که حزب توده موجب ترس و تسلیم مقامات محلی شده است؛ کارخانه‌داران را چنان هراسان کرده است که جرأت نمی‌کنند وارد کارخانه‌هایشان شوند؛ و بر بیشتر ادارات محلی و همه کارخانه‌های نساجی مسلط شده است. وی، همچنین، هشدار می‌دهد که «همانند اقدام دموکراتها در تبریز، حزب توده نیز اکنون آماده است تا قدرت را در اصفهان به دست گیرد.»^۱ به نظر همان کنسول، علل این تجدید حیات و پیروزیها عبارت بودند از حمایت سیاسی گسترده حکومت مرکزی؛ پشتیبانی واقعی بیشتر کارگران از حزب توده؛ سرخوردگی کارگران دیگر از حزب سیدضیاء؛ و از همه مهمتر، توانایی چشمگیر اتحادیه طرفدار حزب توده در دست‌یابی به قراردادها و توافقات دلخواه.^۲ مثلاً، برپایه قراردادی که در اردیبهشت ۱۳۲۵ به امضا رسید، کارگران نساجی به امتیازاتی مانند هشت ساعت کار روزانه، بالاترین دستمزد در کشور، پرداخت حقوق برای روزهای جمعه، دو دست لباس رایگان در سال و ممنوعیت هرگونه اخراج کارگران بدون اجازه اتحادیه دست یافتند.

حزب توده در بین کارگران صنایع نفت خوزستان نیز به چنین موفقیت‌هایی دست یافت. اعضای حزب، نخست در اردیبهشت ۱۳۲۲، در تأسیسات نفتی به فعالیت پرداختند، ولی پس از اینکه سازمان‌دهندگان دستگیر شدند و رهبران حزب مقرر داشتند که از فعالیت در صنایع حیاتی خودداری شود، از آنجا بیرون رفتند. بنابراین،

1. British Consul in Isfahan, 31 December 1946, *India Office L/P&S* / 12-3529; idem, 1 May and 1 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52736.

2. British Consul in Isfahan, 1 April, 1 June, 1 December 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52736.

حزب تصمیم گرفت تا در بین کارگران غیرنفتی همچون رفتگران، کارگران تصفیه‌خانه‌های آب، رانندگان تاکسی، نخ‌ریسان و شاگردان آنها اتحادیه‌های محلی تشکیل دهد. در آبادان، گروهی از روشنفکران تندرو که در پی این تصمیم ناامید شده بودند، با شرکت حدود دویست نفر از کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس اتحادیه کارگران ایران را تشکیل دادند و در اردیبهشت ۱۳۲۴، در برپایی اعتصاب غیرمجاز هزار و دویست کارگر پالایشگاه کرمانشاه همکاری کردند. گرچه رهبران حزب اعتصاب را محکوم کردند و شورای متحده برای پایان دادن به آن مداخله کرد، سفیر انگلیس که احساس می‌کرد همه ماجرا زیر سر حزب توده است به شرکت نفت توصیه کرد تا وضعیت مسکن و امکانات درمانی کارگران را بهبود بخشد که بهانه‌ای به دست حزب توده نیفتد.^۱ سفارت انگلیس، در گزارشی جداگانه درباره وضعیت کارگران در مناطق نفتی هشدار می‌دهد که کمبود مسکن و دیگر تسهیلات می‌تواند زمینه بسیار مناسبی برای فعالیت حزب توده فراهم کند. البته مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس پاسخ می‌دادند که این‌گونه انتقادهای موجه نیستند و تنها نیروی نظامی می‌تواند از خرابکاری جلوگیری کند: «گرچه روستاییان عرب محلی کاملاً مسلح هستند، برای این کار مناسب نیستند. تنها تضمین مناسب در برابر آشوبهای کارگری جدی احتمالی که ممکن است عقب‌نشینی نیروهای خارجی را به دنبال داشته باشد، مداخله نیروی انتظامی قدرتمند است.»^۲

در سالهای ۲۴-۱۳۲۳، ناآرامی در بین کارکنان انگلیسی به دیگر مشکلات شرکت نفت افزوده شد. افزایش ساعات کار و لغو اجاره‌خانه‌ها، بدون مشورت با کارکنان انگلیسی، موجب شد که آنها «اتحادیه کارگران شیفت» را تشکیل دهند، تهدید به اعتصاب کنند و کنسولها را «کارمندان شرکت نفت» بنامند.^۳ دولت بریتانیا،

1. British Ambassador to the Foreign Office, 31 May 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45448; idem, "Discussions with the AIOC (September 1945)," F. O. 371/Persia 1945/34-45461.

2. British Embassy to the Foreign Office, "Labour Conditions in the Oil Fields", F. O. 371/Persia 1946/34-52713; Anglo-Iranian Oil Company to the Foreign Office, "Memorandum on Security (June 1944)", F. O. 371/Persia 1944/34-40197.

3. British Ambassador to the Foreign Office, 24 February 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40158.

بی‌درنگ یک هیئت نمایندگی پارلمانی به ریاست یک زن عضو حزب محافظه‌کار اعزام کرد تا وضعیت را بررسی کند. وقتی رئیس هیئت نمایندگی خطاب به کارکنان انگلیسی گفت که آنها خیلی خوش‌شانس‌اند که در زندان ژاپنیها نیستند، کارکنان خشمگین پیشنهاد کردند که او را به «گورستان آبادان ببرند» یا «در گوشه‌ای تاریک، به روش کاملاً ژاپنی با او رفتار کنند»^۱ از دیدگاه وزارت خارجه بریتانیا، بسیاری از کارکنان انگلیسی از آنجا که بیشتر آنها کمونیست بودند، نمی‌خواستند در زمان جنگ اعتصاب کنند، ولی این رفتار غیرمنتظره آنها احتمالاً برای «گذاشتن تأثیری نامطلوب بر کارگران ایرانی» بود.^۲

با پایان یافتن جنگ، حزب توده در صنایع نفتی به فعالیت پرداخت. این حزب، در مراکز نفتی شاخه‌هایی تأسیس کرد، اتحادیه کارگران خوزستان را - به عنوان شعبه ایالتی شورای متحده - تشکیل داد، اتحادیه مستقل کارگران ایران را جذب کرد و در روز کارگر سال ۱۳۲۵، راهپیمایی منظم و باشکوهی ترتیب داد. سخنگویان این مراسم خواستار دستمزدهای بیشتر، مسکن مناسب، پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه، هشت ساعت کار روزانه و قانون کار جامع شدند. یک سخنران زن، نفت را طلای ایران توصیف کرد، مسؤولان انگلیسی شرکت را متهم ساخت که برای غذای سگها بیشتر از دستمزد کارگران خرج می‌کنند و خواستار خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس شد.^۳ شاید این نخستین بار بود که در یک سخنرانی عمومی در آبادان، فریاد ملی کردن نفت شنیده می‌شد.

حزب توده، به دنبال راهپیمایی پیروزمندانه روز کارگر، رشته‌ای اعتصابات سازمان یافته در شرکت نفت برپا کرد. روز بعد، حدود ۲۵۰ استادکار و کارگر کارخانه تقطیر آبادان دست از کار کشیدند و خواستار دستمزدهای بیشتر و ساعات کار کمتر شدند. یک هفته بعد، هنگامی که کارکنان آسفالت منطقه و کارخانه لوکوموتیو از کارگران دیگر خواستند تا به هواداری از اعتصابیون دست به اعتصاب زنند، شرکت

1. AIOC Employees to the Foreign Office, "The Situation in the Oil Industry", F. O. 371/Persia 1944/34-40158.

2. British Foreign Office, 17 March 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40158.

3. British Consul in Khorramshahr, "Report on Tudeh Activities in the Oil Industry (1946)", F. O. 371/Persia 1946/34-52714.

نفت خواسته‌های آنها را پذیرفت. در ۲۱ اردیبهشت، همه ۲۵۰۰ کارگر حوزه نفتی آغاچاری دست از کار کشیدند و خواستار همان امتیازات و حقوقی شدند که کارگران نساجی اصفهان اخیراً به دست آورده بودند - به‌ویژه دستمزدهای بیشتر و پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه و مزد بیشتر برای اضافه کاری. شرکت نفت، نخست این خواسته‌ها را غیرمنطقی خواند و آب آغاچاری را قطع کرد، ولی پس از سه هفته که حزب توده به برپایی اعتصاب عمومی در آبادان تهدید کرد، برای کارگران آغاچاری کمک مالی جمع‌آوری نمود و قوام را ترغیب کرد که کمیته میانجی‌گری به خوزستان بفرستد، شرکت نفت با اکراه پای میز مذاکره نشست. در توافق نهایی، شرکت نفت نه تنها بیشتر خواسته‌های اولیه را پذیرفت بلکه دستمزدهای سه هفته اعتصاب را نیز پرداخت کرد و قول داد که هرگونه مقررات کاری مصوبه دولت مرکزی را اجرا کند. خبرنگار تایمز لندن که با شرایط کار در اصفهان آشنا نبود، می‌نویسد که «پرداخت دستمزد هفت روز در برابر شش روز کار در تاریخ ایران بی‌سابقه است.» سفارت انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که شرکت نفت چاره‌ای جز گفتگو نداشت زیرا حزب توده که حدود ۷۵ درصد کارگران صنایع نفت عضو اتحادیه‌های وابسته به این حزب بودند کاملاً در موضع قدرت بود. همچنین، کنسول انگلیس در خرمشهر می‌نویسد که علت گردن‌نهادن شرکت نفت به این توافق‌نامه‌های نامطلوب و پذیرفتن حزب توده به‌عنوان نماینده راستین کارگران، این بود که از میزان نفوذ کمونیست‌ها آگاه بود و از احتمال گسترش اعتصاب به پالایشگاه آبادان هراسان شده بود.^۱

در اواخر خرداد، سازمان حزب توده با مراکز اداری استان خوزستان رقابت می‌کرد و در بیشتر شهرها آنها را تحت‌الشعاع قرار می‌داد. کنسول انگلیس در اهواز می‌نویسد که «زمام امور استان به دست حزب توده افتاده است.»^۲ شعبه‌های حزب، قیمت مواد غذایی را تعیین می‌کردند، از پشتیبانی کارکنان آتش‌نشانیهای محلی برخوردار بودند و بر ارتباطات، به‌ویژه رفت و آمد کامیونها در بین مراکز شهری

1. *The Times*, 30 July 1946; British Ambassador to the Foreign Office, 20 May 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52713; British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office L/P&S/ 12-3490 A*.

2. British Consul in Ahwaz, 30 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52700.

استان، نظارت داشتند. اتحادیه‌های وابسته به حزب، شکایات کارگران را به گوش مدیران می‌رساندند، برای موقعیتهای اضطراری پول جمع می‌کردند، اختلافات کارگران را به‌خوبی حل و فصل می‌نمودند و باشگاههایی - از جمله ۴۵ باشگاه در آبادان - تأسیس کردند. همچنین، میلیشیا‌های حزب در خیابانها گشت می‌زدند و نگهبان تأسیسات نفتی بودند. آنها همچنین با انتقال سریع ۲۵۰۰ داوطلب از آبادان به خرمشهر برای ساختن یک سیل‌بند اضطراری خارجیان را به شدت تحت تأثیر قرار دادند. بنا به گزارش مقامات انگلیسی، «مسئولین شرکت می‌گفتند که نه آنها و نه مقامات دولتی نمی‌توانستند به آن تعداد کارگر آبادانی که حزب توده در این حادثه سازمان داده بود، نیروی انسانی به کار گیرند. مسلماً این نمونه شگفت‌انگیزی از میزان نفوذ حزب توده در بین کارگران بود.» سفیر انگلیس می‌افزاید «در واقع می‌توان گفت که اکنون امنیت پالایشگاه و حوزه‌های نفتی و سلامت کارکنان انگلیسی به حسن نیت و سعه صدر حزب توده بستگی دارد.»^۱ همچنین، وابسته نظامی انگلیس، در اواخر خرداد، این چنین گزارش می‌دهد:

وضعیت کنونی آبادان و آغا‌جاری علی‌رغم آرامش ظاهری، بسیار پرمخاطره است. حزب توده اداره کامل کارگران پالایشگاه را به دست دارد و در حوزه‌های نفتی هم جای پای پیدا می‌کند. مدیریت شرکت نفت ایران و انگلیس تنها با رضایت ضمنی حزب ایفای نقش می‌کند. حزب می‌تواند در هر لحظه و به هر دلیلی اعتصاب به راه انداخته، تولید را متوقف کند. ولی رهبران حزب توده قدرتشان را تاکنون برای حفظ نظم به کار برده‌اند. گرچه آنها از لحاظ نظری به اعمال خشونت معتقدند، برخلاف این اعتقاد عمل کرده‌اند. حزب توده، خود را به صورت نماینده بالفعل کارگران ایران درآورده است و مدیران و کارفرمایان موضوع سازمان اتحادیه‌های مورد نظر قانون جدید کار را با حزب در میان می‌گذارند. شرکت نفت، با چنین رفتاری می‌تواند روابط خود را با نمایندگان کارگران حوزه‌های نفتی حفظ کند، ولی افراد اندکی باور خواهند کرد که نتیجه این شیوه عمل چیزی بیش از به تأخیر انداختن رویدادها و دگرگونی‌هایی است که

1. M. Audsley, "Report on the Oil Fields", F. O. 371/Persia 1946/34-52723; British Ambassador to the Foreign Office, "The Tudeh Party in the Oil Industry", F. O. 371/Persia 1946/34-52714.

برای شرکت ناگوار خواهد بود.^۱

برخورد مورد انتظار در ۲۰ تیرماه رخ داد، ولی محرک آن بیشتر مقامات محلی و مسئولین شرکت بودند تا حزب توده. در همان روز، شرکت نفت و عدهٔ پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه را ملغاً ساخت، استاندار طرفدار انگلیس حکومت نظامی اعلام کرد و فرمانده نظامی آغا جاری رهبران محلی کارگران را که برای گفتگو دعوت کرده بود، دستگیر کرد. در نتیجه، اعتصابی خودجوش در آغا جاری شروع شد و حزب توده و شورای متحده بی‌درنگ آن را تأیید کردند و در ۲۲ تیرماه از کارگران سراسر خوزستان خواستند تا زمانی که دولت مرکزی استاندار را برکنار، حکومت نظامی را لغو، رهبران کارگران را آزاد و پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه را تضمین نکرده است، به سر کار خود بازنگردند. بیش از ۶۵,۰۰۰ کارگر خواستهٔ آنها را پذیرفتند و این اعتصاب را به بزرگترین اعتصاب صنعتی در ایران و یکی از بزرگترین اعتصابات در خاورمیانه تبدیل کردند. در این اعتصاب، افزون بر ۵۰,۰۰۰ کارگر و کارمند دفتری شرکت نفت، ۲۰۰ صنعت‌کار هندی شاغل در پالایشگاه آبادان؛ هزاران کارگر آتش‌نشانی، رانندهٔ کامیون، رفتگر، کارگر راه‌آهن، کارگر بافنده و دانش‌آموز دبیرستانی خوزستان؛ صدها مغازه‌دار، استادکار و بازاریان خرده‌فروش شهر؛ و حتی آشپزها، راننده‌ها و خدمت‌کاران خانوادگی اروپایی شرکت داشتند. کنسول انگلیس در اهواز در گزارش خود می‌نویسد که این «اعتصاب تأثیری چشمگیری داشت.» کنسول انگلیس در خرمشهر می‌نویسد که اعتصاب کارگران در آبادان با یک راهپیمایی منظم آغاز شد. همچنین، وابستهٔ نظامی انگلیس گزارش می‌دهد که این اعتصاب بدون خشونت آغاز شد و «در نتیجه ادارهٔ کامل مناطق صنعتی خوزستان به دست حزب توده افتاد.»^۲

گرچه شروع این اعتصاب سراسری مسالمت‌آمیز بود، به زودی به رویارویی

1. British Military Attaché to the Foreign Office, 10 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52710.

2. British Consul in Ahwaz, 1 August 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52700; British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office L/P&S/ 12-3490 A*; British Military Attaché to the Foreign Office, 23 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

خشونت‌آمیزی میان کارگران شرکت نفت، نظامیان و اعراب محلی تبدیل شد. حزب توده در بین کارکنانی گام نهاده بود که تنوع قومی چشمگیری داشتند و بنابراین می‌کوشید تا کارگران دارای مذهب، ملیت، زبان و پیشینهٔ قبیله‌ای متفاوت را جذب کند. موفقیت حزب توده در بین کارگران مهاجر قبایل بختیاری، لر، خمسه و قشقایی؛ کارگران غیرماهر اصفهانی، شیرازی، کرمانی و بوشهری؛ و کارگران ماهر به‌ویژه جوشکاران، استادکاران و رانندگان کامیون آذری، ارمنی و آسوری چشمگیر بود، ولی در بین جمعیت عرب برعکس.

این شکست معلول سه علت بود. یکم، اعراب برخلاف قشقایی‌ها، خمسه و بختیاری‌ها، در سرزمینهای خودشان سکونت داشتند. درحالی که اعضای جمعیت‌های دیگر از قلمرو فرمانروایی کدخدایان، کلانتران و خانهای خودشان بیرون رفته بودند، اعراب همچنان در تسلط و مراقبت رؤسای قبیله‌ای خود بودند. به بیان کوتاه، اعراب هنوز پیوند و وابستگی خویشاوندی نیرومندی داشتند. دوم، اعرابی که در صنعت نفت کار می‌کردند نه افراد مزدبگیر بلکه عضو گروه‌های کارگران ساختمانی بودند و این گروه‌ها را پیمانکاران خصوصی، که بیشترشان رؤسای عرب بودند، استخدام می‌کردند. از آن جا که آنها کارگران قراردادی بودند به شیخهای قبیله خود وابستگی داشتند و به جای روزمزدی به صورت کارمزدی کار می‌کردند، پس به خواسته‌های اکثریت قاطع کارگران (دستمزدهای بیشتر، ساعات کار کمتر و پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه) اهمیت نمی‌دادند. سوم، رهبران اعراب، به دلایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مخالف حزب توده بودند. کنسولهای انگلیس در گزارشهای خود می‌نویسند: رؤسای عرب به‌طور سنتی انگلیس را حافظ و نگهبان خود قلمداد می‌کردند؛ زمین‌داران عرب می‌ترسیدند که حزب توده «افکار افراد نادان را مسموم کند» و «اقتدار سست آنان بر دهقانان را از بین ببرد»؛^۱ و تجار عرب به‌ویژه مغازه‌داران و تاجران غله در آبادان هنگامی که دیدند نیروی انتظامی و گاردهای حزب توده که نشانهایی بر بازوهایشان داشتند، مردم را در خیابانها راهنمایی می‌کنند، بر شمار مسافران اتوبوسها نظارت دارند و در مورد قیمت‌ها به ناوایان دستور می‌دهند، به

1. British Military Attaché, 10 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52742; British Consul in Khorramshahr, 1 June 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52742; British Consul in Ahwaz, 1 July, 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52700.

وحشت افتادند.^۱

مخالفت اعراب با حزب توده، در اواسط تیرماه که رؤسای قبایل به تحریک استاندار اتحادیه کشاورزی تشکیل دادند، آشکار شد. آنها با این اعتقاد که «نژادی جنگجو بودند نه چندکشاورز»، به زودی نام اتحادیه را به اتحادیه عرب تغییر دادند.^۲ از دیدگاه حزب ایران، اتحادیه عرب به همان معنا و مفهوم یک اتحادیه بود که حکومت رضاشاه یک حکومت مشروطه. حزب توده، این به اصطلاح اتحادیه عرب را متهم می کرد که در اندیشه جدا کردن خوزستان از ایران است و از شرکت نفت و استاندار خوزستان سلاح دریافت می کند.^۳ کنسول انگلیس می نویسد که گشایش دفاتر اتحادیه عرب در آبادان توده‌ای‌ها را نگران کرده زیرا مردم شهر همواره از حملات قبایل می ترسیدند.^۴

روز دوم اعتصاب عمومی، این نگرانیها به وحشت مبدل شد، زیرا به آبادان خبر می رسید که قبایل مسلح عرب آغاجاری را محاصره کرده‌اند و برای یورش به آبادان آماده می شوند. کنسول انگلیس در گزارش خود می نویسد که به رهبران عرب توصیه کرده بود افرادشان را به آبادان نبرند ولی «همه جا شایعه شده بود که استاندار، به شیوخ عرب گفته است که افرادشان را به شهر بیاورند و دفاتر حزب توده را آتش بزنند». این کنسول می افزاید که شاید استاندار به علت شمار اندک سربازان پادگان آبادان (تنها ۲۵۰ نفر) «به اعراب روی آورده» است.^۵ با گسترش شایعات، مردم خشمگین در برابر دفاتر اتحادیه عرب گرد آمدند. وقتی پلیس دست‌پاچه شد و به سوی مردم شلیک کرد، جمعیت خشمگین به دفاتر یورش بردند. حاصل این شورش که در طول شب جریان داشت، ۱۹ کشته و ۳۳۸ زخمی بود. در بین کشته شدگان، ۱۲ عرب از جمله پیمانکار سرشناس و ثروتمندترین تاجر آنها دیده می شد. وابسته نظامی انگلیس در تهران با انکار اطلاعات رسیده از کنسولهای انگلیس در اهواز و خرمشهر، به وزارت امور خارجه و نشریات غربی اطلاع داد که

1. British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office* /L/P&S/ 12-3490 A. 2. Ibid.

۳. جبهه، ۲۷ تیر، ۱۳۲۵؛ ظفر، ۱۴ شهریور ۱۳۲۵.

4. British Consul in Khorramshahr, "Report on the General Strike", *India Office* /L/P&S/ 12-3490 A. 5. Ibid.

همه ماجراکار «اراذل توده‌ای» بوده است.^۱

این شورش تا صبح روز بعد که یک هیئت نمایندگی اضطراری اعزامی از تهران به فرودگاه آبادان رسید ادامه داشت. اعضای هیئت عبارت بودند از مظفر فیروز، از حزب دموکرات؛ رادمنش از حزب توده؛ جودت، از شورای متحده اتحادیه کارگران. هیئت پس از شش ساعت گفتگو با شرکت نفت ایران و انگلیس، استاندار و اتحادیه‌های حزب توده، موافقت‌نامه‌ای را به طرفین درگیر قبولاند. براین اساس، حزب توده پذیرفت که به اعتصاب عمومی پایان دهد، از درخواست برکناری استاندار صرف‌نظر کند و از بدگوییهای تحریک‌کننده علیه شرکت نفت و اتحادیه عرب دست بردارد. در برابر، مقامات نظامی رهبران اتحادیه را آزاد کردند و شرکت پذیرفت تا دستمزدهای روز جمعه را بپردازد و حداقل دستمزد روزانه را به ۳۵ ریال افزایش دهد. بدین ترتیب، اتحادیه کارگران نفت به مهمترین خواستهای اقتصادی خود دست یافت. هنگامی که کارگران به سرکار خود بازگشتند، نوئل بیکر، وزیر خارجه وقت انگلیس محرمانه به دیگر وزرای کابینه گفته بود که همه ماجرا نتیجه سخت‌گیری شرکت نفت درباره دستمزدهای روز جمعه بوده است. همچنین، یکی از مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس به وزارت خارجه نوشت که در این اعتصاب عمومی چهار روزه باید رؤسای سخت‌گیر شرکت را مقصر دانست که نتوانستند مشکلات کارگران را درک کنند و هیچ تجربه‌ای در برخورد با کارگران سازمان‌یافته نداشتند و «شناخت آنها از اتحادیه به تکرار شوخیهای کهنه محدود می‌شد.» کنسول انگلیس در اهواز نیز در گزارشهای خود با اشاره به این اعتصاب عمومی هشدار می‌دهد که این دستاوردهای اقتصادی نفوذ کمونیستها در بین کارگران را بیشتر کرده است و کارگران همواره پافشاری می‌کنند که حزب توده باید نمایندگی آنها را در گفتگو با شرکت نفت برعهده بگیرد.^۲

شورای متحده با برپایی این اعتصابهای عمومی موفقیت‌آمیز در اصفهان و خوزستان، در تابستان ۱۳۲۵، به اوج قدرت رسید. ولی، در پاییز ۱۳۲۵، با گرایش

1. British Military Attaché, 31 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

2. Noel Baker, 17 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52719; Letter to the Foreign Office, 18 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52720; British Consul in Ahwaz, 1 September 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52700.

ناگهانی قوام به راست این شورا وارد بحران جدی شد. در خوزستان، مقامات استان ۱۲۰ تن از سازمان‌دهندگان نیروی کارگری را تبعید کردند و شرکت نفت ۸۱۳ رهبر اعتصاب را از کار برکنار و بیش از ۱۰۰۰ کارگر را که پیش‌تر به دلیل فعالیت‌های اتحادیه‌ای دستگیر شده بودند به بهانه غیبت بدون اجازه اخراج کرد. در اصفهان، ارتش، دفتر مرکزی حزب توده را اشغال کرد، حدود ۱۰۰ میلیشیای حزبی را دستگیر کرد و بنا به گفته کنسول انگلیس، تا جایی که ممکن بود کارگران را به خدمت سربازی فرستاد.^۱ در فارس و کرمان، قبایل شورشی سازمان‌دهندگان را وادار کردند تا به تهران بگریزند. در استانهای گیلان و مازندران، مقامات دولتی ۱۴۰ عضو فعال اتحادیه کارگری را دستگیر کردند، سه نفر را به جوخه اعدام سپردند و همچنان که کنسول انگلیس در رشت گزارش می‌دهد «کارخانه‌های همه شهرهای منطقه را زیر پا گذاشتند تا امکانات و زمینه‌های دستیابی حزب توده را به کارگران از بین ببرند»^۲ در تهران، هنگامی که شورای متحده در اعتراض به دستگیریها در استانهای دیگر و تشکیل سازمان کارگری رقیب یا اتحادیه سندیکای کارگران ایران (اسکی) اعتصاب عمومی یک‌روزه برپا کرد، توده‌ای‌ها و مأموران دولت آشکارا به زد و خورد پرداختند. بنا به اظهار مقامات حزب توده، این اعتصاب ۱۰۰ درصد موفقیت‌آمیز بود زیرا اکثر ۵۰,۰۰۰ عضو شورای متحده در تهران دست از کار کشیده بودند. ولی براساس گزارش وابسته نظامی انگلیس موفقیت اعتصاب تنها ۵۰ درصد بود، زیرا حکومت ۱۵۰ تن از سازمان‌دهندگان اتحادیه را دستگیر کرد، دفتر مرکزی شورای متحده را به اشغال درآورد، با استفاده از کامیونهای ارتش کارگران اعتصابی را پراکنده کرد، کارگران بیکار را به جای کارگران اعتصابی به کار گرفت و به همه کارگرانی که سرکار رفته بودند دستمزد فوق‌العاده پرداخت کرد.^۳

این اعتصاب عمومی به فصل مهمی از تاریخ شورای متحده پایان داد. این شورا پس از چهارسال رشد و گسترش چشمگیر، وارد چهارسال افول پی‌درپی شد. در این

1. British Consul in Isfahan, 31 December 1946, *India Office* /L/P&S/ 12-3529.

2. British Consul in Rasht, 31 November 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52796.

۳. رهبر، ۲۲ آبان ۱۳۲۵:

British Military Attaché to the Foreign Office, 18 November 1946, *India Office* /L/P&S/ 12-3505.

مورد می‌توان به سه علت عمده اشاره کرد. یکم، طی چهارسال بعد دولت کم و بیش به سرکوب ادامه داد. در آذر ۱۳۲۵، مقامات نظامی، رهبران اصلی کارگران از جمله روستا را به بهانه تشویق جنبش جدایی‌خواهی در آذربایجان دستگیر کردند. قوام، در دی‌ماه ۱۳۲۵، با این بهانه که اهداف شورای متحده بیشتر سیاسی بود تا اقتصادی، داراییهای شورا را مصادره کرد و در بهمن ۱۳۲۷، شاه، شورای متحده و حزب توده را غیرقانونی اعلام کرد. دوم، اتحادیه سندیکای کارگران ایران (اسکی) برای تضعیف و از بین بردن شورای متحده دست به کار شد. این اتحادیه با استفاده از سرمایه‌های دولتی، اتحادیه عرب خوزستان را با خود همراه کرد، اتحادیه دهقانان و کارگران اصفهان را جذب کرد، سازمانهای کارگری جدیدی تشکیل داد و وعده داد که به منظور کسب امتیازات اساسی برای همهٔ مزدبگیران، روابط و نفوذ سیاسی خود را به کار خواهد گرفت. سوم، برخلاف چهارسال گذشته، روند و تحولات اقتصادی زمینه را برای فعالیت سیاسی در بین کارگران نامناسبتر کرده بود. زیرا، از یک سو، شاخص هزینه زندگی که از ۴۷۲ در سال ۱۳۲۱ به ۱۰۳۰ در ۱۳۲۳ رسیده بود، در سال ۱۳۲۵ به ۷۸۰ و در ۱۳۲۶ به ۸۳۲ کاهش یافت. بنابراین، تورم حادی وجود نداشت که کارگران غیرسیاسی را به مبارزه و ستیزه‌جویی بکشاند. از سوی دیگر، با خروج نیروهای متفکین، کاهش تولید نفت به دلیل تقاضای کمتر بازار پس از جنگ و رویارویی دوباره کارخانه‌داران با رقبای اروپایی خود، تقاضا برای نیروی کار به سرعت پایین آمد. بنابراین، کارگران شاغل با مشاهده هزاران بیکار جویای کار پشت درهای کارخانه‌ها به ندرت دست به اعتصاب می‌زدند. در نتیجه، سازمان‌دهندگان کارگری با قیمتهای رو به کاهش و بیکاری فزاینده رویارو شده بودند. پس شگفت‌انگیز نبود که شمار اعتصابات صنعتی عمده که از سه مورد در سال ۱۳۲۰ به ۱۸۳ مورد در سال ۱۳۲۵ رسیده بود، در سال ۱۳۲۶ به هشت، در سال ۱۳۲۷ به پنج و در سال ۱۳۲۸ به چهار مورد کاهش یابد.

گرچه اتحادیه‌های طرفدار حزب توده پس از سال ۱۳۲۶، قسمت اعظم کارایی سازمانی خود را از دست دادند، خود حزب در بین طبقه کارگر شهری همچنان جاذبه داشت. کنسول انگلیس در اصفهان هشدار می‌داد که هسته‌های حزب توده در کارخانه‌های نساجی دست‌نخورده هستند؛ «مقامات گرچه از دست فعالان زرنگ و هوشیار توده‌ای خلاص شده‌اند، جرأت نمی‌کنند که افراد مطیع و موردنظر خود را

جایگزین کنند»؛ و «تا هنگامی که رهبران اتحادیه سندیکای کارگران دست‌نشانده‌های حکومت هستند و کارفرمایان برای بهبود شرایط کارگران چندان تلاش نمی‌کنند»، حزب توده جذابیت خود را حفظ خواهد کرد.^۱ کنسول انگلیس در اهواز گزارش می‌داد که حزب قوام برای رفتن به آبادان شتاب نمی‌کند، زیرا صنایع نفت این شهر هنوز سنگر حزب توده است. وابسته کارگری انگلیس در یادداشتی با عنوان «شرایط کارگری در شرکت نفت ایران و انگلیس» می‌نویسد که اکثریت قاطع کارگران از نظام حل اختلاف برپا شده توسط حزب توده پشتیبانی کرده بودند. وی می‌افزاید که آنها «امیدوارند رهبران حزب توده بازگردند و کارهایشان را به انجام رسانند» و «منتظرند تا وعده‌هایی که رهبران داده‌اند جامه عمل بپوشد». همچنین، در یکی از گزارشهای کنگره آمریکا در سال ۱۳۲۸ آمده است که «برپایه برآورد مقامات شرکت نفت ایران و انگلیس حدود ۹۵ درصد کارگران ایرانی شرکت در آبادان، اعضای اتحادیه وابسته به حزب توده هستند و به همان میزان که مقامات به افزایش دستمزدها و بهسازی وضع مسکن و حمل و نقل توجه نمی‌کنند، احتمال بازگشت حزب توده وجود دارد».^۲

بازگشت مورد انتظار، در سالهای ۳۲-۱۳۳۰ واقعیت یافت. با تعدیل سختگیری‌های سیاسی، از هم‌پاشیدگی اتحادیه سندیکای کارگران و بازگشت تورم، شورای متحده با عنوان جدید ائتلاف سندیکاهای کارگری، اتحادیه‌های وابسته استانی را دوباره سازمان داد و به سرعت به نیروی سیاسی مهمی تبدیل شد. در بهمن ۱۳۲۹، شورای متحده اعتصابات در بین کارگران سیلو و راه‌آهن برپا کرد و در ماه بعد با رهبری چندین اعتصاب کارگران نفت صنعت نفت وارد صحنه سیاسی شد. در ۲۹ اسفند که شرکت نفت ایران و انگلیس به بهانه پایین آمدن اجاره‌خانه‌ها و قیمت‌های مواد غذایی، کاهش قریب‌الوقوع دستمزدها، حق مأموریتها و یارانه مسکن را اعلام کرد، بحران جدیدی آغاز شد. روز بعد، کارگران بندر معشور در اعتراض به

1. British Consul in Isfahan. 30 December 1946 and 1 January 1947, India Office /L/P&S/ 12-3529.

2. British Consul in Ahwaz, 1 December 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52742; British Labour Attaché, "Labour Condition in the A.I.O.C", India Office /L/P&S/ 12-3490 A; U. S. Congress, Committee on Foreign Affairs, *The Strategy and Tactics of World Communism* (Washington, D. C., 1949), p. 9.

این «هدیه سال نو»، دست به اعتصاب زدند. سه روز بعد کارگران خطوط لوله، تعمیرگاههای ماشین در مسجد سلیمان و حوزه‌های نفتی آغاچاری و نفت سفید نیز به اعتصابیون پیوستند. در اواسط فروردین، اکثریت ۴۵,۰۰۰ کارگر شرکت در اعتصاب بودند، دولت حکومت نظامی برقرار کرده بود و انگلیس ناوگان خود در خلیج فارس را تقویت می‌کرد. زیر فشار اعتصاب و فشار حکومت مرکزی، شرکت نفت، در ۲۱ فروردین، همه کاهشهای اخیر را لغو و از کارکنانش خواست تا به سرکار خود برگردند. ولی این سازش طولی نکشید، زیرا یک روز پس از بازگشت به کار کارکنان، شرکت اعلام کرد که برای سه هفته غیبت کارگران دستمزدی پرداخت نخواهد شد. اتحادیه‌های طرفدار حزب توده به سرعت واکنش نشان داد و خواستار اعتصاب عمومی سراسری در خوزستان، بازپرداخت دستمزد سه هفته اعتصاب و حتی ملی شدن صنعت نفت شد. این خواسته‌های اقتصادی اتحادیه‌ها بر خواسته‌های سیاسی حزب توده و جبهه ملی افزوده شد.

فراخوانی به اعتصاب عمومی را بیش از ۶۵,۰۰۰ نفر از جمله رانندگان کامیون، کارکنان راه‌آهن، رفتگران، مغازه‌داران، صنعت‌گران بازار و دانش‌آموزان دبیرستانی و همچنین ۴۵,۰۰۰ تن از کارکنان شرکت نفت پذیرفتند. این بار حتی کارگران قراردادی عرب نیز به اعتصاب پیوستند. گرچه آغاز این اعتصاب سراسری مسالمت‌آمیز بود، هنگامی که پلیس کوشید رهبران اعتصاب را دستگیر کند و در آن وضعیت بحرانی به تظاهرکنندگان شلیک کرد و چهار مرد و دو زن را کشت، شورش به خشونت کشیده شد. در ناآرامی‌های بعدی، جمعیت خشمگین سه اروپایی را کشتند. البته این بیگانه‌ترسی چندان طول نکشید و صبح روز بعد خبرنگاران اروپایی توانستند به میان جمعیت بروند. طی دو هفته بعد، کارگران به تدریج سرکار خود رفتند زیرا کمکهای مالی اتحادیه ته کشید، دولت وعده داد تا شکایات کارگران را بررسی کند، شرکت پذیرفت که بخشی از دستمزدهای مورد دعوا را پردازد و رهبران جبهه ملی هشدار دادند که شاید سخت‌گیری کارگران به دخالت انگلیس منجر شود. بدین ترتیب، در پنجم اردیبهشت، اعتصاب عمومی پایان یافت. گزارشگر هفته‌نامه محافظه کار اطلاعات هفتگی می‌نویسد که کارگران نادانتر از آن بودند که دلایل اعتصاب را درک کنند ولی اعتراف می‌کند که تحت تأثیر اتحاد و همبستگی آنان قرار

گرفته بود.^۱

بحران بهار ۱۳۳۰ به خوزستان محدود نمی‌شد. به محض آغاز شورش در خوزستان، اتحادیه‌های طرفدار حزب توده در اصفهان، به هواداری از اعتصابیون خوزستان، کارگران نه کارخانه بزرگ نساجی شهر را به اعتصاب فراخواندند. اتحادیه‌های اصفهان، افزون بر پشتیبانی از کارگران صنعت نفت خواستار ملی شدن شرکت نفت و راه‌اندازی پروژه‌های صنعتی برای کاهش بیکاری شدند. این اعتصاب به زودی به دیگر کارخانه‌های شهر و حتی کارگاههای بازار گسترش یافت. اطلاعات هفتگی در گزارش خود می‌نویسد که در این اعتصاب بیش از ۳۰,۰۰۰ کارگر شرکت داشتند و بزرگترین و مؤثرترین اعتصاب در تاریخ پرآشوب شهر بود.^۲ ارتش برای جلوگیری از تبدیل اعتصاب به قیام عمومی، در اطراف کارخانه‌های نساجی و بخش جنوبی شهر که محله کارگری بود، مسلسل، تانک و خودروهای زرهی مستقر کرد. با وجود این گونه تدابیر احتیاطی، هنگامی که حدود ۱۰,۰۰۰ تظاهرکننده کوشیدند تا از اطراف کارخانه‌ها به سوی میدان مرکزی شهر بروند، یک کارگر و یک پلیس کشته شدند.^۳

به دنبال اعتصابهای عمومی اصفهان و خوزستان شورای متحده یک‌گردهمایی متشکل از اتحادیه‌های وابسته در تهران برگزار کرد. در این گردهمایی که با شرکت ۲۰ ناظر از استانها و ۳۵۰ نماینده از همه کارخانه‌های اصلی پایتخت برگزار می‌شد رهبران جدیدی به جای آنهایی که به خارج از کشور گریخته بودند انتخاب شدند و نمایندگان جدیدی از بیشتر بخشهای صنعت به عضویت کمیته اجرایی درآمدند.^۴ پس از این گردهمایی، اتحادیه‌های طرفدار حزب توده در سراسر کشور برای افزایش دستمزدها و مورد شناسایی قرارگرفتن از طرف دولت، به مبارزه‌ای جدی پرداختند. آنها برای بزرگداشت اعتصاب عمومی سال ۱۳۲۵ در خوزستان مراسم باشکوه گسترده‌ای در تیرماه برگزار کردند. در مهرماه، با برپایی تظاهرات بزرگی در بیرون مجلس، خواستار ملی شدن شرکت نفت، بیرون رفتن نظامیان از کارخانه‌ها و

۱. «بحران در خوزستان»، اطلاعات هفتگی، ۲۳ فروردین - ۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰.

۲. «وضعیت اصفهان»، اطلاعات هفتگی، ۳۰ فروردین ۱۳۳۰.

۳. م. منکراده، مذاکرات مجلس، اولین دوره مجلس سنا، ۳۱ فروردین ۱۳۳۰.

۴. «نفوذ توده در بین کارگران»، تهران مصور، ۱۲ مهر ۱۳۳۰.

پایان یافتن محدودیتهای دولت در مورد اتحادیه‌های کارگری شدند و در روز کارگر سال بعد، راهپیماییهای گسترده‌تری ترتیب دادند. افزون بر این، آنها در برپایی اعتصابات موفق، رکوردشکنی کردند. شمار اعتصابات صنعتی در ماههای آخر ۱۳۳۰، سی و دو بود که در سال ۱۳۳۱ - به استثنای اعتصاب سراسری در جریان قیام ۳۰ تیر - به پنجاه و پنج رسید و طی نیمه نخست ۱۳۳۲ با احتساب اعتصاب ملی سالگرد قیام ۳۰ تیر، به هفتاد و یک رسید. بدین ترتیب، شورای متحده می‌کوشید تا پیروزیهای ۱۳۲۵ را تکرار کند.

شگفتی‌آور نبود که قدرت‌یابی دوباره شورای متحده همه را تکان دهد. اطلاعات هفتگی نوشت، «آتش» حزب توده که در سال ۱۳۲۵، تقریباً سراسر ایران را دربرگرفته بود ناگهان دوباره در کارخانه‌ها شعله‌ور شده است و بار دیگر کل کشور را تهدید می‌کند. تهران مصور، هفته‌نامه مهم دیگر، هشدار می‌داد که سازمانهای کارگری «مخرب» به کارخانه‌ها بازگشته‌اند و مسئولین کارخانه‌ها را به شدت تحقیر می‌کنند. یک سناتور می‌گفت که آشوبگران مزدور بیگانه، کارگران ما را گمراه می‌کنند و هرگاه امتیازی می‌گیرند، امتیاز بیشتری می‌خواهند. نتیجه کار، تظاهرات، جنگ خیابانی، اعتصاب و باز هم اعتصاب است. آنها تا توقف تولید و دچار شدن کشور به یک انقلاب الحادی راضی نخواهند شد. نماینده محافظه کار دیگری هم استدلال می‌کرد که نفوذ حزب توده در بین کارگران روزبه‌روز بیشتر می‌شود، چرا که برای دستمزد بیشتر و شرایط بهتر مبارزه می‌کند، احزاب دیگر به جنبش کارگری تعلق خاطر ندارند و اسکی (اتحادیه سندیکای کارگران ایران) با «رهبران فاسدش» ثابت کرده است که کارایی و شایستگی ندارد.^۱

جبهه ملی نیز به رویارویی با اتحادیه‌های طرفدار حزب توده برخاست. کاشانی، برای دور کردن کارگران از حزب توده به احساسات مذهبی آنان متوسل شد.^۲ خلیل ملکی، استدلال کرد که در وضعیت بحران ملی، اعتصابات اقتصادی به اندازه کارشکنی سیاسی خطرناک است.^۳ پشتیبانان بقایی هم کوشیدند تا در رقابت با شورای متحده، اتحادیه‌های دیگری تشکیل دهند. ولی به دلیل سیاستهای دولت

۱. اطلاعات هفتگی، ۳۱ فروردین ۱۳۳۰؛ تهران مصور، ۱۵ شهریور ۱۳۳۰؛ ر. شفق، مذاکرات مجلس، سندی اول، ۵ تیر ۱۳۳۰؛ راجی، مذاکرات مجلس، مجلس شانزدهم، ۲ خرداد ۱۳۳۰.
 ۲. اطلاعات، ۱۶ مهر ۱۳۳۱.
 ۳. خ. ملکی، «اعتصابات»، نیروی سوم، ۸ تیر ۱۳۳۱.

مصدق، این تلاشها به شکست انجامید. ناتوانی دولت در کاهش حقوق کارمندان در زمانی که درآمدهای نفتی ته کشیده بود، آغازگر تورمی دیگر بود. شاخص قیمتها که در سال ۱۳۲۹، ۷۸۹ بود، در مرداد ۱۳۳۲ به ۹۷۷ رسید. پیشنهاد دولت مبنی بر محروم کردن بی سوادان از حق رأی، به مذاق کارگران خوش نیامد. همچنین، لایحه امنیت اجتماعی مصدق، بیش از پیش کارگران را از دولت دور کرد، زیرا برپایه این قانون، اتحادیه‌های کارگری محدود می شد، بر افزایش دستمزدها نظارت می شد و برای کسانی که دیگران را به اعتصاب تحریک می کردند مجازات زندان در نظر گرفته شده بود.^۱ در نتیجه، این قانون که برای تضعیف حزب توده تدوین شده بود، آن را تقویت کرد. در اواخر ۱۳۳۱، قنات آبادی و بسیاری دیگر پذیرفتند که جبهه ملی جنگ برای جذب طبقه کارگر را باخته است. قنات آبادی، خطاب به نمایندگان مجلس هفدهم گفت که اعتصابات و تظاهرات کارگری کشور را به بحران کشانده است و افزود که در اکثر کارخانه‌ها سه گروه جداگانه وجود دارد که عبارتند از کمونیستها، میهن پرستان حامی جبهه ملی و بی طرفها، ولی ابتکار عمل عمدتاً در دست کمونیستها است.^۲

طبقه متوسط مرفه

حزب توده، با این امید آغاز به کار کرد که نه تنها پرولتاریا و طبقه روشنفکر بلکه خرده بورژوازی بازار - تجار کوچک، مغازه داران، بازرگانان، صاحبان کارگاهها، صنعتگران مستقل و علمای رده پایین - را هم بسیج کند. این حزب، در آغاز بر این نکته تأکید داشت که جمعیت بازار نیز همچون بقیه «توده‌های زحمتکش»، در زمان «دیکتاتوری رضاشاه استثمار و سرکوب می شد. مطبوعات حزب به این موضوع می پرداختند که بورژوازی ملی را هم امپریالیستهای بیگانه و هم بورژوازی کمپرادور، زمین داران فتودال، صاحبان صنایع ثروتمند و ژنرالهای سلطنت طلب، تهدید می کنند. همچنین، در برنامه حزب، استقلال اصناف صنعتی و تجاری، پشتیبانی تعرفه‌ای از صنایع دستی و پرداخت یارانه دولتی برای کارگاههای خصوصی وعده داده شده بود. در جزوه‌ای با عنوان حزب توده ایران چه می گوید و

۱. اطلاعات، ۱ آبان ۱۳۳۱.

۲. ش. قنات آبادی، مذاکرات مجلس، مجلس هفدهم، ۶ آبان ۱۳۳۱.

چه می‌خواهد؟ که دیدگاه حزب توده به طبقه متوسط مرنه را بیان می‌کرد، آمده بود که میان سرمایه‌داران کوچک و پرولتاریا هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد، زیرا هرچند سرمایه‌داران کوچک برای دستمزد کار نمی‌کنند، همانند کارگران، زیر سلطه صاحبان بزرگ ابزار تولید هستند و به همین دلیل از کارگران پشتیبانی می‌کنند.^۱

ولی حزب توده، با وجود این تلاشها و امیدواریها، نتوانست شمار زیادی از اعضای طبقه متوسط مرفه را جذب کند. بازاریان در رده‌های بالای حزب حضور نداشتند، در رده‌های میانی حضور کمتری داشتند و در رده‌های پایین پراکنده بودند. از ۲۴۱۹ عضو رده پایین که در سالهای ۳۶-۱۳۳۲ نام شده بودند، تنها ۱۶۹ نفر (۷ درصد) از طبقه متوسط سنتی بودند که عبارت بودند از ۱۱۳ مغازه‌دار، ۲۵ تاجر و ۲۴ صنعتگر مستقل. شورای متحده می‌کوشید تا با ایجاد انجمنهای جداگانه در سال ۱۳۲۱، و انجمن ایران آزاد در سال ۱۳۳۰، بازاریان را جذب کند. ولی، در واقع، اندک اصناف تجاری و صنعتی پشتیبان حزب توده به اصنافی محدود می‌شد که بیشتر اعضای آن ارمنی و آسوری بودند؛ مانند صنفهای قنادان، داروسازان، روزنامه‌فروشان و فروشندگان مواد غذایی و پوشیدنی. در حالی که صنفهای اندکی طرفدار حزب توده بودند، اکثریت عمده اصناف از سیاستمداران ضد حزب توده - نخست سیدضیاء و سپس مصدق، کاشانی، قنات‌آبادی، مکی، بقایی و حائری‌زاده - پشتیبانی می‌کردند.

ناکامی حزب توده در بین طبقه متوسط مرفه را می‌توان با توجه به دو موضوع تبیین کرد: تضادهای اقتصادی میان کارگران و کارفرمایان و تفاوت‌های ایدئولوژیکی میان اسلام‌علماء و رادیکالیسم غیردینی حزب مارکسیست توده.

مبارزه و کشمکش بر سر دستمزدها بود. حزب توده که خود را حامی طبقه کارگر می‌دانست، در اواخر سال ۱۳۲۰، در مغازه‌ها و کارگاههای بازار به‌ویژه در بین شاگرد مغازه‌ها، دباغان، خیاطان، نجاران و کفاشان اتحادیه تشکیل داد. همچنین، با افزایش قیمت‌های مواد غذایی نسبت به دستمزدها، حزب توده در سازماندهی چندین اعتصاب موفقیت‌آمیز به این اتحادیه‌ها کمک کرد. از مهمترین این اعتصابات، اعتصاب عمومی سال ۱۳۲۳ در رده کارگاه بزرگ تولید کفش تهران بود که حدود

۱. ا. قاسمی: حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ (تهران، ۱۳۲۳): ص ۱۱۹.

۵۰۰۰ کارگر داشتند. در سالهای ۳۲-۱۳۳۰ نیز که میزان تورم بالا بود، اعتصاباتهای مشابه از جمله اعتصاب عمومی دیگری در همان کارگاهها به وقوع پیوست. بدین ترتیب، قیمت فزاینده مواد غذایی در بین کارگران و کارفرمایان شکاف ایجاد کرد و در نتیجه حزب توده وادار شد که در برابر کارفرمایان از منافع کارگران دفاع کند. در نتیجه فشارهای اقتصادی دیگر، شکاف میان حزب توده و بازار گسترده شد. بیشتر وام‌دهندگان، تجار کوچک و حتی مغازه‌داران به‌ویژه در اصفهان، مشهد و تبریز، در صنایع مصرفی محلی تأسیس شده در دوران رضاشاه، سهام‌ساز شدند. بنابراین، اعتصابات که حزب توده علیه شرکت‌های خصوصی مانند کارخانه‌های نساجی اصفهان به‌راه می‌انداخت سهامداران کوچک و صاحبان صنایع بزرگ را به حزب توده بدبین‌تر می‌کرد. همچنین، دلالت عمده، تجار و مغازه‌داران بر سر قیمت‌ها و اعتبارات، همواره با طبقات پایین بازار - هزاران دستفروش، فروشندگان کنار خیابان و دوره‌گردها - درگیر بودند. در این مورد نیز حزب توده با جذب این گونه افشار و گروه‌ها که از قلمرو اصناف خارج شده بودند طبقه متوسط مرفه را بیش از پیش رنجاند.

محرک اصلی کشمکش‌های ایدئولوژیکی میان حزب توده و بازار، علما بودند. البته، حزب توده، از آغاز کار می‌کوشید تا چنین کشمکشی پدید نیاید. به همین دلیل، در بحث از اصلاحات ارضی موقوفات مذهبی را کنار می‌گذاشت، اسلام را در کل چونان «نیروی عظیمی برای آزادی بشری» و «پیشگام برابری اجتماعی» و رهبران روحانی را چونان «قهرمانان اصلی انقلاب مشروطه»، می‌ستود.^۱ این حزب، حتی برای آیت‌الله حاج آقا حسین قمی مجتهد بسیار محافظه‌کاری که در اوایل دهه ۱۳۱۰ از ایران اخراج شده بود و در کربلا اقامت داشت، احترام قائل بود.^۲ حزب توده تأکید می‌کرد که اکثریت اعضای حزب مسلمان و مسلمان‌زاده هستند؛ برخی از رهبران حزب از جمله یزدی، از خانواده‌های برجسته روحانی هستند؛ و هر عضوی که به «مقدسات توهین کند» اخراج می‌شود چرا که اسلام دین اکثریت وسیع مردم

۱. «سالگرد شهادت ام‌م علی»، رهبر یزدی، ۳۱ مرداد ۱۳۲۳؛ «حزب توده و مذهب»، مردم، ۶ دی ۱۳۲۶؛

«قهرمانان انقلاب مشروطه»، به‌سوی آینده، ۱۳ مرداد ۱۳۳۱.

۲. «بزرگترین روحانی زنده»، رهبر، ۱۴ خرداد ۱۳۳۲.

است.^۱ حزب، همچنین، گاهگاهی گردهماییهای مذهبی برپا می‌کرد. مثلاً، در مراسم محرم ۱۳۲۳، راهپیمایی خیابانی در مشهد ترتیب داد و در تبریز نیز برای ثقة‌الاسلام تبریزی طرفدار مشروطه که در سال ۱۹۱۱/۱۲۹۰ توسط روسها اعدام شده بود، مجلس یادبودی برپا کرد. افزون بر اینها، در حالی که نشریات عادی حزب از بحث و بررسی درباره‌ی اسلام خودداری می‌کردند، مجلات تئوریک می‌خواستند تا تفسیری مارکسیستی از دیگر مذاهب به‌ویژه مسیحیت ارائه دهند. سیاست حزب در برابر اسلام آن‌چنان محتاطانه بود که کسروی شکایت می‌کند که حزب توده برای ساکت کردن ملاحای محافظه‌کار، سیاست ارتجاعی پیشه کرده است.^۲

حزب توده، با وجود تلاش برای جلب‌نظر مساعد علما، توانست تنها این دو روحانی برجسته را با خود همراه سازد: شیخ حسین لنگرانی که در سالهای جنگ حزب را در آذربایجان یاری کرد؛ و آیت‌الله سیدعلی اکبر برقی از قم، که در سالهای حکومت مصدق، آشکارا از جمعیت هواداران صلح پشتیبانی می‌کرد. ولی اکثریت عمده‌ی علما به حزب توده بی‌اعتماد بودند زیرا نه تنها مرام مارکسیستی داشت بلکه روشنفکران ضدروحانی مانند هدایت را جذب و از دین‌زدائی، حقوق برابر میان مسلمانان و غیرمسلمانان، حق رأی زنان، ایجاد مدارس مختلط، و کشف حجاب پشتیبانی می‌کرد. دولتمردان نیز در تلاش بودند تا با علما آشتی کرده و آنها را علیه حزب توده تحریک کنند. آنها زمینهای وقفی را که رضاشاه مصادره کرده بود بازگرداندند، دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران را تأسیس کردند، درس تعلیمات دینی و قرآن را به مواد درسی مدارس افزودند، و به تشکیل انجمن تبلیغات اسلامی یاری رساندند. سفیر انگلیس، در سال ۱۳۲۲، می‌نویسد که «سیاست رسمی دولت، تقویت مذهب برای بازگرداندن ذهن مردم از کمونیسم است... اکنون میان روحانیون، که امیدوارند میزانی از نفوذ و اعتبار گذشته‌ی خود را بازیابند و تجار، که می‌خواهند برای مبارزه با کمونیسم از مذهب استفاده کنند، ائتلاف آشکاری وجود دارد.»^۳

۱. «مذهب و حزب توده»، رهبر، ۲۰ فروردین ۱۳۲۳؛ حزب توده، «کاندیدای مجلس ما؛ دکتر یزدی»، مردم،

۳ آبان ۱۳۲۲؛ «حزب توده و مذهب»، ۱۶ دی ۱۳۲۶.

۲. کسروی، سرنوشت ایران چه خواهد بود؟، صص ۱۴-۱۵.

3. British Ambassador to the Foreign Office, 12 July 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35072.

بنابراین، در سال ۱۳۲۵، بیشتر علما به مخالفت با حزب توده برخاسته بودند. کنسول انگلیس در بوشهر گزارش می‌دهد که مجتهدان برجسته کربلا و نجف از گسترش کمونیسم به شدت نگران هستند، هرچند که از اعلام جهاد علیه حزب توده خودداری می‌کنند. کنسول تبریز می‌نویسد که «در بیشتر بخشهای آذربایجان روحانیون حزب توده را ملحد می‌خوانند و به شدت علیه آن تبلیغ می‌کنند. گفته می‌شود که روحانیون اردبیل نه تنها علیه حزب توده اعلامیه داده‌اند بلکه سنگ و آجر هم پرتاب کرده‌اند.» کنسول کرمانشاه می‌نویسد که محافظه کاران صاحب منافع از نزدیک با روحانیون همکاری می‌کنند تا مذهبها را علیه حزب توده برانگیزند. همچنین، کنسول انگلیس در اهواز در گزارش مشاهدات خود می‌نویسد که در برخی محله‌ها، روحانیون از ورود توده‌ای به داخل مساجد جلوگیری کرده‌اند.^۱

علما و طبقه متوسط مرفه انگیزه و هدف مشترکی داشتند ولی نفوذ نداشتن آنها در میان مزدبگیران بازار در نظرخواهی پنهانی دولت در آستانه انتخابات ۱۳۲۸ مشهود است.^۲ نتیجه بررسی بازار تهران نشان می‌دهد که تقریباً همه گروههای شغلی از لحاظ سیاسی تقسیم شده بودند، به این ترتیب که بزرگان صنفی، صاحبان کارگاهها و مغازه‌داران از سیاستمداران محافظه کار، رهبران مذهبی یا مصدق پشتیبانی می‌کردند ولی اعضای اصناف، مزدبگیران و شاگرد مغازه‌ها هوادار حزب توده بودند. مثلاً صاحبان تولیدیهای کفش طرفدار سیدضیاء بودند درحالی که ۵۰۰۰ کارگر آنها از حزب توده پشتیبانی می‌کردند؛ صاحبان آرایشگاهها پشتیبان مصدق، کاشانی، بهبهانی یا مسعودی بودند درحالی که بیشتر شاگردان آنها، عضو حزب توده بودند؛ ۴۰۰ گرمابه‌دار به مصدق، کاشانی، بهبهانی و امام جمعه تهران گرایش داشتند ولی ۴۰۰۰ کارگر این گرمابه‌ها عضو شورای متحده بودند؛ ۲۵۰ صاحب تولیدیهای لباس طرفدار بقایی، مکی و حائری‌زاده بودند درحالی که ۸۰۰۰ خیاط این تولیدیها از حزب توده حمایت می‌کردند؛ ۱۹۱۴ قهوه‌خانه‌چی، کاشانی،

1. British Consul in Bushire, 3 February 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52727; British Consul in Tabriz, 3 April 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45478; British Consul in Kermanshah, 7 January 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45488; British Consul in Ahwaz, 16 February 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-40176.

۲. خ. عراقی «اسراری درباره نخست‌وزیری رزم‌آرا: گزارش سری در مورد بازار»، خواندنیها، ۳ بهمن ۱۳۳۵.

مصدق و امام جمعه را تأیید می‌کردند ولی ۴۵۰۰ کارگر این قهوه‌خانه‌ها هوادار حزب توده بودند. بدین ترتیب، مبارزات طبقاتی به درون بازار راه یافته، میان کارگران و کارفرمایان شکاف ایجاد کرده و نظم و همبستگی اصناف را برهم زده بود؛ اصنافی که در گذشته به‌ویژه در انقلاب مشروطه و مخالفت با جمهوری رضاخانی در سال ۱۳۰۴ بسیار متحد و مؤثر بودند.

توده‌های روستایی

حزب توده، برای جذب توده‌های روستایی تلاشهای مستمری داشت. شعبه‌ها، مجلات و روزنامه‌های حزب اغلب از برنامه‌های کشاورزی بحث می‌کردند. کادرهای شهری حزب به روستاها می‌رفتند تا روستاییان را جذب و علیه زمین‌داران برانگیزانند. تشکیلات دهقانان با این امید ایجاد شده بود که سرانجام گسترش یابد و به پای شورای متحد برسد. همچنین، در برنامه حزب، جایگاه تعیین‌شده و امتیازهای اعطایی به توده‌های روستایی هم‌ردیف جایگاه و امتیازات طبقه کارگر شهری بود. در این برنامه، برای آنها تقسیم زمینهای دولتی و سلطنتی؛ فروش املاک خصوصی با نرخهای بهره پایین؛ افزایش سهم نسق‌داران؛ از میان برداشتن مالیاتها و تعهدات اربابی؛ تأسیس بانک کشاورزی و تعاونیهای روستایی؛ ایجاد درمانگاه، مدرسه و کانالهای آبیاری روستایی؛ بازگرداندن نظام قدیمی که به وسیله آن جوامع روستایی و قبیله‌ای، کدخداهای خودشان را انتخاب می‌کردند، وعده داده شده بود. همچنان که فعالان حزب اغلب خاطرنشان می‌کردند، حزب توده نمی‌توانست بدون داشتن پایگاه در بین روستاییان جنبش مردمی تمام‌عیاری ایجاد کند.

حزب توده، با وجود این تمایل و اشتیاق، نتوانست روستاییان را بسیج کند. در آستانه انتخابات ۱۳۲۲، یک دیپلمات انگلیسی به‌درستی پیش‌بینی می‌کند که «زمین‌داران به حق مطمئن هستند که علی‌رغم رادیکالیسم شهرها، اکثریت دهقانان در روز انتخابات از رهنمودهای آنها پیروی خواهند کرد.»^۱ به نوشته کامبخش، در نخستین کنگره حزب، تنها دو درصد اعضا از دهقانان بودند.^۲ تنها یک نفر از ۱۸۳ فعال حزبی که در پی تلاش برای ترور شاه در سال ۱۳۲۷ دستگیر شدند، دهقان بود.

۱. British Consul in Tabriz, 9 July 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35093.

۲. کامبخش، «حزب توده در مبارزه برای ایجاد یک جبهه متحد دموکراتیک»، دنیا، ۵ (پاییز ۱۳۴۳)، ص ۶.

از ۱۶۸ فعال حزبی که در سال ۱۳۳۰ بازداشت شدند، دو نفر کارگر کشاورزی بودند و از ۲۴۱۹ عضو حزبی دستگیر شده که پس از سال ۱۳۳۲ نادم شده بودند تنها ۶۹ نفر به جمعیت روستایی تعلق داشتند. همچنین، حزب، فقط در مناطق روستایی گیلان، مازندران و روستاهای نزدیک شهرهای بزرگ طرفدار داشت. همچنان که فهرست نادمان نشان می‌دهد، ۶۰ نفر از ۶۹ دهقان عضو حزب، از استانهای ساحل خزر و اطراف تهران و اصفهان بودند.

درباره ناکامی حزب توده و دیگر سازمانهای رادیکال در بسیج توده‌های روستایی استدلالهای متفاوتی ارائه شده است. یکی از تفسیرها بر این استدلال استوار است که «آموزه اطاعت منفعل» اسلامی، دهقانان را ناآگاه، بی‌اعتنا و تقدیرباور نگه داشته است.^۱ این تفسیر دلپذیر آن مورخانی است که مذهب را عامل فساد فرهنگ مردم می‌دانند. در تفسیر دیگری که اغلب حزب توده ارائه می‌داد، ادعا می‌شد که نه فقط مذهب بلکه کل تاریخ گذشته چنان بر شانه‌های دهقانان سنگینی می‌کند که آنها جور و ستم را طبیعی قلمداد می‌کنند و وضع موجود را می‌پذیرند. به گفته ایرج اسکندری، دهقانان اندکی به حزب توده پیوستند زیرا اکثریت آنها به امکان تجربه دگرگونی اجتماعی تردید داشتند.^۲ بنابر تفسیر دیگری که در انتقادهای مائوئیست‌ها و چپ جدید از حزب توده به چشم می‌خورد، برخلاف رادیکالهای چین، کوبا و ویتنام، روشنفکران ایران در برافروختن انقلابهای روستایی شکست خورده‌اند، زیرا منافع، شکایات و آمال دهقانان را نادیده گرفته‌اند. همچنان که یک گروه چریکی در سال ۱۳۵۰ نوشته است: «روستایان دست به قیام نزده‌اند زیرا سازمانهای تندرو پیشین به ویژه حزب توده و جبهه ملی در شناسایی منافع روستایان، تدوین سیاست کشاورزی منسجم و بسیج دهقانان در قالب جنبش سیاسی منضبط شکست خوردند.»^۳

گرچه هرکدام از این استدلالها بخشی از حقیقت است، کاملاً قانع‌کننده نیستند.

1. S. Scheikh-ol-Islami, *Iran's First Experience of Military Coup d'Etat* (Heidelberg, 1965), p. 75.

2. I. Iskandari, "Histoire du Parti Toudéh", *Moyen Orient*, 2 (December 1949), 10.

۳. سازمان مبارزان آزادی ایران، روستا و انقلاب سفید: بررسی سیاست انقلاب روستایی ایران (بی‌نا، ۱۳۵۰) ص X.

در تفسیر مذهبی، این مسئله نادیده گرفته شده است که اسلام هم مانند مسیحیت و یهود، چهره‌ای دوگانه دارد. از یک سو، مردم را به اطاعت منفعلانه فرا می‌خواند ولی از سوی دیگر به مقاومت فعال در برابر بی‌عدالتی اجتماعی، سرکوب سیاسی و استثمار اقتصادی تشویق و ترغیب می‌کند. چون جنبشهای تندرو اغلب در اوضاع پرآشوب شهرها، همچون انقلاب مشروطه پدید می‌آید مناطق روستایی نیز در صورت داشتن شرایط همسان با شهرها می‌توانست شاهد چنین جنبشهایی باشد. در این استدلال، همچنین، فراموش شده است که اکثر دهقانان و قبایل به ندرت یک روحانی می‌دیدند و در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود که اسلام سازمان یافته در اکثر روستاها گسترش یافت. همچنین، توسل تفسیر فرهنگی به اطاعت ظاهری به عنوان دلیلی برای پذیرش قلبی و طبیعی ظلم و سرکوب، تفسیری ناشیانه است. همچنان که یک مردم‌شناس ایرانی در دهه ۱۳۴۰ می‌نویسد، دهقانان اغلب تنفر شدیدی به زمین‌داران داشتند، گرچه در ظاهر و انظار عام ناگزیر بودند که دستورات آنها را «چونان فرامین خداوندی» قلمداد و اطاعت کنند. همچنین، یک جامعه‌شناس فرانسوی که زندگی مردمان ساحل خزر را بررسی کرده است، میان طرز تفکر درونی دهقانان و رفتار ظاهری آنها، یعنی «فروتنی، اطاعت، و پذیرش ظاهری اقتدار ارباب»، تمایز دقیقی قائل می‌شود.^۱ در تفسیر چپ جدید هم میزان علاقه‌مندی حزب توده به روستاها کمتر از واقع برآورد شده است و سنت تندروی روستایی را در جوامع دارای تجربه انقلابهای دهقانی نادیده گرفته است. علت شکست حزب توده نه بی‌توجهی و تلاش اندک این حزب، بلکه پاسخ مثبت‌ندادن دهقانان بود. از سوی دیگر، پیروزی کمونیستهای چینی نه برای تدوین طرحی استادانه برای برافروختن انقلاب روستایی بلکه، همچنان که مائو تسه‌تونگ در سال ۱۹۲۷ اشاره می‌کند، بدین سبب بود که دهقانان خواسته‌های خود را شناسایی و مدون کرده بودند، انجمنهای مخفی تشکیل داده بودند و مدت‌ها پیش از آنکه تندروهای شهری به سراغشان بیایند، مناطقی را آزاد کرده بودند.^۲ بنابراین، در چین، انقلابیون شهری با

۱. ج. صفی‌نژاد، طالب‌آباد (تهران، ۱۳۴۵)، صص ۱۳۶ و ۳۳۶.

P. Vieille, *La Féodalité et L'état en Iran* (Paris, 1975), pp. 51-56.

2. Mao Tsé-Tung, "Report on the Peasant Movement", Reprinted in *Revolutions: A Reader*, edited by B. Mazlish (New York, 1971).

شورشیان روستایی در آمیختند تا این شعله‌ها همه‌جا را فرا بگیرد. ولی در ایران، انقلابیون شهری نتوانستند چنین آتشی برافروزند چرا که چمنزار روستاها به اندازه کافی خشک نبود تا جرقه آنها به آتشی فراگیر تبدیل شود.

برای فهم شکست حزب توده، نه تنها سیاست حزب درباره دهقانان بلکه مهمتر اینکه ساختار اجتماعی جمعیت روستایی را نیز باید بررسی کرد. در مقایسه ایران با کشورهایی که شورشهای دهقانی گسترده‌ای در آنها به وقوع پیوسته است، تفاوتی عمده به چشم می‌خورد. در حالی که اهالی روستاهای ایران را اغلب زارعان سهم‌بر، کارگران بی‌زمین و افراد قبیله‌ای تشکیل می‌دادند، جمعیت روستایی کشورهای شاهد شورشهای روستایی را طبقه مهمی از دهقانان «متوسط» زارع و صاحب زمین تشکیل می‌داد. اریک ولف، در کتاب جنگهای دهقانی در سده بیستم، می‌نویسد که این دهقانان متوسط نه تنها آمادگی و اراده بلکه توانایی شورش را هم داشتند. زیرا از یک سو، این دهقان متوسط به اندازه کافی زمین داشت تا از نظر اقتصادی و اجتماعی به بزرگان محلی و حکومت مرکزی وابسته نباشد: «او حداقل آزادی تاکتیکی لازم را برای مبارزه با وضع موجود دارد.» از سوی دیگر، او به آن اندازه زمین ندارد که به ارباب بزرگ تبدیل شود و از وضع موجود پشتیبانی کند. همچنین، در برابر نوسانات بازار حساس است، چرا که اغلب اضافه محصولی برای فروش دارد. ولی دهقان ثروتمند هم کارفرما، هم وام‌دهنده، هم نماینده دولت و هم پشتیبان نظم موجود است. در مقایسه با دهقان ثروتمند، دهقان فقیر برای غذا، دستمزد و زمین آن‌چنان به دیگران وابسته است که نمی‌تواند نظم موجود را به مبارزه بطلبد: «او هیچ قدرت تاکتیکی ندارد، زیرا کاملاً در حوزه قدرت اربابش قرار دارد.»^۱ پس این نتیجه‌گیری ولف و سایرین شگفت‌آور نیست که عامل اصلی شورشهای روستایی در کشورهای متفاوتی مانند روسیه، چین، ویتنام و مکزیک دهقانان متوسط بودند. به نوشته حمزه علوی، دیگر کارشناس شورشهای دهقانی، «بررسی تجربی انقلابهای روسیه و چین نشان داد که برخلاف انتظار، در بین روستاییان، 'پرولتاریای روستایی' و 'دهقانان فقیر' اساساً طبقات چندان ستیزه‌جویی نبودند در حالی که خرده‌مالکین مستقل یا 'دهقان متوسط' مبارزترین طبقات بودند.»^۲

1. E. Wolf, *Peasant Wars in the Twentieth Century* (New York, 1969), pp. 290, 291.

2. H. Alavi, "Peasant Classes and Primordial Loyalties", *Journal of Peasant Studies*,

گرچه آمارهای راجع به مالکیت زمین دقیق نیستند، کارشناسان توافق دارند که تا پیش از دهه ۱۳۴۰، نقش مایملک دهقانی در اقتصاد روستایی ایران بی‌اهمیت بود. آن لمبتون در کتاب مالک و زارع در ایران می‌نویسد که زمینهای اندکی، آن هم بیشتر در نواحی نامناسب کوهستانی و کناره‌های بی‌حاصل فلات مرکزی به دهقانان تعلق داشت.^۱ بنابر برآورد دو جامعه‌شناس ایرانی، ۵۰٪ زمینهای زراعی به مالکان بزرگ، ۲۵٪ به مالکان غایب، ۲۰٪ به اوقاف، و تنها ۵٪ به دهقانان تعلق داشت.^۲ براساس برآوردهای حزب توده، ۳۷ خانواده بیش از ۲۰,۰۰۰ ده داشتند درحالی که ۶۰٪ دهقانان بی‌زمین بودند.^۳ همان منبع نشان می‌دهد که ۲۳٪ دهقانان کمتر از ۱ هکتار، ۱۰٪ بین ۱ تا ۳ هکتار، و تنها ۷٪ بیش از ۳ هکتار زمین - حداقل زمینی که برای خرده‌مالک بودن لازم است - در اختیار داشتند. برپایه اسناد وزارت کشاورزی در سال ۱۳۳۶، در ایران، ۳۹,۴۰۹ روستا وجود داشت که هرکدام به شش دانگ تقسیم می‌شد.^۴ از این ۳۹۴۰۹ روستا، ۸۱۲ روستا (۲٪) به خانواده سلطنتی، ۱۴۴۴ روستا (۴٪) به دولت، ۷۱۳ روستا (۲٪) به اوقاف، ۴۳۳۰ روستا (۱۱٪) به زمین‌داران خصوصی که هرکدام دست‌کم یک دانگ داشت، ۹۲۳۴ روستا (۲۳٪) به زمین‌داران بزرگ که هرکدام دست‌کم همه شش دانگ را دارا بود و ۱۶۵۲۵ روستا (۴۰٪) به زمین‌داران کوچک، از جمله تجار، کارمندان دولت، روحانیون، افسران ارتش و زمین‌داران غایب، تعلق داشت. همچنان که تحلیل‌گر این آمارها نوشته است، میزان اندکی از زمینهای کوچک متعلق به کشاورزان بود.^۵

در نبود دهقانان متوسط، نسق‌داران و خوش‌نشینها اکثریت عمده جمعیت روستایی را تشکیل می‌دادند. در روستاهای بزرگتر شمار خوش‌نشینها از شمار نسق‌داران بیشتر بود و در روستاهای کوچکتر، برعکس. اما دهقانان فقیر، چه نسق‌دار و چه خوش‌نشین، از لحاظ اقتصادی و اجتماعی زیر سلطه زمیندار و نمایندگان - کدخدای روستا و مباشر - قرار داشت. خوش‌نشینها نمی‌توانستند بدون اجازه

1 (October 1973), 23-61.

1. Lambton, *Landlord and Peasant in Persia* (London, 1953), pp. 280-81.

۲. ش. راسخ و ج. بهنام، جامعه‌شناسی ایران (تهران، ۱۳۲۸)، صص ۲۲۲، ۲۸۲.

۳. ع. آئین، «خاندان پهلوی، زمینهای کشاورزی و روستاییان»، دنیا، ۱۶ (بهمن ۱۳۵۴)، صص ۷۲-۷۳.

۴. د. همایون، «اصلاحات ارضی در ایران»، تحقیقات اقتصادی، ۲ (شهریور ۱۳۴۲)، صص ۱۸-۲۵.

۵. خ. خسروی، جامعه‌شناسی روستایی ایران (تهران، ۱۳۵۱)، صص ۲۸-۲۹.

کدخدای محل مدت زیادی در یک روستا باقی بمانند. آنها نمی‌توانستند بدون میل و رضایت مباشر، روی املاک زمین‌دار کار کنند و نمی‌توانستند بدون اجازه ویژه بزرگان روستا از چراگاهها، چاهها و جنگلهای عمومی بهره‌برداری کنند. همچنین، اگر تنها منبع محسوب نمی‌شد، منبع اصلی درآمد آنها، کار برای زمین‌دار، گاوچرانی، و جین‌کاری، خرمن‌کوبی، حلاجی، نهرکشی و کمک در برداشت محصول بود. کوتاه سخن اینکه، زندگی اقتصادی خوش‌نشینها در دست زمین‌داران بود.

به گفته یک جامعه‌شناس فرانسوی، زمین‌دار، بر نسق‌داران هم کاملاً تسلط داشت.^۱ او می‌توانست با حيله و نیرنگ، نسق (حق کشت) را بی‌اعتبار کند، زیرا این حقوق — برخلاف قراردادهای اربابی در اروپای سده‌های میانی — معمولاً نانوشته و در نتیجه مشکوک و ناستوار بودند. او می‌توانست از دسترسی نسق‌دار به بذر، آب، وام، و حیوانات شخم‌زن، از طریق تطمیع یا تهدید صاحبان این حیوانات جلوگیری کند؛ زمینهای نامرغوب را به آنها اختصاص دهد؛ و حتی آنها را از بنه‌ها بیرون کند زیرا سرپرستان این بنه‌ها را مباشر تعیین می‌کرد. او، همچنین، می‌توانست از واگذاری نسقها به وارثان نسق‌داران خودداری کند و یا دوام این حقوق را به شرط درست‌نکردن خانه یا باغ در زمین مربوط، بپذیرد؛ با روی آوردن به کارگران بیکار فزاینده، قدرت چانه‌زنی نسق‌دار را تضعیف کند؛ به کدخدا فرمان دهد تا نسق‌داران را جریمه و تنبیه و حتی روستاییان مزاحم را به مسئولین سربازگیری ارتش تحویل دهد؛ از طریق مقامات دولتی به‌ویژه ژاندارمری و دادگاهها، آنها را به ناسحق، به ارتکاب جنایت متهم کند؛ و با منحرف ساختن آب یا تعمیر نکردن قناتها، همه روستاها را به بی‌آبی دچار کند. در برخی نواحی، نسق‌داران را به حمل غله، گاوچرانی، خانه‌سازی و تعمیر جاده‌ها، پلها و قناتها وادار می‌کرد. در نواحی دیگر، از آنها عوارض جنسی، مانند هیزم، تخم‌مرغ، مرغ، کره و دیگر فرآورده‌های کشاورزی می‌گرفت. حتی در برخی نواحی، زمین‌دار برای مواردی همچون جشن سال نو، عروسی اجاره‌داران و پذیرایی از اشخاص عالی‌مقام بازدیدکننده عوارض و مالیاتهایی تعیین می‌کرد.

این استیلای اقتصادی به‌واسطه وابستگی اجتماعی تقویت می‌شد. در نواحی

قبیله‌ای که محل زندگی حدود ۲۵ درصد جمعیت روستایی بود، پیوندهای قومی، افسانه‌ها و آداب و رسوم محلی، کشاورز را به کدخدا، کلانتر و خان خود وابسته می‌کرد. در نواحی غیرقبیله‌ای، نیاز دیرینه به حفاظت در برابر تهدید خانه‌به‌دوشان، روستاهای رقیب و مأموران حریص مالیاتی، وابستگی دهقان به زمین‌دار را تقویت می‌کرد. بنابراین، زمین‌دار نه تنها استثمارگر اقتصادی بلکه حافظ اجتماعی و حامی سیاسی هم بود. به سال ۱۳۲۱، کنسول انگلیس در تبریز می‌نویسد که اغلب دهقانان «همانند جزایری در دریایی متلاطم، به زمین‌داران خود می‌چسبند»^۱ کوتاه سخن اینکه، پیوندهای قومی و پدرسالارانه شکاف طبقاتی گسترده میان زمین‌داران و دهقانان را ترمیم و پنهان می‌کرد.

در پژوهشی که دانشگاه تهران در آستانهٔ اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۲ انجام داده است، قدرت اقتصادی و اجتماعی زمین‌داران نشان داده شده است.^۲ در پاسخ به این پرسش که چرا به قدرت زمین‌داران گردن می‌نهد، از ۱۴۱۸ پاسخ‌دهنده، ۶۴٪ ترس، ۱۹٪ احترام، ۸٪ وابستگی، و ۸٪ احترام به قانون را ذکر کرده‌اند. از پاسخ‌دهندگان که احترام و وابستگی را مبنای اطاعت خود ذکر کرده بودند، ۱۷٪ اظهار داشتند که به میل خود از زمین‌دارانشان حمایت کرده‌اند زیرا در دعوا با دیگر نسق‌داران پشتیبان آنها بوده‌اند؛ ۱۷٪ گفتند که از وامهای ضروری و مشاورهٔ رایگان زمین‌دار خود بهره‌مند شده‌اند؛ و ۱۰٪ دیگر میانجی‌گری در دعوای روستایی را عنوان کردند. تقریباً همهٔ پاسخ‌دهندگان که ترس را دلیل اطاعت ذکر کرده بودند، به ترس از پس‌گرفتن نسق، قطع کردن آب مزارع، جعل اتهامات جنایی علیه آنها، یا اختلاف‌انداختن بین آنان و همسایگانشان اشاره کرده‌اند. پس، چنان که ولف می‌گوید، نسق‌دار ایرانی همانند دهقان فقیر کشورهای دیگر، «کاملاً در حوزهٔ قدرت کارفرمایش قرار داشت»، و بنابراین فاقد منابع کافی برای حداقل استقلال سیاسی بود.

زمین‌داران هم بسیار می‌کوشیدند تا با حفظ انزوای سنتی اجتماعات روستایی قدرت خود را پایدارتر کنند. آنها با لغو و انکار حق کشت نسق‌داران غایب، بی‌حرکی مکانی را تشویق می‌کردند؛ در واقع حق نسق «امتيازهای وابسته به

1. British Consul in Tabriz, 28 January 1942, F. O. 371/Persia 1942/34-31426.

۲. گروه تحقیقاتی دانشگاه تهران، بررسی نتایج اصلاحات ارضی (تهران، ۱۳۴۲)، صص ۶۰-۶۳.

اقامت» قلمداد می‌شد. آنها با نظارت بر کار مبادلات نسق‌داران در شهرهای محلی، رابطه دهقان با بازار را محدود می‌کردند. یک کارشناس ایرانی می‌نویسد که حتی در اواخر دهه ۱۳۴۰ نیز برخی بنه‌ها نمی‌توانستند بدون اجازه ویژه مباشر محصولات اضافی خود را در بازار عرضه کنند.^۱ آنها حتی از طریق مخالفت با نوآوری‌هایی همچون ایجاد مدارس روستایی رابطه دهقان با مقامات دولتی را محدود می‌کردند. کارشناس ایرانی دیگری می‌نویسد که، «برخی زمین‌داران بزرگ به مأموران حکومتی اجازه نمی‌دادند به روستاهایشان وارد شوند.»^۲ آنها، همچنین، با تعیین کدخدا به عنوان رابط رسمی میان روستا و جوامع هم‌جوار، رابطه دهقان با دنیای بیرون را ضعیف نگاه می‌داشتند. همچنان که یک مردم‌شناس اروپایی بیان کرده است، زمین‌داران از گسترش روابط میان خود دهقانان جلوگیری می‌کردند تا همه روابط را خود زمین‌داران یا نمایندگانشان (به صورت عمودی) برقرار و بر آنها نظارت کنند. «زمین‌داران باید برای حفظ نظارت بر دهقانان، آنها را از هرگونه رابطه‌ای که ممکن بود به آنها قدرت نفوذ داده یا دسترسی به واسطه‌های دیگر را برایشان آسان سازد، دور نگه دارند.»^۳ البته در دهه ۱۳۲۰، زمین‌داران در حفظ انزوای روستاها هنوز از میزان بالای بی‌سوادی؛ وجود اختلافات قبیله‌ای، زبانی و مذهبی؛ بی‌اعتمادی سنتی دهقانان نسبت به شهری‌های مقیم روستا؛ رواج کشاورزی معیشتی؛ و نبود جاده، رادیو و دیگر اشکال ارتباطی بهره‌برداری می‌کردند.

در چنین جوئی، روستاییان تنها هنگامی نارضایتی خود را نشان می‌دادند که یک سازمان بیرونی وارد کار می‌شد، مسئولیت حفاظت از دهقانان را بردوش می‌گرفت و زمین‌داران و نمایندگان‌شان را به مبارزه می‌طلبید. حزب توده، تا سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۵، از به دوش گرفتن چنین مسئولیت بزرگی ناتوان بود، زیرا مقامات دولتی فعالیت در روستاها را محدود می‌کردند، حزب به اتحادیه‌های شهری اهمیت بیشتری می‌داد و افراد و اعضای دارای پیشینه روستایی و روابط شخصی با

۱. صفی‌نژاد، بنه (تهران، ۱۳۵۳)، صص ۶۰-۶۳.

2. I. Ajami, "Land Reform and Modernization of the Farming Structures in Iran", in *The Social Sciences and Problems of Development*, edited by K. FarmanFarmaian (Princeton, 1976), pp. 191-92.

3. R. Löffler, "The Representative Mediator and the New Peasant", *American Anthropologist*, 73 (October 1971), 1084-85.

روستاییان را در اختیار نداشت. همچنان که کامبخش سالها بعد اعتراف می‌کند، حزب از لحاظ داشتن افرادی که از نزدیک با مشکلات روستایی آشنایی داشته باشند، بتوانند به لهجه روستاییان گفتگو کنند و بدانند که چگونه دهقانان را جذب کنند، در تنگنا قرار داشت.^۱ ولی حزب، با وجود این کاستیها، در سالهای ۲۵-۱۳۲۴، با فرستادن کادرهای شهری به روستاهای نزدیک برای سازماندهی روستاییان و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی به تلاش و مبارزه‌ای بزرگ دست زد.

گرچه در برخی نواحی زمین‌داران این مبارزه را به شکست کشاندند، در مناطق دیگر حزب توده کامیابیهای چشمگیر ولی زودگذری به دست آورد. این پیروزیها در گزارشهای کنسول‌گریهای انگلیس هم منعکس می‌شد. در حومه مشهد، دهقانان خواسته حزب توده را پذیرفتند و همه محصول را برای خودشان نگه داشتند. در همدان، فعالیتهای حزب توده در بین دهقانان آنچنان گسترده بود که زمین‌داران ناگهان به فکر زیارت کربلا افتادند. در حومه یزد، اردکان، بم و کرمان، روستاییانی که حزب توده تحریک کرده بود با نمایندگان و مزدوران زمین‌داران به زدوخورد پرداختند. در استان تهران نیز به‌ویژه روستاهای ورامین، گرمسار، شهریار و ساوجبلاغ، عملکرد حزب توده در تحریک آشوب و ترغیب دهقانان به نگهداری محصول آنچنان مؤثر بود که قوام، نخست‌وزیر وقت وادار به اعلام حکومت نظامی و دادن وعده اصلاحات ارضی شد.^۲ ولی این موفقیتها زودگذر بود. هنگامی که دولت، در اواخر سال ۱۳۲۵، حزب توده را در فشار قرار داد، این فعالیت و مبارزه در روستاها به پایان رسید و اوضاع در اکثر نواحی به حالت عادی بازگشت. حزب توده دیگر نتوانست تا سالهای ۳۲-۱۳۳۰، مبارزات ۲۵-۱۳۲۴ را تکرار کند ولی فعالیتهای موفق آن سالها نیز در نتیجه سرکوب دولت کوتاه‌مدت بود.

تنها در نواحی روستایی ساحل خزر بود که حزب مشکل چندانی برای فعالیت نداشت و موفقیتهای نسبتاً پایداری به دست آورد. این موفقیت نتیجه عوامل

۱. ع. کامبخش، «یادداشت‌هایی از تاریخ حزب توده»، دنیا، ۹ (بهار ۱۳۲۷)، ص ۳۲.

2. British Consul in Mashad, 1 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52707; British Consul in Hamadan, 1 August 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52759; British Consul in Kerman, 1 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52749; British Military Attaché to the Foreign Office, 28 July 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52711.

تاریخی، اقتصادی و جغرافیایی بود. سنت و خاطره جنگلی‌ها هنوز در آن نواحی، به ویژه غرب مازندران و گیلان زنده بود. رضاشاه با تصرف زمینها، بیشتر روستاییان به ویژه ترکمن‌های حومه گرگان را بی‌زمین کرده بود. در مقایسه با استانهای دیگر، جوامع روستایی این نواحی کمتر منزوی بودند، زیرا تراکم جمعیت بسیار بیشتر بود، دهقانان از لحاظ زبان همگون‌تر بودند، سطح سواد اندکی بالاتر بود، بازارهای محلی از سده‌ها پیش همچنان پابرجا بودند و از نیمه دوم سده نوزدهم، شیوه‌های ارتباطی مدرن به همراه کشت تجاری در این نواحی گسترش یافته بود. همچنین، زمین‌داران هم قدرت بلامنازعی نداشتند، زیرا زمینها و املاک آنها نسبتاً کوچک بودند؛ با دهقانان خود پیوندهای قبیله‌ای نداشتند، زیرا اکثریت جمعیت غیرقبیله‌ای بودند؛ به دلیل بارش فراوان، چاهها و قناتها ارزش و اهمیت چندانی نداشت؛ نبود قبایل کوچ‌نشین در گیلان، نیاز به حمایت و پشتیبانی را کاهش می‌داد؛ و مهمتر اینکه، بیشتر دهقانان، نه نسق‌دارانی بدون امنیت، بلکه اجاره‌دارانی بودند که نه تنها برای زمین‌دار کار و خدمتی انجام نمی‌دادند، بلکه اجاره‌های ثابتی را برای مدت طولانی می‌پرداختند.

در تحلیل نهایی ثابت شد که ناتوانی حزب توده در یافتن پایگاههای روستایی در نواحی دیگر، مصیبت‌بار بوده است. در جامعه‌ای که روستاییان و قبایل بیش از نصف جمعیت را تشکیل می‌دادند، حزب توده، با وجود موفقیت در شهرها، بدون پشتیبانی روستایی، همچون واحه‌ای در صحرای محافظه‌کاری دهقانی باقی ماند. همچنان که رهبران حزب توده در تحلیل شکست مرداد ۱۳۳۲ اعتراف می‌کنند، اگر سربازان روستایی نافرمانی می‌کردند یا توده‌های روستایی سر به شورش برمی‌داشتند، افسران سلطنت طلب نمی‌توانستند کودتا را به انجام رسانند.^۱ اگر روستاییان سر به شورش برمی‌داشتند و یا نیروهای ارتش از دستورات سرپیچی می‌کردند، حزب توده با اعضا و شبکه ارتباطی کارآمدی که در شهرها داشت بی‌تردید برای رهبری یک انقلاب بلشویکی مانند، تلاش می‌کرد. پس، از لحاظ جامعه‌شناختی، بدون قیام دهقانی، شکست حزب توده از پیش رقم خورده بود.

۱. حزب توده، درباره بیست و هشت مرداد (بی‌نا، ۱۳۴۲)، ص ۲۳.

هشتم

پایگاه قومی حزب توده

ایران دولتی است متشکل از ملیتهای متعدد. البته این ملیتها به واسطهٔ ویژگیهای مشترک زیادی به هم می پیوندند. آنان قرنهای یک سرنوشت مشترک داشته اند. آنان همکاری کرده اند تا یک فرهنگ غنی و باشکوهی بیافرینند. همچنین برای حفظ استقلال و آزادی ایران دوش به دوش جنگیده اند. علی رغم این ویژگیهای مشترک، بعضی از آنها از حقوق ملی خودشان محروم شده اند. این عامل، یکپارچگی ایران را تضعیف کرده و مانع از توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کل کشور شده است. حزب توده به تقویت این پیوندهای میان ملیتهای متعدد علاقه مند است. از دیدگاه این حزب، یکپارچگی حقیقی و بنیادی هنگامی به دست خواهد آمد که میان خلقهای متفاوت ایران برابری برقرار شده، هر نوع ستم ملی از میان برود. بنابراین حزب توده براین باور است که یک حکومت دموکراتیک باید این مشکل ملی را به روشهای زیر حل کند:

الف - شناسایی حق خودگردانی ملی؛

ب - اعطای حقوق اجتماعی، آموزشی و ملی کامل به همهٔ اقلیتهای ملی ایران.

- حزب توده، برنامه و مرامنامهٔ حزب، (۱۳۲۹)، صص ۸۷

نمودار ترکیب قومی

حزب توده، خود را جنبشی طبقاتی قلمداد می کرد و تا حدود زیادی هم این گونه بود. این حزب، در بین طبقهٔ روشنفکر و طبقهٔ کارگر صنعتی سراسر ایران - در تبریز، سمنان، مشهد، اهواز و همچنین شیراز و کرمان - ریشه دوانیده بود. این حزب، بدون توجه به وابستگی مذهبی، زبانی و قبیله ای، مزدبگیران و کارکنان حقوق بگیر

را به عضویت می پذیرفت. پشتیبانان حزب عبارت بودند از کارگران آذری، گیلک و فارسی زبان کارخانه‌ها؛ کارگران ساختمانی ترکمن، یزدی و شیرازی؛ رانندگان کامیون، نجاران، مکانیکها و برق‌کاران ارمنی، آسوری و یهودی؛ کارگران لر، قشقایی و بختیاری صنعت نفت و کارمندان فارس، آذری و ارمنی شرکت نفت. این حزب، در هرجایی که صنعت مدرن و دیوان‌سالاری دولتی ایجاد شده بود، سازمانش را گسترش می داد؛ در کارخانه‌های نساجی اصفهان، شیراز و شاهی (قائم‌شهر)؛ کارخانه‌های قند کرج، میاندوآب و مرودشت؛ کارخانه‌های دخانیات لاهیجان، رشت و تهران؛ و ادارات دولتی و مدارس اردبیل تا آمل، مشهد تا مهاباد و بهبهان تا بندرعباس. خلاصه در هرجایی که دو طبقه جدید نام برده وجود داشت، حزب توده هم پا گرفته بود.

این توزیع منطقه‌ای اعضای حزب توده در فهرست نادمان سالهای ۳۶-۱۳۳۲ منعکس شده است. از ۲۲۱۳ فرد نادم، ۱۷۱۳ نفر (۷۸٪) ساکن استانهای پیشرفته‌تر تهران، گیلان، مازندران و آذربایجان بودند؛ محل سکونت تنها ۴۴۱ نفر (۱۹٪) استانهای کمتر پیشرفته اصفهان، خوزستان و کرمانشاه بود و فقط ۷۷ نفر (۳٪)، از استانهای عقب‌مانده کردستان، فارس، کرمان و سیستان و بلوچستان بودند. همچنین، ۱۹۶۷ نفر (۸۹٪) در شهرهایی با جمعیت بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر سکونت داشتند و ۱۱ درصد دیگر اکثراً از مراکز صنعتی و تجاری همچون چالوس، کرج، لاهیجان، لنگرود، بهشهر، بابلسر، شاهرود، بندرگز، بندر لنگه و بندر معشور بودند. گرچه حزب توده عمدتاً حزبی طبقاتی بود، دو گروه اقلیت نقش ویژه‌ای در این جنبش بازی کردند: جمعیت آذری‌زبان مقیم آذربایجان و خارج از آن به‌ویژه تهران، گیلان و مازندران؛ و جوامع مسیحی ارمنی و آسوری ساکن تهران، تبریز، انزلی، ارومیه، اصفهان، اراک و همدان. از پانزده عضو کمیته مرکزی موقت در مهر ۱۳۲۱، هشت نفر فارس، چهار نفر آذری - که سه نفرشان از رشت بودند - دو نفر قاجار و یک نفر ارمنی بودند. ترکیب قومی سی و یک فرد برگزیده شده به عضویت کمیته مرکزی و کمیسیونهای مختلف آن در مرداد ۱۳۲۳، عبارت بود از بیست و دو فارس، شش آذری - که چهار نفر این گروه بیرون از آذربایجان بودند - دو قاجاری و یک ارمنی. از سی و سه نفر برگزیده شده به عضویت کمیته مرکزی و هیئت مشورتی، در اردیبهشت ۱۳۲۷، نوزده نفر فارسی‌زبان، یازده نفر آذری و سه نفر هم قاجاری بودند.

همچنین، ترکیب قومی دوازده نفر برگزیده شده به عضویت کمیته اجرایی شورای متحده کارگران در تیرماه ۱۳۲۵، عبارت بود از شش آذری، پنج فارس و یک ارمنی. بدین ترتیب، آذری‌ها و دیگر گروه‌های ترک‌زبان که در مجموع کمتر از ۲۷٪ جمعیت را دربرمی‌گرفتند، ۳۲ و ۴۳ درصد از اعضای رهبری حزب را تشکیل می‌دادند. حتی شگفت‌انگیزتر اینکه مسیحیان که در کل کمتر از ۷/۰ درصد جمعیت را دربرمی‌گرفتند، حدود ۳ الی ۸ درصد کادر رهبری را تشکیل می‌دادند.

حضور آذری‌ها و مسیحیان در بین اعضای متوسط و پایین حزبی هم چشمگیر بود. از ۱۶۸ نماینده حاضر در کنگره اول، ۴۴ نفر (۲۶٪) نمایندگی شعبه‌های حزب در آذربایجان را برعهده داشتند. در بین سایر افراد باقی مانده نیز حداقل ۱۸ (۱۰٪) آذری ساکن بیرون از آذربایجان، ۷ (۴٪) ارمنی و ۴ (۲٪) آسوری حضور داشتند. از ۲۱۸ فعال حزبی که در تابستان ۱۳۳۰ در شهرهای اصلی دستگیر شده بودند، ۲۸ تن (۱۳٪) ساکن تبریز بودند. در بین ۱۰۸ دستگیر شده در تهران و اصفهان ۷ مسیحی وجود داشت. از ۲۴ عضو غیرنظامی حزب که بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۹، اعدام شدند و یا در زندان جان باختند، ۹ نفر (۳۷٪) آذری و ۶ نفر (۲۵٪) ارمنی بودند. همچنین، در بین اسامی ۲۴۱۹ عضو پیشین حزب که پس از سال ۱۳۳۲ نادم شدند، ۱۲۱ (۵٪) اسم ارمنی و آسوری به چشم می‌خورد. هرچند اشتباه است که مانند برخی از پژوهش‌گران حزب توده را حزب اقلیتهای ناراضی بدانیم^۱، مسلماً شمار مسیحیان و آذری‌های فعال در این جنبش بسیار بیشتر از شمار دیگر گروه‌های قومی و زبانی بوده است.

مسیحیان

گرچه حزب توده برای همه اقلیتهای مذهبی برابری، حقوق کامل شهروندی و اصلاحات غیردینی را وعده می‌داد، تنها در میان مسیحیان نفوذ چشمگیری به دست آورد و در کل علی‌رغم عضوگیریهای فردی، در بین سنی‌ها، بهائیان، یهودی‌ها و زرتشتی‌ها موفق نبود. سنی‌ها اغلب به گروه‌های قبیله‌ای به‌ویژه کردها، بلوچ‌ها، اعراب و ترکمن‌ها که در مناطق عقب مانده تر زندگی می‌کردند، محدود می‌شدند.

1. G. Lenczowki, "The Communist Movement in Iran", *Middle East Journal*, 1 (January 1947), 28-40.

همچنین اعراب و بلوچ‌های سنی از قدیم انگلیس را حامی خود در برابر حکومت مرکزی می‌دانستند. بهائیان، به حزب توده و دیگر احزاب نزدیک نمی‌شدند، زیرا تعقیب و آزار خشونت‌آمیزی که پیشینیان آنها، بابی‌ها، متحمل شده بودند آنان را به دوری از سیاست به‌ویژه سیاست رادیکال ترغیب می‌کرد. یهودی‌ها نیز پس از یک دوره علاقه‌مندی کوتاه‌مدت به حزب توده در سالهای جنگ، بیشتر به صهیونیسم گرایش پیدا کردند و مهاجرت حدود ۵۰,۰۰۰ یهودی به اسرائیل جمعیت کلیمی را از عناصر روشنفکر و پروولتر خالی کرد و اجتماعی اغلب متشکل از بازرگانان کوچک به‌جای گذاشت. اقلیت زرتشتیان هم به‌استثنای چند روشنفکر و کارگر طرفدار حزب توده گرایشهای محافظه‌کارانه داشتند، زیرا به ملی‌گرایی غیرمذهبی رضاشاهی علاقه‌مند بودند؛ با هم‌کیشان خود، پارسیان هند روابط نزدیکی داشتند؛ و در شهرهای یزد و کرمان که با امپراطوری انگلیس پیوندهای بازرگانی داشتند، متمرکز شده بودند.

کامیابیهای حزب توده را در بین مسیحیان می‌توان اساساً با عوامل جغرافیایی و طبقاتی تبیین کرد. در حالی که نزدیک به ۷۵٪ مسلمانان در روستاها و شهرهای کوچک زندگی می‌کردند، حدود ۷۵٪ مسیحیان در شهرهایی با جمعیت بیش از ۲۰,۰۰۰ نفر از جمله تهران، تبریز، ارومیه، همدان، کرمانشاه، اصفهان، آبادان، اهواز و مسجد سلیمان، سکونت داشتند. در حالی که عمده مسلمانان را دهقانان، افراد قبیله‌ای و بازاریها تشکیل می‌دادند، شمار بسیاری از مسیحیان فروشنده، متخصص، صنعت‌گر ماهر و مزدبگیران شهری - به‌ویژه کفاش، نجار، مکانیک، برق‌کار و راننده کامیون - بودند. دقیقاً، بیشتر فعالان مسیحی در حزب توده از این گروههای شغلی بودند. مثلاً، از ده مردی که در سال ۱۳۲۵ به عضویت کمیته اجرایی اتحادیه کارگران ماهر شامل مکانیکها، برق‌کاران و تکنیسینها برگزیده شدند شش نفر مسیحی بودند. از دوازده عضو کمیته اجرایی اتحادیه کارکنان سینماها، در سالهای ۲۵-۱۳۲۳، چهارتن مسیحی بودند. از ۲۴ عضو کمیته اجرایی اتحادیه نجاران، خیاطان و کفاشان در سالهای ۲۶-۱۳۲۳، چهارتن مسیحی بودند. همچنین، در بین ۱۲۱ مسیحی نادم پس از ۱۳۳۲، ۱۸ کفاش، ۱۵ دبیر، ۱۳ کارگر ماهر، ۱۰ راننده کامیون، ۹ دانشجو، ۹ کارمند، ۶ نجار، ۴ خیاط، ۳ کارگر صنعت نفت، ۳ پزشک، ۳ پرستار، ۳ دندانپزشک، ۲ کارگر کارخانه کوچک و ۲ کارگر راه‌آهن وجود داشت.

البته نفوذ حزب توده در بین مسیحیان از طبقه روشنفکر و کارگر شهری فراتر رفت و دهقانان و طبقه متوسط تجاری را هم دربرگرفت. حزب ارمنی رمگاور^۱ به رهبری تجار و مغازه‌داران از اتحاد شوروی طرفداری می‌کرد و با حزب توده همکاری نزدیکی داشت. صنفهای در دست مسیحیان مانند صنف قنادان، داروسازان و فروشندگان مواد غذایی و نوشابه عضو شورای متحده بودند. بیشتر روستاییان ارمنی نزدیک اراک و اصفهان در سالهای ۲۹-۱۳۲۵ به ارمنستان کوچ کردند؛ همان روستاییانی که در انتخابات سال ۱۳۲۲ به دلیل نفوذ گسترده زمین‌داران به یک نامزد ضد توده‌ای رأی داده بودند.

رادیکالیسم روستاییان آسوری و ارمنی نزدیک ارومیه، در گزارش سفرهای دوره‌ای کنسول انگلیس در تبریز به آذربایجان غربی، به روشنی توصیف شده است. پس از اشغال متفقین، این روستاییان «شوراهای مستقل» برپا کردند، مالیات ندادند، دسته‌های پارتیزانی تشکیل دادند و نه تنها ژاندارمها بلکه مقامات غیرنظامی را هم بیرون کردند. در دی‌ماه ۱۳۲۰، ژاندارمها، نمایندگان حکومتی و زمین‌داران از رفتن به این منطقه هراس داشتند. همان کنسول می‌نویسد، «این دهقانان چنان مورد خشم مقامات و ژاندارمهای فارس قرار گرفته‌اند و چنان زمین‌داران آنها را چاپیده و سرکوب کرده‌اند که با دیدن ناتوانی حکومت در حفظ نظم و ترس زمین‌داران از نظارت بر آنها آماده‌اند تا امور را به دست بگیرند و بدون ژاندارم دولتی و زمین‌داران زندگی کنند.» هنگامی که حکومت رفته‌رفته اداره اوضاع را پس از سال ۱۳۲۳ به دست گرفت، کنسول در گزارش خود نوشت که «دهقانان آسوری و ارمنی به خوبی از حزب توده پشتیبانی می‌کردند»، در حالی که قبایل کرد، با نیروی از سران خود، به شدت با حزب توده مخالفت کردند و حتی اجازه ندادند حزب در روستاهای آنها شعبه‌های حزبی دایر کند.^۲ وی می‌افزاید،

من جسارت به خرج دادم و وارد مناطق روستایی شدم تا بتوانم تصویر روشنتری از کلاف سردرگم نژادها و قومها که دشمنیهای آنها الگوی پایدار زندگی

1. Ramgavar

2. British Consul in Tabriz, 3 and 28 January 1942. F. O. 371/Persia 1942/34-31426; British Ambassador to the Foreign Office, 25 September 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45451.

این منطقه را تشکیل می‌دهد. به‌دست آورم. طبق معمول، آسوریان بی‌قرارت‌ترین مردمان هستند و به‌آسانی خود را به دامان چپ‌گرایان و جنبشهای طرفدار شوروی، مثل حزب توده، می‌اندازند. کشیشهای آنها دربارهٔ مشکل جلوگیری از مشارکت افراد بی‌پروا در سیاست برای من گفتند و از این مسئله بسیار نگران بودند که در برابر تعصب شاید مسلمانان چگونه می‌توان سلامتی آسوریان را تأمین کرد.^۱

شگفتی‌آور نبود که علی‌رغم بی‌اعتمادی رهبران کرد طرفدار شوروی به روستاییان مسیحی، سخن به میان نیاوردن آنها از اصلاحات ارضی و مانع شدن از دسترسی حزب توده به بخشهای مهم حزب دموکرات کردستان، دهقانان ارمنی و آسوری در شورشهای ۱۳۲۴ علیه حکومت مرکزی نقشی فعال ایفا کنند. در آذر ۱۳۲۴ طی زدو خورد سنگین میان تانکهای حکومتی و داوطلبان مسلح شورشی در اطراف ارومیه، چهل و یک تن از پنجاه و پنج کشته، آسوریان و ارمنی‌های محلی بودند. در همان حال، رهبران روحانی آسوریان به‌طور پنهانی از کنسول انگلیس می‌پرسیدند که در صورت تصرف دوبارهٔ منطقه توسط حکومت مرکزی، آیا آسوریان می‌توانند همگی به عراق کوچ کنند.^۲ پس از شکست قیام آذربایجان، بیشتر روستاییان ارمنی به اتحاد شوروی کوچ کردند. ولی جالب اینکه بیشتر روستاییان آسوری به ایالات متحده رفتند.

علاوه بر حمایت شوروی، برخی عوامل قومی نیز در پشتیبانی مسیحیان از حزب توده مؤثر بود. حزب توده تنها حزب بزرگی بود که خواهان برابری اجتماعی و سیاسی کامل میان مسلمانان و غیرمسلمانان بود. حزب توده تنها حزب فراگیری بود که با انتشار نشریات ارمنی و آسوری، انتقاد از رضاشاه برای بستن مدارس اقلیتها، تشویق بازگشایی مدارس ارمنی در سال ۱۳۲۱، پیشنهاد کمک دولتی برای ایجاد مدارس آسوری، و پیشنهاد اختصاص یک کرسی پارلمانی برای آسوریان (زیرا دو کرسی مختص مسیحیان را همواره ارمنیان اشغال می‌کردند)، آشکارا حافظ منافع

1. British Consul in Tabriz, "Report on a Visit", F. O. 371/Persia 1944/34-40178.

2. British Consul in Tabriz, "Situation in Reza'ch", F. O. 371/Persia 1945/34-52661.

جمعیت مسیحی بود.^۱ همچنین، تنها حزب ملی بود که با میل و اراده خود از غیرمسلمانان هم عضو می‌گرفت، آنها را در هسته‌های حزبی در کنار مسلمانان قرار می‌داد، تبعیض مذهبی قائل نمی‌شد و مسیحیان را به پستهای عالی ارتقا می‌داد. حتی حزب غیردینی «ایران» غیرمسلمانان را به عضویت نمی‌پذیرفت و حزب رادیکال «آزادی» به رهبری ارسنجانی مقالات تحریک‌کننده‌ای علیه اقلیت‌های مذهبی منتشر می‌کرد. در ضمن، حزب ناسیونالیستی داشناک، تنها رقیب واقعی حزب توده در بین ارامنه، به دلیل دستگیریهایی گسترده توسط متفقین در سالهای ۲۳-۱۳۲۰ و بی‌اعتبارشدن سیاست این حزب در پشتیبانی از سلسله پهلوی در نتیجه حمله ناگهانی رضاشاه به اقلیت مسیحی در ۱۳۱۷، بسیار ضعیف شده بود. بنابراین، در دهه ۱۳۲۰، برای ارمنیانی که مهاجرت نکرده بودند یک راه اصلی سیاسی باز بود: مشارکت در حزب توده، جنبش غیردینی عمده‌ای که حق شهروندی کامل و برابری راستین با مسلمانان را وعده می‌داد.

آذری‌ها

نخستین رهبران حزب توده که مارکسیستهای فارسی‌زبان تهرانی بودند به نادیده گرفتن و حتی بی‌اعتنایی به خواستها و شکایت اقلیت‌های زبانی گرایش داشتند. ارانی، بنیانگذار فکری-معنوی حزب نمونه خوبی بود. وی که متولد تبریز ولی بزرگ‌شده تهران بود، مانند بیشتر روشنفکران نسل خود از سیاست تمرکز و ایرانی‌کردن سرسختانه پشتیبانی می‌کرد. ارانی طی مقاله‌ای درباره آذربایجان استدلال کرده است که آذربایجان، «گاهواره ایران» زبان فارسی را در اثر «تهاجم مغولهای وحشی» از دست داده است.^۲ وی هشدار می‌دهد که این مسئله موقعیت خطرناکی به وجود می‌آورد، زیرا برخی از آذربایجانیها بر این تصور نادرست بودند که ترک هستند و حتی به گرایشهای جدایی طلبانه دامن می‌زدند. ارانی، بر این نکته پافشاری می‌کند که برای حل این مشکل دولت باید از هر کار ممکن برای از بین بردن زبان ترکی و گسترش فارسی کوتاهی نکند.

گرچه مریدان ارانی کاملاً با دیدگاههای وی نسبت به آذربایجان موافق نبودند، به

۱. «پیشنهادهایی برای اصلاحات نظام انتخاباتی»، به سوی آینده، ۳ آذر ۱۳۳۱.

۲. ت. ارانی، فرنگستان، ۱ (شهریور ۱۳۰۳)، ۲۲۷-۲۵۴.

هیچ وجه علاقه چندانی به شکایات و نارضاایتیهای اقلیت‌های زبانی و منطقه‌ای نداشتند. در نخستین بیانیه حزب، از نارضاایتیهای سیاسی همه شهروندان علیه استبداد رضاشاهی سخن به میان آمده است. برنامه تدوین شده در نخستین کنفرانس موقتی، مسائل استانی و زبانی را نادیده گرفته است و به طرح تقاضاهای ویژه‌ای در مورد کارگران، دهقانان، کارمندان، بازرگانان، صنعتگران، روشنفکران و زنان می‌پردازد. همچنین، در برنامه پیشنهادی نمایندگان حزب توده در مجلس چهاردهم، نه به اقلیت‌های زبانی بلکه به کارگران صنعتی، دهقانان، روشنفکران، خرده‌بورژوازی و زنان توجه شده است. مهمتر این‌که، روزنامه‌های حزب در سالهای نخست بر نابرابریهای طبقاتی تأکید داشتند و بسیار کمتر به مسائل قومی می‌پرداختند. بدین ترتیب بنیان‌گذاران حزب توده که ساکن تهران بودند، به کشمکشهای منطقه‌ای میان پایتخت و استانها چندان اهمیت نمی‌دادند. آنها به عنوان مارکسیستهای ارتدکس، جامعه را از دیدگاه طبقاتی می‌نگریستند و جنبه‌های قومی آن را نادیده می‌گرفتند، به‌عنوان روشنفکران فارس و فارس‌شده، خواهان گسترش سریع نظام آموزشی دولتی بودند و به‌عنوان روشنفکران تحصیل‌کرده غرب، تمرکز را با نوسازی، اختلاف زبانی را با عدم کارآیی سنتی و خودمختاری منطقه‌ای را با هرج و مرج اداری یکسان می‌دانستند.

با همه اینها، حزب توده در جذب آذری‌های داخل و خارج از آذربایجان موفقیت‌های زود هنگامی به دست آورد که نتیجه چهار عامل اصلی بود. یکم، سنت و سابقه رادیکالیسم: آذربایجان از روزهای انقلاب مشروطه مرکز فعالیت‌های انقلابی و حزب سوسیال دموکرات بود؛ دوم، میزان شهرنشینی: آذربایجان که یکی از استانهای پیشرفته تر بود، قبایل خانه‌به‌دوش اندک ولی شمار چشمگیری کارمند، متخصص و کارگر شهری داشت. شمار شهرهایی با بیش از ۱۰,۰۰۰ نفر در آذربایجان دوازده، در اصفهان پنج، در فارس چهار، در کرمان سه و در سیستان و بلوچستان دو بود؛ سوم، تغییرات جمعیتی: آذربایجان نخستین منطقه‌ای بود که رشد جمعیتی چشمگیری داشت. تا سال ۱۲۹۶ شمسی، جمعیت اضافی آذربایجان به شهرهای شمالی باکو، تفلیس و استراخان کوچ می‌کردند. ولی پس از این تاریخ به مراکز صنعتی جنوبی در تهران، رشت، انزلی، شاهمی (قائم‌شهر)، بهشهر، مشهد، اهواز و آبادان می‌رفتند. بنابراین، در دهه ۱۳۲۰، کارگران، دستفروشان، صنعتگران و کارگران صنعتی آذری

در سراسر ایران پراکنده بودند؛ چهارم، نفوذ خارجی: زبان مشترک آذری‌های ایران با آذربایجان شوروی سلاح تبلیغی ارزشمندی به دست روسها داده بود. در سالهای جنگ، شورویها نه تنها از طریق رادیو باکو، نشریات آذری‌زبان و تورهای فرهنگی از قفقاز به آذربایجان، بلکه به واسطه افسران و سربازان آذری‌زبان مستقر در آذربایجان ایران عقاید و دیدگاههای خود را رواج می‌دادند.

حزب توده، نخستین شعبه حزبی خود را در اواخر سال ۱۳۲۰ با ادغام سه باشگاه تندرو در تبریز تشکیل داد.^۱ یک باشگاه از روشنفکران محلی، باشگاه دیگر از ارمنیان و باشگاه سوم از مهاجران - آذری‌هایی که از شوروی بازگشته بودند - تشکیل می‌شد. سازمان حزب توده در آذربایجان که به سرعت گسترش می‌یافت، به زودی مدعی داشتن ۱۲,۰۰۰ عضو شد، یک روزنامه منظم با عنوان آذربایجان منتشر کرد و در اردبیل، مراغه، آستارا، سراب و میانه شعبه‌هایی دایر کرد. امیرخیزی، که در سال ۱۳۲۲ به نمایندگی از کمیته مرکزی در تهران سخن می‌گفت، همکاران خود را در آذربایجان برای تشکیل بزرگترین سازمان ایالتی حزب توده تحسین کرد.^۲ سازمان حزب توده در آذربایجان را پنج نفر رهبری می‌کردند: صادق پادگان، غلام یحیی دانشیان، علی شبستری، میر رحیم ولایی و محمد بی‌ریا. پادگان، رئیس سازمان ایالتی، یکی از مبارزان کهنه کار جنبش خیابانی و حزب کمونیست بود. وی که در یک خانواده متوسط تبریزی به دنیا آمده و بیشتر سالهای زندگی را در تبریز سپری کرده بود، نمی‌توانست به آسانی فارسی صحبت کند. پادگان، در سال ۱۳۱۶ دستگیر و مدت سه سال در تهران زندانی شد. او همان‌جا با گروه «پنجاه و سه نفر» آشنا شد و به مطالعه زبانهای ایران باستان پرداخت. دانشیان، سازمانده اصلی حزب در سراب، میانه و زنجان، یک آهن‌بر بود و به نوشته سفارت انگلیس، «جرأت و اراده‌ای استثنایی داشت».^۳ وی که دهقانزاده بود، به قفقاز رفت، در باکو - به گفته بعضی‌ها در مدرسه نظامی - تحصیل کرد و هنگام بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۶، یازداشت شد. شبستری، سردبیر آذربایجان، یکی از چهره‌های برجسته حکومت

۱. «اطلاعاتی درباره آذربایجان»، ایران ما، ۱۷ آذر ۱۳۲۴.

۲. ع. امیرخیزی، «گزارش حزب توده در آذربایجان»، رهبر، ۲ آبان ۱۳۲۲.

3. British Military Attaché to the Foreign Office. 12 November 1946, *India Office* L/P&S/ 12-3505.

خیابانی و از اندک رهبران محلی میانسال حزب توده بود. او که اهل تبریز بود به آذربایجان شوروی گریخته بود و تا سال ۱۳۲۰ به ایران بازنگشته بود. ولایی، همکار شبستری در روزنامه آذربایجان، روشنفکر ۲۷ ساله‌ای بود که در سال ۱۳۱۶ به جرم تبلیغ افکار مخرب دستگیر شد. او که در یک خانواده طبقه متوسط تبریزی به دنیا آمده بود بیشتر سالهای زندگی خود را - به جز سالهایی که در تهران زندانی بود - در آذربایجان سپری کرده بود. بی‌ریا، مسئول اتحادیه‌های کارگری طرفدار حزب توده در تبریز، سازمان‌دهنده‌ای کاردان و شاعر با استعداد آذری بود. او که در سال ۱۲۹۹، در تبریز به دنیا آمده بود. در دهه ۱۳۱۰ به شوروی گریخت، در باکو ادبیات خواند و در شهریور ۱۳۲۰ به همراه ارتش شوروی به وطن بازگشت.

پشتیبانان اصلی حزب توده در آذربایجان را کارگران کارخانه‌های تبریز به‌ویژه کارگران پنج کارخانه نساجی، چهار کارخانه چرم‌سازی، دو مجتمع ماشین‌سازی، سه کارخانه آجوسازی، یک سیلو، پنج کارخانه صابون‌سازی و کارگاههای فراوان فرش‌بافی تشکیل می‌دادند. برنامه حزب توده در تبریز و اتحادیه کارگران آن حزب همانند برنامه‌ای بود که کمیته مرکزی در تهران منتشر کرده بود. در هر دو برنامه محور آثار به‌جامانده از دیکتاتوری رضاشاه، هشت ساعت کار روزانه، پرداخت دستمزد برای روزهای جمعه، حق چانه‌زنی دسته‌جمعی، حمایت از صنایع محلی، آموزش رایگان، برابری زن و مرد و پیوندهای نزدیک میان سازمانهای کارگری سراسر ایران خواسته شده بود. البته برنامه‌های نامبرده از دو لحاظ بسیار متفاوت بودند. در حالی که برنامه تهران به مسائل قومی نپرداخته بود، در برنامه تبریز، برقراری مجالس ایالتی وعده داده شده در قانون اساسی و استفاده از زبان آذری در دادگاههای محلی و در چهار دوره دبستان خواسته شده بود.^۱

کنسول انگلیس در تبریز، در اواخر سال ۱۳۲۱، می‌نویسد که حزب توده و اتحادیه کارگران آن حزب شنوندگان مشتاقی در بین کارگران گرسنه پیدا کرده است؛ کارگرانی که قیمت نان‌شان از اواسط سال ۱۳۲۰، به هشت برابر دستمزدهایشان رسیده است. اتحادیه‌ها پس از برپایی چند اعتصاب موفقیت‌آمیز در زمستان ۱۳۲۱، کارخانه‌داران را وادار کردند تا دستمزدهای کارگران را افزایش دهند و برای نان یارانه

1. British Consul in Tabriz "Soviet Policy towards Tribes and the Azerbaijan Workers' Committee". F. O. 371/Persia 1942/34-31390.

بپردازند. کنسول انگلیس، به نقل از یک افسر روسی می‌نویسد که شعارها و سخنرانیهای ایرادشده در انقلاب بلشویکی در مقایسه با آنچه در کارخانه‌های تبریز شنیده می‌شد، ملایمر بود. همچنین، پس از آغاز اعتصابات در تابستان ۱۳۲۲، اتحادیه‌ها حکومت مرکزی را وادار ساختند تا کمیته‌ای برای میانجی‌گری بفرستد. این کمیته کارخانه‌داران را به پذیرش موارد زیر وادار کرد: هشت ساعت کار روزانه، تعیین حداقل دستمزد، ممنوعیت کار کودکان، یک کیلو نان مجانی در روز، سه دست لباس رایگان در سال، تسهیلات درمانی رایگان، یک ماه مرخصی سالانه با پرداخت دستمزد و تشکیل هیئت‌های داوری با حضور نمایندگان اتحادیه. کنسول انگلیس پیش‌بینی می‌کند که این «توافق سخاوتمندانه» برهم خواهد خورد، زیرا اتحادیه‌ها مانند «الیور توئیست» به زودی چیزهای بیشتری خواهند خواست.^۱

سال بعد که قیمت‌ها باز هم افزایش یافت، این پیش‌بینی واقعیت پیدا کرد. در تیرماه ۱۳۲۳، پس از اینکه پلیس با تیراندازی به سوی کارگران تظاهرکننده شش نفر را کشته و پانزده نفر را زخمی کرده بود، اتحادیه بزرگترین کارخانه کبریت‌سازی کارخانه را اشغال کرد، خواستار سهمی از این «سودهای هنگفت» شد و تهدید کرد که اگر دستمزدها بلافاصله افزایش نیابد، مدیر کارخانه را بدون محاکمه خواهد کشت.^۲ کنسول انگلیس در گزارش خود می‌نویسد:

صاحب کارخانه که نمی‌توانست به حمایت پلیس متکی باشد، این خواسته‌ها را پذیرفت. گرچه می‌دانست که خواسته‌های مشابه و حتی بیشتری دوباره مطرح خواهد شد... کارخانه‌داران دیگر به همین مشکل گرفتار هستند و مسئولین یک کارخانه نساجی که از خشونت و زدوخوردها هراس داشتند، وعده داده‌اند تا در نوزاد پاداشی به میزان سه‌برابر حقوق ماهانه به کارگران بپردازند.^۳

همین کنسول می‌افزاید که حزب توده در آذربایجان همانند دولتی در درون دولت عمل می‌کند و اتحادیه کارگران حزب با پیوستن به شورای متحده آنچنان نیرومند

1. British Consul in Tabriz, 5 January, 1 April, 10 October, and 16 October 1943, F. O. 371/Persia 1943/34-35092.

2. British Consul in Tabriz, 13 July 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40178.

3. Ibid., 10 August 1944.

است که «هر آنچه را بخواهد می‌تواند بدون دخالت حکومت محلی انجام دهد.»^۱ گسترش سریع حزب توده در آذربایجان نه تنها مشکل قومی را حل نکرد، بلکه این مشکل را به درون حزب آورد. این مشکل، در کل، به ملیت و به ویژه تعریف ملت مربوط می‌شد. از دیدگاه بیشتر رهبران حزب توده در تبریز، زبان آذری، آذربایجان را به یک ملت جداگانه با حق غیرقابل واگذاری در انتخاب مجالس ایالتی برای خود و استفاده از زبان مادری در مدارس محلی، دادگاهها، و ادارات دولتی تبدیل می‌کرد. چندتن از این رهبران حتی پا را فراتر گذاشته، استدلال کردند که زبان جداگانه، آذربایجان را از حق نامشروط خودگردانی ملی موردنظر لنین برخوردار می‌سازد. ولی از دیدگاه رهبران حزب توده در تهران، آذری نه زبانی ملی بلکه لهجه‌ای محلی بود، آذربایجانیها نه یک ملیت بلکه یک مردم را تشکیل می‌دادند و آذربایجان نه یک ملت جداگانه بلکه بخش جدایی‌ناپذیری از ملت ایران بود که با دیگر نقاط کشور مشترکات، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی داشت. همچنین، بیشتر رهبران تهرانی هشدار می‌دادند که گرچه خودمختاری استانی ممکن است در آذربایجان به سود حزب توده باشد، در نواحی زیر سلطه رؤسای قبایل، مقامات نظامی و زمین‌داران طرفدار انگلیس، عامل تضعیف حزب خواهد بود. بنابراین، از نظر تبریزیها، ایران از ملیتهای مختلفی تشکیل می‌شد، ولی از نظر تهرانیها، ایران یک ملت غیرقابل تقسیم بود.

این تفاوتها و اختلاف نظرها در نخستین کنگره حزب آشکار شد.^۲ یک نماینده آذری از گیلان شکایت کرد که حزب ناراضیتهای عمیق استانها را دست‌کم گرفته است. نماینده‌ای از تبریز اعتراض نمود که اولویت برای رهبران حزب فقط تهران است و استانهای دیگر به ویژه آذربایجان را نادیده گرفته‌اند. ادعای نماینده دیگری که به زبان آذری سخن می‌گفت این بود که کمیته مرکزی به بهانه خطرات خیالی «چپ‌گرایی افراطی» از پیشرفت شعبه حزبی زیر نظر او جلوگیری کرده است. فرد دیگری اظهار داشت که در زادگاه او از نشریات حزبی استفاده نمی‌شود زیرا همه آنها به زبان فارسی است. یک نماینده دیگر شکایت کرد که سازمان مرکزی حزب در مورد کشتار شش نفر از کارگران به دست پلیس تبریز کاری انجام نداده است.

1. British Consul in Tabriz, 14 December 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-45478.

۲. حزب توده، «تکلیف اولین کنگره حزب»، رهبر، ۱۱ مرداد - ۱۶ شهریور ۱۳۲۳.

همچنین، هنگامی که دانشیان، رئیس هیئت نمایندگی سراب اعلام کرد که «حزب باید کمتر سخن بگوید و بیشتر عمل کند»، در واقع طرز فکر عمومی نمایندگان آذربایجان را بیان می‌کرد. این گفته، بعدها، شعار اصلی قیام آذربایجان شد.

بیست و دو سال بعد، خلیل ملکی توصیف جامعتری از این وضعیت را ارائه داد.^۱ او که در آستانه کنگره نخست حزب از سوی کمیته مرکزی برای بازرسی وضعیت آذربایجان به آنجا رفته بود، در گزارش خود می‌آورد که از این موارد به شدت شگفت زده شده که بیشتر فعالان حزب نمی‌توانستند به زبان فارسی سخن بگویند، خودداری وی از سخنرانی به زبان آذری رهبران محلی را ناراحت کرد و پافشاری وی بر استفاده از زبان فارسی در مدارس تبدیل به یک زورآزمایی با بی‌ریا شد. بنابراین، خلیل ملکی با این ظن و گمان به تهران بازگشت که برخی از سران حزب در آذربایجان، به ویژه بی‌ریا، «اهداف واقعی جدایی طلبانه» خود را در لُفاسه تلاش برای تشکیل مجالس ایالتی، ایجاد دبستانهای آذری‌زبان و دریافت سهم بیشتری از مالیات پنهان می‌کنند.

تلاش و چانه‌زنی نمایندگان آذری در کنگره اول حزب رهبران حزب توده را ترغیب کرد تا برای نخستین بار برخی خواسته‌های معتدلتر آنها را بپذیرند. آنها موافقت کردند که به مشکلات این مناطق دورافتاده توجه بیشتری داشته باشند و نارضایتیهای استانی را آشکارا مطرح کنند. به شعبه‌های محلی اجازه دادند تا برای تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی که در قانون اساسی وعده داده شده راهپیماییها و تظاهراتی برپا کنند. به سازمانهای حزبی در آذربایجان و گرگان اجازه دادند تا بیانیه‌های حزب را به زبانهای آذری و ترکمن برگردانند. رهبران حزب، همچنین، با نوشتن سلسله مقالاتی درباره این موضوع که «ایران فقط تهران نیست؛ و تهران فقط شمال شهر نیست» مبارزه‌ای قلمی آغاز کردند. آنها نمایندگان مجلس را به تخصیص بودجه بیشتر برای آذربایجان تشویق کردند و دلیلشان این بود که اگرچه «همه آذربایجانیها خود را ایرانی می‌دانند»، رضاشاه با آنها به عنوان شهروند درجه دوم رفتار کرده است.^۲ رهبران حزب، همچنین، کوشیدند تا مانع از آن شوند که مسئله

۱. انجمن ایرانیان سوسیالیست، «متن دفاعیات خلیل ملکی در دادگاه»، سوسیالیسم، ۲ (مهر ۱۳۲۵)،

۲. ا. آرانسیان، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۳ بهمن ۱۳۲۳.

قومیت موجب شکاف در سازمانهای کارگری شود. مثلاً، اتحادیه ابریشم‌بافان طرفدار حزب توده در مازندران هشدار داد که سیدضیاء می‌کوشد با تحریک فارسها علیه آذری‌ها سازمان را نابود کند. اتحادیه کارگران دخانیات در تهران اعلام کرد که احزاب دست‌راستی توطئه می‌کنند تا میانه کارگران فارس و آذری را به هم زنند. شورای متحده نیز با دخالت خود استخدام دوباره حدود سیصد کارگر آذری شاغل در معادن ذغال‌سنگ شمشک را که به دنبال زدوخورد بین کارگران فارس و ترک اخراج شده بودند، امکان‌پذیر ساخت. معدنچیان آذری در نامه‌ای به ظفر در تهران و آذربایجان در تبریز، اعتراض خود را چنین بیان کردند: «می‌دانید چرا ما را از کار بیرون کردند؟ زیرا ما آذربایجانی هستیم. می‌دانید آنها ما را به چه اسمی صدا می‌کنند؟ ترک. آیا ما ایرانی هستیم یا نه؟ آیا صاحب حقوقی در ایران هستیم یا نه؟ آیا قانون بی طرف است یا بر ضد ما؟»^۱.

رهبان حزب توده در کنگره اول نیز به امید راضی کردن نمایندگان آذربایجان برنامه حزب را تعدیل کردند. در این برنامه، پس از تأکید بر اینکه حزب توده خود را وقف دموکراسی کرده است، حفظ «همه آزادیهای فردی - آزادی زبان، بیان، قلم، عقیده و اجتماع» - خواسته شده بود.^۲ همچنین، پس از تأکید بر اینکه حزب توده حزب کارگران، دهقانان، صنعتگران، بازرگانان و روشنفکران مترقی است، برابری کامل اجتماعی میان ملت ایران بدون توجه به مذهب و نژاد؛ و آزادی کامل اقلیتها در موضوعات مذهب و فرهنگ خواسته شده بود. این مواد از آن جهت مهم بود که بیشتر آنها در برنامه‌های پیشین وجود نداشت. اما تدوین‌کنندگان این مواد چهار مورد مهم را مبهم گذاشته بودند. سخن‌گفتن از ملت ایران، به این مفهوم بود که مردم آذربایجان یک ملت نیست. معین‌نکردن اینکه چه زبانی باید در نظام آموزشی تدریس شود، به معنای خودداری از پرداختن به مشکل اصلی زبان بود. مشخص‌نکردن مفهوم اقلیت این معنای ضمنی را دربرداشت که منظور حزب نه اقلیتهای زبانی بلکه اقلیتهای دینی موردنظر قانون - مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان - است. همچنین، مفهوم ضمنی کاربرد اصلاحات کلی و مبهمی مانند

۱. اتحادیه ابریشم‌بافان مازندران «اعلامیه»، رهبر، ۶ تیر ۱۳۲۴؛ اتحادیه کارگران دخانیات تهران، «اعلامیه»، ظفر، ۲۲ فروردین ۱۳۲۵؛ سیصد کارگر، «نامه‌ای به سردبش»، آذربایجان، ۶ آذر ۱۳۲۴.

۲. حزب توده، «برنامه حزب»، رهبر، ۱۴-۱۶ شهریور ۱۳۲۳.

نژاد، فرهنگ، و زبان، این بود که حزب بیشتر به حقوق مدنی و قانونی افراد علاقه‌مند است تا حقوق آموزشی و فرهنگی اقلیتهای زبانی.

این ابهامات و کلی‌گوییها پس از کنگره اول حزب هم ادامه داشت. آوانسیان در مقاله‌ای با عنوان «ملت و ملیت» به این پرسش می‌پردازد که آیا ایران دربرگیرنده یک ملیت است یا ملیتهای بیشتر؛ و این تعریف استالین را محور بحث خود قرار می‌دهد که یک ملت از مردمی با زبان، فرهنگ، اقتصاد و سرزمین مشترک تشکیل می‌شود. همین دمدمی مزاجی نیز در کتابی با عنوان مسئله ملیت که یک روشنفکر حزبی آذری زبان ساکن تهران و با درجه دکتری از روسیه نوشته است به چشم می‌خورد.^۱ نویسنده سخن خود را با بیان ضرورت آشکار طرح مشکل آغاز و تأکید می‌کند که هیچ حزب مترقی نمی‌تواند از پرداختن به اقلیتها و حقوق آنها چشم‌پوشی کند. او با یادآوری اینکه مرتجعان به آسانی می‌توانند احساسات میهن‌پرستانه را برضد افراد مترقی به کار گیرند، هشدار می‌دهد که ممکن است بورژواها با سوءاستفاده از این‌گونه احساسات دهقانان را فریب دهند. او سپس این پرسش را مطرح می‌کند که «ملیت چیست؟». نویسنده در پاسخ به این پرسش، نخست بحثهای میان متفکران اروپای غربی و مارکسیستهای روسی را به تفصیل تشریح می‌کند و سپس نتیجه‌گیری می‌کند که این تعریف استالین از ملیت درست است: «یک ملیت از مردمی تشکیل می‌شود که زبان، فرهنگ، سرزمین و اقتصاد مشترکی دارند.» البته از این به بعد بحث مبهم می‌شود. زیرا نویسنده به جای دنبال کردن بحث خودش و به کارگیری این تعریف در مورد اجتماعات گوناگون در ایران، موضوع امپریالیسم و استعمار را وارد بحث می‌کند و می‌افزاید که مسئله ملیتها که پیشتر مشکل داخلی بود، اکنون به موضوعی بین‌المللی که کاملاً مرتبط با خطر امپریالیسم است تبدیل شده است. هشترودیان، در بخش نتیجه‌گیری، با عنوان «چگونه مشکل را حل کنیم»، خلاصه‌ای از نظریه امپریالیسم لنین را به دست می‌دهد و به مسئله ملیتها در ایران نمی‌پردازد. بدین ترتیب، کتابی که با بیان ضرورت طرح موضوع برای ایران آغاز شده بود بدون ذکر نامی از ایران و بدون بررسی این موضوعهای مهم به پایان می‌رسد. نویسنده، همچنین، روشن نمی‌کند که کدام اقلیتهای ملیتهای ایران تلقی می‌کند و خواستها و

۱. آ. آوانسیان، «ملت و ملیت»، رهبر، ۴ مرداد ۱۳۲۵؛ و. هشترودیان، مسئله ملیت (تهران، ۱۳۲۶)، صحن.

حقوق ملی آنها را معین نمی‌کند.

این برنامه مبهم این امکان را فراهم می‌کرد که حزب دیدگاههای مختلف، اگر نه متضادی داشته باشد. از یک سو، رهبران حزب در تهران که با اهمیت دادن به نارضایتیها و شکایات استانی مخالف بودند همچنان بر نابرابریهای طبقاتی تأکید می‌کردند و مشکلات قومی را نادیده می‌گرفتند. مثلاً، کشاورز و رادمنش در سخنرانیهای سه‌ساعته جداگانه در مجلس، جزئیات برنامه حزبی راجع به تقسیم اراضی، صنعتی کردن، بهداشت عمومی، آموزش رایگان، اصلاح قانون انتخابات و اصلاحات بیشتر دیگر را بیان کردند بدون آنکه در مورد مسائل زبانی و مجالس ایالتی سخن به میان آورند. همچنین، در دومین گردهمایی ایالتی حزب در تهران، مسائل قومی نادیده گرفته شد و در عوض، به شعبه‌های محلی دستور داده شد تا برای آموختن زبان فارسی به کارگران بی‌سواد کلاسهای برگزار کنند.^۱ روشنفکران تهران فکر می‌کردند که این کلاسها برای آموزش بی‌سوادان است؛ اما روشنفکران تبریز نتیجه کار این کلاسها را فارسی‌تر کردن مهاجران آذری می‌دانستند.

از سوی دیگر، رهبران محلی و سازمانهای منطقه‌ای که از نارضایتیهای قومی پشتیبانی می‌کردند بر خواسته‌هایشان پافشاری می‌کردند. مثلاً، سازمانهای حزبی در گیلان و مازندران و همچنین آذربایجان گردهماییهای گسترده‌ای برپا کردند و خواستار تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی شدند. قاسمی، سازمان‌دهنده اصلی ترکمن‌های گرگان نیز در چاپ دوم کتاب حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ تفسیر جامعی از برنامه حزب به دست داد. او با تعبیر واژه‌های زبان، اقلیت و نژاد به زبان، اقلیتهای زبانی و جمعیت فرهنگی، خواستار تضمینهای آموزشی و فرهنگی برای غیرفارسی‌زبانان، به‌ویژه آذری‌ها، ترکمن‌ها، کردها، و اعراب شد:

دوئتها گاهگاهی اقلیتها را از مدارس، ادبیات و تاریخ خود محروم می‌کنند. این عمل دو پیامد مصیبت‌بار دارد: با جلوگیری از سهیم‌شدن فرهنگهای اقلیتها در تمدن جهانی، آنها را نابود می‌سازد؛ و با به راه‌انداختن یک جنگ داخلی، همانند

۱. ف. کشاورز، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۲ خرداد ۱۳۲۴؛ ر. رادمنش، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۵ خرداد ۱۳۲۴؛ حزب توده، وظایف و کردهای دومین کنفرانس استانی تهران، رهبر، ۲۸-۳۱ مرداد ۱۳۲۴.

آنچه در امپراطوری عثمانی بین ترکها و یونانیها اتفاق افتاد، اقلیت را نسبت به اکثریت بیگانه می‌سازد. بنابراین دولت باید نه تنها به خاطر فرهنگ [جهانی] بلکه به خاطر تضمین بقای خود، به این اقلیتها احترام بگذارد. ایران یک دولت چندزبانه است و گرچه یک تاریخ مشترک داریم، حقوق اقلیتهای زبانی باید محترم شمرده شود؛ همچنان که حزب توده نیز در برنامه خود بیان کرده است. در غیر این صورت دشمنانمان با سوءاستفاده از اختلافات داخلی کشور ما را نابود خواهند کرد.^۱

هرچند که کمیته مرکزی و کنگره اول، خواسته‌های ملی‌گرایانه‌تر تبریز را رد کردند، حزب توده همچنان در آذربایجان گسترش یافت. سازمان ایالتی حزب شعبه‌های جدیدی دایر کرد، اعضایش را دوبرابر نمود، قبیله گُرد شکاک در نزدیکی دریایچه ارومیه را جذب کرد و در بهمن ۱۳۲۳، نخستین کنفرانس ایالتی خود را برگزار نمود. در این کنفرانس که متشکل از ۱۳۰ نماینده بود، تقاضا برای تشکیل مجالس ایالتی و ولایتی تصویب شد؛ مسائل زبانی مسکوت ماند؛ شبستری سردبیر آذربایجان به دلیل چاپ مقالات ناسیونالیستی افراطی اخراج شد؛ تصمیم گرفته شد که به جای آذربایجان، روزنامه خاور نو به عنوان ارگان محلی جدید حزب منتشر شود؛ و امیرخیزی و آوانسیان دو عضو کمیته مرکزی که اهل آذربایجان و هوادار خواسته‌های معتدل‌تر آذربایجان بودند، به عضویت در کمیته مرکزی ایالتی برگزیده شدند. شبستری، پس از اخراج از حزب توده به انتشار آذربایجان ادامه داد و با ایجاد انجمن آذربایجان، برای نگهداری زبان و میراث آذری فعالیت کرد.

اتحادیه کارگران تبریز و دیگر تشکیلات و اتحادیه‌های وابسته به شورای متحده نیز در آذربایجان به سرعت گسترش می‌یافتند. آنها، کارگران بازار، رفتگران، گاری‌چیها، مکانیکهای گاراژها، خیاطان، کارمندان و آموزگاران را به عضویت می‌پذیرفتند و در اواخر سال ۱۳۲۳، مدعی شدند که بیش از ۵۰,۰۰۰ عضو دارند.^۲ آنها نظام حل اختلافات کارآمدی در بین کارگران برپا کردند، انتخابات اتحادیه‌ای برگزار نمودند و در اواخر سال ۱۳۲۳، صاحبان صنایع تبریز را وادار کردند تا دستمزدها را ۲۵٪ افزایش دهند. کنسول انگلیس در گزارش خود می‌نویسد که گرچه

۱. ا. فاسمی، حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ (تهران، ۱۳۲۳). صص ۳۱-۳۲.

۲. ا. امیرخیزی، «خطاب به نخستین کنفرانس استانی حزب توده در آذربایجان»، رهبر، ۸ بهمن ۱۳۲۳.

بی‌ریا و دیگر روشنفکران حزبی در بین کارگران محبوبیت داشتند، کارگران ترجیح می‌دادند از بین خودشان نمایندگان برای نظارت بر امور و منافع اقتصادی خود انتخاب کنند.^۱ این اتحادیه‌ها، همچنین، میلشیا‌های غیرمسلح را سازمان می‌دادند، کارخانه‌ها را حفاظت می‌کردند و برای اداره کارخانه‌های ورشکسته، تعاونی‌های کارگری تشکیل می‌دادند. کنسول انگلیس در تبریز در دی‌ماه ۱۳۲۳ می‌نویسد:

به نظر می‌آید که اتحادیه کارگران، نسبت به یک‌سال پیش، مسؤولیت‌پذیرتر و سازمان‌یافته‌تر شده است. از لحاظ سیاسی، فعالیت‌هایش کاملاً با عملکردهای حزب توده هماهنگ است و در روش و کارکردش بیشتر به حکومت محلی همانند است تا اتحادیه کارگری. مثلاً، طی شش‌ماه گذشته، در زمانهای مختلف، این اتحادیه گاهگاهی کارویژه‌های پلیس و مقامات قضایی را برعهده گرفته است و با توسل به قوانین خود دعوای مختلفی، از اختلافات کارگران و کارفرمایان تا زدوخوردهای خیابانی را حل و فصل کرده است. در حوزه کار خود، به‌ویژه در مبارزه با استثمار که کارگران شاغل در مکانهای خصوصی - مانند نانواپیها، گرمابه‌ها و کارگاهها - بیشتر دچار آن هستند، کارهای خوبی انجام داده و رهبری جنبش پایینترین طبقه جامعه یعنی باربران بازار را به‌دست گرفته است. بیکاری گسترده به مهمترین مشغله اتحادیه تبدیل شده است و این وضعیت باعث شده تا برخی مصالحه‌ها را در کارخانه‌ها بپذیرد و حتی اخراج کارگران را، البته نه بدون برخی توجیحات در کشوری که بیمه بیکاری در آن وجود ندارد، تصویب کند؛ کاری که پیشتر به‌شدت با آن مخالفت می‌کرد.^۲

افزون بر این، در سال ۱۳۲۴، اتحادیه دهقانان آذربایجان به فعالیت گسترده در روستاها پرداخت. این فعالیت و مبارزه عبارت بود از اعزام کادرهای حزبی به روستاها برای حمایت از اصلاحات ارضی، تبلیغ علیه ژاندارمری، تشکیل اتحادیه‌های دهقانی و تشویق نسق‌داران به اینکه بیش از یک‌پنجم محصول را به زمین‌داران ندهند. در واقع این کادرها در بیشتر مناطق شکست خوردند و در برخی مناطق موفق شدند. مثلاً، در منطقه بوکان، بیش از یک هزار روستایی را جذب و زمین‌داران را به افزایش سهم دهقانان از محصول چغندر قند وادار کردند. در منطقه

1. British Consul in Tabriz, 2 November 1944, F. O. 371/Persia 1944/34-40178.

2. British Consul in Tabriz, 12 January 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45478.

مراغه، زمین‌داران محلی را ترسانده و بیرون کردند. در منطقه سراب، دهقانان را تحریک کردند تا زمین‌دار بدنامی را بکشند و همه محصول را برای خودشان نگهدارند. در روستاهای نزدیک تبریز، سی‌تن از زمین‌داران در تلگرامی به حکومت مرکزی هشدار دادند که اگر ژاندارمری در جمع‌آوری محصول به زور متوسل نشود گندمی برای فروش به دولت نخواهند داشت. در منطقه اردبیل هم افسران ژاندارمری تصمیم گرفتند در دعوای میان زمین‌داران و دهقانان دخالت نکنند.^۱ در اواسط سال ۱۳۲۴، کنسول انگلیس می‌نویسد که فعالیتهای حزب توده آذربایجان شرقی را فراگرفته است:

مباشران. ناامید از کمک ژاندارمری، اکنون دست به دامن حزب توده شده‌اند تا در جمع‌آوری سهم زمین‌داران آنها را یاری کند. کار مسؤلان حزب توده این است که برای مباشران، نامه‌هایی خطاب به دهقانان روستاهای مربوط تهیه کنند. ولی با همه اینها به نظر می‌رسد که دهقانان در تصمیم خود پایدارند و بیش از یک‌هشتم محصول را نمی‌دهند. آنها یک‌هشتم محصول را کنار می‌گذارند و به مباشران می‌گویند یا همین مقدار را بردار و ببر و یا برو پی کازت. برخی روستاییان به تسهیم محصول توسط مباشران اعتراض کرده‌اند و خواستار حضور خود زمین‌دار شده‌اند. ولی اسسال تنها چندتن از زمین‌داران جرأت کردند تا در تسهیم محصول حاضر شوند.^۲

بدین ترتیب، با گسترش سریع سازمانهای حزب توده، این حزب به حاکم واقعی آذربایجان تبدیل شد. همچنانکه کنسول انگلیس می‌نویسد، اعمال قدرت رهبران حزب بیشتر از استاندار بود، میلشیا‌های حزب با پلیس شهر رقابت می‌کردند، اقتدار فعالان روستایی حزب بیشتر از ژاندارمری بود، اتحادیه‌های حزب کارخانه‌ها را اداره می‌کردند و حزب در برنامه‌های خود بازرگانان ناراضی و همچنین کارگران، دهقانان و روشنفکران را مخاطب قرار می‌داد:

این تحقیر و اهانت که همه طبقات به حکومت محلی نالایق و فاسد روا می‌دارند و احساس فزاینده بی‌اعتنایی این حکومت به آذربایجان، ممکن است حتی راست‌گرایان را هم به این دیدگاه رهنمون شود که اقدامات موردنظر حزب

1. Ibid., 16 May, 13 July, 28 July, 6 September 1945.

2. Ibid., 6 September 1945.

توده نمی‌تواند اوضاع را از آن‌چه هست بدتر کند... رهبران حزب از قدرت محلی خودشان آگاهند. اعمال قدرت آشکار آنان این کنجکاو را در بین بدبینها ایجاد می‌کند که چرا استاندار به تهران نرفته و امتیازاتش را به محمد بی‌ریا واگذار نمی‌کند.^۱

در شهریور ۱۳۲۴ که مقامات شوروی واکنش تندی نسبت به دولت بسیار محافظه‌کار صدر نشان دادند و تصمیم گرفتند از شورشهای آذربایجان و کردستان پشتیبانی کنند، روند رخدادهای آذربایجان به مرحله پیش‌بینی نشده‌ای رسید. یکی از نشانه‌های دگرگونی سیاست شوروی نمایان‌شدن ناگهانی پیشه‌وری در تبریز بود. پیشه‌وری، کمونیست کهنه‌کاری که از حزب توده دوری جسته بود، اخیراً از حزب توده بیشتر انتقاد می‌کرد و استدلال می‌کرد که این حزب قاطعیت ندارد؛ نمی‌تواند نماینده منافع راستین آذربایجان باشد و باید جای خود را به سازمانی کارآمدتر بدهد.^۲ پیشه‌وری با دوتن از همکارانش، دکتر سلام‌الله جاوید و جعفر کاویان که عضو حزب کمونیست ایران بودند، به تبریز آمد. جاوید در همان روستایی که پیشه‌وری به دنیا آمده بود چشم به جهان گشود، در یکی از دبیرستانهای باکو تحصیل کرد و در همان‌جا به حزب عدالت پیوست. او در سال ۱۲۹۹ به تبریز بازگشت، در قیام لاهوتی شرکت کرد و سپس به باکو گریخت و در آن‌جا به تحصیل در رشته پزشکی مشغول شد. جاوید در همان سال ۱۲۹۹ که به ایران بازگشته بود زندانی شد و به مطالعه تاریخ آذربایجان پرداخت. کاویان هم به عنوان یکی از فعالان قیام لاهوتی، از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ در آذربایجان شوروی زندگی کرده بود؛ او نیز در بازگشت به ایران دستگیر شد و تا سال ۱۳۲۰ در زندان بود. جاوید و کاویان هم مانند پیشه‌وری به حزب توده نپیوستند.

در دوازدهم شهریور ۱۳۲۴، پیشه‌وری، جاوید و کاویان تشکیل سازمان جدیدی با نام فرقه دموکرات آذربایجان را در تبریز اعلام کردند. فرقه دموکرات آذربایجان در نخستین بیانیه خود به زبانهای فارسی و ترکی اعلام کرد که آذربایجان یک ملت جداگانه است، تمایل خود را به بخشی از ایران مانند نشان داد، «مبارزه

1. Ibid., 14 December 1945.

۲. بامشاد [نام مستعار]، «قطع امید پیشه‌وری از حزب توده»، ارس، ۱۰ دی‌ماه ۱۳۲۵.

قهرمانانه» خیابانی را تحسین کرد و خواستار تشکیل انجمن‌های ایالتی، استفاده از زبان آذری در مدارس محلی و ادارات دولتی و نگهداری و صرف درآمدهای مالیاتی برای توسعه و ترقی منطقه شد. در ۱۴ شهریور، «انجمن آذربایجان» شبستری به فرقه دموکرات پیوست و آذربایجان وی که اکنون تنها به زبان آذری انتشار می‌یافت، به ارگان رسمی فرقه تبدیل شد. همچنین، فرقه، با پخش اعلامیه‌هایی استفاده از روشهای صلح‌آمیز برای حل همهٔ مسائل، به‌ویژه مسئلهٔ ارضی را وعده داد و از حزب توده به علت جذب «خودخواهان، افراد فاسد و آشوب‌گران خشن» انتقاد کرد.^۱ در ۱۶ شهریور، کمیته‌های مرکزی محلی حزب توده و شورای متحده، حتی بدون مشورت با تهران، به جدایی از حزب توده و پیوستن به فرقه دموکرات رأی دادند، بنابراین، یک‌سال بعد، فریدون کشاورز، عضو کمیتهٔ مرکزی حزب توده می‌بایست بنویسد که سازمان حزب در آذربایجان ناگاه از حزب توده جدا شد زیرا احساس می‌کرد که سازمان مرکزی نمی‌تواند کاملاً حافظ منافع آذربایجان باشد.^۲

فرقه دموکرات با دستیابی به سازمانی حاضر و آماده، چهار هفتهٔ بعدی را به تثبیت شبکهٔ خود، انتشار برنامه و جذب اعضای جدید به‌ویژه از بین بازرگانان خرده‌پا و زمین‌داران محلی پرداخت. سیاست فرقه، کاستن از اختلافات طبقاتی در آذربایجان و به اوج رساندن اختلاف و تضاد قومی با تهران بود. در سرمقاله‌های آذربایجان بر همبستگی همهٔ اقشار و طبقات آذربایجان و کنار گذاشتن تضادها و اختلافات موجود بین همهٔ طبقات، به‌ویژه صاحبان صنایع و کارگران، به منظور تأمین حقوق آذربایجانیها و آبادکردن آذربایجان تأکید می‌شد.^۳

در اواسط مهرماه، فرقه دموکرات برای برگزاری نخستین کنگرهٔ خود آماده بود. در این کنگره که در تبریز تشکیل شد، درخواستهای پیشین تکرار شد، بر تمایل به بخشی از ایران باقی ماندن آذربایجان تأکید شد و اعلام شد که «ملیتهای مختلف ایران حق دارند سرنوشت خود را تعیین و به‌وسیلهٔ مجالس ایالتی و ولایتی امور خود را

1. British Consul in Tabriz, 15 September 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45478.

۲. فد. کشاورز، «بحران آذربایجان»، ارس، ۱۱ دی ۱۳۲۵.

۳. «اتحاد اساسی پیروزی قطعی ما است»، آذربایجان، ۲۶ شهریور ۱۳۲۴؛ «کارگران و صاحبان صنایع»، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.

اداره کنند.»^۱ در این کنگره حزبی اعلام شد که: آذربایجان باید استاندار را خود انتخاب کند، زمین‌داران باید یک‌پنجم محصول را برای خود نگه‌دارند و مردم آذربایجان با گرفتن درسی مهم از شکست خیابانی باید فداییهای خود (داوطلبان مسلح) را حفظ کنند. نمایندگان اعلام کردند که علت شکست فرقه پیشین خلع سلاح آن فرقه بود ولی فرقه جدید پیروز است زیرا به خوبی مسلح خواهد بود.

فرقه دموکرات که از شورویها سلاحهای سبک دریافت می‌کرد، تقریباً شورش بدون خونریزی را در سراسر آذربایجان سازمان داد. این شورش، در اواخر مهرماه، با تصرف سراب، اردبیل و مشکین شهر آغاز شد، در اوایل آبان با اشغال مراغه، میانه و میاندوآب ادامه یافت و در اواسط آبان با ورود پیروزمندانۀ فدائیان به تبریز پایان یافت. در ضمن، ارتش شوروی از ورود نیروهای ایرانی به استانهای شمال غربی جلوگیری کرد و فرقه تازه تأسیس دموکرات کردستان که قبایل محلی از آن پشتیبانی می‌کردند شورش مشابه دیگری در کردستان به راه انداخت. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که اکثر فدائیان آذربایجان از دهقانان و کارگران معمولی بودند. او سپس می‌افزاید که این شورش «ناقوس مرگ حکومت فارس‌های رو به موت را به صدا درآورد»: «حکومت محلی سقوط نکرد چرا که پیش از این به پایینترین سطح نزول کرده بود. تنها کاری که شورشیان می‌بایست انجام می‌دادند، جاروکردن تکه‌پاره‌های متلاشی شده بود.»^۲ تنها برخورد قابل توجه در نزدیکی ارومیه اتفاق افتاد که پنجاه و پنج داوطلب در جریان حمله به هشت تانک حکومتی کشته شدند. کنسول انگلیس می‌نویسد که «نیروهای فدایی ترکیب جالبی دارند. در تاریخ کشتارهای نژادی و مذهبی رضائیه، این نخستین بار است که کردها، آذربایجانی‌ها، مسلمانان، آسوریان و ارمنیان، دوش به دوش هم علیه یک دشمن مشترک می‌جنگند.»^۳

پس از گفتگوهایی دربارهٔ تسلیم پادگان تبریز، فرقه دموکرات در ۲۶ آبان کنگره ملی آذربایجان را افتتاح کرد. این کنگره، از ۳۲۵ نماینده از جمله نمایندگان زنجان و ارومیه، تشکیل شد. یازده تن از نمایندگان، مسیحی بودند. وظیفه اصلی کنگره

1. British Consul in Tabriz, 26 October 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45478.

2. British Consul in Tabriz, 31 December 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-52740.

3. British Consul in Tabriz, "Situation in Rezaieh", F. O. 371/Persia 1945/34-52661.

فرستادن بیانیه خودمختاری برای حکومت مرکزی بود. در این بیانیه خواسته‌های اصلی فرقه خلاصه شده بود:

۱. مردم آذربایجان از لحاظ تاریخی ویژگیهای ملی، زبانی، فرهنگی و سنتی جداگانه دارند. این ویژگیها به آذربایجان حق آزادی و خودمختاری می‌دهد. همچنان که در منشور آتلانتیک^۱ به همه ملتها وعده داده شده است.
۲. ملت آذربایجان به جدانشدن از ایران یا صدمه‌زدن به تمامیت ارضی هیچ‌گونه تمایلی ندارد زیرا از پیوندهای نزدیک فرهنگی، آموزشی و سیاسی که میان این استان و استانهای دیگر وجود دارد آگاه است و به قربانیانی که در راه ایجاد ایران نوین داده است افتخار می‌کند.
۳. ملت آذربایجان با تمام توان خود از دموکراسی، که در ایران به شکل حکومت مشروطه نمود پیدا کرده است، حمایت می‌کند.
۴. ملت آذربایجان، همانند همه شهروندان ایران، از طریق انتخاب نمایندگانی برای مجلس و پرداخت مالیات در امور حکومت مرکزی مشارکت خواهد کرد.
۵. ملت آذربایجان، رسماً و آشکارا اعلام می‌کند که با حفظ تمامیت ارضی ایران، همانند دیگر ملت‌های موجود، تشکیل حکومتی برای خود و اداره امور داخلی و ملی خود را حق خود می‌داند.
۶. ملت آذربایجان، که در راه آزادی قربانیان بسیاری داده است مصمم است تا خودمختاری خود را بر بنیاد استوار دموکراسی بنا کند. بنابراین، خواهان برگزاری یک کنگره ملی برای انتخاب وزرای حکومت خودمختار آذربایجان است.
۷. ملت آذربایجان، به زبان منی و مادری خود وابستگی خاصی دارد و به این نکته آگاه است که تحمیل زبان دیگری بر مردم آذربایجان از پیشرفت تاریخی آن جلوگیری کرده است. بنابراین، این کنگره به وزیران دستور می‌دهد تا در مدارس و ادارات دولتی هرچه زودتر از زبان آذربایجانی استفاده کنند.
۸. این کنگره با پشتیبانی ۱۵۰,۰۰۰ امضا، خود را مجلس نمایندگان اعلام می‌کند و تا تشکیل یک مجلس ملی، کمیته‌ای را برای اداره آذربایجان و عملی ساختن مواد نامبرده تعیین می‌کند.^۲

۱. منشور آتلانتیک Atlantic Charter: اعلامیه‌ای که روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا و وینستون چرچیل، نخست‌وزیر انگلستان، در ۱۴ اوت ۱۹۴۱ (۲۲ مرداد ۱۳۲۰) پس از دیدارشان در اقیانوس اطلس درباره مسائل دوران جنگ جهانی دوم و سرنوشت جهان پس از جنگ منتشر کردند و سپس دیگر متفقین نیز با این اعلامیه موافقت کردند. - م.

۲. کنگره ملی آذربایجان، «بیانیه خودمختاری ملی»، آذربایجان، ۵ آبان ۱۳۲۲.

مجلس ملی نامبرده در ۲۱ آذرماه در تبریز تشکیل شد. این مجلس، متشکل از ۱۸۰ نماینده، که تقریباً همگی از فرقهٔ دموکرات بودند برنامه‌های فرقه را تأیید کرد، تشکیل حکومت خودمختار اعلام نمود، به جدانشدن آذربایجان از ایران اظهار تمایل کرد و استفاده از زبان آذری در مدارس و ادارات، نشویق صنایع محلی، حمایت از مالکیت خصوصی، بازسازی ساختار مالی استان، از بین بردن بیکاری، کاستن از اختلاف طبقاتی، ایجاد ارتش ملی، و اصلاح ساختار اداری را وعده داد. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که اکثر کارمندان جزء ابقا شدند، زیرا تقریباً همگی آذربایجانی بودند^۱ این مجلس، همچنین، یک دولت ملی انتخاب کرد. اعضای کابینه عبارت بودند از: پیشه‌وری (نخست‌وزیر)؛ جاوید (وزیر کشور)؛ کاویان (وزیر جنگ)؛ بی‌ریا (وزیر آموزش و پرورش)؛ ربیعی کبیری، زمین‌دار ثروتمند مراغه و از اعضای کهنه کار قیام خیابانی (وزیر پست و طرق)؛ غلامرضا الهامی، کارمندی عالی‌رتبه، (وزیر مالیه)؛ یوسف عظیمی، حقوق‌دان جوان محلی (وزیر عدلیه)؛ دکتر اورنگی، پزشکی غیرسیاسی از تبریز (وزیر صحت)؛ و علی شمس، ثروتمند صاحب کارخانهٔ نساجی، (وزیر بازرگانی). مجلس ملی کسی را برای وزارت خارجه تعیین نکرد تا از اتهام توطئه برای جدا کردن آذربایجان از ایران مبرا بماند. از آنجا که تنها یک تن از نه وزیر (بی‌ریا) عضو سابق حزب توده بود، بنابراین برخلاف تصور بیشتر صاحب‌نظران، فرقهٔ دموکرات همان حزب توده در لباسی دیگر نبود.^۲

در واقع، واکنش اولیهٔ رهبران حزب توده به این رویدادها، شگفتی، هراس و وحشت بود. سالها بعد آشکار شد که به محض رسیدن خبر تشکیل فرقهٔ دموکرات و انحلال سازمان محلی حزب توده به تهران، دبیران حزب خواستار نشست عمومی اضطراری کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون تفتیش شدند.^۳ برخی رهبران احساس می‌کردند که بیانیهٔ تبریز اگر جعلیات پلیس نباشد، صرفاً شوخی ناجوری است. گروهی دیگر

1. British Consul in Tabriz, 30 January 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52663.

2. G. Lenczowski, *Russia and the West in Iran, 1918-1948* (Ithaca, 1949), pp. 223-25, 287; F. Nollau and H. Wiehe, *Russia's Southern Flank* (New York, 1963), p. 28; D. Wilber, *Contemporary Iran* (New York, 1963), pp. 139-40; E. Groseclose, *Introduction to Iran* (New York, 1947), p. 233.

۳. انجمن ایرانیان سوسیالیست، «متن دفاع خلیل ملکی در دادگاه»، سوسیالیسم، ۲ (مهر ۱۳۲۵)، ۴۵-۴۶. همچنین رکن‌خ، ملکر، «بحران آذربایجان»، سوم، ۲۱ آذر ۱۳۳۱.

معتقد بودند که هرگونه نتیجه‌گیری باید تا هنگام دسترسی حزب به اطلاعات دست اول به تعویق افتد. عده‌ای هم بر این نکته تأکید می‌کردند که اگر این رویدادها صحت داشته باشد، نه تنها حزب توده در آذربایجان بلکه کل جنبش سوسیالیستی در سراسر ایران به خطر می‌افتد. پس از بحث و بررسی که تمام شب به طول انجامید و در این مدت اخبار رسیده از آذربایجان نیز تأیید شد، اکثریت حاضران بیانیه‌ای را که بیشتر خلیل ملکی تدوین کرده بود، تصویب کردند. در این بیانیه، جداشدن سازمان محلی از حزب توده رد شد، اعلام شد که حزب توده به عنوان یک حزب ملی به داشتن شعبه‌هایی در همه مناطق کشور ادامه خواهد داد و با کاربرد عبارت ساده فرقه دموکرات برای فرقه دموکرات آذربایجان، هویت قومی آن را نپذیرفتند. تنها یک نفر از اعضای کمیته مرکزی که هویتش آشکار نشد با این تصمیم مخالفت کرد و آن را قضاوتی زودهنگام دانست. البته این تصمیم آشکار نشد، زیرا صبح روز بعد، سفیر شوروی مداخله کرد و رهبران حزب توده را قانع نمود که این بیانیه نه تنها به چپ‌گرایان ایران بلکه به جنبش سوسیالیستی بین‌المللی آسیب خواهد رساند. این آخرین بار نبود که شورویها با توسل به تصور خودشان از اشتراک منافع بین‌المللی رهبران حزب توده را با خود همراه می‌کردند.

رهبران حزب توده در وضعیت دشواری گرفتار شده بودند، زیرا حزب از یک سو می‌بایست از فرقه فاصله بگیرد تا همسان و همدست آن قلمداد نشود و از سوی دیگر نمی‌بایست در این کار تا آنجا پیش برود که مخالفت آشکار شورویها را برانگیزد. بنابراین، آنها در راستای چنین سیاستی نه به تحسین فرقه پرداختند و نه آن را محکوم کردند بلکه اهداف قومی فرقه را بی‌اهمیت قلمداد کردند و برگرایش آن به اصلاحات اجتماعی بیشتر تأکید کردند. مثلاً، رادمنش، طی سخنرانی مهمی در مجلس مسئله زبان را نادیده گرفت و استدلال کرد که این بحران پیامد خودداری حکومت از انجام اصلاحات اجتماعی به‌ویژه تقسیم اراضی، گسترش آموزش عمومی و به کار بستن یک قانون کار جامع است. وی سخنان خود را با این هشدار به پایان برد که این‌گونه نارضایتیهای اقتصادی می‌تواند به شورشهای مشابه دیگری در سایر مناطق منجر شود، زیرا اهالی جنوب کشور هم مشکلات اقتصادی بسیاری

دارند و دولت باید درصدد رفع این مشکلات برآید.^۱

رهبر، ارگان اصلی حزب نیز موضوع قومی را نادیده گرفت و به مشکلات اقتصادی آذربایجان توجه کرد. البته حکومت مرکزی که از اوایل شهریور تا اواخر آبان همه نشریات حزبی را توقیف کرده بود، با دادن مجوز انتشار، روزنامه رهبر را در بیان این سیاست و دیدگاه خود یاری نمود. هنگامی که رهبر دوباره منتشر شد از انتقاد فرقه دموکرات دست کشید و در مورد اخبار آذربایجان به ترجمه گزارشهای مقامات اروپای غربی به ویژه گزارشهای بی.بی.سی بسنده کرد. در ۶ آذر، رهبر مقاله‌ای مفصل درباره آذربایجان منتشر ساخت. در این مقاله که به قلم انورخامه‌ای، آموزگار تهرانی که از اعضای جوان «پنجاه و سه نفر» و عضو کمیته تفتیش بود، رکود اقتصادی در آذربایجان توصیف شده بود، مقصر اصلی بحران طبقه بالا معرفی شده بود و بدون ذکری از مشکل زبان، از خواست تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی پشتیبانی شده بود.^۲ همچنین، در همان شماره، خلاصه مواد تصویب شده در کنگره ملی آذربایجان بدون تفسیر و تحلیل درج و برگردان فارسی بیانیه معروف خودمختاری ملی که چندی پیش در آذربایجان منتشر شده بود، به چاپ رسید. گرچه در نسخه فارسی بیانیه که فرقه انتشار داده بود واژه بحث‌انگیز ملت به کار رفته بود در این ترجمه روزنامه رهبر واژه فارسی مردم جایگزین اصطلاح عربی خلق شده بود.

رهبر به مدت چهارماه پس از این مقاله، مقاله مهم دیگری درباره آذربایجان منتشر نکرد. ولی در ششم فروردین ماه سال بعد، با چاپ سرمقاله‌ای دوپهلوی سکوت خود را شکست. در این سرمقاله استدلال می‌شد که بحران آذربایجان تا تشکیل یک مجلس مؤسسان حل نخواهد شد.^۳ پس از سه روز، رهبر نخستین مقاله خود در مورد بحران آذربایجان که به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی بود به چاپ رساند. این مقاله به قلم امیرخیزی بود که به محض پیدایش فرقه دموکرات بی صدا ولی با عصبانیت آذربایجان را ترک کرده بود. وی با این استدلال که اگرچه حزب توده در تبریز فعالیتی مؤثر داشت، وجود «نیروها و عوامل محیطی» به ویژه خطر

۱. ر. رادمنش، مذاکرات مجلس، مجلس چهاردهم، ۴ دی ۱۳۲۵.

۲. ا. خامه، «وضعیت داخلی ایران و حزب ما»، رهبر، ۶ آذر ۱۳۲۵.

۳. «ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان»، رهبر، ۶ فروردین ۱۳۲۵.

امپریالیسم، برای مردم آذربایجان راهی به جز تشکیل یک دولت محلی باقی نگذاشت، مسئله زبان را نادیده می‌گیرد.^۱ امیرخیزی با مقایسه انقلاب مشروطه و قیام آذربایجان به این نتیجه می‌رسد که این قیام می‌تواند یاری‌بخش «همه نیروهای مترقی، آزادیخواه و ضداستعماری ایران» باشد.

در سه مقاله‌ای که طی دو ماه بعدی در رهبر به چاپ رسید، بحثهای مشابه دیگری مطرح شد. انورخامه‌ای در مقاله نخست مسئله زبانی را مشکل درجه دوم قلمداد می‌کند و علت اصلی بحران آذربایجان را فشارهای اقتصادی و سیاسی ناشی از عملکرد طبقه حاکم فاسد می‌داند، وی تأکید می‌کند که نه تنها مردم آذربایجان بلکه همه ملت ایران این‌گونه فشارها را متحمل می‌شوند. خلیل ملکی، در مقاله دوم، بر سهم آذربایجان در تاریخ ایران تأکید و به فرقه دموکرات توصیه می‌کند که کارویژه‌های سودمند دولت را با نقش استثمارگری طبقه بالای انگل صنعت اشتباه نگیرند. آوانسیان، که به همراه امیرخیزی به تهران بازگشته بود، در مقاله سوم می‌نویسد که سیاست وحشت و سخت‌گیری نخست‌وزیر صدر علیه حزب توده در مرکز و استانهای جنوبی مردم آذربایجان را وادار کرد تا خود وارد عمل شوند. او مقاله خود را با این نتیجه‌گیری به پایان می‌برد که شورش آذربایجان می‌تواند به این جنبش رادیکالی در سراسر ایران یاری رساند.^۲

از بیشتر روزنامه‌های وابسته به حزب توده تنها روزنامه ظفر ارگان شورای متحده بود که آشکارا از خواسته‌های قومی فرقه دموکرات پشتیبانی می‌کرد. ظفر با سردبیری روستا، کارگر آذری‌زبان اهل رشت، از حق داشتن انجمن‌های ایالتی پشتیبانی کرد و شمار بسیاری از پیامهای تبریک «کارگران آذری‌زبان تهران، گیلان و مازندران» به «جنبش دموکراتیک آذربایجان» را چاپ کرد.^۳ ظفر، همچنین در مقاله‌ای مفصل با عنوان «وابستگی به زبان» تأکید می‌کند که زبان آذری برای چندین سده زبان مادری آذربایجان بوده است:

1. British Consul in Tabriz, 3 October 1945, F. O. 371/Persia 1945/34-45478;

امیرخیزی، «نقش آذربایجان در مبارزه برای ایجاد ایران مستقل و آزاد»، رهبر، ۹ فروردین ۱۳۲۵.

۲. ا. خامه: «درباره آذربایجان»، ۳ اردیبهشت ۱۳۲۵؛ خ. ملکی، «تجربه آذربایجان»، رهبر، ۶ اردیبهشت

۱۳۲۵؛ آوانسیان، «جنبش دموکراتیک در آذربایجان»، رهبر، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۵.

۳. ظفر، ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵.

آنچه اکثر به اصطلاح میهن پرستان ایران را آشفته می سازد، آرزوی به زبان مادری سخن گفتن ملت آذربایجان و به کاربردن این زبان به عنوان زبان رسمی استان است. این به اصطلاح میهن پرستان از پذیرفتن این واقعیت ششصدساله پرهیز می کنند و حتی قبول ندارند که ایران از اقلیتهای زبانی و فرهنگی تشکیل می شود. آنها براین ادعای خود پافشاری می کنند که آذربایجانیانی که طی شش صدسال گذشته به زبان آذری سخن گفته اند، همانند ساکنان اصفهان، شیراز، و یزد و ... فارسی زبان هستند. به این «میهن پرستان» باید گفت که شناسایی زبان آذری به عنوان یک زبان رسمی، تمامیت ارضی ایران را تهدید نخواهد کرد. وجود سه زبان رسمی در سوئیس، وحدت آن دولت را تضعیف نکرده است. ولی اگر از پذیرفتن واقعیت و شناسایی وجود زبان آذری خودداری کنیم، اقلیت بزرگی را از خود رانده و بنابراین ایران را تضعیف خواهیم کرد. همه ما از سرنوشت رژیم تزاری که سعی داشت جمعیت غیرروس را روسی کند آگاهیم. همچنین، می دانیم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زمینه رشد و پرورش همه اقلیتهای زبانی و ملتهای خود را فراهم کرده، در نتیجه یک جامعه توانا و قدرتمند بوجود آورده است.^۱

درحالی که ظفر از فرقه پشتیبانی می کرد و رهبر، به عنوان ارگان حزب، مقالات مبهمی منتشر می ساخت اکثر روزنامه های دیگر وابسته به حزب توده نگرانی خود را از بحران آذربایجان به ویژه موضوع زبان بیان می کردند. شهباز، به سردبیری رحیم نامور، روشنفکر سرشناس حزبی که بعدها رئیس جمعیت ملی مبارزه با استعمار شد، سرمقاله صریحی با عنوان «زبان فارسی بهترین وسیله حفظ وحدت ملی ماست» منتشر کرد:

می دانیم که برادران آذربایجانی ما وابستگی زیادی به زبان محلی خود دارند. همچنین، می دانیم که امپریالیستها این زبانهای محلی را بدنام کرده اند تا بین ایرانیان اختلافات ساختگی ایجاد کنند. به همین خاطر است که ما استفاده از زبانهای محلی را مورد حمایت قرار می دهیم و با ایجاد اختلافات داخلی مخالفیم. گرچه احساسات راستین مردم آذربایجان نسبت به زیانیشان را درک می کنیم، می خواهیم بگوییم که اگر این احساسات آنچنان تشدید شود که زبان فارسی - زبان ملی و سنتی ایران - را به خطر اندازد، بسیار خطرناک خواهد بود.

۱. کرامت‌الله، «وابستگی به زبان»، ظفر، ۲۳ اذر ۱۳۲۴.

مطمئن هستیم که فرقهٔ دموکرات این موضوع مهم را به حساب آورده است. و باز هم مطمئن هستیم که فرقه به راهی نخواهد رفت که به فروپاشی فرهنگی ایران بیانجامد... اگر ما دارای دموکراسی واقعی و استقلال کامل باشیم همهٔ شهروندان این حق را خواهند داشت که به زبان مورد انتخاب خود سخن بگویند. ولی در زمان کنونی، همهٔ شهروندان، به ویژه آنانی که خواهان دموکراسی و استقلال هستند، زبان فارسی را به عنوان عامل یکپارچگی تلقی کرده، کاربرد آن در آذربایجان را تشویق می‌کنند. هرچند مردم آذربایجان به زبان محلی خود احترام می‌گذارند، ولی نباید نسبت به زبان ملی و سنتی ایران بی‌احترامی کنند.^۱

ایران ما دیگر روزنامهٔ مؤتلف حزب توده در سالهای ۲۵-۱۳۲۴، در پنج سرمقالهٔ جداگانه دیدگاه مشابهی را مطرح می‌کند. در سرمقالهٔ نخست، به خوانندگان توصیه می‌شود که با این شایعهٔ نادرست که فرقه «اهداف جدایی طلبانه‌ای» دارد گمراه نشوند، و از فرقه هم خواسته می‌شود که به مسئلهٔ زبان بیش از مشکلات اجتماعی و اقتصادی اهمیت ندهد. سرمقالهٔ دوم فرقه را برای «سیاستهای مرفقی» تحسین می‌کند و از ارزیابی نادرست آن در مورد وابستگیهای آذربایجان به ایران انتقاد می‌کند. از دیدگاه نویسنده، مردم آذربایجان همانند مردم دیگر استانها، بخشی از ملت ایران بوده، در تاریخ، فرهنگ و ادبیات مشترک و سایر اجزای لازم برای تشکیل یک ملت زنده، مانند بقیهٔ مردم کشور سهم داشتند. سرمقالهٔ سوم با عنوان «فارسی، زبان ملی آذربایجان» استدلال می‌کند که زبان محلی استانها را نباید به عنوان زبان ملی آنها تلقی کرد زیرا آذربایجان بخش جدایی‌ناپذیر ملت ایران است. در همان سرمقاله پیشنهاد می‌شود که اگر رهبران فرقه عبارت قابل قبولتر «مردم آذربایجان» را جایگزین شعار «ملت آذربایجان» کنند می‌توانند سوء تفاهمهای میان خود و دیگر نیروهای مرفقی را از میان بردارند. سرمقالهٔ چهارم با عنوان «فارسی ارزشمندترین نشانهٔ عظمت ایران» زبان فارسی را «غنی‌ترین زبان دنیا» توصیف و ادعا می‌کند که ایران به دلیل زبان و ادبیات ارزشمندش در برابر بیشتر تهاجمات وحشیان از جمله تهاجم اعراب پایداری کرده و پیره ز شده است. نویسندهٔ سرمقاله، هشدار می‌دهد که اگر «امروز صدای زبان ملی، آذربایجان به گوشمان می‌رسد؛ فردا هم احتمالاً صدای

۱. «زبان فارسی بهترین وسیلهٔ حفظ وحدت ملی ماست»، شهباز، ۳۰ دی ۱۳۲۴؛ شهباز برای مدت کوتاهی در سال ۱۳۲۷، ارگان مرکزی حزب توده بود.

‘زبان ملی’ خوزستان را خواهیم شنید.» در سرمقاله آخر هم که در آستانه گفتگوهای نخست‌وزیر قوام با حکومت خودمختار منتشر شد، به فرقه توصیه می‌شود که خواسته‌های زبانی خود را تعدیل کند تا پشتیبانی نیروهای چپ را در تهران حفظ نماید: «شاید دکتر کشاورز سخنگوی اصلی حزب توده در مجلس استفاده از زبان آذری را در سه سال نخست دبستان بپذیرد، اما من مطمئن هستم هرگز نخواهد پذیرفت که آموزش در همه کلاسها در آذربایجان به زبان محلی باشد.»^۱

سخن، نامه جامعه لیسانسه‌های دانش‌سرای عالی، دیدگاه روشنفکران رادیکال درون و بیرون حزب توده را به بهترین شکل خلاصه می‌کند. خانلری، سردبیر مجله، در مقاله‌ای مفصل درباره مسئله زبان، نسبت به شوونیستهای فارس که خواهان نابودی همه لهجه‌های محلی بودند و ناسیونالیستهای آذربایجان که زبان آذری را تنها زبان مادری خود قلمداد می‌کردند، موضعی میانه درپیش می‌گیرد.^۲ وی می‌نویسد که یک کشور نمی‌تواند بدون یکپارچگی ملی به پیشرفت اجتماعی به‌ویژه رشد آموزشی، اصلاحات ارضی و توسعه صنعتی دست یابد. به اعتقاد خانلری، احتمال دستیابی یک کشور به یکپارچگی ملی هنگامی بیشتر است که یک فرهنگ و زبان مشترک داشته باشد. او می‌افزاید که ایران یک فرهنگ مشترک دارد زیرا ساکنان آن ارزشها، آداب و تجارب تاریخی همسانی دارند ولی زبان مشترک ندارند، زیرا بیشتر روستاییان کشور به لهجه‌های محلی خود سخن می‌گویند. از دیدگاه خانلری، این وضعیت با گسترش اخیر نظام آموزشی دولتی پیچیده‌تر شده است، زیرا از یک سو مدارس دولتی زبان فارسی را تقویت کرده است و از سوی دیگر لهجه‌های محلی را به خطر انداخته، کودکان روستایی را از خواندن کتاب به زبان مادری محروم کرده و ناخواسته، گسترش سواد را مشکلتر ساخته است. وی به این نتیجه می‌رسد که برای حفظ لهجه‌های محلی، تشویق سوادآموزی و گسترش زبان ملی، باید در چهارسال نخست دبستان از این لهجه‌ها و در مراحل بعدی نظام

۱. «مسئله جدایی‌خواهی آذربایجان»، ایران ما، ۳۰ آبان ۱۳۲۴؛ «مسئله زبان و ملیت»، ایران ما، ۱۰ آذر ۱۳۲۴؛ «فارسی‌زبان ملی آذربایجان است»، ایران ما، ۱۸ آذر ۱۳۲۴؛ «فارسی ارزشمندترین سمبل عظمت ایران است»، ایران ما، ۱۹ آذر ۱۳۲۴؛ «تهران می‌تواند و باید هم آذربایجان را نگهدارد»، ایران ما، ۲۹ اسفند ۱۳۲۴.

۲. پ. خانلری، «لهجه‌ها و زبانها»، سخن، ۳ (فروردین ۱۳۲۵). ص ۸۱-۸۷.

آموزشی تنها از زبان فارسی استفاده کرد.

فرقهٔ دموکرات در این مورد از بحث مستقیم با حزب توده خودداری کرد، ولی دیگر روشنفکران تهران را که دیدگاههای مشابهی داشتند در روزنامه‌های خود مورد حملات پی‌درپی قرار داد. روزنامهٔ آذربایجان، در سرمقاله‌ای خطاب به بهار وزیر آموزش و پرورش قوام (که زبان فارسی را ابزار ارزشمندی برای دستیابی به یکپارچگی ملی می‌دانست) نوشت که اکنون زمان آن است تا روشنفکران تهران بدانند که مردم آذربایجان زبان ملی خود را دارند.^۱ پیشه‌وری، در مجادله با دکتر افشار، سردبیر مجلهٔ آینده، که طرفدار گسترش زبان فارسی در دیگر استانها بود به همهٔ «شوونیستها»یی که با اقلیتهای فرهنگی مدارا نمی‌کردند، حمله کرد، تأکید نمود که آذربایجان هرگز بر سر مسئلهٔ سرنوشت‌ساز زبان سازش نخواهد کرد، هرچند که حاضر است بر سر مسائل سیاسی سازش کند، زیرا سیاست چندان حیاتی نیست.^۲ پیشه‌وری، همچنین، خطاب به عباس اقبال، نویسندهٔ بنام فارس، که ترکی را یک زبان خارجی تحمیل شده توسط «مغولهای مهاجم وحشی» به ساکنان شمال غربی ایران می‌دانست، نوشت:

ما زبان مادری خود را با شیر مادر و هوای روح‌بخش میهنمان فرا گرفته‌ایم. آنهایی که به زبان ما توهین می‌کنند و مدعی هستند که این زبان بر ما تحمیل شده است، دشمنان قسم‌خوردهٔ ما هستند. در سده‌های گذشته، بیشتر دشمنان آذربایجان کوشیده‌اند تا زبان زیبای ما را خفه و خاموش سازند. خوشبختانه همهٔ آنها شکست خورده و زبان ما زنده مانده است. روشنفکران تهران باید درک کنند که آذری، یک لهجهٔ گذرا نیست. بلکه زبانی خالص با ریشه‌های عمیق مردمی است. این زبان افزون بر داستانها، حماسه‌ها و اشعار مردمی، آثار ادبی شعرا و نویسندگان با استعدادی را نیز دربر می‌گیرد. وظیفهٔ ما این است که آن را پرورش دهیم، نوسازی کنیم، افسونگریهایش را آشکار سازیم و غبار غفلت را از آن بزدائیم. ما آن را پاک می‌کنیم، خالص می‌سازیم و به مردم خود بازمی‌گردانیم.^۳

با همهٔ اینها، اختلافات میان فرقهٔ دموکرات و حزب توده به چند دلیل آشکار

۱. «آقای بهار»، آذربایجان، ۳۰ مهر ۱۳۲۴.

۲. ج. پیشه‌وری، «سخنی با روشنفکران فارس»، آذربایجان، ۱۴ شهریور ۱۳۲۵.

۳. ج. پیشه‌وری، «زبان ما»، آذربایجان، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴.

نشد. یکم، شورویها پنهانی می‌کوشیدند تا از برخوردی آشکار جلوگیری کنند. از آنجا که هر دو حزب وابستگیهای نزدیکی به اتحاد شوروی داشتند و هیچ‌کدام حاضر نبودند این متحد را برنجانند، توافق کرده بودند که از مجادلات آشکار بپرهیزند. دوم، آذری‌زبانان توده‌ای به‌ویژه سازمان‌دهندگان نیروی کارگری خارج از آذربایجان می‌کوشیدند تا از تندروی رهبران حزب جلوگیری کنند. اینها که خارج از استان بومی خود زندگی می‌کردند، انگیزه‌ای برای طرح مسائل استانی و زبانی نداشتند، ولی هنگامی که فرقه این مسائل را مطرح کرد، آنها نمی‌توانستند به سود «هم‌میهنانشان» موضع‌گیری نکنند. سوم، شورشیان هنگامی که با مقامات تهران گفتگو کردند، خواسته‌های خود را تعدیل کردند. آنها از زنجان بیرون رفتند و پذیرفتند که فداییها را به نیرویی سازمان‌یافته برابر با ژاندارمری، ولی بدون آن عنوان ناپسند تبدیل کنند. مسئولین فرقه، همچنین، پذیرفتند که آموزش زبان آذری را به دوره دبستان محدود و در دادگاهها و ادارات دولتی از هر دو زبان آذری و فارسی استفاده کنند. افزون بر این، آنان به جای واژه‌های مجلس ملی، حکومت خودمختار، وزیر کابینه و نخست‌وزیر، واژه‌های مجلس ایالتی، شورای استانی، رئیس اداره و استاندار را به کار بردند. در واقع، عبارت جمهوری دموکراتیک آذربایجان را که بعدها مورخان برای اشاره به حکومت خودمختار آذربایجان به کار بردند، شورشیان هیچ‌گاه به کار نمی‌بردند.

چهارم، فرقه هنگامی که بر سر قدرت بود اصلاحات اجتماعی گسترده‌ای انجام داد. نخستین اصلاحات ارضی کشور را فرقه اجرا کرد، زمینهای دولتی در میان دهقانان تقسیم شد، املاک خصوصی زمین‌داران مخالف مصادره شد و در مورد زمین‌های دیگر، شش‌هفتم از محصول به نسق‌داران تخصیص یافت.^۱ در نتیجه اقدامات فرقه، برای نخستین بار در تاریخ ایران زنان از حق رأی برخوردار شدند، تنبیه بدنی ممنوع شد و در سطح محلی، شوراهایی برای نظارت بر کار بخشداران، شهرداران و ادارات دولتی انتخاب شد. فرقه، همچنین، یک قانون جامع کار به

۱. مطابق قانون اصلاحات ارضی مصوبه فروردین ۱۳۲۵، روستاهای دولتی و املاک خصوصی زمین‌داران مخالف به گونه‌ای تقسیم می‌شد که هیچ خانوار دهقانی بیش از ۵ هکتار به‌دست نیآورد. همچنین، با قیمت‌گذاری مجدد ارزش نسبی کار، زمین، آب، بذر و نیروی شخم، سهم زارعان از محصول افزایش می‌یافت. برای زمینهای دیمی، میزان سهم‌بری عبارت بود از: ۳ سهم برای کار، ۲ سهم برای زمین، ۱ سهم برای نیروی شخم. میزان سهم برای زمینهای آبی هم عبارت بود از: ۵ سهم برای کار، ۲ سهم برای نیروی شخم، ۳ سهم برای آب، ۱ سهم برای زمین و ۱ سهم برای بذر.

تصویب رساند؛ کوشید تا با گشودن فروشگاههای دولتی قیمت‌های مواد غذایی را تثبیت کند؛ و مالیات بر مواد غذایی و دیگر کالاهای ضروری را به مالیات بر سودهای تجاری، ثروت حاصل از زمین، درآمدهای صاحبان حرف و کالاهای لوکس تبدیل کرد. همچنین، با آسفالت کردن خیابانها؛ گشودن درمانگاهها و کلاسهای سوادآموزی؛ تأسیس دانشگاه، یک ایستگاه رادیویی و یک انتشاراتی؛ و تغییر نام خیابانها به ستارخان، باقرخان و دیگر قهرمانان انقلاب مشروطه، چهره تبریز را دگرگون کرد. حتی مخالفان فرقه هم به ناچار پذیرفتند که در عرض این یک سال خدمات و کارهایی بیشتر از دوران بیست ساله رضاشاه انجام گرفته است.^۱ کنسول انگلیس در تبریز در گزارش خود می‌نویسد که اصلاحات ارضی پشتیبانان زیادی پیدا کرده است، سیاستهای کار و اشتغال میزان بیکاری را پایین آورده است، اصلاحات اداری میزان بهره‌وری را بالا برده است و در کل، شمار چشمگیری از مردم پشتیبان این اصلاحات و تغییرات شده‌اند.

با یک سفر کوتاه [به آذربایجان] متوجه شدم که این حکومت محلی هوشیارتر، کارآمدتر و قویتر از حکومت پیشین فارسها ظاهر شده است. همچنین، فرصت یافتیم تا با برخی از مقامات فرقه دموکرات آشنا شوم. بد نظر می‌رسد که آنان از قشر ماهر طبقه کارگر صنعتی هستند... به‌طور کلی گرچه مقامات حزب دموکرات جذابیت برخی مقامات پیشین فارس را ندارند، زیرکی و تجربه عملی زیاد آنها شگفتی‌آور است. آنها به امور محلی خود علاقه‌مندند و شک ندارم که از مدیران شهری که قبلاً از تهران فرستاده می‌شدند، بسیار تواناترند... در پشت عبارت‌پردازیهای تبلیغاتی و شعارهای آنان، وجود اشتیاق و میهن‌پرستی محلی راستین را احساس می‌کنم که شاید حتی بدون تشویق روسید، در برابر هیچ تلاشی برای بازگرداندن اوضاع پیشین فروکش نکند.^۲

این اصلاحات، حزب توده و فرقه دموکرات را به هم نزدیکتر ساخت. حزب توده، در فروردین ۱۳۲۵، فرقه را برای انجام اصلاحات و آمادگی برای تعدیل خواسته‌هایش ستود. روزنامه رهبر در اردیبهشت‌ماه نوشت که این دو حزب در

1. R. Cottam, *Nationalism in Iran* (Pittsburgh, 1964), p. 126.

2. British Consul in Tabriz, "A Tour from Tabriz to Khoi, Julfa, and Maku", F. O. 371/Persia 1946/34-52679.

اهداف خود کاملاً هماهنگ هستند و تنها در مورد تاکتیکها با هم اختلاف دارند. حزب توده، در خردادماه، آشکارا از فرقه خواست تا در جبهه احزاب مترقی تازه تأسیس، به سه حزب «ایران»، «سوسیالیست» و «جنگلی» بپیوندد. سه ماه بعد، سران فرقه که برای تکمیل گفتگوهای خود با قوام به تهران آمدند فرصت را غنیمت شمردند تا بر سر پیوستن به جبهه متحده به ویژه درباره این اصل جبهه که همه احزاب باید «شورای متحده را به عنوان تنها سازمان مشروع طبقه کارگر ایران بپذیرند»، باب بحث و گفتگو را با حزب توده بگشایند. سران حزب توده و فرقه دموکرات در گردهمایی جبهه متحده همدیگر را ستودند، سیاستهای حزبی خود را بیان کردند و با این کار اختلافاتی را که تاکنون بین این دو سازمان وجود داشت، آشکار ساختند. رادمش که به نمایندگی از حزب توده سخن می گفت، اظهار داشت: اکنون در ایران جنبش کارگری فعالی وجود دارد که در تاریخ کشورمان بی سابقه است. پدیدآوردن این جنبش آسان نبود، چرا که این کار وظیفه ای نیست که از عهده هرکسی برآید. شخص نخست باید اعتماد طبقه کارگر را به دست آورد و آنهایی که هم به کارگران و هم به کارفرمایان متوسل می شوند، ناگزیر شکست خواهند خورد. شورای متحده در نتیجه سیاستهای درست، مبارزات قهرمانانه و جان فشانیهای فراوان، اعتماد همه کارگران، از رودخانه ارس در شمال تا خلیج فارس در جنوب را به دست آورده است. نخستین وظیفه همه میهن پرستان و نیروهای مترقی شناسایی این سازمان متحد طبقه کارگر ایران و تلاش برای آینده این جنبش کارگری است.^۱

جاوید، نماینده فرقه دموکرات، بدون انتقاد مستقیم از سخنران پیشین تحلیل کاملاً متفاوتی از این وضعیت بدست داد:

مردم آذربایجان بیشتر عمل کرده است تا بحثهای تئوریک. خوشبختانه رهبران آنها پی برده اند که باید از یکپارچگی طبقاتی درونی برخوردار باشند، زیرا دشمنانشان هیچ تفاوتی میان کارگران، زمین داران، بازرگانان و دهقانان قائل نیستند. هنگامی که یک شهر و یا روستا ویران می شود، همه آسیب می بینند - از جمله بازرگان ثروتمندی که وادار می شود پسرش را به مدرسه دورتری بفرستد. مردم آذربایجان در نتیجه سالها سرکوب، بیماری پراکندگی و چندپارگی دیرین

۱. رادمش، «خطاب به گردهمایی»، رهبر، ۲۱ شهریور ۱۳۲۵.

خود را به درستی تشخیص داده و یک جنبش ملی موفقى به راه انداخته‌اند. تنها هنگامی که یک جبهه متحد از احزاب مترقی به وجود آورده باشیم، می‌توانیم از نیاز به داشتن یک سازمان کارگری بحث کنیم... همه طبقات ایران - زمین‌داران، بازرگانان، روشنفکران، کارگران و دهقانان - باید برای حفظ دولت خود متحد شوند. پس از این یکپارچگی می‌توانیم هرگونه اختلاف طبقاتی را که تاکنون وجود داشته است حل کنیم.^۱

البته در پشت صحنه، بحث و جدلها شدیدتر بود. هنگامی که جاوید وزارت فرهنگ را به نادیده گرفتن امور آموزشی آذربایجان متهم کرد، خلیل ملکی که در آن هنگام معاون وزیر فرهنگ بود پاسخ داد که در استخدام آموزگار برای آذربایجان مشکل دارد، زیرا حتی آن اعضای توده‌ای که نمی‌توانستند به زبان آذری تدریس کنند هم از این استان رانده شده بودند.^۲ همچنین، هنگامی که پیشه‌وری خطاب به حزب توده و در مورد نیاز به قیام مسلحانه در سراسر ایران سخنرانی می‌کرد، بزرگ‌علوی، سخنان وی را قطع کرد و گفت که نیروهای شوروی در تهران، اصفهان و آبادان مستقر نیستند و حزب توده باید در اکثر مناطق نه تنها با ارتش بلکه با پلیس، ژاندارمری و قبایل مسلح هم به زدوخورد برخیزد.^۳ سرانجام رهبران فرقه بدون پیوستن به این جبهه متحد تهران را ترک کردند.

گرچه فرقه دموکرات سرانجام با حکومت مرکزی و چپ‌گرایان تهران به آشتی رضایت‌بخشی دست یافت، موقعیتش در آذربایجان در نتیجه فشارهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناسازگار به تدریج ضعیف شد. یکم، شاه می‌کوشید با خودداری از پذیرش فداییها به عنوان بخشی از ارتش ایران و با ارسال سلاح برای مخالفان حکومت تبریز - به ویژه طایفه ذوالفقاری زنجان، قبایل افشار نزدیک میاندوآب و شاهسونهای حومه اردبیل - در برابر اقدامات قوام برای دست‌یابی به سازش کارشکنی کند. به همین دلیل، در نیمه سال ۱۳۲۵، حکومت محلی نیروهای خود را از بخشی به بخش دیگر می‌برد تا شورشهای قبیله‌ای را سرکوب کند. دوم، فرقه دموکرات همواره با جمهوری کردستان بر سر مناطق دارای اقوام مختلف،

۱. س. جاوید، «خطاب به گردهمایی»، همانجا.

۲. انجمن ایرانیان سوسیالیست، «متن دفاع خلیل ملکی در دادگاه»، سوسیالیسم، ۲ (مهر ۱۳۲۵)، ۴۹-۵۰.

۳. بامشاد [اسم مستعار]، «توده و فرقه»، ارس، ۹ ژانویه ۱۹۴۷.

ارومیه، خوی و میاندوآب درگیری داشت. برخلاف آذری‌ها و مسیحیان محلی هوادار حکومت تبریز، کردها - به‌ویژه رؤسای آنها که مخالف اصلاحات ارضی بودند - دولت محافظه‌کارتر جمهوری مهاباد را ترجیح می‌دادند. کنسول انگلیس در تبریز گزارش می‌دهد که در مهرماه ۱۳۲۵، تنها به این دلیل که دو حکومت در آخرین لحظه اختلاف بر سر اعمال صلاحیت قضایی در مناطق مورد اختلاف را حل کردند، از برخورد مسلحانه جلوگیری شد.^۱ البته ناظر بیرونی به جمهوری کردستان و حکومت آذربایجان همچون دولتهای ساختگی دست‌نشانده اتحاد شوروی نگاه می‌کرد، ولی در واقع، کاملاً آشکار بود که اختلافات عمیق قومی آن دو حکومت را از هم جدا کرده است.

سوم، شورویها بنا به دلایلی که خودشان بهتر می‌دانند، تجهیزات نظامی اندکی به فرقه دادند. در حالی که آمریکاییان ارتش شاهنشاهی را به کامیونها، تانکها و سلاحهای سنگین مجهز کرده بودند، روسها چیزی بیشتر از تفنگهای معمولی، سلاحهای دستی و سبک به حکومت تبریز ندادند. کنسول انگلیس می‌نویسد که «روسها ساز و برگ نظامی چندانی در اختیار ارتش آذربایجان قرار نداده‌اند».^۲ چهارم، فرقه دموکرات علی‌رغم دادن وعده‌های گاه به‌گاه درباره احترام به مالکیت خصوصی، در جذب سرمایه شکست خورد. کنسول انگلیس می‌نویسد که حکومت تبریز نه تنها در جذب سرمایه‌های جدید بلکه در گرفتن وامهای بیشتر از سرمایه‌گذاران محلی و جلوگیری از خروج سودها از استان شکست خورد.^۳

پنجم، فرقه محبوبیت پیشین خود را رفته‌رفته از دست داد. فرقه برای رویارویی با کمبود مواد غذایی ناشی از برداشت بد محصول در تابستان ۱۳۲۵، بر قیمتها نظارت کرد، ۲۰ درصد سهم دهقانان و ۷۰ درصد سهم زمین‌داران از محصول را از آنها گرفت و برای قاچاقچیان غله از آذربایجان مجازات مرگ تعیین کرد. گرچه مخالفان رژیم، اصلاحات ارضی و نظارت بر قیمتها را علت کمبود مواد غذایی می‌دانستند، در واقع علت اصلی این کمبودها، بدی آب و هوا به‌ویژه طغیانها و بارشهای دیر هنگام بود. فرقه دموکرات برای ایجاد ارتشی قدرتمند، قانون دوسال

1. British Consul in Tabriz, 31 October 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52740.

2. British Consul in Tabriz, 7 May 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52667.

3. British Consul in Tabriz, 29 February 1946, F. O. 371/Persia 1946/34-52740.

خدمت نظام و وظیفه را برای همه بزرگسالان مذکر به تصویب رساند، طفره‌روندگان از این قانون را به‌عنوان فراریان از خدمت دستگیر کرد و فدائیان را که از خدمت در خارج از مناطق خودشان خودداری می‌کردند، به اعدام تهدید نمود. فرقه به منظور افزایش درآمدها و کاهش هزینه‌ها حقوق نظامیان را کاهش داد، جمع‌آوری مالیاتهای معوقه را جدی گرفت و بر مواد سوختی و کشتارگاهها مالیاتهای جدیدی وضع کرد. همچنین، در تلاش برای افزایش سودهای صنعتی و بهره‌وری کارگران، کارکنان اضافی کارخانه‌ها را مرخص، مزایای شغلی را قطع و بر نظم و انضباط کاری تأکید کرد. کنسول انگلیس در این باره می‌نویسد:

حکومت آذربایجان در رویارویی با مشکلات پایین آوردن هزینه زندگی و اداره کارخانه‌هایی که به دست گرفته است، به قطع کردن کمک هزینه کارگران کارخانه‌ها، روی آورده است. درحالی که در رژیم پیشین هر کارگر کارخانه نان و ذغال چوب رایگان و همچنین دو دست لباس و یک جفت کفش در سال دریافت می‌کرد، اکنون فقط دستمزد و شاید در برخی موارد یک دست لباس کارگری به دستش می‌رسد. کارگران این وضعیت را نمی‌خواهند ولی، در حالی که هم‌زمان پیشین آنها در قدرت هستند، نمی‌توانند در این زمینه کار چندانی انجام دهند.^۱

مشکلات حکومت تبریز، در گزارشی که کنسول انگلیس در اوایل مهرماه می‌فرستد این‌گونه خلاصه شده است:

دموکراتها در همه جبهه‌ها دچار مشکل شده‌اند. وضعیت مالی آنها ناامیدکننده است، فعالیت‌های کردها در ارومیه آنها را بلا تکلیف کرده است و اخلاص‌گران - که به گفته دموکراتها توسط مقامات فارس تجهیز شده‌اند - با فدائیان اردبیل درگیر هستند. اجرای برنامه حکومت برای گردآوری غلات جهت نیازهای زمستانی با مقاومت زمین‌داران و کشاورزان رویه‌رو شده و کسریهای مالیاتی، به خالی شدن خزانه‌های حکومت منجر شده است... کمبود نان جدیتر شده است و حزب باید با مردمی درگیر شود که ۹۰ درصدشان یا مخالف هستند یا کاملاً بی‌طرف. خرید و فروش را کد است چرا که مردم پول خود را پنهان می‌کنند و یا برای اطمینان به تهران منتقل می‌سازند.^۲

حکومت آذربایجان با این مشکلات درگیر بود که ناگهان در ۱۹ آذرماه، ارتش

1. Ibid., 31 May 1946.

2. Ibid., 30 September 1946.

شاهنشاهی از سه سو به این استان حمله ور شد. واکنش رهبران فرقه در برابر این مشکل، دوگانه بود. گروه نخست به رهبری جاوید و شبستری بر این باور بودند که نتیجه استادگی در برابر ارتش کشته شدن بیهوده فداییهای کم سلاح خواهد بود. گروه دوم به سردستگی پیشه‌وری و بی‌ریا یک مبارزه چریکی فرسایشی و طولانی علیه حکومت مرکزی را پیشنهاد می‌کرد. پس از یک بحث ۱۲ ساعته، جاوید و شبستری، احتمالاً با حمایت کنسول شوروی، بر اکثریت غلبه کردند و بی‌درنگ به نیروهای استانی فرمان آتش بس دادند.^۱ بدین ترتیب، در ۲۱ آذرماه، درست یک‌سال پس از برقراری این حکومت استانی، ارتش ایران وارد تبریز شد. در هفته‌های بعدی بیش از ۳۰۰ شورش در جریان زدوخوردها جان باختند، ۳۰ نفر در برابر جوخه‌های اعدام قرار گرفتند و حدود ۱۲۰۰ نفر به اتحاد شوروی گریختند. از رهبران رده بالا، بی‌ریا ناپدید شد؛ جاوید و شبستری به تهران برده شدند تا در آنجا به واسطه قوام مورد عفو ملوکانه قرار گیرند؛ و دیگران از جمله پیشه‌وری به آذربایجان شوروی گریختند. به گفته مقامات شوروی، پیشه‌وری دو سال بعد در جریان یک تصادف اتومبیل در اطراف باکو جان باخت.^۲

در سالهای پس از سرنگونی حکومت‌های تبریز و مهاباد، حزب توده موضع خود را درباره مسائل زبانی و استان چندین بار تغییر داد. از سقوط تبریز، در آذر ۱۳۲۵، تا تشکیل کنگره دوم حزب در اردیبهشت ۱۳۲۷، رهبران حزب توده، زیر فشار گروه روشنفکران تهرانی هوادار خلیل ملکی به سیاست دوپهلوی سالهای پیش از ۱۳۲۳ بازگشتند. مثلاً، کمیته مرکزی، طی بیانیه‌ای در دی‌ماه ۱۳۲۶ که دربرگیرنده سیاست‌های اصلی حزب بود، خواسته‌های اقتصادی، اجتماعی فرقه را تکرار کرد ولی از انجمن «ای ایالتی و زبانهای اقلیت سخنی به میان نیاورد. همچنین، رادمنش، در مقاله مهمی با عنوان «آذربایجان امروز» به این مسئله کمتر اشاره می‌کند ولی به دقت توضیح می‌دهد که چگونه حکومت مرکزی بیشتر اصلاحات فرقه به ویژه اصلاحات

۱. کنسول انگلیس در تبریز گزارش می‌دهد که مقامات شوروی در آذربایجان به پیشه‌وری توصیه کردند که موضع خود را تعدیل کند و در برابر حکومت مرکزی استادگی نکند. رک:

British Consul in Tabriz, 30 November 1946, F. O. 371/Persia 1947/34-61978.

۲. کشاورز، یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده تا سال ۱۳۳۶، مدعی است که پیشه‌وری را رهبران جمهوری آذربایجان کشته‌اند. رک: کشاورز، من متهم می‌کنم (تهران، ۱۳۵۷)، ص ۶۵.

ارضی آن را بی اعتبار و بی اهمیت کرده است.^۱

پس از شکست گروه خلیل ملکی، این سیاست نامشخص به زودی کنار گذاشته شد. در کنگره دوم حزب، نمایندگان به تشکیل انجمن‌های ایالتی و اعطای حقوق فرهنگی به اقلیتهای زبانی، رأی دادند. اعضای شرکت‌کننده در کنگره دوم همچنین یازده آذری و سه قاجار را به عضویت کمیته مرکزی و هیئت مشورتی که سی و سه عضو داشت، برگزیدند. بنابراین، ترک‌زبانان، نزدیک به ۴۲ درصد اعضای رهبری حزب را تشکیل دادند. افزون بر این، کنگره دوم خواستار برقراری روابط نزدیکتر با فرقه دموکرات کردستان شد و فرقه را به عنوان شعبه حزب توده در آذربایجان پذیرفت. البته دوازده سال بعد که فرقه دموکرات آذربایجان به شعبه ایالتی حزب توده در آذربایجان تبدیل شد این تصمیمات و ترتیبات رسمیت یافت.

حزب توده با به کار بستن تصمیمات کنگره دوم حزب تبلیغات درباره مسئله قومی را شدت بخشید. بنابراین، شعارهایی مانند «زنده باد اتحاد مردم ایران»، «زنده باد نهضت ملی آذربایجان و کردستان»، «نابودباد هر نوع سرکوب ملی» و «از حق خودمختاری ملی برای کردستان و آذربایجان پشتیبانی کنید» نیز به فهرست شعارهای خیابانی حزب افزوده شد.^۲ نامزدهای پارلمانی حزب، تقاضای تشکیل انجمن‌های ایالتی را نیز در برنامه تبلیغی خود مطرح کردند.^۳ در مراسم بزرگداشت دهمین سال درگذشت ارانی، روزنامه اصلی حزب، در شماره ویژه‌ای با عنوان «شهدای بزرگ ایران»، نه تنها از چهره‌های برجسته آذربایجان به ویژه حیدرخان، ستارخان و خیابانی بلکه از صدها مبارز کرد و آذری کشته شده در قیام ۲۵-۱۳۲۴ تمجید کرد.^۴ در هفتمین سالگرد برقراری حکومت خودمختار آذربایجان کمیته مرکزی حزب توده این قیام را به دلیل از بین بردن و «زمین‌داران فئودال» احیای «فرهنگ ملی آذربایجان» و تقویت «نیروهای دموکراسی و میهن پرستی در سراسر ایران» ستود.^۵ همچنین، حزب توده سازمان انجمن آذربایجان را در تهران تشکیل

۱. کمیته اجراییه موقت، «بیانیه»، مردم، ۱۵ دی ۱۳۲۵؛ ر. رادمنش، «آذربایجان امروز»، رزم ماهانه، ۱ (آذر ۱۳۲۶)، ۶-۲.

۲. کمیته مرکزی حزب توده، «شعارهای حزب توده»، رزم، ۸ دی ۱۳۳۱.

۳. نامه آذربایجان، ۱۸ دی ۱۳۳۱. ۴. مردم، ۱۲ بهمن ۱۳۲۸.

۵. کمیته مرکزی حزب توده، «افتخار مردم آذربایجان و کردستان»، رزم، ۲۴ آذر ۱۳۳۱.

داد؛ روزنامه‌ای به دو زبان فارسی و آذری با عنوان نامه آذربایجان منتشر کرد؛ و آذری‌های بسیاری را که بیرون از آذربایجان زندگی می‌کردند - به‌ویژه کارمندان دولت، روشنفکران، مغازه‌داران، دوره‌گردها و کارگران کارخانه‌ها - به عضویت حزب درآورد.

نمود سیاست حزب توده نسبت به اقلیتهای زبانی را می‌توان در یک جزوه حزبی با عنوان ملت و ملیت دید.^۱ این جزوه که در آذر ۱۳۲۸ با نام مستعار به چاپ رسید، دیباچه‌ای به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی داشت و بین سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۳۲ اغلب انتشارات حزب تجدید چاپ می‌کرد. ملت و ملیت با این نظریه لنین و استالین که یک ملت از مردم دارای زبان، فرهنگ، اقتصاد و سرزمین مشترک تشکیل می‌شود، آغاز، و با توصیف مسئله ملیت در امپراتوری اتریش - مجارستان و این هشدار که اگر مارکسیستها از حق خودگردانی ملی پشتیبانی نکنند اقلیتهای سرکوب شده را از خود دور خواهند کرد، ادامه می‌یافت. بخش پایانی کتاب هم در واقع تلاش برای کاربرد نظریه لنین و استالین در مورد ایران بود: گرچه ایران از ملیتهای مختلف بسیاری که هرکدام زبان ویژه خود را دارند تشکیل شده است، این ملیتها به واسطه شرکت در آفرینش یک فرهنگ غنی و مبارزه بزرگ علیه فئودالیسم، استبداد و امپریالیسم، گرد هم آمده‌اند. در این جزوه، پیشنهاد شده بود که به منظور تقویت همبستگی میان ملیتها، باید به اقلیتهای زبانی احترام گذاشته شود و حق خودگردانی ملی به رسمیت شناخته شود. بدین ترتیب، سرانجام حزب توده تا حدود اندکی موفق شده بود که نظریه مارکسیستی مبارزه طبقاتی را با نظریه خودگردانی ملی لنین درآمیزد.

۱. منتظم [نام مستعار]، ملت و ملیت (تهران: ۱۳۲۷).

بخش سوم

ایران معاصر

سیاست توسعه ناهمگون

تنها تقصیر شاه این است که در واقع به مردمش بیش از حد خوبی می‌کند. ایده‌ها و اندیشه‌های وی آنقدر بزرگ و متعالی است که قادر به درکشان نیستیم.

— وزیر دربار، به نقل از: M. Laing, *The Shah* (London, 1977), p. 231.

تثبیت قدرت (۱۳۳۲—۱۳۴۲)

شاه در دهه نخست، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدرت خود را تثبیت کرد و رهبران کودتا را به مناصب کلیدی گمارد: مثلاً، سرلشکر زاهدی، نخست‌وزیر؛ سرلشکر بختیار، فرماندار نظامی تهران؛ و سرهنگ هدایت، رئیس ستاد ارتش شد. وی، از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶، کمک مالی فوق‌العاده‌ای به ارزش ۱۴۵ میلیون دلار از ایالات متحده دریافت کرد تا دولت را از ورشکستگی نجات بخشد، روحیه سلطنت‌طلبان را بالا ببرد و به جامعه تجاری کشور اعتبار و اطمینان بدهد. همچنین، از همکاری‌های فنی سازمان اطلاعاتی اسرائیل، سیا (CIA) و اف. بی. ای (F.B.I) برای تشکیل پلیس مخفی جدیدی در سال ۱۳۳۶، با عنوان سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، استفاده کرد. شاه از حکومت نظامی، دادگاههای نظامی و قانون سال ۱۳۱۰ بر ضد «مرام اشتراکی» سود جست تا نه تنها حزب توده بلکه جبهه ملی و دیگر احزاب مخالف را تارومار کند. مثلاً، حزب ایران — ستون اصلی جبهه ملی — در سال ۱۳۳۶، به این بهانه که ده سال پیش با جنبش کمونیستی ائتلاف کرده

بود، منحل شد.^۱ پایان یافتن دعوی نفت با انگلیس نیز به سود شاه بود. او با کنارگذاشتن پافشاری مصدق درباره جزئیات ملی کردن صنعت نفت، اصل تقسیم بالمناصفه سود را پذیرفت و با کنسرسیومی متشکل از شرکت بریتیش پترولیوم انگلیس، مالک پیشین شرکت نفت و هشت شرکت نفتی اروپایی و آمریکایی قرارداد بست. در نتیجه این قرارداد جدید، درآمدهای نفتی ایران که در سال ۱۳۳۳ ۳۴ میلیون دلار بود، در سال ۱۳۳۵ به ۱۸۱، در سال ۱۳۳۹ به ۳۵۸ و در ۱۳۴۱ به ۴۳۷ میلیون دلار رسید.^۲ شاه با این درآمدهای هنگفت نفت و ۵۰۰ میلیون دلار کمک نظامی ایالات متحده بین سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲، می توانست شمار نیروهای مسلح را از ۱۲۰،۰۰۰ به بیش از ۲۰۰،۰۰۰ افزایش دهد و میزان بودجه نظامی را از ۸۰ میلیون دلار در سال ۱۳۳۳ به تقریباً ۱۸۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ برساند (به قیمتها و نرخ ارز سال ۱۹۶۰).^۳

شاه، در دهه ۱۳۳۰، بر بیشتر بخشهای جامعه به ویژه طبقه روشنفکر و کارگر شهری کاملاً مسلط بود. استانداران، با استفاده از ژاندارمری و شهربانی به شدت بر انتخابات نظارت می کردند و بدین ترتیب عنان اختیار هر دو مجلس شورای ملی و سنا را در دست داشت. درباریان قدیمی و کهنه کار، از جمله دکتر منوچهر اقبال و اسدالله علم مجلس را به دو حزب سلطنت طلب تقسیم کردند. اقبال، که با افتخار خود را «نوکر» شاه معرفی می کرد، رهبر حزب ملیون بود و علم، دوست دوران کودکی شاه و زمین دار بزرگ منطقه بیرجند، هدایت حزب مردم را برعهده داشت. بنابراین دو حزب نامبرده به احزاب «بله قریان» و «چشم قریان» معروف شده بودند. همچنین اصلاحیه های قانون اساسی، از یک سو با پایین آوردن میزان حد نصاب لازم برای رأی گیری، احتمال هرگونه مخالفت آتی را در مجلس کاهش داد؛ از سوی دیگر، با دادن حق و تو در مصوبه های مالی به شاه، او را تقویت کرد. براساس قوانین دیگر، شمار نمایندگان مجلس از ۱۳۶ نفر به ۲۰۰ نفر و دوره آن از دو سال به چهارسال افزایش یافت. افزون بر اینها، ساواک نیز رفته رفته شبکه های خود را

۱. اطلاعات، ۱۱ بهمن ۱۳۳۵.

۲. F. Fersharaki, *Development of the Iranian Oil Industry* (New York, 1976), p. 133.

۳. Stockholm International Peace Research Institute, *World Armaments and Disarmament: Year Book for 1972* (Cambridge, Mass., 1972), p. 86.

گسترش داد، به واسطه وزارت کار، اتحادیه‌هایی ایجاد کرد و امکان یافت تا اشخاصی را که به دانشگاه، ادارات و کارخانه‌های عظیم دولتی وارد می‌شدند با دقت بررسی و تفتیش کند. در نتیجه، شمار اعتصابات عمده در مراکز صنعتی که در سال ۱۳۳۲، ۷۹ مورد بود در سال ۱۳۳۳ به هفت مورد و در سال‌های ۳۶-۱۳۳۴ به سه مورد رسید. اقبال، هنگام رسیدن به نخست‌وزیری در فروردین ۱۳۳۶، نفرت خود را از واژه «اعتصاب» که به عقیده‌اش حزب توده وارد زبان فارسی کرده بود آشکار کرد و هشدار داد که در زمان نخست‌وزیری‌اش نمی‌خواهد چیزی درباره اعتصاب بشنود.^۱ گرچه برخورد شاه با طبقه روشنفکر و کارگر قاطعانه بود، در ارتباط با خانواده‌های بزرگ زمین‌دار و طبقه متوسط بازار جانب احتیاط را رعایت می‌کرد تا موجب رنجش و ناراحتی آنان نشود. پیشنهاد مصدق مبنی بر افزایش سهم دهقان از محصول به بایگانی سپرده شد. خانواده‌های اشرافی زمین‌دار مانند علم، علاء، حکمت، ذوالفقاری، قراگوزلو، اردلان، بیات، دولو، بختیاری، هدایت و فرمانفرما هنوز در تهران و دیگر استانها قدرت داشتند. نسبت نمایندگان زمین‌دار در مجلس از ۴۹ درصد در مجلس هفدهم (۳۲-۱۳۳۱) به ۵۰ درصد در مجلس هجدهم (۳۴-۱۳۳۲) و ۵۱ درصد در مجلس نوزدهم (۳۹-۱۳۳۵) رسید.^۲ همچنین، هنگامی که نخست‌وزیر وقت، زاهدی، در فروردین ۱۳۳۴ تلاش کرد تا رئیس خانواده ذوالفقاری را از ورود به مجلس بازدارد، شاه برای تثبیت قدرت خود زاهدی را برکنار و علاء، درباری کهنه کار را به نخست‌وزیری منصوب کرد.

شاه در برخورد با طبقه متوسط سنتی هم محتاط بود. او و همسرش ثریا همواره برای زیارت به مکه، کربلا، قم و مشهد می‌رفتند. رهبران برجسته دینی، به ویژه آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله بهبهانی و امام جمعه تهران همچنان دسترسی آسانی به دربار داشتند. آیت‌الله کاشانی و همکارش قنات‌آبادی مدت کمی در سال ۱۳۳۵ در زندان به سر بردند و هنگامی که رسماً جدایی خود را از فدائیان اسلام اعلام کردند و پذیرفتند که نسبت به اعدام قاتلان رزم‌آرا اعتراض نکنند، آزاد شدند. دولت نسبت به تقویت و حمایت از مذهب متعهد می‌شد و همواره حزب توده را «دشمن مالکیت خصوصی و اسلام» می‌خواند. در سال ۱۳۳۴، فرماندار نظامی تهران یک گروه

۱. نقل از ر. نامور، رژیم ترور و اختناق (بی‌نا، ۱۳۴۱)، ص ۱۳.

۲. ز. شجعی، نمایندگان مجلس شورای ملی (تهران، ۱۳۴۴)، ص ۱۷۶.

مذهبی را تشویق کرد تا مرکز اصلی بهائیان در تهران را غارت کنند. بازاریان نیز استقلال نسبی خود را تا حد زیادی حفظ کردند. رژیم شاه تنها دو بازرگان را به دلیل نقش آنها در زمان مصدق بازداشت کرد، از نظارت بر قیمت‌ها خودداری نمود، ارتش را از مکانهای تجاری خارج کرد و حتی پس از سال ۱۳۳۶ که شورای عالی اصناف در تهران تشکیل شده بود به اصناف اجازه داد تا افراد موردنظر خود را برگزینند. از سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، شاه تنها یکبار از این سیاست عدم مداخله خود تخطی کرد. در سال ۱۳۳۳ که رهبران صنفی در اعتراض به قرارداد نفتی با کنسرسیوم اعتصاب کردند وی دستور داد تا نیروهای نظامی به بازار تهران وارد شوند. البته حضور نظامیان در بازار تنها دو روز طول کشید.

این سیاست دوگانه جذب طبقات سنتی و نظارت شدید بر طبقات جدید، ناگهان در سالهای ۱۳۳۹-۱۳۴۲ به دلیل بحران شدید اقتصادی و فشار آمریکا برای اصلاحات ارضی برهم خورد. از سال ۱۳۳۳، که دولت با پی بردن به کافی نبودن درآمدهای نفتی برای تأمین هزینه برنامه بلندپروازانه هفت ساله و همچنین هزینه‌های فزاینده نظامی به کسر درآمد دچار شد و به دریافت وامهای هنگفت از خارج روی آورد، این بحران اقتصادی آغاز شد. کسر درآمد با برداشت بد محصول در سالهای ۳۹-۱۳۳۸ هم‌زمان شد و شاخص هزینه زندگی نسبتاً ثابت سالهای ۳۶-۱۳۳۳ را از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ بیش از ۳۵ درصد افزایش داد.^۱ دریافت وامهای سنگین هم اندوخته‌های خارجی کشور را به کلی خالی و در نتیجه ایران را به تقاضای کمکهای فوق‌العاده از صندوق بین‌المللی پول و ایالات متحده وادار کرد. شرطهای صندوق بین‌المللی پول برای پرداخت یک کمک ۳۵ میلیون دلاری این بود که ایران بودجه خود را سامان دهد، حقوق و دستمزدها را پایین آورد و برخی برنامه‌های توسعه را تعدیل کند. دولت کیندی هم در راستای این اعتقاد که اصلاحات لیبرالی بهترین سد حفاظتی در برابر انقلابهای کمونیستی است، پرداخت کمک ۸۵ میلیون دلاری را مشروط به این کرد که شاه لیبرالها را وارد کابینه کند و برای اجرای اصلاحات ارضی گامهای اساسی بردارد.

این مشکلات اقتصادی و فشارهای خارجی موجب بی‌ثباتی رژیم شد. شمار

1. Central Bank of Iran, *Bulletin*, 8 (June 1970), 673-93.

اعتصابات بزرگ که در سالهای ۳۶-۱۳۳۴ بیش از سه مورد نبود، در سالهای ۴۰-۱۳۳۶ به بیش از بیست مورد رسید که برخی با درگیریهای خونین میان اعتصابیون و نیروهای مسلح پایان یافت. همچنین، از هنگامی که شاه برای خشنودی و اشنگتن اجازه داد تا نامزدهای مستقل و جبهه ملی هم وارد صحنه انتخابات شوند، انتخابات مجلس بیستم که از خرداد ۱۳۳۹ همچون مسابقه‌ای مهارشده میان دو حزب سلطنت طلب آغاز شده بود به صورت کشمکش شدیدی درآمد. شاه که به دنبال اتهامات و شکایات فراوان درباره فریبکاری و تقلب در انتخابات دستپاچه شده بود، انتخابات را متوقف و شریف‌امامی را به جای اقبال که رهبر حزب ملیون هم بود به نخست‌وزیری تعیین کرد. شریف‌امامی، هرچند درباری کهنه کاری بود، به هیچ حزبی وابستگی نداشت. شریف‌امامی، صرفاً نه‌ماه در قدرت باقی ماند، زیرا در جلب کمک‌های آمریکا ناموفق بود، به دنبال اقدامات سختگیرانه‌اش منفورتر شد و در درگیری خشونت‌بار اطراف مجلس بین شهربانی و کارکنان دولت، به‌ویژه آموزگاران که به کاهش حقوقها معترض بودند، مسئول شناخته شد.

شاه با استعفای شریف‌امامی، نخست‌وزیری را به فرد موردنظر آمریکا یعنی دکتر علی امینی واگذار کرد. امینی به چند دلیل مورد علاقه آمریکا بود. وی هنگامی که در اوایل دهه ۱۳۳۰ سفیر ایران در واشینگتن بود، اعتماد وزارت خارجه آمریکا را به دست آورده بود. او در مقام رئیس هیئت گفتگوکننده ایران با شرکتهای نفتی در سال ۱۳۳۳، نشان داده بود که می‌تواند تصمیماتی مخالف نظر عمومی اتخاذ کند. او از آن هنگام که وزیر دارایی دولت مصدق بود رابطه خود را با بیشتر رهبران جبهه ملی حفظ کرده بود و مهمتر از همه اینکه همچون یک اشرافی تکرور، از اواسط دهه ۱۳۲۰ که به همراه برادر بزرگترش ابوالقاسم امینی به گروه قوام پیوسته بود از اصلاحات ارضی پشتیبانی می‌کرد. خود شاه از امینی به شدت متنفر بود، به دلیل همکاریهای پیشین او با قوام و مصدق به او اعتماد نداشت و به طرح تحولات سیاسی و اصلاحات اقتصادی او بدگمان بود. همچنان که شاه بعدها در گفتگویی با یک خبرنگار آمریکایی اظهار داشت، دولت کندی او را به انتخاب امینی برای

نخست‌وزیری و ادار کرده بود.^۱

امینی پس از به قدرت رسیدن تصمیمات بحث‌انگیزی اتخاذ کرد. مجلس جدید (بیستم) را که بسیاری از نمایندگان زمین‌دار محافظه‌کار در آن حضور داشتند منحل کرد؛ سپهبد بختیار بدنام را که از سال ۱۳۳۶ رئیس ساواک بود از کشور بیرون کرد؛ با جبهه ملی گفتگو کرد؛ و همچنین سه پست وزارت را به اصلاح‌طلبان طبقه متوسط که در گذشته از نفوذ سیاسی شاه و عملکرد فاسد خانواده‌های زمین‌دار انتقاد کرده بودند، واگذار کرد. وزارت دادگستری با گروه ضدفساد قدرتمندش به نورالدین الموتی، یکی از رهبران پیشین حزب توده که در سال ۱۳۲۶ برای پیوستن به قوام از آن حزب کناره‌گیری کرده بود، واگذار شد. وزارت فرهنگ را محمد درخشش که به‌عنوان سخنگوی آموزگاران از پشتیبانی حزب توده و جبهه ملی برخوردار بود، به دست گرفت و مهمتر از همه، حسن ارسنجانی، روزنامه‌نگار تندرو، همکار نزدیک قوام و پشتیبان اصلاحات ارضی از اوایل دهه ۱۳۲۰، به‌عنوان وزیر کشاورزی انتخاب شد.

ارسنجانی در طی چهارماه، نخستین تلاش گسترده و جدی را برای تقسیم اراضی در ایران آغاز کرد. قانون اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱، که بعدها به مرحله اول اصلاحات ارضی معروف شد، سه ماده اصلی داشت. نخست، زمین‌داران می‌بایست همه زمینهای کشاورزی مازاد بر یک ده شش‌دانگ را که چه در یک‌جا چه به صورت پراکنده باشد به دولت بفروشند. البته صاحبان مرکبات، مزارع چای، باغداران و کشتزارهای مکانیزه از این قانون مستثنا شدند. دوم، غرامت زمین‌داران برحسب ارزیابیهای مالیاتی پیشین محاسبه و طی ده سال پرداخت می‌شد. سوم، زمینهایی که دولت می‌خرید می‌بایست بلافاصله به کشاورزانی که بر روی همان زمینها کار می‌کردند فروخته شود. همچنان که ارسنجانی همواره تأکید می‌کرد، هدف از اصلاحات ارضی ایجاد طبقه کشاورزان مستقل بود.^۲ ارسنجانی با رهایی از موانع پارلمانی، اجرای اصلاحات ارضی خود را نخست از آذربایجان، جایی که خاطره تقسیم اراضی سال ۱۳۲۵ هنوز باقی بود، آغاز کرد.

هرچند دولت امینی اصلاحات ارضی را اجرا و شرایط دشوار صندوق

۱. *U. S. news and World Report*, 27 January 1969.

۲. ح. ارسنجانی، «مسئله اصلاحات ارضی در ایران»، *مجله مسائل ایران*، ۱ (آذر ۱۳۴۱)، ص ۹۷-۱۰۴.

بین‌المللی پول را عملی کرد، تنها چهارده ماه بر سر قدرت باقی ماند. دلایل سقوط امینی عبارت بود از: یکم، این اقدامات تندرو نارضایتی عمومی را تشدید کرد؛ دوم، جبهه ملی پشتیبانی از او را به انحلال ساواک و برگزاری انتخابات آزاد مشروط نمود؛ و سوم، او نتوانست هنگامی که بر سر موضوع ضرورت کاهش بودجه نظامی با شاه درگیر بود پشتیبانی آمریکا را به دست آورد. بدین ترتیب، ایالات متحده، نه برای نخستین بار، در برابر یک نخست‌وزیر اصلاح‌گر جانب شاه را گرفت. با کناره‌گیری امینی، شاه، علم، رهبر حزب مردم را مأمور تشکیل کابینه جدید کرد. علم، در ماه‌های بعدی، زمینه‌های دستکاری در انتخابات مجلس بیست و یکم را آماده کرد، وزارت کشاورزی را به یک تیمسار ارتش سپرد، میزان بودجه تعاونی‌های روستایی را بسیار کاهش داد و از همه مهمتر اینکه طرح‌های ارسنجانی را برای مرحله دوم اصلاحات ارضی تعدیل کرد. براساس این قانون تعدیل یافته، زمین‌دارانی که مشمول مرحله اول نشده بودند اجازه یافتند تا ۱۵۰ هکتار زمین غیرمکانیزه را برای خود نگه‌دارند. در خصوص زمینهای مازاد نیز پنج راه‌حل به آنها پیشنهاد شد: می‌توانستند زمینها را به مدت سی سال به دهقانان اجاره دهند؛ زمینها را به قیمت توافق شده به دهقانان بفروشند؛ زمینها را براساس سهم‌بندی گذشته محصول تقسیم کنند؛ شرکتهای سهامی زمین‌دار-دهقان تشکیل دهند؛ و یا اینکه حق کشت دهقانان را یکجا خریداری کنند. متولیان موقوفات نیز می‌توانستند زمینهای خود را به صورت اجاره‌های نودونه ساله و یا قراردادهای پنج‌ساله اجاره دهند. بدین ترتیب، قانون مرحله دوم اصلاحات ارضی به زمین‌داران اجازه داد تا جایی که کشاورزان اجاره‌دار، کارگران مزدبگیر یا ماشین‌آلات کشاورزی را جایگزین نسق‌داران کنند و تا حدود نصف یک ده‌شش‌دانگ را برای خود حفظ کنند. هدف ارسنجانی این بود که تا حد ممکن کشاورزان مستقلاً به وجود آورد؛ و منظور شاه از بین بردن زارعان و تا حد امکان حفظ زمین‌داران تجاری بود. در سالهای بعد، این تفاوت ظریف می‌بایست پیامدهای عمده‌ای داشته باشد.

گرچه اصلاحات ارضی از اقدامات دولت امینی بود و جنبه‌های تندروانه آن برطرف شد، شاه آن را ابتکار خود معرفی کرد و با بهره‌برداری از آن، طرح

شش ماده‌ای جنجالی معروف به انقلاب سفید را اعلام کرد. این طرح شش ماده‌ای افزون بر تقسیم اراضی، ملی کردن جنگلها، فروش کارخانه‌های دولتی به سرمایه‌گذاران خصوصی، فروش سهام کارخانه‌ها به کارگران، اعطای حق رأی به زنان و ایجاد سپاه دانش را دربرمی‌گرفت. شاه برای مشروعیت بخشیدن به «انقلاب» همه‌پرسی سراسری برگزار کرد. براساس گزارشهای دولت، در بهمن‌ماه ۱۳۴۱، ۹۹/۹ درصد رأی‌دهندگان این طرح شش ماده‌ای را تأیید کردند.

بیهودگی این تلاشها در خرداد ۱۳۴۲ (اوایل ماه محرم) که هزاران تن از مغازه‌داران، روحانیون، کارمندان، آموزگاران، دانش‌آموزان و دانشجویان، کارگران مزدبگیر و بیکار علیه شاه به خیابانها ریختند، آشکار شد. فراخوانی مردم به راهپیمایی علیه شاه، توسط اصناف، بازاریان، جبهه ملی و مهمتر از همه چهره مخالف جدیدی به نام آیت‌الله روح‌الله خمینی انجام گرفت. پایگاه اجتماعی این مجتهد شصت و چهارساله، قشر بازرگانان سابقه‌دار، زمین‌داران کوچک و روحانیون معمولی بود. جد پدری وی، یک بازرگان جزء بود که از خراسان به کشمیر مهاجرت کرده بود. پدر بزرگ او که متولد هند بود به ایران بازگشته، در یکی از روستاهای خمین در نزدیکی اراک مزرعه‌ای خریده بود. پدر وی تا سال ۱۲۸۰ شمسی از راه این ملک کوچک امرار معاش می‌کرد. در همان سال حاکم محلی زمینش را تصرف می‌کند و خود او نیز کشته می‌شود. آیت‌الله خمینی پس از مرگ پدر زیر نظر خویشاوندان مادری خود که بسیاری از آنان روحانیون معمولی بودند، بزرگ شد. آنها نخست او را به مکتب‌خانه اصلی اراک و سپس به مدرسه معروف فیضیه قم فرستادند تا نزد آیت‌الله عبدالکریم حائری، مجتهد برجسته وقت، تحصیل کند. او پس از تکمیل تحصیلات، به تدریس فلسفه و فقه اسلامی در فیضیه پرداخت، به‌عنوان دستیار مخصوص آیت‌الله بروجردی کار کرد، با دختر یکی از مجتهدان معروف ازدواج کرد و بعدها دختر خود را نیز به عقد پسر آیت‌الله بروجردی درآورد. همچنین شایع بود که وی شعر هم می‌سروده است.

آیت‌الله خمینی در نخستین کتاب خود با عنوان کشف الاسرار که در سال ۱۳۲۴ منتشر شد، از ایجاد نظام حکومت اسلامی بحث کرده است و بدون رد کلی اصل سلطنت، رضاشاه را مسئول بدرفتاری با علما می‌داند. ولی با وجود این نظرات، به سه دلیل از مبارزه‌های سیاسی دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ برکنار ماند: ترس از

کمونیسم؛ رفتار تحقیرآمیز ملی‌گرایان به‌ویژه مصدق نسبت به روحانیون؛ و جلوگیری آیت‌الله بروجردی که تا دهه ۱۳۳۰ پشیمان مهم شاه بود. آیت‌الله خمینی، پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی از این محدودیت‌های یافت و در سالهای ۴۴-۱۳۴۱ سخنرانیهای خود را آغاز کرد. هرچند بیشتر روحانیون به‌دلیل اصلاحات ارضی و حقوق زنان با رژیم مخالفت می‌کردند، آیت‌الله خمینی ضمن درک استادانه مسائل سیاسی فراگیرتر با دقت و احتیاط فراوان از طرح موضوعات پیشین دوری جست و به مسائل دیگری که توده مردم را بیشتر خشمگین می‌ساخت پرداخت.^۱ وی از رژیم به دلیل رواج فساد، تقلب در انتخابات، نقض قانون اساسی، سرکوب مطبوعات و احزاب سیاسی، از بین بردن استقلال دانشگاه، نادیده گرفتن نیازهای اقتصادی بازرگانان، کارگران و دهقانان، تضعیف و نابودی اعتقادات اسلامی مردم، تشویق غرب‌زدگی، اعطای «کاپیتولاسیون» به بیگانگان، فروش نفت به اسرائیل و تشدید مداوم دیوان‌سالاری دولتی به شدت انتقاد کرد.^۲ بدین ترتیب، نه برای آخرین بار، مسائل مورد علاقه عمومی را انتخاب کرده بود.

قیام خرداد ۱۳۴۲ سه‌روز به‌طول انجامید، صدها - و شاید هزاران - کشته برجای گذاشت و نه‌تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را هم دربرگرفت.^۳ البته رژیم این قیام را سرکوب کرد و از گسترش آن به شهرهای دیگر جلوگیری کرد. کارمندان و کارگران بخش صنعتی به‌ویژه کارگران صنعت نفت نیز در سازمان‌دهی یک اعتصاب عمومی با شکست روبه‌رو شدند. نیروهای مسلح تنها پس از سه روز عملیات، اوضاع را به حالت عادی بازگرداندند. رهبران مخالف نیز نه به دنبال تحولاتی تندرو، بلکه اصلاحات معتدل بودند. آیت‌الله خمینی در یکی از اعلامیه‌های خود اظهار می‌دارد: «نسل ما به خاطر دارد که مردم ایران در شهریور ۱۳۲۰ از اینکه قدرتهای خارجی اشغال‌گر شاه را ساقط کردند واقعاً خوشحال شدند. من نمی‌خواهم این شاه هم به سرنوشت شاه قبلی دچار شود. به همین خاطر به شاه

۱. تنها در یکی از اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۳، با حق رأی زنان مخالفت شده است.
 ۲. برای آگاهی از سخنان و اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی، در سالهای ۴۲-۱۳۴۳، رک: مدرسه فیضیه، زندگی‌نامه امام خمینی (تهران، ۱۳۵۸)، جلد ۲، ص ۱-۱۷۷.
 ۳. براساس گزارش ۲۴ آبان ۱۳۵۷ واشنگتن پُست، فقط در تهران بیش از ۱۰۰۰ نفر کشته شدند. به گفته ماروین زوینس، که در تهران شاهد عینی ماجرا بود، «به یقین هزاران تن کشته و زخمی شدند.» رک:

نصیحت می‌کنم که به علمای دین احترام بگذارد، به اسرائیل کمک نکند و از اشتباهات پدرش عبرت بگیرد.»^۱ البته آیت‌الله خمینی تا اواخر دهه ۱۳۴۰ خواستار از بین رفتن سلطنت و برقراری جمهوری اسلامی نبود.

شاه، پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، رهبران جبهه ملی را دستگیر و آیت‌الله خمینی را به ترکیه تبعید کرد که از آنجا به عراق رفت. بدین ترتیب، شاه یکبار دیگر مخالفان را تارومار کرد. هرچند شاه توانست قدرتش را تثبیت کند، خاطره کشتارهای خرداد ۱۳۴۲ آتش زیر خاکستر باقی ماند تا در فرصتی مناسب شعله‌ور شود. همچنان که بحران تنباکوی سال ۱۲۹۱ تمرینی برای انقلاب مشروطه بود، رویدادهای خرداد ۱۳۴۲ نیز تمرینی بود برای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷.

توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

دو تفسیر بسیار متفاوت در تبیین عوامل ریشه‌ای انقلاب اسلامی عنوان شده است. برپایه تفسیر نخست - که مورد پذیرش طرفداران رژیم پهلوی است - انقلاب اسلامی بدان سبب روی داد که روند نوسازی شاه برای مردم سنت‌زده و واپس‌گرای او بیش از حد گسترده و شتابان بود. برپایه تفسیر دیگر - که مورد نظر مخالفان رژیم است - نوسازی ناکافی شاه و دست‌نشانده سازمان سیا بودن او در عصر ملی‌گرایی، بی‌طرفی و جمهوری‌خواهی، علل اصلی انقلاب بود. بحث اصلی فصل حاضر این است که دو تفسیر نامبرده نادرست یا به بیان دقیق‌تر، نیمه‌درست است؛ یعنی علت وقوع انقلاب این بود که شاه در حوزه اقتصادی - اجتماعی نوسازی کرد و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در حوزه دیگر - حوزه سیاسی - نوسازی نماید؛ و این ناتوانی حلقه‌های پیونددهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد، راههای ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست، شکاف بین گروههای حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد و مهمتر از همه اینکه پلهای ارتباطی اندکی را که در گذشته پیونددهنده نهاد سیاسی با نیروهای اجتماعی سنتی به‌ویژه بازار و مراجع دینی بود، ویران ساخت. بدین ترتیب، در سال ۱۳۵۶، شکاف میان نظام اقتصادی - اجتماعی توسعه‌یافته و

۱. نقل‌شده از: مدرسه فیضیه، زندگانی‌نامه امام خمینی، I، ص ۴۰-۴۱.

نظام سیاسی توسعه نیافته آنچنان عریض بود که تنها یک بحران اقتصادی می توانست کل رژیم را متلاشی سازد. پس انقلاب نه به دلیل توسعه بیش از حد و نه توسعه نیافتگی، بلکه به سبب توسعه ناهمگون روی داد.

توسعه اجتماعی - اقتصادی، بیشتر به واسطه درآمدهای روزافزون نفت عملی شد. میزان درآمد نفت که در سال ۱۳۴۲، ۵۵۵ میلیون دلار بود در سال ۱۳۴۷ به ۹۵۸ میلیون دلار، در سال ۱۳۵۰ به ۱/۲ میلیارد دلار، در سال ۱۳۵۳ به ۵ میلیارد دلار و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت در بازارهای جهانی، در سال ۱۳۵۵ به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید.^۱ در سالهای بین ۵۳-۱۳۴۳ کل درآمدهای نفتی به ۱۳ میلیارد دلار و از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار رسید. البته - همچنان که بسیاری از منتقدان اغلب بیان می کردند - گرچه پولهای هنگفتی در نتیجه اسراف کاریهای سلطنتی، بنا کردن قصرها، مصارف اداری، فساد بیش از حد، ایجاد تأسیسات هسته‌ای و خرید سلاحهای بسیار پیچیده‌ای که حتی برای بیشتر کشورهای عضو ناتو گران قیمت بود به هدر می رفت، این هم واقعیت داشت که مقادیر بسیار بیشتری به بخشهای مولد اقتصاد جامعه تزریق می شد. تزریق این پولها یا به طور غیرمستقیم از طریق بانک توسعه صنعت و معدن ایران بود که دولت پشتیبانی می کرد و وامهای کم بهره‌ای در اختیار سرمایه گذاران خصوصی قرار می داد، یا به صورت مستقیم و از طریق بودجه سالانه دولتی و برنامه‌های عمرانی سوم (۴۶-۱۳۴۱) چهارم (۵۱-۱۳۴۶) و پنجم (۱۳۵۱-). با اجرای برنامه سوم و چهارم که بیش از ۹/۵ میلیارد دلار هزینه داشت، رشد سالانه تولید ناخالص ملی، در سالهای ۴۹-۱۳۴۱ به ۸ درصد، در ۱۳۵۱ به ۱۴ درصد و در ۱۳۵۲ به ۳۰ درصد رسید. در برنامه‌های

۱. آمارهای آمده در این فصل از منابع زیر استخراج شده است: سازمان برنامه و بودجه ایران، سالنامه آماری کشور (تهران، ۱۳۵۶)؛ ا. اشرف، شاخصهای اجتماعی ایران (تهران: ۱۳۵۵)؛ وزارت کشور، آمار عمومی (تهران، ۱۳۳۶)؛ جلد دوم: بانک توسعه صنعت و معدن ایران، پانزدهمین گزارش سالانه (تهران، ۱۳۵۴)؛

International Labor Office, "Employment and Income Policies for Iran" (Unpublished report, Geneva, 1972), Appendices B-1; G. Lenczaowski, ed., *Iran Under the Pahlavis* (Stanford, 1978); J. Jacqz, ed., *Iran: Past, Present and Future* (New York, 1976); H. Amirsadeghi, ed., *Twentieth-Century Iran* (London, 1977); J. Amuzegar, *Iran: An Economic Profile* (Washington, D. C., 1977).

عمرانی اول طرحهای زیربنایی از جمله سیستم حمل و نقل و بخش کشاورزی به ویژه اصلاحات ارضی و طرحهای بزرگ آبرسانی موردنظر بود. برنامه‌های عمرانی بعدی هم به صنعت، معدن و منابع انسانی اختصاص یافته بود.

در برنامه‌های سوم و چهارم بیش از ۳/۹ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی شد. بین سالهای ۱۳۴۲-۵۶ سدهای بزرگی در دزفول، کرج و منجیل ساخته شد که در نتیجه آن تولید برق از نیم میلیارد به ۱۵/۵ میلیارد کیلووات ساعت افزایش یافت. با توسعه بنادر، حجم واردات ۴۰۰ درصد افزایش یافت؛ بندر انزلی، بندر شاهپور، بوشهر و خرمشهر نوسازی و کار احداث بندری جدید در چاه‌بهار آغاز شد. بیش از ۸۰۰ کیلومتر راه آهن ریل‌گذاری شد و بنابراین در اواسط دهه ۱۳۵۰، رؤیای رضاشاه مبنی بر وصل شدن تهران به اصفهان، تبریز، مشهد، دریای خزر و خلیج فارس تحقق یافت. همچنین، بیش از ۲۰,۰۰۰ کیلومتر راه ساخته شد و تا اواسط دهه ۱۳۵۰، راههای آسفالته، شهرهای بزرگ را به هم متصل کرد و جاده‌های مناسب درجه دو، روستاهای بزرگتر را به بازارهای شهری محلی پیوند داد. در این سالها، رسانه‌های گروهی نیز رشد چشمگیری داشت. شمار رادیو از ۲ به چهار میلیون، تلویزیون از ۱۲۰,۰۰۰ به ۱,۷۰۰,۰۰۰ دستگاه و شمار بلیطهای فروخته شده سینماها از ۲۰ به ۱۱۰ میلیون قطعه رسید. این توسعه، همراه با تجاری‌کردن کشاورزی و استقرار برخی عشایر و ایلات دو نتیجه متناقض به دنبال داشت. در استانهای مرکزی هنگامی که جمعیت روستایی از انزوای سنتی خود بیرون آمدند و با شهرها و حکومت مرکزی پیوند یافتند، هویت ملی نیز ریشه دوانید. در استانهای دورتر از مرکز که هویت قومی مبتنی بر روستا و طایفه جای خود را به هویت گسترده‌تر مبتنی بر زبان و فرهنگ داد، احساسات و هویت قومی نیز تقویت شد. روستاییان و ایلیاتی‌هایی که در گذشته خود را به جوامع کوچک محلی وابسته می‌دانستند اکنون خود را گُرد، ترکمن، عرب، لُر، بلوچ و یا آذری قلمداد می‌کردند. این پدیده متضمن پیامدهای آشکاری در آینده بود.

در برنامه‌های سوم و چهارم حدود ۱/۲ میلیارد دلار نیز به بخش کشاورزی اختصاص یافت. این بودجه از دو راه هزینه می‌شد. راه نخست هزینه برای احیای اراضی و پرداخت یارانه برای استفاده از تراکتور، کودهای شیمیایی و از بین بردن آفتهای زراعی بود. از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، با اجرای طرحهای آبیاری بیش از ۲۴۰

هزار هکتار از زمینها به زیر کشت رفت، شمار تراکتور از ۳,۰۰۰ به ۵۰,۰۰۰ دستگاه رسید و توزیع کودهای شیمیایی از ۴۷,۰۰۰ تن به حدود ۱,۰۰۰,۰۰۰ تن افزایش یافت. راه دوم، تأمین هزینه برنامه اصلاحات ارضی بود. گرچه طرحهای ارسنجانی تعدیل یافته بود، مرحله اول اصلاحات ارضی - و مرحله سوم که در سال ۱۳۵۲ به منظور تبدیل اجاره‌داران به مالکان خصوصی تدوین شده بود - زمین‌داران بزرگ قدیمی را از بین برد، کشت تجاری را تشویق کرد و در نتیجه ساختار طبقاتی روستایی را اساساً دگرگون کرد. بنابراین، در اوایل دهه ۱۳۵۰، سه طبقه متمایز در روستاها وجود داشت:

۱. مالکان غایب، که عبارت بودند از خانواده سلطنتی، اوقاف، دست‌اندرکاران کشاورزی تجاری، از جمله شرکتهای چندملیتی و زمین‌داران قدیمی که از گریزگاههای عمدی موجود در قانون - گریزگاههایی که به زمین‌داران اجازه می‌داد تا به بهانه‌های کشت مکانیزه، اجاره، یا کشت چای و خشکبار و مرکبات، زمینهای بسیاری را برای خود نگه‌دارند - استفاده کرده بودند. براساس گزارش اداره بین‌المللی کار در سال ۱۳۵۱، ۳۵۰ خانواده بیش از ۳۰۰ هکتار؛ ۱۰۰۰ خانواده بین ۳۰۰ و ۲۰۰ هکتار؛ و ۴۰۰۰ خانواده بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ هکتار زمین در اختیار داشتند.^۱ افزون بر این، زمین‌داران بزرگ، حدود ۴۰,۰۰۰ زمین‌دار جزء - بیشتر از کارمندان دولت، افسران ارتش و سرمایه‌گذاران شهری - وجود داشتند که ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار زمین داشتند. به‌طور خلاصه، ۴۵۳۲۰ خانوار روستایی، حدود ۳,۹۰۰,۰۰۰ هکتار یعنی نزدیک به ۲۰ درصد ارضی قابل کشت ایران را در دست داشتند.

۲. زمین‌داران مستقل که دهقانان صاحب‌زمین پیشین و حدود ۱,۶۳۸,۰۰۰ خانواده بهره‌مند از اصلاحات ارضی را دربرمی‌گرفت. روستاییان بهره‌مند از اصلاحات ارضی اغلب کدخداها، مباحثران و نسق‌داران بودند. نسبت کشاورزان مستقل به کل جمعیت روستایی که پیش از اصلاحات ارضی کمتر از ۵ درصد بود پس از اصلاحات ارضی به ۷۶ درصد جمعیت روستایی رسید. گرچه اصلاحات ارضی شمار دهقانان صاحب‌زمین را بالا برد، نتوانست زمین کافی به آنها بدهد تا به کشاورزانی توانا و متکی به خود تبدیل شوند. از مجموع ۲,۸۰۰,۰۰۰ خانوار

1. M. Garzuel and J. Skolka, *World Employment Research: Working Papers* (Geneva, 1976).

روستایی که در سال ۱۳۵۱ صاحب زمین شدند، زمین دریافتی ۱,۸۵۰,۰۰۰ خانوار (۶۵ درصد) زیر پنج هکتار - دو هکتار کمتر از حداقل میزان لازم برای یک زندگی مناسب در اکثر مناطق - بود. تنها ۶۰۰,۰۰۰ خانوار دهقانی (۱۲ درصد جمعیت روستایی) صاحب زمین کافی (از ده تا پانزده هکتار) شدند. پس از سال ۱۳۴۶، دولت برای تسهیل در مشکل خرده‌مالکان، دهقانان فقیر را تشویق کرد تا به تعاونیهای زراعی زیر پوشش دولت بپیوندند و با واگذاری زمینهایشان در این تعاونیها سهیم شوند. در راستای این سیاست، تا سال ۱۳۵۵، بیش از ۳۳۰,۰۰۰ خانوار به هشتاد و نه تعاونی پیوسته بودند. بدین ترتیب، دولت از حرکت به سوی هدف اصلی ارسنجانی یعنی ایجاد یک طبقه دهقان مستقل منحرف شد.

۳. مزدبگیران روستایی، اغلب از خوش‌نشینهایی که مشمول اصلاحات ارضی نشده بودند و جمعیتهای کوچ‌نشین پیشین که مسیرهای کوچ آنها بسته شده بود، تشکیل می‌شدند. این افراد طبقه پایین که در مجموع بیش از ۱,۱۰۰,۰۰۰ خانوار را تشکیل می‌دادند از راه کمک به کشاورزان، چوپانی، کار در ساختمان‌سازی روستایی، رفت و آمد روزانه به شهرهای نزدیک و کارهای روزمزدی در کارخانه‌های متعدّد و کوچکی که طی دهه ۱۳۵۰ در روستاها ایجاد شده بود - کارخانه‌های کوچک تولیدکننده فرش، کفش، لباس، کاغذ، شکر، تنباکو، ظروف برنزی و وسایل خانگی - امرار معاش می‌کردند.

برنامه‌های عمرانی تأثیر بیشتری بر جمعیت شهرنشین داشت. در برنامه‌های دوم و سوم با تخصیص بیش از ۲/۵ میلیارد دلار به صنعت، دو هدف بلندپروازانه دنبال می‌شد: تولید کالاهای مصرفی مورد نیاز بازار داخلی مانند لباس، مواد غذایی، نوشابه، رادیو، تلفن و خودرو؛ و تشویق رشد صنایع مادر و واسطه‌ای به‌ویژه نفت، گاز، ذغال‌سنگ، مس، فولاد، پتروشیمی، آلومینیوم و ابزارهای ماشینی. بنابراین، ایران به دنبال سرمایه‌گذاریهای دولتی هنگفت، در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۵ شاهد انقلاب صنعتی کوچکی بود. سهم تولیدات صنعتی در تولید ناخالص ملی از ۱۱ به ۱۷ درصد رسید و رشد صنعتی سالانه از ۵ به ۲۰ درصد افزایش یافت. همچنین، شمار کارخانه‌های کوچک (با ۱۰ تا ۴۹ نفر کارگر) از ۱۵۰۲ به بیش از ۷۰۰۰؛ کارخانه‌های متوسط (با ۵۰ تا ۵۰۰ کارگر) از ۲۹۵ به ۸۳۰؛ و کارخانه‌های بزرگ (با بیش از ۵۰۰ کارگر) از ۱۰۵ به ۱۵۹ رسید. رقم مربوط به کارخانه‌های بزرگ نه تنها

کارخانه‌های بافندگی قدیمی و تأسیسات نفتی دهه ۱۳۱۰ بلکه کارخانه‌های نساجی جدید اصفهان، کاشان، تهران و کرمانشاه؛ کارخانه‌های فولاد اصفهان و اهواز؛ پالایشگاههای نفت شیراز، تبریز، قم، تهران و کرمانشاه؛ کارخانه‌های پتروشیمی آبادان، بندر شاهیپور و جزیره خارک؛ ماشین‌سازیهای تبریز، اراک و آبادان؛ آلومینیوم‌سازیهای ساوه، اهواز و اراک؛ کارخانه‌های کود شیمیایی آبادان و مرودشت؛ و خودروسازی، تراکتورسازی و کامیون‌سازی ساوه، تهران، اراک و تبریز را نیز در برمی‌گرفت.

پی‌آمد این انقلاب صنعتی، تولید فزاینده برخی مواد و کالاهای مهم بود. در دهه ۵۴-۱۳۴۴ تولید ذغال‌سنگ از ۲۸۵,۰۰۰ تن به بیش از ۹۰۰,۰۰۰ تن؛ سنگ آهن از ۲۰۰۰ به تقریباً ۹۰۰,۰۰۰ تن؛ ورقهای فولادی و آلومینیومی از ۲۹,۰۰۰ به ۲۷۵,۰۰۰ تن؛ سیمان از ۱,۴۱۷,۰۰۰ به ۴,۳۰۰,۰۰۰ تن؛ پارچه‌های پنبه‌ای و مصنوعی از ۳۵۰ به ۵۳۳ میلیون متر؛ آجوا از ۱۳ به ۴۲ میلیون لیتر؛ کاغذ از صفر به ۳۶,۰۰۰ تن؛ اجاق‌گاز از ۸۷,۰۰۰ به ۲۲۰,۰۰۰ دستگاه؛ تلفن از صفر به ۱۸۶,۰۰۰ دستگاه؛ تلویزیون از ۱۲۰۰۰ به ۳۱۰۰۰ دستگاه؛ تراکتور از ۱۰۰ به ۷۷۰۰ دستگاه؛ و خودرو شامل سواری، اتوبوس و کامیون از ۷۰۰۰ به ۱۰۹,۰۰۰ دستگاه افزایش یافت. تحت تأثیر این آمارها، رژیم از سال ۱۳۵۵ ادعا می‌کرد که در پایان این دهه، استاندارد زندگی در ایران از سطح زندگی در اروپای غربی بالاتر خواهد رفت و در پایان سده کنونی ایران یکی از پنج غول صنعتی جهان خواهد بود.^۱

در برنامه‌های سوم و چهارم توسعه ۱/۹ میلیارد دلار هم به بخش منابع انسانی تخصیص داده شد. در نتیجه، شمار تخت بیمارستانی از ۲۴,۱۲۶ به ۴۸,۰۰۰؛ درمانگاههای بهداشتی از ۷۰۰ به ۲۸۰۰ واحد؛ شمار پرستاران از ۱۹۶۵ به ۴۱۰۵ نفر؛ و شمار پزشکان از ۴۵۰۰ به ۱۲,۷۵۰ نفر افزایش یافت. این پیشرفتهای در کنار از بین بردن قحطیها و بیماریهای واگیردار، نرخ مرگ و میر کودکان را کاهش داد، شمار کودکان را بالا برد و جمعیت ۲۵,۸۴۰,۰۰۰ نفری سال ۱۳۴۵ را در سال ۱۳۵۵ به ۳۳,۴۹۱,۰۰۰ نفر رساند. بنابراین، در اواسط دهه ۱۳۵۰، نیمی از جمعیت کشور زیر شانزده سال و دوسوم آن زیر سی سال بود. نتیجه این دگرگونی در ترکیب جمعیت

1. I. Rouleau, "Iran: Myth and Reality", *The Guardian*, 24 October 1976.

می‌بایست در راهپیماییها و تظاهرات سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ آشکار شود. این بودجه‌های هزینه‌شده در بخش منابع انسانی، وضعیت آموزشی کشور را بهبود بخشید. از سال ۱۳۴۲ تا سال ۱۳۵۶ شمار ثبت‌نام‌شدگان در کودکانها از ۱۳,۲۹۶ به ۲۲۱,۸۹۶ نفر؛ در دبستانها از ۶۴۱,۲۰۱ را به ۴,۰۷۸,۰۰۰ نفر؛ در کلاسهای سوادآموزی از ۱۰,۵۰۰ به ۶۹۱,۰۰۰ نفر؛ و در دبیرستانها از ۳۶۹,۰۶۹ به ۷۴۱,۰۰۰؛ و در مدارس فنی و حرفه‌ای و تربیت معلم از ۱۴,۲۴۰ به ۲۲۷,۴۹۷ نفر رسید. افزون بر این، شمار دانشجویان ثبت‌نام شده در دانشگاههای خارجی، به‌ویژه آمریکای شمالی و اروپای غربی از کمتر از ۱۸۰۰۰ نفر به بیش از ۸۰,۰۰۰ نفر افزایش یافت. همچنین، تأسیس دوازده دانشگاه جدید - به‌ویژه دانشگاه (پهلوی) شیراز، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشگاه جندی‌شاپور اهواز و دانشگاههای ملی، تربیت معلم و صنعتی آریامهر تهران - آمار دانشجویان از ۲۴,۸۸۵ به ۱۵۴,۲۱۵ نفر رسید. بدین ترتیب، در این چهارده سال، نظام آموزشی کشور از لحاظ کمی بیش از سه‌برابر رشد یافت.

از آن‌جا که مدارس جدید، امکانات بهداشتی و کارخانه‌های صنعتی اغلب در شهرها متمرکز شده بود، توسعه اقتصادی اجتماعی سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ تأثیر عمیقی بر جمعیت شهری گذاشت. به‌طور کلی، در این دوره جمعیت شهری به‌سرعت افزایش یافت. در حالی که در سال ۱۳۴۵ تنها ۳۸ درصد از مردم در شهرهایی با بیش از ۵۰۰۰ نفر جمعیت زندگی می‌کردند، در سال ۱۳۵۵ تقریباً ۴۸ درصد جمعیت کشور در این‌گونه شهرها ساکن بودند. در حالی که در سال ۱۳۴۵ تنها ۲۱ درصد مردم در شهرهایی با جمعیت بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر زندگی می‌کردند، در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۹ درصد در این‌گونه شهرها سکونت داشتند. مثلاً، جمعیت تهران از ۲,۷۱۹,۷۳۰ به ۴,۴۹۶,۱۵۹ نفر؛ اصفهان از ۴۲۴,۰۴۵ به ۶۷۱,۸۲۵ نفر؛ مشهد از ۴۰۹,۶۱۶ به ۶۷۰,۱۸۰ نفر؛ تبریز از ۴۰۳,۴۱۳ به ۵۹۸,۵۷۶ نفر؛ شیراز از ۲۶۹,۸۶۵ به ۴۱۶,۴۰۵ نفر و آبادان از ۲۷۴,۹۶۲ به ۲۹۶,۰۸۱ نفر افزایش یافت. به بیان دقیقتر، در این دوره بخشهایی از جمعیت شهری - به‌ویژه کارمندان، کارگران کارخانه‌ها و کارگران غیرماهر - به‌سرعت گسترش یافت. بنابراین، در اواسط دهه ۱۳۵۰، جمعیت شهری ایران از چهار طبقه زیر تشکیل می‌شد:

۱. طبقه بالا. این طبقه که در مجموع کمتر از یک هزار نفر را دربرمی‌گرفت، از

شش گروه زیر ترکیب می‌شد: الف) خانواده پهلوی با ۶۳ شاهزاده و وابستگان نزدیک؛ ب) خانواده‌های اشرافی که مدتها پیش از اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ به سرمایه‌گذاری در شهرها روی آورده بودند - مانند خانواده‌های امینی، علم، بیات، قراگوزلو، دولو، مقدم و جهانبانی؛ ج) اشراف سرمایه‌داری مانند خداداد فرمانفرمائیان، امیر تیمورتاش، مهدی بوشهری و نوری اسفندیاری که با ایجاد مجتمعهای کشت و صنعت، بانک، شرکت‌های تجاری و کارخانه‌های صنعتی از شر اصلاحات ارضی رها شدند؛ د) حدود ۲۰۰ سیاستمدار قدیمی، کارمند عالی‌رتبه و افسر بلندپایه ارتش که به واسطه عضویت در هیئت مدیره‌ها، و شرکت در قراردادهای سودآور دولتی ثروتمند شده بودند؛ ه) سرمایه‌دارهای قدیمی که نخستین سودهای میلیونی خود را در رونق تجاری زمان جنگ جهانی دوم و ثروتهای میلیونی بعدی را در دوران ترقی قیمت نفت در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به دست آورده بودند - از افراد برجسته این گروه می‌توان مهدی نمازی، حبیب ثابتی، قاسم لاجوردی، حبیب ایلقانیان، رسول وهازاده، حسن هراتی، اسدالله رشیدیان، محمد خسرو شاهی، جعفر اخوان و ابوالفضل لک را نام برد؛ و) اندک سرمایه‌گذاران جدید از جمله احمد خیّامی، محمود رضایی، هژبر یزدانی و مراد آریا که در اواخر دهه ۱۳۴۰ بیشتر به واسطه روابط شخصی با خاندان سلطنتی، سرمایه‌داران قدیمی و شرکت‌های چندملیتی، امپراطوریهای تجاری عظیمی برپا کرده بودند.

این خانواده‌های ثروتمند نه تنها مالکیت بیشتر زمینهای وسیع تجاری بلکه حدود ۸۵ درصد شرکت‌های خصوصی مربوط به بانکداری، کارخانه‌های تولیدی، تجارت خارجی، بیمه و ساختمان‌سازی شهری را نیز در اختیار داشتند.^۱ گرچه اکثریت غالب این طبقه بالا مسلمان بودند، برخی از این مقامهای عالی‌رتبه با لژ فراماسونری مرتبط با دربار در تهران پیوند داشتند و شمار اندکی نیز - از جمله یزدانی، ایلقانیان و آریا - از خانواده‌های بهایی و یهودی بودند. با توسل به این گونه موارد اندک، در بازار شایعه شده بود که کل طبقه بالا دست‌نشانده توطئه‌گران صهیونیست بین‌المللی، بهائیان حیفا و امپریالیستهای انگلیسی مرتبط با لژ

1. F. Halliday, *Iran: Dictatorship and development* (London, 1979), p. 151.

فراماسونری لندن است.

۲. طبقه متوسط مرفه. اعضای این طبقه که نزدیک به یک میلیون خانواده بود از سه گروه کاملاً همبسته تشکیل می‌شد. گروه نخست، کانون این طبقه، حدود نیم میلیون مغازه‌دار، بازرگان، صاحب کارگاه و تاجر بازاری بود. گروه دوم، از سرمایه‌گذاران نسبتاً ثروتمندی که بیرون از بازار سرمایه‌گذاری کرده بودند، تشکیل می‌شد. این سرمایه‌گذارها عبارت بود از هزاران فروشگاه خیابانی، ۴۲۰,۰۰۰ کارگاه روستایی، ۴۴۰۰۰ کشتزار تجاری متوسط و ۷۸۳۰ کارخانه شهری بزرگ و متوسط با ۱۰ الی ۵۰۰ کارگر. گروه سوم، از ۹۰,۰۰۰ روحانی - حدود ۵۰ آیت‌الله، ۵۰۰۰ حجة الاسلام، ۱۰۰۰۰ طلبه، و شمار نامعلومی ملای محلی، معلم مکتب‌خانه، واعظ، امام جماعت و مرثیه‌خوان - تشکیل می‌شد. گروه دوم و سوم هرچند به معنای واقعی کلمه بازاری نبودند، با گروه نخست پیوندهای محکم خانوادگی و مالی داشتند.

علی‌رغم رشد و گسترش صنایع مدرن، این طبقه متوسط مرفه که نیروی سنتی مهمی بود، میزان زیادی از قدرت خود را همچنان حفظ کرده بود. بازار هنوز نیمی از تولیدات غیر کارخانه‌ای، دو سوم (۲/۳) تجارت خود و سه‌چهارم (۳/۴) تجارت عمده کشور را در دست داشت. همچنین، در حالی که همه مشاغل دیگر تقریباً اتحادیه‌ها و انجمنهای حرفه‌ای خود را از دست داده بودند، اصناف تولیدی تجاری بازار همچنان پابرجا و مستقل بود. این بزرگان صنفی که تشکیلات خود را در برابر اتحادیه‌های رادیکال دهه ۱۳۲۰ حفظ کرده بودند، می‌توانستند زمان را به دهه ۱۳۰۰ برگردانند و دوباره بر هزاران شاگرد مغازه، استادکار، کارگر کارگاه و دستفروشن جزء شاغل در بازارهای شهری اعمال قدرت کنند.

روحانیون نیز همچنان مؤسسات بزرگ ولی غیرمتمرکزی شامل حدود ۵۶۰۰ مسجد شهری، شمار زیادی موقوفه، چند حسینیه و شش حوزه علمی بزرگ - قم، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و یزد - را در دست داشتند. در واقع، رونق اقتصادی دهه ۱۳۴۰ به سود این بنیادهای مذهبی بود، زیرا به دنبال این رونق بازاریان امکان یافتند تا هزینه این حوزه‌های بزرگ را تأمین کنند. در اواسط دهه ۱۳۵۰، این مؤسسه‌های دینی آن اندازه قدرت داشتند که شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران واعظانی را به‌طور منظم به محلات فقیرنشین شهری و روستاهای دورافتاده

بفرستند. بنابراین، بسیار جالب است که رونق و پیشرفت مورد بحث به نیرومندتر شدن یک گروه سنتی کمک کرد و بازار نیز رفته رفته در روستاهای کشور نفوذ یافت. این نفوذ و دسترسی، از راه مغازه داران روستایی و دستفروشان دوره گرد، مزارع تجاری ایجاد شده پس از اصلاحات ارضی، و کارخانه های صنعتی کوچکی که به منظور برآوردن نیاز روزافزون به کالاهای مصرفی مانند کفش، کاغذ، لوازم منزل و فرش که در اواخر دهه ۱۳۴۰ در مناطق روستایی ایجاد شده بود، انجام می گرفت. بدین ترتیب، توسعه اقتصادی بار دیگر رشد طبقه متوسط مرفه را سرعت بخشید.

۳. طبقه متوسط حقوق بگیر. برنامه های توسعه دهه ۱۳۴۰، شمار اعضای طبقه متوسط حقوق بگیر را دوبرابر کرد؛ یعنی از کمتر از ۳۱۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۳۵ به بیش از ۶۳۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۵ رساند. اعضای این طبقه عبارت بودند ۳۰۴,۴۰۴ کارمند اداری، ۲۰۸,۲۴۱ آموزگار و دیگر کارکنان مدرسه، ۶۱,۰۶۶ مهندس، مدیر و کارگران یقه سپید. مهمتر اینکه، اگر شمار زیادی را که در انتظار پیوستن به طبقه متوسط حقوق بگیر بودند، - ۲۳۳,۰۰۰ دانشجو، ۷۴۱,۰۰۰ دانش آموز دبیرستانی و ۲۲۷,۴۹۷ دانش آموز مدارس فنی حرفه ای و تربیت معلم به شمار آوریم، رقم یاد شده به بیش از ۱,۸۰۰,۰۰۰ نفر می رسد.

این طرحهای توسعه چنان کمبودی در زمینه کارکنان آموزش دیده به وجود آورد که دولت همواره تکنیسینهای خارجی را به خدمت می گرفت و زنان را به کار در حوزه های خدماتی و عمومی به ویژه آموزشی و پرستاری تشویق می کرد. بنابراین، شمار تکنیسینهای خارجی به ویژه آمریکایی و اروپایی از کمتر از ۱۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به بیش از ۶۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ رسید. همچنین، شمار بانوان مشغول به تحصیل در مراکز آموزش عالی از کمتر از ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به بیش از ۷۴,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت. در سال ۱۳۵۶، زنان ۲۸ درصد از کارمندان اداری، ۳۰ درصد از کارکنان مدارس متوسطه، ۵۴ درصد کارکنان مدارس ابتدایی و تقریباً ۱۰۰ درصد کارکنان کودکستانها را تشکیل می دادند. همچنین، ۳۶ درصد دانشجویان تازه وارد دانشگاه تربیت معلم و ۸۶ درصد دانش آموزان تازه وارد مدارس حرفه ای دانشسراها زنان بودند. بدین ترتیب، این نظام آموزشی، زنان پرشماری را برای مشاغل متوسط تربیت می کرد، هرچند مشاغل واگذار شده اعتبار چندانی نداشت.

۴. طبقه کارگر. گرچه آمار دقیقی دربارهٔ مزدبگیران شاغل در بخشهای مختلف صنعتی وجود ندارد، برآوردهای افراد آگاه نشان می‌دهد که در سالهای میان ۱۳۴۲ و ۱۳۵۵ شمار اعضای طبقه کارگر تقریباً پنج برابر شد. مهمترین بخش این طبقه را حدود ۸۸۰,۰۰۰ کارگر صنعتی جدید، شامل بیش از ۳۰,۰۰۰ کارگر صنعت نفت؛ ۲۰,۰۰۰ کارگر شاغل در مراکز نیرو، برق و گاز؛ ۳۰,۰۰۰ کارگر بخش شیلات و صنایع چوب؛ ۵۰,۰۰۰ کارگر معدن؛ ۱۵۰,۰۰۰ کارگر راه آهن و بندرها، رانندگان کامیون و کارگران مؤسسات جدید حمل و نقل؛ ۶۰۰,۰۰۰ شاغل در کارگاههایی با کمتر از ۱۰ کارگر. تشکیل می‌دادند. اگر حدود ۳۹۲,۰۰۰ مزدبگیر شاغل در خدمات شهری و کارخانه‌های کوچک تولیدی - حدود ۱۰۰,۰۰۰ کارگر کارگاه؛ ۱۴۰,۰۰۰ شاگرد مغازه؛ و ۱۵۲,۰۰۰ مزدبگیر شاغل در بانکها، ادارات و دیگر دفاتر - را به این رقم بیفزاییم به رقم ۱,۲۷۲,۰۰۰ می‌رسیم.

اگر شمار لشکر فزایندهٔ فترای شهری را هم به این رقم اضافه کنیم، عدد ۲,۴۰۰,۰۰۰ به دست خواهد آمد. مهاجران فقیر روستایی، این افراد طبقه پایین، در حلبی‌آبادهای جدید بی‌در و پیکر چمباتمه می‌زدند و با هزار زحمت، از راه بتایی و عملگی و دستفروشی، دوره گردی، نوکری و حتی گدایی، پول ناچیزی به دست می‌آوردند. سان‌کولوتهای^۱ انقلاب اسلامی، همین افراد طبقه پایین بودند که بعدها به مستضعفان مشهور شدند.

اگر مزدبگیران روستایی - کارگران کشاورزی، کارگران ساختمانی روستایی و مزدبگیران شاغل در کارخانه‌های کوچک روستایی - را هم به شمار آوریم، رقم کلی نامبرده به ۳,۵۰۰,۰۰۰ می‌رسد. بدین ترتیب، طبقه مزدبگیر که در دههٔ ۱۳۲۰ تنها ۱۶ درصد کل نیروی کار را تشکیل می‌داد در اواسط دههٔ ۱۳۵۰، ۳۴ درصد از نیروی کار را دربرمی‌گرفت. بنابراین، رضاشاه این طبقه کارگر جدید را پدید آورد و محمدرضاشاه آن را پرورش داد تا به صورت بزرگترین و پرشمارترین طبقه ایران معاصر درآید.

۱. Sans-Culottes، عنوان طبقات پایین جامعه در طی انقلاب فرانسه بود. وجه تسمیهٔ این عنوان آن بود که افراد این طبقات برخلاف طبقات بالا و متوسط که شلوار کوتاه می‌پوشیدند، شلوار بند به پا می‌کردند. این عنوان به ویژه در مورد هواداران ژاکوبینها به کار می‌رفت. - م. (به نقل از ب. مور، ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، ترجمهٔ بشیریه، نشر دانشگاهی، ص ۶۱).

توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

شاه هرچند ساختار اجتماعی-اقتصادی را نوسازی کرد، برای توسعه نظام سیاسی-اجازه شکل‌گیری گروه‌های فشار، ایجاد فضای باز سیاسی برای نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند میان رژیم و طبقات جدید، حفظ حلقه‌های ارتباطی موجود میان رژیم و طبقات قدیمی و گسترش پایگاه اجتماعی سلطنت که عمدتاً به علت کودتای نظامی سال ۱۳۳۲ همچنان پابرجا مانده بود- تلاش چندانی نکرد. او به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را همانند پدرش بر روی سه ستون نیروهای مسلح، شبکه حمایتی دربار و دیوان‌سالاری گسترده دولتی قرار داد.

شاه، همچنان نظامیان را پشتیبان اصلی خود می‌دانست. وی شمار نفقات نظامی را به ترتیب زیر از ۲۰۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش داد: نیروی زمینی ارتش از ۱۸۰,۰۰۰ به ۲۰۰,۰۰۰ نفر؛ ژاندارمری از ۲۵,۰۰۰ به ۶۰,۰۰۰ نفر؛ نیروی هوایی از ۷,۵۰۰ به ۱۰۰,۰۰۰ نفر؛ نیروی دریایی از ۲,۰۰۰ به ۲۵,۰۰۰ نفر؛ واحد کماندوهای ویژه از ۲,۰۰۰ به ۱۷,۰۰۰ نفر و گارد شاهنشاهی از ۲,۰۰۰ به ۸,۰۰۰ نفر افزایش یافت. همچنین، بودجه سالانه ارتش را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲ و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، به ۷/۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۵، رساند (به قیمت‌ها و نرخ ارز سال ۱۳۵۲). شاه با خرید تسلیحاتی به ارزش بیش از ۱۲ میلیارد دلار از کشورهای غربی در سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۶، زرادخانه عظیمی ایجاد کرد که افزون بر دیگر سلاحها، ۲۰ هواپیمای جنگنده تامکت^۱ اف ۱۴ دارای موشکهای دوربرد فونیکس^۲، ۱۹۰ هواپیمای فانتوم اف ۴، ۱۶۶ جنگنده اف ۵، ۱۰ هواپیمای حمل و نقل بوئینگ ۷۰۷، ۸۰۰ هلیکوپتر، ۲۸ هاورکرافت^۳، ۷۶۰ تانک چیفتن^۴، ۲۵۰ تانک اسکورپیون^۵، ۴۰۰ تانک ام ۴۷، ۴۶۰ تانک ام ۶۰ و یک ناوشکن اسپرونس^۶ در اختیار داشت. ایران، در سال ۱۳۵۵، بزرگترین نیروی دریایی خلیج فارس، پیشرفته‌ترین نیروی هوایی خاورمیانه و پنجمین نیروی بزرگ نظامی جهان را در اختیار داشت. شاه که گویا به این میزان هم قانع نبود، سلاحهای دیگری به ارزش ۱۲

1. F14 Tomcat

2. Phoenix missiles

3. hovercrafts

4. Chieftain tanks

5. Scorpion tanks

6. Spruance naval destroyer

میلیارد دلار سفارش داده بود که می‌بایست از سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ تحویل داده می‌شد.^۱ این سفارش‌ها عبارت بود از: ۲۰۲ هلیکوپتر توپ‌دار، ۳۲۶ هلیکوپتر نفربر، ۱۶۰ فروند هواپیمای اف ۱۶، ۲۰۹ اف ۴، ۷ هواپیمای بوئینگ، ۳ ناوشکن اسپرونس و ۱۰ زیردریایی هسته‌ای. دلالتان اسلحه به شوخی می‌گفتند که شاه کتاب راهنمای آنها را با چنان دقتی مطالعه می‌کند که برخی افراد «پلی‌بوی»^۲ می‌خوانند. علائق شاه تنها به خرید تسلیحات و بودجه‌های سالانه ارتش محدود نمی‌شد. او به رفاه افسران، نظارت بر آموزش آنها، شرکت در مانورهای نظامی و پرداخت حقوق و پاداشهای هنگفت، مزایای شغلی گوناگون از جمله مسافرت‌های متعدد خارجی، امکانات درمانی پیشرفته، خانه‌های مرفه و فروشگاههای ویژه ارزان‌قیمت نیز به شدت علاقه‌مند بود. وی، همچنین، بر ترفیع درجه‌های نظامیان رده بالا نظارت داشت؛ بیشتر کارهای دولتی را با لباس نظامی انجام می‌داد؛ و اغلب از افسران ارتش به دلیل نجات ملت در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قدردانی می‌کرد. شاه مسئولیت اداره سپاه دانش را که درباره آن بسیار تبلیغ شده بود و تأسیسات مهم دولتی به‌ویژه مؤسسات بزرگ صنعتی را به افسران عالی‌رتبه واگذار می‌کرد. سرنوشت شاه و ارتش آن‌چنان درهم تنیده شده بود که او در مصاحبه با یک محقق آمریکایی، خودش را نه مانند لویی چهاردهم، دولت، بلکه همانند رضاشاه یک ارتش می‌نامید.^۳

شاه، درکنار ارتش، سازمانهای امنیتی را نیز گسترش داد. اعضای نیروهای ساواک در مجموع بالغ بر ۵۳۰۰ مأمور تمام‌وقت و شمار بسیاری از جاسوسان ناشناس را دربرگرفت.^۴ ساواک با هدایت و سرپرستی ارتشبد نصیری، همدم قدیمی شاه، می‌توانست رسانه‌های گروهی را سانسور کند، متقاضیان مشاغل دولتی را گزینش کند و برپایه اظهارات منابع قابل اعتماد غربی از هر شیوه‌ای از جمله شکنجه، برای

۱. همچنین، شاه ۲۰ میلیارد دلار برای طرح ضربتی احداث ۱۲ نیروگاه هسته‌ای در عرض یک دهه بعدی، کنار گذاشته بود. این طرح از لحاظ نظامی هم مهم بود؛ زیرا ایران را به تولید اورانیوم غنی‌شده، ماده حیاتی در ساخت سلاحهای هسته‌ای، توان می‌ساخت.

۲. Playboy. مجله‌ای درباره مسائل و روابط جنسی. - م.

3. B. Bayne, *Persian Kingship in Transition* (New York, 1968), p. 186.

4. Revolutionary Prosecutor-General, "The Role of SAVAK". *Iran Times*, 31 August 1979.

از بین بردن مخالفان استفاده کند.^۱ به گفته یک خبرنگار انگلیسی، ساواک «چشم و گوش شاه و در مواقع ضروری مشت آهنین وی بود.»^۲ افزون بر ساواک، دو سازمان امنیتی دیگر نیز - بازرسی شاهنشاهی و رکن ۲ ارتش - وجود داشت. اداره سازمان بازرسی شاهنشاهی را که در سال ۱۳۳۷ تأسیس شده بود، فردوست، دوست دوران کودکی شاه برعهده داشت. مهمترین کارویژه آن، نظارت بر ساواک، جلوگیری از دسیسه‌های نظامی و ارائه گزارشهایی درباره فعالیت‌های مالی خانواده‌های ثروتمند بود. سازمان دوم در سال ۱۳۴۲ و به تقلید از اداره دوم فرانسه^۳ تأسیس شد. این سازمان به‌عنوان بخشی از تشکیلات نیروهای مسلح نه تنها اطلاعات سری نظامی را گردآوری می‌کرد بلکه دو سازمان ساواک و بازرسی شاهنشاهی را از نزدیک زیر نظر داشت.

دومین ستون تقویت‌کننده رژیم، حمایت مالی دربار بود که شاه را قادر می‌ساخت تا از راه پرداخت حقوق و مزایای هنگفت و فراهم‌ساختن مشاغل بی‌دردسر ولی پردرآمد، تلاشها و خدمات پیروان و پشتیبانان خود را تلافی کند. هرچند دربار هرگز میزان دارایی خود را مشخص نمی‌کرد، منابع غربی داراییهای خانواده سلطنتی را در ایران و خارج بین پنج تا بیست میلیارد دلار برآورد می‌کردند.^۴ این داراییها از چهار منبع عمده به‌دست می‌آمد: منبع اصلی، زمینهای کشاورزی تصرف و تملک‌شده توسط رضاشاه بود. هرچند در زمان نخست‌وزیری مصدق خانواده سلطنتی این زمینها را از دست داد، پس از کودتای ۱۳۳۲ آنها را بازپس گرفت و پیش از تدوین برنامه اصلاحات ارضی با توسل به کشت مکانیزه قسمت عمده‌ای از بهترین زمینها را برای خود نگه داشت. در نتیجه پهلوها همچنان بزرگترین خانواده زمین‌داران باقی ماندند. خود شاه مزرعه تجاری وسیعی در نزدیکی گرگان داشت. برادرش عبدالرضا هم، که به «کشاورز شماره یک ایران» معروف بود، در گیلان املاک زیادی داشت. سایر وابستگان هم در استانهای فارس، مازندران و

1. *New York Times*, 21 September 1972; *News week*, 28 April 1972.

2. R. Graham, *Iran: The Illusion of power* (New York, 1979), p. 143.

3. French Deuxieme Bureau

4. W. Branigin, «Pahlevi Fortune: A staggering sum», *Washington Post*, 17 January 1979.

خوزستان زمینهای تجاری داشتند.

دومین منبع ثروت، درآمد نفت بود. بنا به نوشته یک اقتصاددان معتبر غربی، در سالهای پایانی عمر رژیم، پولهای هنگفتی - شاید ۲ میلیارد دلار - مستقیماً از محل درآمدهای نفتی به حسابهای مخفی اعضای خانواده سلطنتی در بانکهای خارجی منتقل شد.^۱ گرچه هیچ نشانی از این انتقالها در حسابهای خزانه دولتی باقی نمی ماند، میان مبالغ پرداختی به ایران توسط شرکتهای نفتی و مبالغ دریافتی دولت ایران از شرکتهای نفتی تفاوتهای آماری به وجود می آمد. منبع سوم، تجارت بود. اعضای خانواده سلطنتی با بهره گیری از رونق اقتصادی، مبالغ هنگفتی را با شرایط بسیار مناسب از بانکهای دولتی وام می گرفتند و در حوزه های گسترده تجاری و صنعتی سرمایه گذاری می کردند. در اوایل دهه ۱۳۵۰، پهلویها ثروتمندترین خانواده سرمایه گذار ایران بودند. خود شاه مالک بخشی از سهام دو کارخانه ماشین سازی، دو کارخانه خودروسازی، دو شرکت تولیدکننده آجر، سه شرکت معدن، سه کارخانه بافندگی و چهار شرکت ساختمانی بود. خواهرزاده اش شاهزاده شهرام، سهامدار اصلی هشت شرکت بزرگ فعال در کارهای ساختمانی، بیمه، تولید سیمان، بافندگی و حمل و نقل بود. سایر وابستگان نیز در ۱۵۰ شرکت فعال در بخش های بانکداری، تولید آلومینیوم، هتل داری و کازینو داری سهام بودند.^۲

آخرین منبع ثروت دربار، بنیاد پهلوی بود. بنا به گفته بانک داران غربی این بنیاد سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار کمک مالی دریافت می کرد، چونان خزانه مالیاتی مطمئن بخشی از املاک و داراییهای خانواده پهلوی بود و بنابراین «تقریباً در همه زوایای اقتصاد کشور نفوذ می کرد.» در سال ۱۳۵۶، این بنیاد در ۲۰۷ شرکت از جمله ۸ شرکت استخراج معدن، ۱۰ کارخانه سیمان، ۱۷ بانک و شرکت بیمه، ۲۳ هتل، ۲۵ شرکت صنایع فلزی، ۲۵ شرکت کشت و صنعت و ۴۵ شرکت ساختمانی سهام دار بود. به نوشته نیویورک تایمز «این بنیاد به ظاهر خیریه در سه راه مورد استفاده قرار می گرفت: یک منبع مالی برای خانواده سلطنتی؛ وسیله ای برای نفوذ در

1. Quoted ibid

۲. برای آگاهی از آمار دقیق داراییهای پهلوی در ایران، رک: شهب، «اختاپوس ضدپا»، چپ، ۱۲ آبان ۱۳۵۷.

بخشهای کلیدی اقتصاد؛ و راهی برای پاداش دادن به پشتیبانان رژیم.^۱ سومین ستون نگه‌دارنده رژیم دیوان‌سالاری بود. در طی چهارده سال، اعضای دیوان‌سالاری دولتی از ۱۲ وزیر و ۱۵۰,۰۰۰ کارمند به ۱۹ وزیر و بیش از ۳۰۴,۰۰۰ کارمند رسیده بود. این وزارت‌خانه‌های جدید عبارت بودند از وزارت کار و امور اجتماعی، فرهنگ و هنر، مسکن و شهرسازی، اطلاعات و جهانگردی، علوم و آموزش عالی، بهداشت و رفاه اجتماعی، و تعاونیها و امور روستایی. همزمان با گسترش بوروکراسی‌ها، به منظور اداره بهتر مناطق استانی، در تقسیمات اداری نیز بازنگری شد. بنابراین، شمار استانها از ۱۰ به ۲۳ استان رسید: استانهای تهران، گیلان، مازندران، زنجان، سمنان، آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، خراسان، کردستان، کرمانشاه، همدان، اصفهان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، کرمان، سیستان و بلوچستان، فارس، بوشهر، یزد، ایلام، هرمزگان، لرستان و خوزستان.

با رشد زیاد دیوان‌سالاری، دولت توانست در زندگی روزمره شهروندان عادی کاملاً نفوذ کند. دولت در مناطق شهری چنان رشد یافته بود که یکی از دو کارمند تمام‌وقت را در خدمت داشت. در اواسط دهه ۱۳۵۰، رژیم چنان قدرتمند بود که بتواند به هزاران شهروند خود نه تنها حقوق و دستمزد بلکه مزایای دیگری مانند بیمه درمانی، بیمه بیکاری، وامهای تحصیلی، حقوق بازنشستگی و حتی مسکن ارزان قیمت بدهد و یا در صورت لزوم از آنان دریغ نماید. البته این شبکه هنوز در بازار نفوذ نکرده بود. در نواحی روستایی نیز دولت به مناطق دورافتاده چنگ انداخته بود و برای نخستین بار در تاریخ ایران، دست خوانین محلی، کدخداها و زمین‌داران را از حکومت بر توده‌های روستایی کوتاه کرد. درحالی که برای چندین سده واسطه‌هایی مانند بزرگان محلی چونان حائلی بین جمعیت روستایی و دولت عمل می‌کردند، اکنون میان جمعیت روستایی و دیوان‌سالاری غول‌پیکر دولتی مانعی وجود نداشت. این دیوان‌سالاری نه تنها امور راجع به قیمت محصولات کشاورزی، توزیع آب، اندک مسیرهای کوچ باقی‌مانده را اداره می‌کرد بلکه مدیریت ۸۹ مزرعه دولتی و نظارت بر ۸۵۰۰ تعاونی دولتی دارای ۱,۷۰۰,۰۰۰ عضو را هم برعهده

1. A. Chittenden. "Bankers say shah's fortune is well above a Billion", *New York Times*, 10 January 1979.

داشت. به نوشته مردم‌شناسی که وضعیت عشایر دورافتاده بویراحمدی را بررسی کرده بود، سرانجام دولت رویای دیرینه اداره کامل توده‌های روستایی را عملی کرد: انسان از میزان زیاد تمرکز که در دهه اخیر پدید آمده است، شگفت‌زده می‌شود. اکنون دولت عملاً در همه حوزه‌های زندگی روزمره دخالت می‌کند. زمین را دولت اجازه می‌دهد و سم‌پاشی درختان میوه، کوددادن به زمین، پرورش دام، زنبورداری، فرش‌بافی، فروش کالا، زایمان، کنترل جمعیت، سازماندهی زنان، آموزش مذهبی، درمان بیماریها، همگی با دخالت دولت انجام می‌گیرد.^۱

این دیوان‌سالاری، در بین جمعیت روستایی چنان گسترش یافته بود که دولت در سال ۱۳۵۳ برای سازماندهی دوباره همه روستاها، جمعیت‌زدایی برخی مناطق و پرجمعیت کردن مناطق دیگر برنامه‌ریزی می‌کرد. یک مقام بلندپایه ایران در این باره به جهانگرد آمریکایی می‌گوید که «روستاهای بسیار زیادی در ایران وجود دارد. بیشتر آنها غیرقابل دسترس است. ما نمی‌توانیم به آنها رسیدگی کنیم. بنابراین می‌خواهیم شماری از آنها را در مناطقی که «قطب» می‌نامیم، مستقر کنیم.»^۲ مقام بلندپایه دیگری توضیح می‌دهد که کشور از یک سو به بیست «قطب توسعه» و از سوی دیگر به نواحی توسعه‌نیافته «حاشیه‌ای» تقسیم خواهد شد.^۳ قطبهای توسعه از حمایت‌های دولت به صورت اعتبارات کشاورزی، طرحهای آبیاری، جاده، کود شیمیایی، سموم دفع آفات گیاهی، تراکتور، مدرسه، مراکز درمانی رایگان و سوخت ارزان قیمت برخوردار خواهند بود. ولی نواحی حاشیه‌ای چیزی دریافت نخواهند کرد و بنابراین امید می‌رود که شمار زیادی از جمعیت خود را از دست بدهند. از نظر دیوان‌سالارهای دولتی، این اقدام، نوعی مهندسی اجتماعی در مقیاسی گسترده بود، در حالی که دهقانان بخش «حاشیه‌ای» آن را طرح نابودی اجتماعی عظیمی می‌دانستند.

1. Loeffler, "From Tribal Order to Bureaucracy: The Political Transformation of the Boir Ahmad" (unpublished paper, Western Michigan University, 1975), p. 21.
2. F. FitzGerald, "Giving the shah what He wants", *Harper's*, November 1974, p. 74.
3. T. Brun and R. Dumont, "Iran: Imperial pretensions and Agricultural Dependence", *Middle East Research and Information Project*, no 71 (October 1978), p. 18.

گرچه دیوان سالاری، ارتش و حمایت مالی دربار سه ستون اصلی نگه‌دارنده رژیم بود، در سال ۱۳۵۳ شاه تصمیم گرفت ستون چهارمی - دولت تک‌حزبی - ایجاد کند. در دههٔ پس از بحران ۳۲-۱۳۲۹، شاه همچنان از نظام دو حزبی خود خرسند بود و تنها دگرگونی عمده، جایگزینی ناگهانی حزب «ایران نوین» با «حزب ملیون» پیشین در آذرماه ۱۳۴۲، و انتصاب حسنعلی منصور، دبیرکل حزب ایران نوین، به نخست‌وزیری بود. حسن منصور فرزند علی منصور، نخست‌وزیر سالهای ۲۹-۱۳۲۰ و اوایل ۱۳۳۰، سلطنت‌طلبی تمام‌عیار با پیشینهٔ طولانی در خدمات دولتی و ادارهٔ دربار بود. ولی دورهٔ نخست‌وزیری وی چندان طول نکشید، چراکه در اول بهمن ۱۳۴۳ به‌دست یکی از اعضای «هیئت مؤتلفهٔ اسلامی»^۱ که از تصمیم منصور مبنی بر اعطای امتیازات جدیدی به شرکتهای خارجی خشمگین شده بودند، کشته شد. پس از کشته‌شدن منصور، شاه بی‌درنگ نخست‌وزیری را به امیرعباس هویدا، از بستگان منصور و معاون دبیرکل حزب ایران نوین واگذار کرد. هویدا در خانوادهٔ برجسته اداری ریشه‌دار و شاید بابی به‌دنیا آمد، برای انجام خدمات اداری تربیت شد و برای تحصیل در رشتهٔ علوم سیاسی به لبنان فرستاده شد.^۲ او پس از بازگشت به کشور در اواخر دههٔ ۱۳۲۰، سالهای موفقی را در هیئتهای دیپلماتیک، شرکت ملی نفت ایران و حزب ایران نوین سپری کرد و دورهٔ نخست‌وزیری‌اش هم از بهمن‌ماه ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۵۶ - طولانی‌ترین دورهٔ نخست‌وزیری در تاریخ معاصر ایران - به‌طول انجامید. هویدا در ده‌سال نخست‌وزیری خود به‌شدت بر حزب ایران نوین نظارت می‌کرد اما به حزب مردم نیز اجازه داد تا در مجلس فعالیت کند. در واقع، شاه هم در طی این سالها اغلب به مخالفان سلطنت اطمینان می‌داد که به هیچ‌وجه قصد ایجاد نظام تک‌حزبی را ندارد: اگر من یک دیکتاتور بودم تا پادشاه مشروطه، می‌بایست وسوسه می‌شدم تا همانند هیتلر و یا مانند آنچه امروزه در کشورهای کمونیستی می‌بینید، حزب واحد مسلطی تشکیل دهم. اما من به‌عنوان یک پادشاه مشروطه آن توان و جسارت را دارم که فعالیت‌های حزبی گستردهٔ به‌دور از خفقان نظام یا دولت تک‌حزبی را تشویق کنم.^۳

۱. محمد بخارایی، م. ۲. ا. قسیمی، الیگارشی، (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۵-۲۵.

۱. محمد بخارایی، م.

3. M. R. Pahlavi, *Mission for my country* (London, 1961), p. 173.

اما در سال ۱۳۵۳، شاه کاملاً عقیده خود را عوض کرد. وی با انحلال دو حزب نامبرده، حزب رستاخیز را تشکیل داد و اعلام کرد که در آینده یک دولت تک‌حزبی خواهد داشت. او ضمن اعلام تشکیل حزب رستاخیز، اظهار داشت آنهایی که به این حزب نمی‌پیوندند باید «هواداران حزب توده» باشند.^۱ این خائنان یا باید به زندان بروند و یا اینکه «همین فردا کشور را ترک کنند.» هنگامی که روزنامه‌نگاران خارجی اشاره کردند که چنین بیانی با پشتیبانی وی از نظام دو‌حزبی به شدت مغایر است، شاه پاسخ داد: «آزادی اندیشه! آزادی اندیشه! دموکراسی، دموکراسی! با پنج سال اعتصاب و راه‌پیمایی‌های خیابانی پشت هم!... دموکراسی؟ آزادی؟ این حرفها یعنی چه؟ ما هیچ‌کدام از آنها را نمی‌خواهیم.»^۲

حزب رستاخیز را دو گروه بسیار متفاوت طراحی کرده بودند. گروه نخست، از کارشناسان جوان علوم سیاسی و دارندگان درجهٔ دکترا از دانشگاه‌های آمریکایی تشکیل شده بود. این تازه‌واردان به کشور که مفسر آثار ساموئل هانتینگتون، استاد برجستهٔ علوم سیاسی دانشگاه هاروارد بودند، اعتقاد داشتند که تنها راه نیل به ثبات سیاسی در کشورهای در حال توسعه ایجاد حزب دولتی منضبط است. به نظر آنان چنین حزبی به حلقهٔ پیونددهندهٔ سازمند میان دولت و جامعه تبدیل خواهد شد، دولت را به بسیج مردم توانا خواهد ساخت و بنابراین خطرهای ناشی از عناصر اجتماعی مخرب را از بین خواهد برد. البته گروه نامبرده این نظریهٔ هانتینگتون را نادیده می‌گرفتند که در این عصر مدرن جایی برای پادشاهی وجود ندارد.^۳ همچنین، از این هشدار وی غافل بودند که حزب نه صرفاً ابزار حکومتی نظارت بر توده‌ها بلکه باید حلقهٔ رابطی باشد که فشارهای جامعه را به دولت و دستورات دولت را به جامعه انتقال دهد. گروه دوم کمونیستهای پیشین شیرازی بودند که در اوایل دههٔ ۱۳۳۰، حزب توده را ترک کرده بودند. یکی از آنها با کمکهای مالی حزب فرار کرد. و دوباره با پشتیبانی علم، از متنفذان سیستان که نه تنها وزیر دربار بلکه دبیرکل

1. *Kayhan International*, 8 March 1975.

2. Quoted by FitzGerald, "Giving the shah what he wants", p. 82.

3. S. Huntington, *Political order in changing societies* (New Haven, 1968).

این کتاب به مشخصات زیر ترجمه شده است:

س. هانتینگتون، سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمهٔ محسن ثلاثی.

حزب مردم بود وارد گود سیاست شده بودند. از دیدگاه این گروه، تنها سازمانی با ساختار لنینیستی می‌توانست توده‌ها را بسیج کند، موانع سنتی را از میان بردارد و کشور را به جامعه‌ای کاملاً مدرن رهنمون شود. بنا به مثل معروفی که می‌گوید: سیاست، هم بستران عجیبی پیدا می‌کند.

هرچند ترکیب طراحان حزب رستاخیز ناهمگون و شگفتی‌آور بود، خود حزب هدف اساسی بسیار روشنی داشت: تبدیل دیکتاتوری نظامی از مدافته به یک دولت فراگیر تک‌حزبی. حزب رستاخیز با جذب حزب ایران نوین و حزب مردم اعلام نمود که اصل «سانترالیسم دموکراتیک» را رعایت، بهترین جنبه‌های سوسیالیسم و سرمایه‌داری را ترکیب، پیوندی متقابل میان حکومت و مردم برقرار و فرمانده (شاه) را برای تکمیل انقلاب سفید خود و بردن ایران به سوی تمدن بزرگ جدید یاری خواهد کرد. حزب رستاخیز، در جزوه‌ای با عنوان *فلسفه انقلاب ایران* اعلام می‌دارد که شاهنشاه آریامهر مفهوم طبقه را از ایران ریشه‌کن کرده است و برای همیشه به مسائل طبقه و مبارزه طبقاتی پایان داده است.^۱ در همان کتاب آمده است که «شاهنشاه فقط رهبر سیاسی ایران نیست. او در درجه نخست آموزگار و رهبر معنوی است که نه تنها جاده، پل، سد و قنات برای ملت خود می‌سازد بلکه روح، اندیشه و قلب مردمش را نیز هدایت می‌کند.» شاه نیز در مصاحبه‌ای با یک روزنامه انگلیسی زبان می‌گوید که فلسفه این حزب «بر دیالکتیکهای اصول انقلاب سفید مبتنی بوده» و در هیچ جای دنیا چنین پیوند نزدیکی میان رهبر و مردم وجود ندارد. «هیچ ملت دیگری به فرماندار خود چنین اختیار تامی^۲ نداده است.»^۳ این واژه‌پردازیها و لاف‌زدنها در زمان اوج قدرت شاه، چیزهای بسیاری را درباره او روشن می‌کرد.

حزب رستاخیز، در بیشتر روزهای سال ۱۳۵۴ سرگرم ایجاد سازمانی گسترده بود. حزب، یک کمیته مرکزی تشکیل داد، هویدا را به دبیرکلی دفتر سیاسی برگزید و تقریباً همه نمایندگان مجلس را به عضویت خود درآورد. حزب رستاخیز، همچنین، یک سازمان زنان تشکیل داد، برای سندیکاها در نظارت دولت کنگره کارگری

۱. حزب رستاخیز، *فلسفه انقلاب ایران* (تهران: ۱۳۵۵).

2. carte-blanche

3. "Interview with the shah-in-shah", *Kayhan International*, 10 November 1976.

برگزار کرد، به مناسبت روز کارگر راهپیمایی ترتیب داد و پنج روزنامه (رستاخیز، رستاخیز کارگران، رستاخیز کشاورزان، رستاخیز جوان و اندیشه‌های رستاخیز) منتشر ساخت. افزون بر این، حدود پنج میلیون نفر را در شعبه‌های محلی خود به عضویت پذیرفت و برای ثبت نام رأی‌دهندگان برای انتخابات آینده مجلس بیست و چهارم به اقدامات گسترده‌ای پرداخت. کمیته مرکزی تهدید می‌کرد که «از نظر حزب آنهایی که ثبت نام نمی‌کنند، مسئله دار هستند.»^۱ به دنبال این اقدامات بود که در خرداد ۱۳۵۴، حزب رستاخیز حدود هفت میلیون رأی‌دهنده را همچون گله‌های گوسفند به پای صندوقهای رأی کشاند و بنابراین پس از انتخابات لاف زد که «در تاریخ سازمانهای سیاسی، کامیابی و دستاورد ما بی مانند است.»^۲

رشد و گسترش حزب رستاخیز دو پیامد عمده داشت: تشدید تسلط دولت بر طبقه متوسط حقوق‌بگیر، طبقه کارگر شهری و توده‌های روستایی؛ و نفوذ حساب شده دولت در بین طبقه متوسط مرفه به ویژه بازار و نهادهای مذهبی برای نخستین بار در تاریخ ایران. حزب رستاخیز، به کمک ساواک، وزارتخانه‌هایی را که منبع معاش هزاران نفر بود - به ویژه وزارت کار، صنایع و معادن، مسکن و شهرسازی، بهداشتی و بهزیستی، وزارت کشاورزی و عمران روستایی - به دست گرفت و نظارت دولتی بر سازمانهای بخش رسانه‌های گروهی و ارتباطات - وزارتخانه‌های اطلاعات و جهانگردی، فرهنگ و هنر، علوم و آموزش عالی و سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران - را افزایش داد. ضربه بر پیکره بخش چاپ و انتشار نیز بسیار ناگهانی بود. شمار عناوین منتشره در هر سال از بیش از ۴۲۰۰ عنوان به کمتر از ۱۳۰۰ عنوان رسید.^۳ نویسنده سرشناسی بازداشت و چندین ماه شکنجه شد و سرانجام در برابر دوربینهای تلویزیونی قرار گرفت تا «اعتراف کند» که در آثار وی توجه به مشکلات اجتماعی بسیار بیشتر از توجه به دستاوردهای بزرگ انقلاب سفید است. نویسنده سرشناس دیگری به جرم پافشاری بر اینکه آذربایجان «یک زبان ملی» دارد، دستگیر شد و زیر شکنجه قرار گرفت تا آشکارا اعلام کند که

1. *Kayhan International*, 31 May 1975.

2. Quoted by P. Vieille and A. Bani Sadr, *L'Analyse des élections non concurrentielles* (Analysis of the Non-competitive Elections) (Paris, 1976), p. 1.

3. P.I.N., *Country Report*, no. 2 (March 1978), pp. 1-22.

مارکسیسم جهان سوم را تهدید می‌کند و مارکسیسم و اسلام تضادی اساسی با یکدیگر دارند. یک نویسنده نامدار دیگر هم کشور را ترک کرد تا در ستایش حزب رستاخیز قصیده‌سرایی نکند. در اواخر سال ۱۳۵۴، بیست و دو شاعر، داستان‌نویس، استاد دانشگاه، کارگردان تئاتر و فیلم‌ساز برجسته، به‌خاطر انتقاد از رژیم در بازداشت بودند. شمار بسیاری هم به‌سبب همکاری نکردن با مقامات دولتی مورد ضرب و شتم قرار گرفتند. استادی که به بهانه نام‌نبردن از انقلاب سفید در کلاس درس علوم سیاسی کتک خورده بود به یک خبرنگار خارجی می‌گوید: «چیز خاصی در مورد من وجود ندارد»^۱ همچنین، در گزارش منتشره توسط کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر در ژنو آمده است که رژیم برای ترساندن مردم همواره از سانسور و شکنجه استفاده می‌کند.^۲

البته نفوذ حزب رستاخیز به درون طبقه متوسط مرفه مهمتر بود. گشودن شعبه‌هایی در بازار، گرفتن هدایای اجباری از تاجران خرده‌پا، تعیین حداقل دستمزد برای کارگران کارخانه‌های کوچک و ملزم‌ساختن مغازه‌داران و صاحبان کارگاهها به دادن فهرست کارکنان خود به وزارت کار و پرداخت ماهانه و هزینه بیمه درمانی آنان از جمله اقدامات حزب رستاخیز با هدف نفوذ به درون طبقه متوسط مرفه بود. این حزب، همچنین، قانونی برای اصلاح تشکیلات اصناف وضع کرد، اصناف قدیمی را منحل و اصناف جدیدی تشکیل داد و اتاقهای اصناف را که به‌شدت نظارت می‌شدند جایگزین شورای عالی اصناف کرد. در شهرهای دیگر استانها، این اتاقهای اصناف زیر نظارت مستقیم استانداران قرار گرفتند. اتاق اصناف تهران نیز زیر نظر کارمندان دولتی و کسبه غیربازاری قرار داشت. افزون بر این، دولت با تأسیس شرکتهای دولتی برای واردکردن و توزیع مواد غذایی اصلی به‌ویژه گندم، قند و شکر و گوشت، پایه اقتصادی بازار را آشکارا تهدید می‌کرد و بنابراین به حوزه‌ای حمله‌ور شده بود که رژیمهای پیشین جرأت گام‌گذاشتن در آن را نداشتند. پس شگفتی‌آور نبود که مغازه‌داران بسیار ناراضی تهران اعتراض کنند که دولت می‌خواهد با تأسیس شرکتهای دولتی و فروشگاههای زنجیره‌ای بزرگ، بازار، «ارکان جامعه ایران» را از بین

1. E. Rouleau, "Iran: Myth and Reality", *The Guardian*, 24 October 1976.

2. International Commission of Jurists, *Human Rights and the legal system in Iran* (Geneva, 1976), pp. 21-22.

ببرد.^۱ همچنین، روزنامه‌های در نظارت دولت از ضرورت ریشه‌کن کردن بازار، احداث بزرگراههایی از میان مراکز قدیمی شهر، از بین بردن «حجره‌های پوسیده»، جایگزین کردن سوپرمارکتهای کارآمد با قصابیها، بقالیها و نانوائیهای بی‌ثمر و ایجاد فروشگاههای دولتی به سبک کاونت گاردن‌های لندن،^۲ سخن به میان می‌آوردند.^۳ بعدها مغازه‌داری به یک روزنامه‌نگار فرانسوی می‌گوید که بازار باور کرده است که شاه و «بورژوازی نفتی» می‌خواهند کسبه خرده‌پا را لگدمال کنند.^۴ شخص دیگری پنهانی به یک روزنامه‌نگار آمریکایی می‌گوید که «اگر شاه را به حال خود بگذاریم، ما را از بین خواهد برد. بانکها روز به روز قدرتمندتر می‌شوند. فروشگاههای بزرگ معاش ما را از بین می‌برند و دولت می‌خواهد بازارهای ما را با خاک یکسان کند و مکانی برای ادارات دولتی فراهم کند.»^۵

رژیم، همچنین، حمله گسترده و هم‌زمانی را علیه مذهب آغاز کرد. حزب رستاخیز، شاه را چونان رهبر معنوی و سیاسی معرفی کرد؛ علما را «مرتجعان سیاه قرون وسطایی» نامید؛ و در کنار این ادعا که ایران به سوی تمدن بزرگ پیش می‌رود، تاریخ شاهنشاهی جدید ۲۵۳۵ ساله - ۲۵۰۰ سال آن مربوط به کل پادشاهیهای پیشین و ۳۵ سال بعدی برای پادشاهی محمدرضا پهلوی - را به جای تقویم اسلامی به کار برد. بدین ترتیب، ایران یک‌شبه از سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی پرید. شایان یادآوری است که در این دوران، کمتر رژیم‌های جسارت کرده است تاریخ مذهبی کشور را کنارگذارد. همچنین، حزب رستاخیز زنان را به پوشیدن چادر در دانشکده‌ها تشویق می‌کرد؛ بازرسان ویژه‌ای برای بررسی موقوفه‌های مذهبی می‌فرستاد؛ اعلام کرد که تنها اداره اوقاف مجاز به انتشار کتابهای مذهبی است؛ و دانشکده الهیات دانشگاه تهران را تشویق کرد تا سپاه دین تازه تأسیس را - که تقلیدی از سپاه دانش بود - گسترش دهد و برای آموزش «اسلام راستین» به

۱. اطلاعات، ۱۲ اسفند ۱۳۵۶.

۲. Covent Garden: یکی از مراکز خرید معروف لندن. - م.

۳. درباره مبارزه حکومت بر ضد بازار، رک: پ. آذر، «مبارزه شاه علیه اصناف»، دنیا، ۲ (آذر ۱۳۵۴)، ۱۰-۱۴.

۴. پ. بالند، «ایران در انقلاب»، اطلاعات، ۱۲ مهر ۱۳۵۸.

5. J. Kendell, "Iran's Students and Merchants From an Unlikely Alliance", *New York Times*, 7 November 1979.

دهقانان افراد بیشتری را به روستاها بفرستد. مجلس نیز بدون توجه به شریعت، سن ازدواج دختران را از پانزده به هجده و پسران را از هجده به بیست افزایش داد. همچنین، وزارت دادگستری به قضات دستور داد تا در اجرای قانون حمایت از خانواده سال ۱۳۴۶ کوشا تر باشد. این قانون بدون توجه به قانون شرع، رسیدگی به دعاوی خانواده را در حیطة دادگاههای عرفی قرار داد و اعمال قدرت مردان بر همسران خود را محدود کرد. در این قانون قید شده بود که مردان نمی‌توانند بدون دلایل معتبر زنان خود را طلاق دهند و بدون اجازه کتبی همسران خود، همسر دیگری اختیار کنند. همچنین، زنان به حق درخواست طلاق دست یافتند و می‌توانستند بدون اجازه شوهرانشان در بیرون از خانه کار کنند. به نوشته یک روزنامه فارسی که در خارج منتشر می‌شد و همکاری نزدیکی با علما داشت، حزب رستاخیز تلاش می‌کرد تا با تسلط بر اوقاف، به عضویت ساواک درآوردن مآلها، دادن مقرری به آخوندهای درباری، انحصاری کردن چاپ کتابهای مذهبی و فرستادن سپاه دین به روستاها برای بدبین کردن دهقانان نسبت به مراجع روحانی کشور، مذهب را ملّی کند.^۱

تشکیل حزب رستاخیز، واکنش تند علما را در پی داشت. مدرسه فیضیه به نشانه اعتراض تعطیل شد و در درگیریهای خیابانی روزهای بعد حدود ۲۵۰ طلبه دستگیر و به خدمت سربازی اعزام شدند. آیت‌الله حسن غفاری، روحانی شصت‌ساله تهران، به جرم نوشتن مطالبی علیه رژیم دستگیر شد و به شکل مشکوک و مبهمی در زندان درگذشت. حجة الاسلام شمس‌آبادی، روحانی برجسته اصفهان، چند روز پس از یک سخنرانی علیه تقویم جدید کشته شد. هرچند پلیس پنج دانش‌آموز را در رابطه با این قتل دستگیر کرد، علمای محلی با ردّ ادعای مقامات اعتصابی عمومی در بازار اصفهان ترتیب دادند. آیت‌الله روحانی، یکی دیگر از روحانیون برجسته، حزب رستاخیز را مخالف و مغایر با قانون اساسی، منافع ایران و اصول اسلام دانست.^۲ مهمتر اینکه، آیت‌الله خمینی از نجف به همه مؤمنان سفارش کرد که از حزب رستاخیز دوری کنند. از دیدگاه آیت‌الله خمینی، این حزب، نه تنها حقوق فردی، آزادیهای نامبرده شده در قانون اساسی و حقوق بین‌المللی را زیر پا می‌گذاشت بلکه

۱. «ملّی کردن دین»، مجاهد، ۳:۲۹ (اسفند ۱۳۵۴): صص ۶-۱۰.

۲. «روحانی»، «اعلامیه»، مجاهد، ۴:۳۰ (خرداد ۱۳۵۴)، ۷.

می‌خواست اسلام را نابود کند، کشاورزی را از بین ببرد، منابع کشور را برای خرید سلاح‌های بی‌فایده هدر دهد و کشور را به سود امپریالیسم آمریکا تاراج کند.^۱ حکومت، چند روز پس از انتشار این اعلامیه، همکاران نزدیک آیت‌الله خمینی را در ایران، از جمله بیشتر روحانیونی که پس از انقلاب اسلامی می‌بایست نقش‌های مهمی ایفا کنند - مانند آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله حسین قمی، آیت‌الله ربانی شیرازی، آیت‌الله زنجانی، آیت‌الله انواری، حجة‌الاسلام کنی، حجة‌الاسلام خامنه‌ای، حجة‌الاسلام لاهوتی و حجة‌الاسلام طاهری - دستگیر کرد. پیش از این هرگز این تعداد روحانی برجسته به‌طور همزمان زندانی نشده بودند.

بنابراین، می‌بینیم که «اهداف حزب رستاخیز با دستاوردهای عملی آن به شدت تعارض داشت. هدف آن تقویت رژیم، نهادینه کردن هرچه بیشتر سلطنت و فراهم ساختن پایگاه اجتماعی گسترده‌تری برای دولت بود. ابزارهای مورد استفاده آن هم عبارت بودند از: بسیج مردم، به انحصار درآوردن حلقه‌های ارتباطی میان حکومت و جامعه، تشدید نظارت بر کارمندان، کارگران کارخانه‌ها و روستاییان و مهمتر از همه نفوذ روزافزون دولت در بازارهای سنتی و مؤسسات مذهبی. اما حزب رستاخیز به‌جای برقراری ثبات، رژیم را تضعیف، فاصله میان سلطنت و جامعه را بیشتر و نارضایتی گروه‌های مختلف را شدیدتر کرد. زیرا هدف از بسیج توده‌ای عوام‌فریبی بود که به نارضایتی آنها انجامید. به انحصار درآوردن سازمانها و وسایل ارتباطی، نیروهای اجتماعی را از حضور در خیابانها که از آن طریق می‌توانستند شکایتها و خواسته‌های خود را در حوزه سیاسی مطرح کنند، محروم کرد. افراد بیشتر و بیشتری امید به اصلاحات را از دست دادند و انگیزه‌هایی برای انقلاب پیدا کردند. تلاش برای به مشارکت‌کشاندن مردم موجب شد تا حکومت فرضیه قدیمی «هرکس علیه ما نیست با ماست» را کنارگذارد و این برهان خطرناک را بپذیرد که «هرکس با ما نیست علیه ماست». بنابراین، مخالفانی که به شرط آشکارنکردن مخالفت، سالها به حال خود رها شده بودند اکنون ناگهان چاره‌ای جز ثبت‌نام در حزب، ستایش از رژیم و حتی راهپیمایی در خیابان به نشانه بزرگداشت سلطنت ۲۵۰۰ ساله نداشتند. همچنین، یورش شدید به بازار و نهادهای دینی پلهایی را که در

۱. امام خمینی، «اعلامیه»، مجاهد، ۳:۲۹ (اسفند ۱۳۵۴)، ۱-۱۱.

گذشته حلقه ارتباطی رژیم و جامعه بود ویران کرد. این اقدام، نه تنها تهدیدی علیه مراجع روحانی به شمار می‌آمد بلکه خشم هزاران مغازه‌دار، صاحب کارگاه، کسبه و همکاران بازاری‌شان را برانگیخت. حزب رستاخیز، به جای ایجاد حلقه‌های ارتباطی جدید، اندک حلقه‌های موجود را از هم گسیخت و در نتیجه گروهی از دشمنان خطرناک را به جنب و جوش انداخت. به بیان دیگر، این حزب، به جای اقدام نوسازانه ترتیبی داده بود که وضعیت نظام سیاسی توسعه نیافته را وخیمتر کرد.

ایران در آستانه انقلاب

در سه سال آخر عمر رژیم، به علت تشکیل حزب رستاخیز و همچنین افزایش بسیار چشمگیر قیمت نفت، تنشهای سیاسی شدیدتر شده بود. با پنج برابر شدن ناگهانی درآمدهای نفتی، انتظارات مردم بالا رفت و در نتیجه شکاف میان وعده‌ها، ادعاها و دستاوردهای رژیم از یک سو و انتظارات و دستاوردهای مردم از سوی دیگر، عمیق‌تر شد. همان‌طور که دولت نیز مدعی بود در چهارده سال پس از انقلاب سفید پیشرفتهای چشمگیری در بخشهای بهداشت و آموزش به دست آمد: شمار پزشکان سه برابر شد، میزان مرگ و میر کودکان از ۲۰ درصد به کمتر از ۱۲ درصد رسید، میزان باسوادی از ۲۶ به ۴۲ درصد رسید، شمار دانشگاهها پنج برابر و شمار دانش‌آموزان متوسطه سه برابر شد.^۱ اما، همچنان که اغلب منتقدان نیز اشاره می‌کردند، چهارده سال پس از انقلاب سفید، هنوز در ایران نسبت پزشک به بیمار بسیار اندک، میزان مرگ و میر کودکان بالا و نسبت تختهای بیمارستانی به جمعیت^۲ بسیار پایین بود. ۶۸ درصد از بزرگسالان بی‌سواد بودند، شمار بی‌سوادان در واقع از ۱۳ به حدود ۱۵ میلیون نفر افزایش یافت، کمتر از ۴۰ درصد کودکان کشور دوره دبستان را به پایان می‌رساندند، نسبت معلم به شاگرد در مدارس دولتی رو به کاهش بود، سالانه از بین ۲۹۰,۰۰۰ داوطلب تنها ۶۰,۰۰۰ نفر به دانشگاه راه می‌یافتند و از لحاظ درصد افراد دارای تحصیلات عالی، ایران همچنان یکی از ضعیفترین کشورهای خاورمیانه بود.

۱. آمارهای این بخش از کتاب ا. اشرف، شاخصهای اجتماعی ایران، صص ۲۵۰-۲۹۳ به دست آمده است.

۲. از لحاظ نسبت تخت بیمارستانی به جمعیت، ایران از پایین‌ترین کشورهای خاورمیانه بود.

انقلاب سفید، با تأمین بودجه تعاونیهای روستایی، توزیع زمین در بین ۱,۶۳۸,۰۰۰ خانوار، شانزده برابرکردن شمار تراکتور و بیست برابرکردن میزان کود مصرفی، در راستای منافع کشاورزان بود. اما این مسئله را نباید فراموش کرد که تعاونیهای زراعی به شکل نامناسبی تأمین مالی می شدند؛ کشاورزی تجاری و کشت و صنعت بیشتر از کشاورزان خرده پا اعتبار می گرفت؛ ۹۶ درصد روستاییان هنوز برق نداشتند؛ و در ازای هر دو خانواده‌ای که صاحب زمین شدند، یک خانواده بی زمین ماند و در برابر هر خانواده‌ای که از زمین کافی (۷ هکتار) برخوردار شد، مقدار زمین داده شده به سه خانوار دیگر برای تبدیل آنها به کشاورز تجاری مستقل کافی نبود. همچنین، قیمت تعیین شده برای فرآورده‌های اساسی کشاورزی مانند غله، به سود شهرها و به زیان روستاها بود. این اقدام، انگیزه برای کشت مواد غذایی اصلی و بنابراین میزان تولید کشاورزی را کاهش داد. کاهش محصولات کشاورزی هم شکاف میان جمعیت در حال افزایش و میزان اندک تولید فرآورده‌های کشاورزی را بیشتر کرد. در نتیجه، ایران که در اوایل دهه ۱۳۴۰ صادرکننده مواد غذایی بود در اواسط دهه ۱۳۵۰ سالانه حدود یک میلیارد دلار برای واردات محصولات کشاورزی پرداخت می کرد.

بی گمان، سطح زندگی بیشتر خانواده‌هایی که به آپارتمانهای مدرن، مزایای برنامه‌های اجتماعی حمایتی دولت مانند بیمه درمانی، بیمه بیکاری و طرحهای سهام شدن در سود مؤسسات صنعتی و همچنین کالاهای مصرفی به ویژه یخچال، تلویزیون، موتورسیکلت و حتی خودروهای شخصی دسترسی داشتند، بهبود یافت. اما این مسئله نیز واقعیت داشت که با گسترش حلبی‌آبادها، افزایش آلودگی هوا و افزایش ترافیک آزاردهنده خیابانها، کیفیت زندگی بیشتر خانواده‌ها نیز پایین آمد. از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵، درصد خانواده‌های شهری که در یک اتاق زندگی می کردند از ۳۶ به ۴۳ رسید. در آستانه انقلاب، ۴۲ درصد از خانواده‌های تهرانی مسکن مناسبی نداشتند و تهران با بیش از ۴ میلیون جمعیت، علی‌رغم درآمدهای زیاد نفتی هنوز سیستم فاضلاب، مترو و حمل و نقل عمومی درستی نداشت. برادر کوچکتر شاه که اتفاقاً صاحب کارخانه هلیکوپترسازی بود در سخنرانی مراسم

یادبود ماری آنتوانت^۱ می‌پرسد که «اگر مردم از فشار و دردسر ترافیک خوششان نمی‌آید چرا هلیکوپتر نمی‌خرند؟»^۲ بدتر اینکه، قشر پائین تر طبقه کارگر - به ویژه کارگران ساختمانی، دستفروشها، کارکنان کارخانه‌های کوچک و کارگران موقت - که مشمول طرحهای بیمه و برنامه‌های مشارکت در سود نبودند، از مزایای برنامه‌های رفاه اجتماعی بهره‌مند نمی‌شدند. به بیان دیگر، درآمدهای بیش از حد نفت به فقر این توده‌های میلیونی که بیشترشان از روستاها به شهرها رانده شده بودند پایان نداد بلکه شکل آن را مدرن کرد.

آشکار بود که در دوره میان ۵۶-۱۳۴۲، با ورود جمعیت بیشتر و پیوستن استانهای دوردست به حوزه اقتصاد کشور میزان تولید ناخالص ملی بسیار افزایش یافت، اما از این رشد همه مردم بهره‌ای یکسان نبردند. طبقات ثروتمند بیشتر از طبقات متوسط و پایین و مناطق مرکزی به ویژه تهران بیشتر از استانهای پیرامونی از این رشد سود بردند. گرچه در مورد توزیع درآمد آمار درخور اعتمادی وجود ندارد، در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۵۲، بانک مرکزی بررسیهای گسترده‌ای درباره هزینه‌های خانواده‌های شهری انجام داد. البته آمار هزینه‌ها نابرابری درآمدها را به درستی نشان نمی‌دهد، زیرا برای ثروتمندان میسر است که بخش اندکی از درآمدهای خود را خرج کنند. بررسیهای سال ۱۳۳۸ نشان می‌دهد که ۳۵/۵ درصد از کل هزینه‌ها به ۱۰ درصد از ثروتمندترین افراد و ۵۱/۷ درصد از کل هزینه‌ها به ۲۰ درصد ثروتمندترین افراد تعلق داشت. در سطح پایین هرم اجتماعی، ۱/۷ درصد از کل هزینه‌ها به ۱۰ درصد فقیرترین‌ها و ۴/۷ درصد کل هزینه‌ها به ۲۱ درصد فقیرترینها مربوط می‌شد. همچنین، ۲۷ درصد از کل هزینه‌ها به ۴۰ درصد افراد با درآمد متوسط مربوط می‌شد. بنابر یک گزارش منتشرنشده اداره بین‌المللی کار، چنین توزیع نامناسبی باعث شده بود تا ایران در ردیف کشورهای با بیشترین میزان نابرابری در جهان قرار بگیرد.^۳ البته این نابرابری در دهه ۱۳۴۰ بیشتر شد. بررسیهای

۱. Maria Antoniette همسر لویی شانزده که دشمن اصلاحات و آزادی بود و همسرش را به دشمنی با انقلاب فرانسه وادار کرد. انقلابیون او را به اقدام علیه انقلاب و رابطه با دشمنان خرجی انقلاب متهم، محاکمه و اعدام کردند. - م.

2. Quoted by M. 'Tehranian, "Iran: Communication, Alienation, and Revolution", *Intermedia*, 7 (March 1979), 6-12.

3. International Labor Office, "Employment and Income Policies for Iran"

سال ۱۳۵۲ نشان می‌دهد که ۵۵/۵ درصد از کل هزینه‌ها به ۲۰٪ ثروتمندترینها، ۳/۷ درصد از کل هزینه‌ها به ۲۰ درصد فقیرترینها؛ و ۲۶ درصد از کل هزینه‌ها به ۴۰ درصد از جمعیت متوسط کشور تعلق داشت. (رک: به جدول شماره ۸) خانه‌های لوکس، انواع خودروهای کوچک و مسافرت‌های سالانه به اروپا، دست‌آورد درآمدهای زیاد نفت برای طبقات متوسط بود.

جدول شماره ۸ توزیع ده‌درصدی هزینه‌های زندگی جمعیت شهری

دهک‌ها		دهک‌ها	
(از فقیرترین به ثروتمندترین)	(از فقیرترین به ثروتمندترین)	۱۳۵۲-۵۳	۱۳۳۸-۳۹
دهک ششم	دهک یکم (فقیرترین)	۱/۳	۱/۷
دهک هفتم	دهک دوم	۲/۴	۲/۹
دهک هشتم	دهک سوم	۳/۴	۴
دهک نهم	دهک چهارم	۴/۷	۵
دهک دهم	دهک پنجم	۵	۶/۱

اما سهم تجار ثروتمند از این درآمد، امپراطوریهای غیرقابل تصور برای سرمایه‌داران پیشین، قصرهایی مانند کاخهای پادشاهان قدیمی و رسواییهای بسیار مهمتر از رسواییهای نسل پیشین بود. یک مجله وابسته به پنتاگون در این باره می‌نویسد که «در سال ۱۳۵۵ میزان واقعی فساد مالی به ارقام حیرت‌آوری رسیده بود... حتی آمارهای محافظه‌کارانه نیز نشان می‌دهد که از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۵ میزان چنین فسادهای مالی و رشوه‌خواریها دست‌کم بیش از یک میلیارد دلار بود.»^۱

برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم هم به نابرابریهای منطقه‌ای انجامید. مثلاً، تهران بیشتر صنایع مونتاژ جدید و بیش از ۶۰ درصد وامهای بانک توسعه صنعت و معدن را به خود اختصاص داد. بنابراین، در سال ۱۳۵۴، تهران بیش از نیمی از کالاهای کارخانه‌ای کشور را تولید می‌کرد و ۲۲ درصد از نیروی کار صنعتی کشور را

→ (unpublished report, Geneva, 1972), Appendix C, p. 6.

1. A. Mansur (Pseudonym), "The Crisis in Iran", *Armed Forces Journal International*, January 1979, pp. 33-34.

در اختیار داشت. در تهران نسبت کارگران صنعتی به کشاورزان ۱ به ۰/۷ بود. در حالی که این نسبت در آذربایجان شرقی ۱ به ۲/۶؛ آذربایجان غربی ۱ به ۱۳؛ و در کردستان ۱ به ۲۰ بود. همچنین، درصد باسوادان نسبت به کل جمعیت هر استان، در تهران ۶۲، در آذربایجان شرقی ۲۷، در سیستان و بلوچستان ۲۶ و در کردستان ۲۵ بود. از کل کودکان هر استان، درصد کودکان دبستانی در تهران ۷۴ در آذربایجان غربی ۴۴، در سیستان و بلوچستان ۴۰ و در کردستان ۳۶ بود. در استان تهران برای هر ۹۷۴ نفر یک پزشک، برای هر ۵۶۲۶ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۱۸۲۰ نفر یک پرستار وجود داشت. در حالی که در آذربایجان شرقی برای هر ۵۵۸۹ نفر یک پزشک، برای هر ۶۶۱۵۶ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۱۲۷۱۲ نفر یک پرستار وجود داشت. استان کردستان برای هر ۶۴۷۷ نفر یک پزشک، برای هر ۵۷۲۹۴ نفر یک دندانپزشک و برای هر ۴۶۵۵۲ نفر یک پرستار داشت. نسبتها در سیستان و بلوچستان عبارت بود از: برای ۵۳۱۱ نفر یک پزشک، برای ۵۱۶۶۳ نفر یک دندانپزشک و برای ۲۷۰۶۴ نفر یک پرستار. نارضایتیهای ایجادشده به واسطه این نابرابریهای قومی و طبقاتی تا اوایل دهه ۱۳۵۰ پنهان ماند. اما هنگامی که پایه‌های حکومت پهلوی لرزید این نارضایتیها چون سیل خروشان از همه نقاط جامعه سربرآورد.

مخالفان

خبرنگار: اعلیحضرتا، جنابعالی بر چه اساسی پیش‌بینی می‌کنید که ایران در طول زندگی یک نسل یکی از پنج کشور پیشرفته جهان خواهد بود؟

شاه: انرژی، پشتکار ملت و پیشوایی ما. البته شمار اندکی هستند که اعتراض می‌کنند. حالا تصور کنید که ایرانیان، اگر ایرانی باشند، پس از آن همه کاری که برای کشور انجام داده‌ایم علیه رهبرشان پناخیزند! این است پیشوایی حقیقی که ما در کشور خود داریم. همه با دل و جان پشت سر پادشاه خود قرار دارند.

– Interview with the Shah, *The Guardian*, 19 January 1974.

احزاب سیاسی (۱۳۳۲-۱۳۵۶)

پس از کودتای ۱۳۳۲، پرده آهنینی به دور حوزه سیاست ایران کشیده شد. رهبران مخالف از پیروانشان، مبارزان از توده مردم و احزاب سیاسی از پایگاههای اجتماعی خود جدا شدند. بنابراین، جامعه ایران که سیزده سال صحنه جار و جنجال نیروهای سیاسی درگیر بود، در بیست و چهار سال بعد - به جز دوره کوتاه ۴۲-۱۳۳۹ - زندگی سیاسی ساکت و آرامی داشت؛ سالهایی که در آن، سیاست مبارزه اجتماعی کم‌کم به سیاست مهندسی اجتماعی تبدیل شد. شاه این آرامش را نشانه رضایت مردم و مشروعیت رژیم خود قلمداد می‌کرد و مخالفان هم آن را آرامش پیش از طوفان می‌دانستند. با این کودتا، همچنین، پرده آهنینی در برابر دیدگان دانشمندان علوم اجتماعی کشیده شد. در دوره پیشین، آنها می‌توانستند از سطح ظواهر سیاسی

فراتر بروند و واقعیتهای درونی جامعه به‌ویژه اختلافهای قومی و طبقاتی آن را به‌دقت بررسی کنند. اما در دورهٔ پس از کودتا آنها تنها اجازهٔ نگاه کردن به چیزهایی را داشتند که مقامات می‌خواستند آشکار شود. پس شگفت‌آور نبود که کانون توجه اندک جامعه‌شناسان بررسی‌کنندهٔ ایران، از پویاییهای مبارزهٔ اجتماعی به سیاست مهندسی اجتماعی تغییر یابد.

این پردهٔ آهنین شاید تنشهای اجتماعی و مخالفتهای سازمان‌یافته را پنهان کرده بود، اما بی‌گمان در نابودی و محو آنها ناکام ماند. برعکس، این تنشهای اجتماعی تداوم یافت و به نقطهٔ انفجار خود رسید؛ چرا که مخالفان با وجود نظارت شدید پلیسی بر زندگی خود راه خود را ادامه دادند تا اندیشه‌ها و عقاید جدید و شیوه‌های نوین عملی‌کردن آنها را پیدا کنند. گرچه به جز رکود روشنفکری، ستایش بی‌پایان پادشاهی و پیروی کورکورانه از غرب چیز دیگری در رسانه‌های در دست حکومت پیدا نمی‌شد، بررسی مطبوعات زندهٔ زیرزمینی، نسل جوانی از روشنفکران را نشان می‌داد که با موفقیت سرگرم طرح و تدوین اندیشه‌های جدیدی بودند که آنها را با فرهنگ شیعی خود هماهنگ می‌کرد. به نظریات و تاکتیکهای پیشینیان توجه می‌کردند، و بی‌درپی این پرسش را مطرح می‌ساختند که «چه باید کرد؟». در واقع این سرکوب و خفقان بیست و پنج‌ساله، طبقهٔ روشنفکر جدیدی به‌بار آورد که نظریاتی بسیار تندروتر از نظریات حزب توده و جبههٔ ملی ارائه کردند. همچنین، آشتی‌ناپذیری انقلاب، که سرانجام به نابودی رژیم شاهنشاهی منجر شد تا حدودی متأثر از دیدگاه این نسل جدید بود.

حزب توده. گرچه حزب توده به زندگی خود ادامه داد تا نقشی هرچند کوچک در انقلاب اسلامی ایفا کند، پس از کودتای ۱۳۳۲، قدرت آن بسیار کاهش یافت و در اواخر دههٔ ۱۳۳۰، تنها شبحی از آن حزب قدرتمند پیشین باقی بود. چهار عامل در این افول مؤثر بود. یکم، حزب توده ضربه‌های سخت نیروهای امنیتی رژیم را متحمل شد. بلافاصله، پس از کودتا، قانون ۱۳۱۰ علیه مرام اشتراکی سرسختانه به اجرا گذاشته شد تا مظنونان توده‌ای بازداشت شوند. پس از تشکیل ساواک هم بیشتر عملیاتهای پلیسی این سازمان با هدف نابودی مراکز زیرزمینی حزب توده بود. در حالی که برخورد رژیم با اعضای اصلی دیگر احزاب از جمله جبههٔ ملی در سطح تویبغ و یا چندماه زندان بود، اعضای معمولی حزب توده شغل‌های خود را از دست

دادند و یا اینکه به چندین سال زندان محکوم شدند. در حالی که اکثر رهبران جبهه ملی - به استثنای فاطمی که اعدام شد - به پنج سال زندان محکوم شدند و پس از سه سال مورد عفو قرار گرفتند، چهل میلیشیای توده‌ای در برابر جوخه اعدام قرار گرفتند، چهارده تن دیگر در زیر شکنجه جان باختند و دویست نفر دیگر به حبس ابد محکوم شدند. شش نفر از این عده تا زمان انقلاب اسلامی در زندان بودند. حتی پس از آنکه حزب توده دیگر تهدید مهمی به شمار نمی‌رفت، ساواک همچنان با اعضای آن رفتار بی‌رحمانه‌ای داشت. مثلاً در سال ۱۳۵۲، یک دانشجوی پزشکی که در دانشگاه یک هسته حزبی تشکیل داده بود، ربوده شد و در زندان به قتل رسید. در سال ۱۳۵۳ یک ستوان پیشین نیروی هوایی و عضو علی‌البدل کمیته مرکزی پس از سپری کردن نه سال از حبس ابد خود، بر اثر شکنجه جان سپرد. رژیم می‌خواست به مردم بفهماند که همکاری با حزب توده چه قدر گران تمام خواهد شد.

دوم، رژیم - با همکاری متخصصان تبلیغاتی خارجی - جنگ روانی شدیدی بر ضد حزب توده براه انداخته، این حزب را به ایفای نقش «اسب تروا» و جاسوسی برای روسها، حمایت از خواستهای استالین در سالهای ۲۶-۱۳۲۳ برای کسب امتیاز نفتی در شمال؛ پشتیبانی نکردن از مبارزات ملی‌کردن نفت در سالهای ۲۹-۱۳۲۸؛ ایجاد جمهوری مستقل در آذربایجان در سال ۱۳۲۵؛ و طراحی ایجاد جمهوریهای مشابهی در آینده و تقسیم ایران به شماری دولت کوچک پیوسته به اتحاد شوروی، متهم می‌کرد. رژیم، همچنین، این موضوع را مطرح می‌کرد که حزب توده را آرامنه، یهودیها و مهاجران قفقازی اداره می‌کنند؛ و الحاد را گسترش می‌دهد، مذهب را افیون توده‌ها می‌داند و به قرآن کریم و علمای محترم شیعه حمله می‌کند. خلاصه، حزب توده دشمن قسم‌خورده نه تنها سلطنت و مالکیت خصوصی، بلکه ایران و اسلام معرفی می‌شد. ساواک با ناکافی دانستن این اقدامات، شایعات نادرست و نیمه‌درستی نیز پخش می‌کرد. مثلاً غیرمستقیم القا می‌کرد که حزب توده در کودتای سال ۱۳۳۲ علیه مصدق با افسران سلطنت طلب همکاری کرد؛ اعضای پیشین آزادشده از زندان نیز به همکاری با پلیس رضایت داده‌اند؛ و سران تبعیدی حزب در اروپا با توافق ضمنی مأمورین حکومتی توانسته‌اند به آن سوی مرزها بروند. همچنین، ساواک شایع کرد که حزب توده اعضای مردّد حزب را می‌کشت و برخی رهبران حزبی در جریان فروش اسلحه از شوروی به ایران چنان سرخورده شده و به

خود آمده بودند که اجازه می‌خواستند به کشور بازگردند و روسها هم گاهگاهی افرادی را به ایران تحویل می‌دادند تا در برابر جوخه‌های آتش قرار گیرند.^۱

سوم، دگرگونیهای اجتماعی حاصل از نوسازی سریع، حزب توده را تضعیف کرد. روند صنعتی‌شدن موجب شد تا حدود چهار میلیون دهقان که از صحنه سیاسی دهه ۱۳۲۰ برکنار بودند، به نیروی کار شهری پیوندند. همچنین، گسترش سریع نظام آموزشی، فرزندان خانواده‌های بازاری را - خانواده‌هایی که در گذشته کاملاً مخالف حزب توده بودند - به جرگه روشنفکران آورد. در اوایل دهه ۱۳۴۰، کارگران جوان و روشنفکرانی که دیدگاه مثبتی به حزب توده داشتند، فرزندان خانواده‌های چپ‌گرا بودند. بدین ترتیب، رفته‌رفته هواداران حزب توده به خانواده‌هایی با پیشینه چپ‌گرایانه محدود شد. این روند زندگی سیاسی دهه ۱۳۵۰ را آشکارا تحت تأثیر قرار داد.

چهارم، رهبری حزب توده در نتیجه مرگ، پیری و ترک رهبران حزب تضعیف شد. رهبران باتجربه‌ای مانند روستا، کامبخش و نوشین، در خارج از کشور درگذشتند. گروهی نیز از جمله آوانسیان، بقراطی، و امیرخیزی بیمار و ناتوان شدند. شمار دیگری هم به‌ویژه بزرگ‌علوی و کشاورز، از سیاستهای حزبی کنار کشیدند. افزون بر اینها، خود حزب نیز به سه جناح اصلی منشعب شد. انشعاب اول، در سال ۱۳۴۳ روی داد که گروه کوچکی از روشنفکران کرد حزب توده را ترک و حزب دموکرات کردستان را که پس از شکست سال ۱۳۲۵ هیچگونه فعالیتی نداشت، احیا کردند.^۲ این دموکراتهای کرد با برگزاری دومین کنگره حزب در اروپا، شعار «دموکراسی برای ایران، خودمختاری برای کردستان» را سردادند و خواستار مبارزه مسلحانه برای برقراری جمهوری فدرالی همانند یوگسلاوی شدند. دلایل آنها این

۱. در سال ۱۳۲۳، دولت خبر اعدام ستوان قیادی را اعلام کرد. وی به فرار سران توده‌ای از زندان در سال ۱۳۲۸ کمک کرده بود و از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۲۳ در شوروی به سر می‌برد. همزمان با این اعدام شایع شد که روسها او را به ایران تسلیم کرده بودند تا اعدام شود. اما پس از انقلاب اسلامی، براساس سند دولتی روشن شد که وی پس از دریافت امن‌نامه‌ای از سفارت ایران در مسکو به کشور بازگشته بود.

۲. در سال ۱۳۴۶، رهبری حزب دموکرات کردستان به عبدالرحمان قاسمی واگذار شد. وی که بیشتر نظامی بود در سال ۱۳۳۵ به جرم وابستگی به حزب توده دستگیر و پس از سپری کردن ده‌سال در زندان، به اروپا مهاجرت کرده بود.

بود که ایران هم مانند یوگسلاوی ملتهای مختلفی دارد.^۱ همچنین، این کنگره، حزب دموکرات کردستان پیشین را به دلیل عدم تقسیم زمین در بین دهقانان محکوم کرد و تلویحاً از حزب توده به بهانه کم‌اهمیت‌شمردن مسئله ملیت و خودداری از به‌راه انداختن مبارزه‌ای مسلحانه بر ضد رژیم انتقاد کرد. دموکراتهای کرد، بلافاصله پس از کنگره تلاش کردند تا جنگ دهقانی در منطقه ارومیه به‌راه اندازند؛ اما پس از سه سال درگیری متناوب این‌گونه مبارزه را کنار گذاشته، به جذب دانشجویان گُرد دانشگاه‌های اروپایی که شمارشان نیز روز به‌روز بیشتر می‌شد، پرداختند. در این سه‌سال درگیری، ۵۳ دموکرات کرد کشته شدند. در میان این عده سه مغازه‌دار، چهار روشنفکر تهرانی، پنج کارگر، هفت روحانی محلی و هجده دهقان، دامدار و ایلاتی وجود داشت.^۲

در سال ۱۳۴۴، هنگامی که در آستانه اختلافات چین و شوروی دوتن از اعضای برجسته کمیته مرکزی - قاسمی و فروتن - با ترک حزب توده، گروه جدید سازمان مارکسیست - لنینیستی توفان را تشکیل دادند، انشعاب دوم اتفاق افتاد. توفان در اصل عنوان یک روزنامه تندروی دهه ۱۳۰۰ بود که توسط انقلابی شهید، فرخی منتشر می‌شد.^۳ قاسمی و فروتن هنگام تشکیل این سازمان جدید اعلام کردند که همکاران پیشین آنان به اصلاح‌طلبی روی آورده‌اند و می‌کشند مارکسیسم را به یک «ایدئولوژی غیرانقلابی فرصت‌طلبانه» تبدیل کنند.^۴ آنها، همچنین، رهبران حزب توده را برای پذیرش کورکورانه دیدگاه شوروی درباره همزیستی مسالمت‌آمیز سرمایه‌داری و سوسیالیسم، محکوم کردن استالین به دلیل مسئله کیش شخصیت بدون ارزیابی همه مدارک و شواهد فراگرفتن آموزشهای مائو درباره چگونگی سازماندهی دهقانان برای مبارزه مسلحانه توده‌ای، به‌باد انتقاد گرفتند.^۵ آنها، همچنین، استدلال می‌کردند که اتحاد شوروی نه تنها با فروش سلاح به ایران به انقلاب خیانت می‌کند بلکه با بستن قراردادهایی در خصوص مبادله پایاپای نفت،

۱. «دومین کنگره حزب دموکرات کردستان»، طوفان، شماره ۲۴ (شهریور ۱۳۴۴).

۲. «مبارزه مسلحانه در کردستان»، توده، شماره ۲۸ (تیر ۱۳۵۰)، صص ۱-۳۱؛ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی، درباره ساواک (بی‌تا، ۱۳۴۸)، صص ۱۶۵-۱۶۸.

۳. عنوان روزنامه فرخی «طوفان» بود ولی نام سازمان مورد بررسی و عنوان روزنامه آن «توفان» - م.

۴. ا. قاسمی و ق. فروتن، «اعلامیه به اعضای حزب توده»، (بی‌تا، فروردین ۱۳۴۴).

۵. ا. قاسمی، «واقعاً چه اتفاقی افتاد»، توفان، شماره ۲۳، (اسفند ۱۳۴۴)، صص ۱-۳.

گاز و فولاد، ایران را استثمار می‌کند.^۱

انشعاب سوم زمانی روی داد که اعضای بخش جوانان حزب توده در سال ۱۳۴۵، آن را ترک و ضمن تکرار انتقادات گروه توفان، «سازمان انقلابی حزب توده در خارج» را تشکیل دادند.^۲ اگرچه هم گروه توفان و هم سازمان انقلابی، خود را مائوئیست می‌دانستند، از لحاظ ترکیب سنی و اختلافات عقیدتی، از یکدیگر متمایز بودند. از دیدگاه توفان، که توسط رهبران کهنه کار حزب توده تشکیل شده بود، حزب توده، همچون یک جنبش راستین انقلابی شکل گرفت اما پس از سال ۱۳۴۲ تجدیدنظر طلبان شوروی آن را به بیراهه کشاندند. بنابراین وظیفه اصلی توفان، «احیای» همان جنبش انقلابی بود. ولی موضع سازمان انقلابی، که اعضای جوانتر تأسیس کرده بودند، این بود که حزب توده از همان آغاز، یک حزب گمراه اصلاح طلب بود و بنابراین وظیفه اصلی نه احیای آن بلکه تأسیس دوباره حزب کمونیست دهه ۱۳۱۰ بود.^۳ افزون بر این، پایه‌گذاران سازمان توفان که در جریانات سیاسی شهری دهه ۱۳۲۰ حضور داشتند، معتقد بودند که انقلاب از شهرها آغاز می‌شود و به روستاها سرایت خواهد کرد. آنها اندیشه آغاز انقلاب از روستاها را «انحراف کاستروئیستی» قلمداد می‌کردند.^۴ اما از دیدگاه اعضای سازمان انقلابی که به شدت به نظریات مائو پای‌بند بودند، انقلاب از روستاها آغاز می‌شود، گسترش می‌یابد و سرانجام شهرها را هم دربرمی‌گیرد.^۵

حزب توده، با وجود این‌گونه آسیبها و عقب‌نشینیها به حیات خود ادامه داد و حتی در سالهای نخست دهه ۱۳۵۰ به پیروزیها و پیشرفتهایی دست یافت. دفاتر حزب در خارج، از دیگر احزاب کمونیست، به‌ویژه احزاب اتحاد شوروی، آلمان شرقی، ایتالیا و فرانسه کمکهایی دریافت کردند تا هزینه حدود پنجاه کارگر تمام وقت حزبی را در اروپا تأمین کنند. وظایف این کارکنان عبارت بود از اداره ایستگاه رادیویی پیک ایران، انتشار منظم دو مجله (مردم و مجله دنیا که به مسائل

۱. «اسناد جدیدی در مورد نوطه»، توفان، شماره ۳۹ (شهریور ۱۳۴۹)، صص ۱-۲.

۲. «یک برنامه انقلابی و یا اصلاح طلبانه»، توده، ۱۲ (فروردین ۱۳۴۶)، صص ۱-۳.

۳. «جنبش کمونیستی در ایران»، توده، شماره ۲۱ (مرداد ۱۳۵۰)، صص ۱-۹۲.

۴. «تجدیدنظر طلبها و سازمان انقلابی»، توفان، شماره ۴۰ (آذر ۱۳۴۹)، صص ۳-۴؛ سازمان

مارکسیست-لنینیستی توفان، نمونه مخفی (بی‌نا، ۱۳۵۰)، صص ۱-۷۸.

۵. سازمان انقلابی، مصوبات دومین کنفرانس (بی‌نا، ۱۳۴۴)، صص ۱-۱۵.

تئوریک می‌پرداخت) و همکاری در تشکیل سازمان ضدشاه گسترده‌ای به نام کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در سال ۱۳۴۰. همچنین، حزب توده، گروه نسبتاً هماهنگی از رهبران اوایل دهه ۱۳۲۰ را حفظ کرد؛ رهبرانی مانند ایرج اسکندری، کیانوری، رادمنش، جودت، طبری و مریم فیروز. در اواخر دهه ۱۳۴۰، گروه جوانتری از فعالان حزبی که بیشتر آنان در سال ۱۳۳۲ از دانشگاه تهران اخراج و تحصیلات عالی خود را در اروپای شرقی تکمیل کرده بودند، به این رهبران قدیمی پیوستند.

حزب توده، همچنین، برای حل اختلافات دیرینه خود با فرقه دموکرات آذربایجان، اقدام کرد. این دو سازمان، پس از رشته گردهماییهای مشترک به هم پیوستند تا سازمان جدیدی به نام حزب توده ایران - حزب طبقه کارگر ایران تشکیل دهند.^۱ دموکراتهای آذربایجان برای حل نهایی اختلاف، موقعیت مسلط و برتر حزب توده را پذیرفتند؛ موافقت کردند که مسائل طبقاتی از مسئله ملی مهمتر است؛ و اعتراف نمودند که در سالهای ۲۶-۱۳۲۵ برای هماهنگ ساختن فعالیت‌هایشان با حزب توده چندان تلاش نکرده‌اند. حزب توده هم دانشجویان، رهبر دموکراتهای آذربایجان را به عضویت دفتر سیاسی پذیرفت؛ دموکراتها را به عنوان شعبه ایالتی حزب توده در آذربایجان به رسمیت شناخت؛ با ادامه انتشار روزنامه آذری زبان آذربایجان توسط دموکراتها موافقت کرد؛ اعتراف نمود که حزب در سالهای ۲۶-۱۳۲۰ مسئله ملی را بسیار کم‌اهمیت قلمداد کرده است؛ از پیشه‌وری مرحوم به عنوان «نماینده خواستهای مردم آذربایجان» قدردانی به عمل آورد؛ و برنامه‌ای که دموکراتهای آذربایجان نیز بپذیرند تدوین کرد. در برنامه جدید، پذیرفته شده بود که ایران از ملیتهای مختلفی تشکیل شده و این ملیتها حق تعیین سرنوشت خود را دارند؛ اما براین نکته تأکید شده بود که پیوندهای فرهنگی، تاریخی و سیاسی بسیاری، این ملیتها را در چارچوب مرزهای دولت ایران متشکل و همبسته می‌سازد. در این برنامه، همچنین، از دولت خواسته شده بود تا برای تقویت این پیوندها، به اعمال تبعیض علیه مردم غیرفارس پایان دهد، مجالس ایالتی را برپا کند و کاربرد

۱. ح. فروردین، «پنجمین سالگرد اتحادیه»، ماهنامه مردم ۱۶ (خرداد-تیر ۱۳۴۲)، ۱-۵؛ ر. رادمنش، «جنبش بیست و یکم آذر»، دنیا، ۶ (زمستان ۱۳۲۲)، ۹-۱۸؛ «در باره جنبش ۲۱ آذر»، دنیا، ۴ (شهریور ۱۳۲۲)، ۱۵۶-۱۶۹.

زبانهای محلی در مدارس، مطبوعات و مؤسسات محلی را مجاز بدانند.^۱ بنابراین، حزب توده اصل حق تعیین سرنوشت را بدون آنکه در عمل از چنین اصلی پشتیبانی کند پذیرفت.

همچنین، حزب توده، ترتیبی داد تا بیشتر مسائل مبهم در برنامه‌های پیشین روشن شود. حزب، در کنفرانسهای برگزار شده در اروپای شرقی در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۴۳، برای نخستین بار، خود را سازمانی مارکسیست-لنینیستی معرفی کرد؛ حضور رسمی در گردهماییهای دیگر احزاب کمونیست را پذیرفت؛ آشکارا از سیاستهای بین‌المللی اتحاد شوروی پشتیبانی کرد و از فروش اسلحه توسط شوروی به ایران دفاع نمود. حزب، همچنین برای نخستین بار، خواستار برقراری «جمهوری دموکراتیک» شد؛ از این اصل که زمین از آن کسی است که روی آن کار می‌کند، پشتیبانی کرد، اما بر این نکته نیز پافشاری نمود که اصلاحات ارضی شاه به نفع دهقانان نیست؛ و ضمن رد خشونت، استدلال کرد که از راههای مسالمت‌آمیز هم می‌توان رژیم را سرنگون کرد؛ مثلاً از راه تشکیل هسته‌های زیرزمینی، نفوذ در اتحادیه‌های دولتی، گسترش و رواج مطبوعات ضدشاه، تحریک به اعتصاب در دانشگاهها، ادارات و کارخانه‌ها، سازماندهی تظاهرات خیابانی و در صورت امکان، حتی شرکت در انتخابات مجلس. افزون بر اینها، حزب توده به دلیل پیروی از سیاست «فرقه‌ای چپ» در سالهای ۳۲-۱۳۳۰ و سستی و دودلی در پشتیبانی از مصدق خود را سرزنش می‌کرد؛ خواستار تشکیل جبهه متحد میهن پرستانه بر ضدشاه و ایالات متحده آمریکا شد؛ جبهه ملی را چونان یک «جنبش دموکراتیک ملی» ستایش کرد؛ روحانیون مترقی به ویژه آیت‌الله خمینی را برای مخالفت با «کاپیتولاسیون» واگذار شده به مشاوران نظامی آمریکا ستود؛ و ضمن اعتراف به اینکه «هدف نهایی، برقراری جامعه سوسیالیستی در ایران است»، از ایجاد «جمهوری دموکراتیک ملی» به عنوان هدفی موقت و کوتاه مدت یاد کرد.^۲ در برنامه جدید حزب آمده بود که،

در موقعیت کنونی وظایف عمده‌ای که در برابر افراد مشتاق به گذر انقلابی ایران قرار دارد، سرنگون ساختن سلطنت پوسیده، نابود کردن ماشین ارتجاعی دولتی،

۱. حزب توده، برنامه و اساسنامه حزب (اروپا، ۱۳۳۹)، صص ۷-۸.

۲. حزب توده، «موقعیت کشور و وظایف ما»، ماهنامه مردم، (۵ بهمن ۱۳۴۲)، ۱-۴.

از میان بردن سرمایه‌داران و زمین‌داران بزرگ و انتقال قدرت از این طبقات به طبقات میهن‌پرست و دموکراتیک - مثل کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری (پیشه‌وران، مغازه‌داران و صنعت‌گران)، روشنفکران میهن‌پرست و مرفعی و قشر بورژوازی ملی است. کوتاه‌سخن اینکه، نخستین هدف و وظیفه برقراری یک جمهوری دموکراتیک ملی است.^۱

هرچند احزاب و گروه‌های دیگر پیشنهاد ائتلاف را رد کردند، حزب توده در اوایل دهه ۱۳۵۰، به موفقیت‌هایی دست یافت. از یک سو، مبارزان جوانی که در اوج اختلافات چین و شوروی حزب را ترک کرده بودند، رفته‌رفته پشیمان می‌شدند. زیرا دو حزب مائوئیست - سازمان انقلابی و گروه توفان - در به راه‌انداختن «مبارزه مسلحانه» ای که همواره نوید می‌دادند شکست خوردند؛ پس از مرگ مائو، چین، جاذبه خود را به‌عنوان سنگر انقلاب جهانی از دست داد؛ و مهمتر اینکه، چین در دهه ۱۳۵۰، آشکارا از شاه به‌عنوان سدی در برابر «سوسیال امپریالیسم» شوروی پشتیبانی کرد، هزینه‌های سرسام‌آور تسلیحاتی تصویب کرد و حتی پیوند نظامی ایران با غرب را ستود. در سال ۱۳۵۶، از این دو سازمان چیزی جز روزنامه‌های توفان و ستاره سرخ باقی نبود. از سوی دیگر، حزب توده حدود پنج‌هزار عضو در اروپا و ایران داشت؛ افزون بر مردم و دنیا دو نشریه نوید در تهران و شعله جنوب در خوزستان را منتشر می‌کرد؛ و هسته‌های زیرزمینی کوچکی در دانشگاه تهران، مناطق نفتی و مراکز اصلی صنعتی داشت. حزب توده، همچنین، همراه با دیگر گروه‌های مخالف در اوایل دهه ۱۳۵۰، آن قدر قدرت داشت که شانزده آذر هر سال اعتصاب‌های دانشجویی ترتیب دهد. ۱۶ آذر، به یاد سه دانشجو (دو توده‌ای و یک عضو جبهه ملی) که هنگام اعتراض به دیدار رسمی نیکسون در تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۳۲ در دانشگاه تهران کشته شده بودند، از سوی کنفدراسیون دانشجویان ایرانی روز دانشجو اعلام شده بود. در واقع، ۱۶ آذر، به معیار خوبی برای ارزیابی میزان تنفر از رژیم و قدرت و نفوذ مخالفان در بین روشنفکران تبدیل شد.

جبهه ملی. بیشتر رهبران جبهه ملی که در شهریور ۱۳۳۲ دستگیر شده بودند در

۱. حزب توده، برنامه حزب توده ایران (بی‌نا، ۱۳۴۳)، ص ۲۶.

سال ۱۳۳۳ آزاد شدند. هرچند بیشتر آنان از ایران رفتند یا از سیاست کنار کشیدند، برخی هم روابط پنهانی خود را با مصدق، که تا هنگام مرگش در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در خانه‌اش زیرنظر بود، حفظ کردند و در اواخر سال ۱۳۳۳ با عنوان جدید نهضت مقاومت ملی، دوباره به حوزه فعالیت سیاسی بازگشتند. اعضای برجسته و سرشناس سازمان عبارت بودند از سنجابی، سخنگوی اصلی حزب ایران و رئیس پیشین دانشکده حقوق که در اولین کابینه مصدق وزیر فرهنگ بود؛ حسینی، زیرک‌زاده، زنگنه و اصغر پارسا - چهار رهبر قدیمی دیگر حزب ایران که در دولت مصدق پستهای مهمی داشتند؛ شاهپور بختیار، عضو جوان حزب ایران و فارغ‌التحصیل علوم سیاسی از پاریس که پدرش (یک خان بختیاری) به دستور رضاشاه کشته شده بود؛ فروهر، حقوقدان و مؤسس حزب ملت ایران و طرفدار مصدق که پس از کودتای ۲۸ مرداد شش‌ماه زندانی شده بود؛ خلیل ملکی، روشنفکر مارکسیستی که پس از کودتا نام سازمان خود (نیروی سوم) را به جامعه سوسیالیستهای ایران تغییر داد.

از دیگر اشخاص نهضت مقاومت ملی می‌توان مهدی بازرگان و آیت‌الله محمود طالقانی را نام برد. بازرگان که می‌بایست نقش حساسی در سالهای ۵۸-۱۳۵۷ ایفا کند، از سال ۱۳۲۰ فعالیت سیاسی داشت. وی که فرزند یک بازاری ثروتمند و بسیار مؤمن آذربایجانی بود، در سال ۱۲۸۵ شمسی در تهران به دنیا آمد، در محیطی کاملاً مذهبی بزرگ شد و در سال ۱۳۰۷ برای تحصیل در رشته مهندسی راه و ساختمان به پاریس رفت. وی در پاریس با به‌جا آوردن مشتاقانه مراسم عبادی، هموطنان غیرمذهبی خود را ناراحت می‌کرد. بازرگان، پس از بازگشت به کشور در سال ۱۳۱۵، به تدریس در دانشکده فنی پرداخت و پس از کناره‌گیری رضاشاه، در تشکیل کانون مهندسين ایران و حزب ایران و همچنین یک انجمن اسلامی دانشجویی در دانشگاه تهران همکاری کرد. به گفته خود بازرگان، هدف این انجمن دانشجویی جلوگیری از گسترش سریع حزب توده بود که نزدیک بود همه دانشگاه را فراگیرد.^۱ در واقع، عقاید عمیق ضدکمونیستی او موجب شد تا در سال ۱۳۲۵ در اعتراض به ائتلاف حزب ایران با حزب توده، حزب ایران را ترک کند. وی از سال

۱. بازرگان، مدافعات در دادگاه (بی‌نا، ۱۳۲۳)، صص ۲۷-۲۸.

۱۳۲۶ تا ۱۳۳۰، از نزدیک با مصدق همکاری کرد، در دانشگاه تدریس نمود و سرانجام به ریاست دانشکده فنی رسید. بازرگان، پس از انتخاب مصدق به نخست‌وزیری، برای حل و فصل مسائل کارگری و به‌عنوان نخستین مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران روانه آبادان شد. او پس از کودتا اجازه یافت تا مدیرعامل سازمان آب تهران باقی بماند، به تدریس در دانشگاه تهران ادامه دهد و هدایت انجمن اسلامی دانشجویان را دنبال کند. همچنان که یکی از همکاران بسیار نزدیک وی بعدها اعتراف می‌کند، این انجمن پیش از کودتای ۱۳۳۲ طرفداران اندکی داشت اما پس از کودتا به علت اینکه تنها سازمان غیردولتی مجاز در دانشگاه بود، طرفداران بیشتری پیدا کرد.^۱ بازرگان، گرچه شخص بسیار مذهبی بود، با روحانیونی مانند کاشانی که مصدق را رها کرده بودند، میانه خوبی نداشت و نمی‌خواست نمونه‌هایی همچون تصویب ضمنی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط مقامات مذهبی تکرار شود. طالقانی، که بعدها به مقام آیت‌اللهی رسید، با دیگر رهبران مذهبی فرق داشت. وی، در سال ۱۲۸۹ شمسی، در روستای گلیرد طالقان به دنیا آمد و آموزشهای نخستین او را پدرش که یک روحانی محلی بود و در نهضت مشروطیت حضور داشت، برعهده داشت. پدرش از آنجایی که نمی‌خواست با کمکها و بخششهای مردم زندگی خود را تأمین کند، ساعت‌سازی می‌کرد. طالقانی جوان، در اوایل دهه ۱۳۱۰، برای تحصیل به مدرسه فیضیه رفت و پس از تکمیل تحصیلات خود به تهران بازگشت و تا سال ۱۳۲۰ که در نتیجه نوشتن مقالاتی علیه شاه به شش‌ماه زندان محکوم شد، در مدرسه‌ای به تدریس قرآن پرداخت. البته این محکومیت شش‌ماهه، تازه آغاز بازداشتها و زندانی‌شدنهای بعدی وی بود. طالقانی، پس از برکناری رضاشاه در تهران ماند و سخنان اصلی مسجد هدایت، که در آن هنگام مرکز گردهمایی گروه کوچکی از روحانیون تندرو بود، شد. وی، در دوره میان سالهای ۱۳۲۸ و ۱۳۳۲، کاملاً از مصدق پشتیبانی کرد اما در صحنه سیاسی چندان مطرح نبود چرا که هم نسبتاً جوان بود و هم اینکه آیت‌الله کاشانی در این زمینه ارشدیت داشت. اما هنگامی که کاشانی از پشتیبانی مصدق دست کشید، طالقانی در تهران - اگر نه در کل ایران - به روحانی سرشناس پشتیبان جبهه ملی تبدیل شد. طالقانی، پس از کودتای ۱۳۳۲،

۱. نقل از سحابی در ن. حریری، مصاحبه با تاریخ‌سازان (تهران، ۱۳۵۸)، صص ۱۷۳-۱۷۴.

به ترک صحنه سیاسی وادار شد و در این زمان دو اثر مهم نوشت. اثر نخست، تفسیری بر کتاب «تنبيه الامه» آیت‌الله نائینی بود. هدف اصلی کتاب، اثبات این فرضیه بود که تشیع اساساً با استبداد مغایر و با دموکراسی موافق است. او در اثر دیگر خود اسلام و مالکیت، معتقد است که سوسیالیسم و مذهب با هم سازگارند، زیرا خداوند جهان را برای بشریت آفریده است و به هیچ‌روی نمی‌خواهد انسان را به طبقات استثمارکننده و استثمارشونده تقسیم کند. طالقانی هم مثل بازرگان، در زندگی خود دو رسالت مرتبط داشت: نشان‌دادن اینکه اسلام پاسخهایی برای پرسشهای جدید دارد و بنابراین منطبق با جهان معاصر است؛ و پرکردن شکاف عمیقی که مؤمنان راستین را از اصلاح‌طلبان غیرمذهبی، بازاربازهای سنتی را از متخصصان تحصیل‌کرده، روحانیون محافظه‌کار ضد رژیم را از روشنفکران تندرو پیشرو و شخصیت‌های مذهبی قم را از روشنفکران میهن‌پرست جبهه ملی، جدا می‌کرد. کوتاه سخن اینکه، هدف آنها حل و فصل آن دسته از اختلافات ریشه‌ای بود که در شکست نهضت مشروطه و مبارزات ملی ۳۲-۱۳۲۸ تأثیر به‌سزایی داشت.

نهضت مقاومت ملی، هرچند با اهداف بزرگی آغاز به کار کرد، بنا به دلایلی طی چهارسال بعدی کاملاً دچار ضعف و نابسامانی شد. رژیم، در سال ۱۳۳۴، به این بهانه که سازمان نامبرده «سلطنت مشروطه» را تضعیف می‌کند، تقریباً همه سران آن را بازداشت کرد. همچنین، شکافهایی در رهبری نهضت به وجود آمد: برخیها - از جمله بازرگان و طالقانی - معتقد بودند که باید از شخص شاه انتقاد کرد و رژیم را غیرقانونی و مردود دانست، در حالی که برخی دیگر ترجیح می‌دادند تا مسائل خاص و وزرای معین را آماج حمله‌های خود قرار دهند. حزب ایران براین باور بود که اگر آمریکا ساواک را مهار می‌کرد طرفداران مصدق می‌توانستند با کسب کرسیهای کافی در مجلس به یک جناح مخالف واقعی تبدیل شوند. خلیل ملکی، حتی از این هم پیش‌تر رفته، استدلال می‌کرد که اگر مخالفان آشکارا از جناح لیبرال طبقه بالا علیه زمین‌داران مرتجع پشتیبانی کنند، می‌توانند در نابودی فتودالیسم مؤثر باشند.

این گونه موضع‌گیریها مردم را متقاعد کرد که تندروهای غیرمذهبی، اصلاح‌طلبانی مردد، ولی تندروهای مذهبی انقلابیون سازش‌ناپذیری هستند. افزون بر این، تندروهای مذهبی، از جمله بازرگان، به ائتلافی مؤثر با علما امیدوار بودند درحالی که تندروهای غیرمذهبی می‌ترسیدند که چنین ائتلافی شاید به شهرت آنان به‌عنوان

اصلاح طلبانی مترقی خدشه وارد کند. در اواخر سال ۱۳۳۸ که آیت الله بروجردی در نامه‌ای سرگشاده به آیت الله بهبهانی کوشید تا با اعلام حمایت اسلام از حق مالکیت خصوصی هرگونه گفتگو از اصلاحات ارضی را خنثی و منتفی سازد، نگرانیهای این گروه بیشتر شد.^۱ بدین ترتیب، درگیریهای داخلی و سرکوبی پلیس دست به دست هم دادند تا نهضت مقاومت ملی را متلاشی سازند.

اما با کاهش اندک نظارتها و سخت‌گیریها، در سالهای ۴۲-۱۳۳۹، مخالفان دوباره جان گرفتند. سنجابی، فروهر و خلیل ملکی با بهره‌گیری از این موقعیت جدید به ترتیب حزب ایران، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیستها را دوباره سازمان دادند و سپس جبهه ملی را با عنوان جبهه ملی دوم احیا کردند. همچنین، طالقانی، بازرگان و چندتن از اصلاح‌طلبان همفکر نهضت آزادی ایران را تشکیل دادند و به جبهه ملی جدید پیوستند. نهضت آزادی، در پیوستن به این جبهه اعلام کرد که هدف اصلی نهضت تقویت جبهه ملی و «پاسخ به نیازهای دینی و اجتماعی و ملی مردم» است.^۲ این نهضت، همچنین، اعلام کرد که «ما مسلمان، ایرانی، مشروطه‌خواه و مصدقی هستیم: مسلمانیم زیرا نمی‌خواهیم اصول عقایدمان را از سیاست خود جدا کنیم؛ ایرانی هستیم زیرا به میراث ملی خود احترام می‌گذاریم؛ مشروطه‌خواه هستیم زیرا آزادی اندیشه، بیان و اجتماعات را خواستاریم؛ مصدقی هستیم زیرا استقلال ملی می‌خواهیم».^۳

جبهه ملی، به مدت سه سال دوباره فعال بود. روزنامه باختر امروز را بار دیگر منتشر کرد؛ به سازماندهی اعتصابات در دانشگاهها و دبیرستان‌های مهم پرداخت؛ یک کنگره سراسری برگزار و کمیته مرکزی پرشماری انتخاب کرد؛ گروهی از اعضای برجسته اصناف، بازار و دانشگاهها را جذب نمود؛ و راهپیماییهایی برگزار کرد که در یکی از آنها ۱۰۰،۰۰۰ نفر شرکت داشتند. با همه اینها، طولی نکشید که جبهه ملی، بار دیگر به همان دلایل پیشین، فرو پاشید. شاه، پس از قیام خونین خرداد ۴۲،

1. Quoted by W.Floor, "The Revolutionary Character of the Iranian 'Ulama: Wishful Thinking or Reality?" (unpublished paper, Netherlands, 1979), p.8.

۲. «نهضت آزادی و جبهه ملی»، نهضت آزادی ایران، ۲۱ خرداد ۱۳۴۰.

۳. «اهداف نهضت آزادی»، مجاهد، ۵ (فروردین ۱۳۵۶)، ۱-۴؛ «پانزدهمین سالگرد نهضت آزادی»، مجاهد، ۴ (فروردین ۱۳۵۵)، ۱-۵؛ م. میرزایی، «شکل‌گیری نهضت آزادی»، اطلاعات، اردیبهشت ۱۳۵۸.

روشی سخت در پیش گرفت و بیشتر رهبران مخالف را دستگیر و احزاب و گروه‌های وابسته به جبهه ملی را غیرقانونی اعلام کرد. این بار جناح‌بندیهای داخلی جبهه نیز بسیار شدیدتر از پیش بود. زیرا این جناح‌بندیها نه تنها مسائل ایدئولوژیک بلکه مشکلات تاکتیکی و سازمانی را هم دربرمی‌گرفت. برخیها، به‌ویژه در نهضت آزادی و جامعه سوسیالیستها، می‌خواستند جنگ ایدئولوژیک علیه رژیم به‌راه اندازند و مسائل تئوریک جبهه ملی را مورد بحث قرار دهند. گروهی دیگر، به‌ویژه در حزب ایران، ترجیح می‌دادند مشاجرات ایدئولوژیک را کنار گذارند و با تأکید بر مسائل غیرنظری همچون اعتراض به ادامه بازداشت خانگی مصدق، نبود آزادی مطبوعات و طرح فروش کارخانه‌های دولتی به بازرگانان ثروتمند، به رژیم حمله کنند.^۱ از یک سو، نهضت آزادی به ائتلاف کامل با علمای ضد رژیم حتی روحانیونی که آشکارا مخالف اصلاحات ارضی و حق رأی زنان بودند، تمایل داشت. از سوی دیگر، سایر سازمانها با چنین ائتلافی مخالف بودند و شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» رسمی دادند.^۲ سرانجام، رهبران حزب ایران که می‌خواستند عناصر تندرو را در درون نهضت مهار کنند، کوشیدند تا جبهه ملی را از ائتلاف سست سازمانهای مستقل به حزبی کاملاً منسجم دارای یک مرکز، یک ارگان رسمی و یک استراتژی سیاسی تبدیل کنند. شگفتی آور نبود که نهضت آزادی، حزب ملی و جامعه سوسیالیستها در برابر چنین تلاشهایی بایستند و پافشاری کنند که جبهه ملی باید همچنان به شکل ائتلاف گسترده‌ای از سازمانهای مستقل باقی بماند.^۳

به دنبال این اختلافات، به‌ویژه بر سر مسائل سازمانی، جبهه ملی در سال ۱۳۴۴، به دو جناح رقیب تقسیم شد. جناح نخست، که بیشتر از اعضای حزب ایران تشکیل می‌شد، عنوان جبهه ملی دوم را حفظ کرد، فعالیت‌های خود را در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم اروپا تشدید کرد و به انتشار روزنامه باختر امروز و درخواست برقراری دولت دموکراتیک غیرمذهبی در ایران ادامه داد. جناح دوم که از نهضت آزادی، حزب ملت ایران و جامعه سوسیالیستها تشکیل می‌شد، خود را جبهه ملی سوم نامید. جبهه ملی سوم که در میان دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه و

۱. جبهه ملی، قطعنامه (تهران، ۱۳۴۲)، صص ۱-۲.

۲. جبهه ملی، اعلام خطر (تهران، ۱۳۴۲)، صص ۱-۲.

۳. م. انوشه، «حزب توده و جبهه ملی»، ماهنامه مردم، ۶ (شهریور ۱۳۴۴)، ۵-۱.

آمریکای شمالی فعال بود، دو روزنامه ایران آزاد و خبرنگار را منتشر می‌کرد و می‌کوشید با رهبران مذهبی در تبعید، به‌ویژه آیت‌الله خمینی در عراق رابطه مؤثری برقرار کند. خبرنگار در مقاله‌ای با عنوان «درس‌هایی از ۱۳۴۲» می‌نویسد که در محرم ۴۲ نه احزاب سیاسی بلکه رهبران مذهبی بودند که به توده‌ها روحیه و جسارت دادند و بنابراین باید از قیام ۴۲ درس بگیریم که علما می‌توانند در مبارزه ضد امپریالیستی نقش سرنوشت‌سازی بازی کنند، همچنانکه در جنبش تنباکو، انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن نفت بازی کردند.^۱

همچنین، مجاهد ارگان نهضت آزادی در خارج از کشور، در سرمقاله‌ای با عنوان «مبارزات رهبران مذهبی» می‌نویسد:

رهبران شیعه همواره در مبارزه با استبداد و امپریالیسم به یاری ایران شتافته‌اند. در روزهای انقلاب مشروطه، سالهای بی‌روح و یأس آور خفقان رضاشاهی و قیام خونین خرداد ۴۲، علما در کنار توده‌ها بودند. آیت‌الله خمینی، که از سال ۴۲ در تبعید به‌سر می‌برد، اکنون مهمترین مخالف رژیم است. شاه، روحانی‌نمایان درباری و دیگر خائنان ملی تلاش می‌کردند تا میان ما و رهبران مترقی دینی شکاف ایجاد کنند... ما تا جایی که بتوانیم، برای همبسته‌ساختن مخالفان سیاسی و رهبران مذهبی به‌ویژه آیت‌الله خمینی تلاش خواهیم کرد. اگر یکپارچه شویم، این رژیم منفور را سرنگون خواهیم ساخت.^۲

نهضت آزادی. از گروه‌های وابسته به جبهه ملی، نهضت آزادی مهمترین نقش را در انقلاب اسلامی ایفا کرد. این پیروزی نهضت آزادی بیشتر پیامد روابط نزدیک نهضت با آیت‌الله خمینی و تا حدودی هم تواناییهای بازرگان و طالقانی در جذب گروهی از متخصصان جوان و فن‌سالاران تندرو بود که با وجود داشتن تحصیلات جدید می‌کوشیدند اسلام و علوم غربی را با هم تلفیق کنند. گرچه نهضت آزادی در سال ۱۳۴۲ رسماً منحل شد، همچنان به برگزاری گردهماییهای پنهانی در تهران و سازماندهی نیروها در خارج از کشور، به‌ویژه در آمریکای شمالی و فرانسه ادامه داد. اعضای این سازمان، پس از انقلاب اسلامی، در دولت موقت بازرگان پستهای مهمی داشتند.

۱. «درس‌هایی از ۱۳۴۲». خبرنگار، ۷ (تیر ۱۳۴۸)، ۲-۱.

۲. «مبارزات رهبران مذهبی»، مجاهد، ۱ (شهریور ۱۳۵۱)، ۲-۱.

در تهران، رهبران گروه - افزون بر بازرگان و طالقانی - عبارت بودند از دکتر یدالله سحابی، عزت‌الله سحابی، حسن نزیه، دکتر عباس شیبانی و صادق طباطبایی. یدالله سحابی، استاد زمین‌شناسی دانشگاه تهران، دوست قدیمی بازرگان بود. آنها با هم به حزب ایران پیوستند و سپس آن را ترک کردند و انجمن اسلامی دانشجویان، نهضت مقاومت ملی و سرانجام نهضت آزادی را تشکیل دادند. عزت‌الله سحابی، هنگام تحصیل رشته مهندسی در دانشگاه تهران به انجمن دانشجویان اسلامی پیوست. وی در سال ۱۳۴۳ به چهارسال زندان محکوم شد و بیشتر سالهای دهه ۱۳۴۰ را در زندان سپری کرد. حسن نزیه، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران پس از انقلاب اسلامی، حقوقدان جوانی بود که از سالهای آغازین دهه ۱۳۳۰ با مصدق همکاری نزدیکی داشت. وی در آذربایجان به دنیا آمد، در تهران بزرگ شد و در سوئیس به تحصیل پرداخت. شیبانی، پزشکی بود که از طریق انجمن اسلامی دانشجویان وارد سیاست شده بود و در سال ۱۳۳۵ به دلیل سازماندهی تظاهراتی به پشتیبانی از ناصر، از دانشگاه تهران اخراج شده بود. طباطبایی، نخستین وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی، تحصیلکرده لبنان و آلمان غربی و همچنین از بستگان سببی آیت‌الله خمینی و موسی صدر، رهبر شیعیان لبنان، بود.

نهضت آزادی را در آمریکای شمالی چهار روشنفکر مقیم خارج رهبری می‌کردند: محمد نخشب، دکتر ابراهیم یزدی، مصطفی چمران و عباس امیرانتظام. نخشب، مسن‌ترین فرد گروه، در سال ۱۳۲۳ هنگام تحصیل در یکی از دبیرستانهای رشت، با عضویت در حزب ایران فعالیت سیاسی خود را آغاز کرد. وی در مخالفت با پیوستن حزب به ائتلاف پیشنهادی حزب توده آن را ترک کرد و نخست «نهضت خداپرستان سوسیالیست» و سپس «حزب مردم ایران» را تشکیل داد. هرچند هیچ‌کدام از این سازمانها در جذب اعضای بیشتر کامیاب نشدند، نخشب توانست به‌عنوان نخستین ایرانی فعال در راه تلفیق تشیع با سوسیالیسم اروپایی، اعتباری به‌دست آورد. وی در سال ۱۳۳۲ به زندان افتاد، سپس روانه آمریکا شد، مدتی در سازمان ملل کار کرد و همزمان با دریافت درجه دکترا در رشته مدیریت دولتی از دانشگاه نیویورک، مسئولیت نمایندگی جبهه ملی سوم در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شاخه آمریکا را برعهده گرفت. نخشب، در میانه دهه ۱۳۴۰، کنفدراسیون را ترک کرد و به تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان همت گماشت و مدتی نیز برای

مجاهد، ارگان نهضت آزادی در خارج از کشور، مقاله نوشت. او که بیشتر سالهای زندگی خود را در راه جنبشهای تندرو سپری کرده بود، در آستانه انقلاب اسلامی در نیویورک درگذشت.

یزدی، همکار اصلی نخشب در انجمن اسلامی دانشجویان، دانشجوی پزشکی مقیم تگزاس بود. وی فعالیتهای سیاسی خود را از دوره دانش‌آموزی و با عضویت در نهضت مقاومت ملی آغاز کرد. یزدی، در سال ۱۳۳۹، برای تحصیل در رشته پزشکی به ایالات متحده رفت، تا سال ۱۳۵۷ در آنجا ماند، در تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان همکاری کرد و به‌عنوان رابط اصلی انجمن با آیت‌الله خمینی به فعالیت پرداخت. یزدی، پس از انقلاب اسلامی، وزیر امور خارجه بازرگان شد. چمران، وزیر دفاع ایران در سال ۱۳۵۸، دارای درجه دکترا در رشته الکترونیک از دانشگاه برکلی بود. او که در انجمن اسلامی دانشجویان شاخه کالیفرنیا فعالیت می‌کرد، در اواسط دهه ۱۳۴۰ به خاورمیانه رفت تا نزد نظامیان مصری و سازمان امل، گروه چریکی شیعه جنوب لبنان، آموزش چریکی ببیند. امیرانتظام، فارغ‌التحصیل دانشگاه برکلی، از نخستین اعضای نهضت آزادی بود. او که نامش به علت فعالیتهای دوره دانش‌آموزی وارد فهرست سیاه شده بود با کمک پدر ثروتمند خود که یک کارخانه فرش بافی داشت، روانه کالیفرنیا شد تا تحصیلات خود را در رشته مهندسی تکمیل کند. وی هنگام اقامت در آمریکا، در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی و انجمن اسلامی دانشجویان فعالیت داشت. امیرانتظام، که در اوایل دهه ۱۳۵۰ اجازه یافت تا به کشور بازگردد، رابطه‌اش را با یزدی همچنان حفظ کرد و یک شرکت تزئینات ساختمانی تأسیس نمود. او پس از انقلاب اسلامی سخنگوی دولت و معاون نخست‌وزیر بود.

سازمان‌دهندگان اصلی نهضت آزادی و انجمن اسلامی دانشجویان در فرانسه صادق قطب‌زاده و ابوالحسن بنی‌صدر بودند. قطب‌زاده، فرزند یک تاجر بازاری، از هواداران سرسخت کاشانی در اوایل دهه ۱۳۳۰ بود. وی هنگام تحصیل رشته زبان در واشینگتن. دی. سی، در دهه ۱۳۴۰، در تشکیل شاخه محلی کنفدراسیون دانشجویان همکاری کرد، اما به زودی به بهانه اینکه کنفدراسیون زیر سلطه مائوئیست‌هاست، آن را ترک نمود. قطب‌زاده، پس از رفتن به پاریس، رابط اصلی انجمن دانشجویان مسلمان در اروپا و دولتهای تندرو عرب به‌ویژه الجزایر، عراق و

سوریه بود. وی بلافاصله پس از انقلاب اسلامی مسئولیت حساس ادارهٔ رادیو و تلویزیون ملی ایران را برعهده گرفت. بنی‌صدر، فرزند یک آیت‌الله سرشناس و محترم همدانی، دانشجوی دورهٔ دکترای اقتصاد در پاریس بود. او در سالهای بحرانی ۳۲-۱۳۳۰، هنگامی که دانش‌آموز دبیرستانی بود وارد سیاست شد و از دههٔ ۱۳۳۰، علی‌رغم نپیوستن به یک حزب سیاسی، فعالانه از مصدق طرفداری کرد. بنی‌صدر، در اوایل دههٔ ۱۳۴۰ که جلای وطن کرد باز هم از وابستگیهای حزبی دوری جست اما ضمن پیوستن به انجمن اسلامی دانشجویان و نوشتن مقالات گوناگونی در انتقاد از اقتصاد ایران، با نهضت مقاومت و جبههٔ ملی سوم همکاری کرد. او در این مقالات ادعا می‌کرد که شرکتهای چندملیتی اقتصاد کشور را به دست گرفته‌اند؛ شاه به‌طور برنامه‌ریزی‌شده‌ای کشاورزی را به نابودی می‌کشاند تا به خارجیان فعال در حوزهٔ کشاورزی تجاری خدمت کند؛ «بورژوازی آلت دست دولت» ذخیره‌های گرانقدر کشور را برای خرید کالاهای تجملی و مصرفی هدر می‌دهد؛ و صنایع مدرن به‌ویژه صنایع مونتاژ، وابستگی کشور را به غرب بیشتر می‌کند.^۱ به نظر او، برای پایان دادن به این وضعیت اسف‌بار، ایران باید از وابستگی به غرب رها شود، به خودکفایی به‌ویژه خودکفایی در تولید مواد غذایی دست یابد، به ایجاد صنایع بومی روی آورد و در زمینهٔ نظری «یک نظریهٔ اقتصاد اسلامی» تدوین کند. ولی هرگونه تلاشی که وی می‌توانست برای تدوین چنین نظریه‌ای انجام دهد، می‌بایست با وقوع انقلاب اسلامی ناتمام بماند.

اما روشنفکر برجستهٔ نهضت آزادی - اگر نه کل ایران معاصر - جامعه‌شناس تحصیلکردهٔ پاریس، علی شریعتی بود. شریعتی، به سال ۱۳۱۲، در روستای مزینان واقع در شمال خراسان به دنیا آمد و در همان روستا و مشهد بزرگ شد. پدر شریعتی که در شکل‌گیری شیوهٔ نگرش پسرش به زندگی بسیار تأثیر داشت، مسلمان مبارزی بود که با دیدن آموزش حوزوی، در مدارس محلی تاریخ اسلام تدریس می‌کرد و از آن عالمان شایسته‌ای بود که زندگی در روستا و منطقهٔ خود را از زرق و برق و هیاهوی تهران بهتر می‌دانست.^۲ شریعتی، هنگامی که دانش‌آموزی بیش نبود در

۱. P. Vicille and A. Bani Sadr, eds, *Petrole et Violence* (Oil and Violence) (Paris, 1974); A. Nobari, ed., *Iran Erupts* (Stanford, 1978).

۲. نقل از «زندگی شهید علی شریعتی»، مجاهد، ۵ (تیر ۱۳۵۶)، ۹-۱.

بحثهای سیاسی گروهی که پدرش برپا می‌کرد شرکت می‌جست و همراه او به نهضت خدایپرستان سوسیالیست پیوست. او به پیروی از پدرش تصمیم گرفت معلم شود، وارد دانشسرای تربیت معلم مشهد شد، از پدرش عربی آموخت و پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشسرا در سال ۱۳۳۱، به مدت چهارسال در مدارس ابتدایی شمال خراسان به تدریس پرداخت. او در همین سالهای تدریس، کتاب ابوذر: خدایپرست سوسیالیست اثر رمان‌نویس تندرو مصری، عبدالحمید جودت‌السحار را از عربی به فارسی ترجمه کرد و در مشهد به چاپ رساند. این کتاب، درباره زندگی ابوذر، یکی از نخستین صحابه‌های پیامبر (ص) بود که پس از مرگ آن حضرت خلیفه وقت را به فساد متهم کرد، از علی (ع) پشتیبانی نمود و سپس روی به صحرا نهاد تا به زندگی ساده ادامه دهد و سنت اسلامی دفاع از تهیدستان گرسنه و دشمنی با ثروتمندان حریص و آزمند را زنده نگه دارد. از دیدگاه السحار و شریعتی و همچنین بیشتر تندروهای خاورمیانه، ابوذر نخستین سوسیالیست مسلمان بود. همچنان که پدر شریعتی می‌نویسد، شریعتی ابوذر را یکی از بزرگترین شخصیت‌های تاریخ اسلام می‌دانست.^۱

در سال ۱۳۳۴، علی شریعتی برای تحصیل در رشته ادبیات فارسی وارد دانشگاه مشهد شد. وی پس از به پایان بردن این دوره با استفاده از بورس دولتی برای تحصیل در زبان‌شناسی تطبیقی و جامعه‌شناسی، به پاریس رفت. او هنگام تحصیل در پاریس که با اوج‌گیری انقلاب‌های الجزایر و کوبا هم‌زمان بود، به فعالیتهای سیاسی دانشجویی و آموختن فلسفه سیاسی رادیکال پرداخت. در جریان این فعالیتها، شریعتی به نهضت آزادی و کنفدراسیون دانشجویان ایرانی پیوست؛ تظاهرات بسیاری در پشتیبانی از انقلاب الجزایر ترتیب داد - در یکی از این تظاهرات از ناحیه سر زخمی و سه روز در بیمارستان بستری شد؛ و سردبیری ایران آزاد ارگان جبهه ملی سوم در اروپا و نامه پارس ماهنامه کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در پاریس را برعهده گرفت. او، همچنین، در کلاس شماری از خاورشناسان شرکت کرد، در سخنرانیهای استادان مارکسیست حضور یافت و آثار رادیکالهای معاصر مانند ژان پل سارتر، چه گوارا، جیاپ و البته فانون را خواند. شریعتی جنگ چریکی چه گوارا و

۱. نقل از ع. شریعتی، ابوذر (بی‌تا، ۱۳۵۷)، ص ۵.

شعر چیست؟ سارتر را به صورت کامل، و دوزخیان روی زمین و پنج سال جنگ الجزایر قانون را به صورت ناتمام ترجمه کرد. شریعتی، هنگام ترجمه کتاب پنج سال جنگ الجزایر، در سه نامه به قانون، نظریات وی دربارهٔ دین و انقلاب را نقد و بررسی کرد. از دیدگاه قانون، مردم جهان سوم باید برای مبارزه با امپریالیسم غرب دین خود را کنار بگذارند. اما شریعتی بر این باور بود که مردم جهان سوم نمی‌توانند با امپریالیسم مبارزه کنند مگر اینکه نخست هویت فرهنگی خودشان را که در برخی از کشورها با سنتهای مذهبی مردم درآمیخته است، بازیابند.^۱ آنها پیش از آنکه بتوانند غرب را به مبارزه فراخوانند، باید به اصل و پیشینهٔ مذهبی خود بازگردند.

شریعتی، در سال ۱۳۴۳، به ایران بازگشت و پس از آنکه شش ماه زندانی و از تدریس در دانشگاه تهران بازداشته شد، به خراسان رفت و نخست در یک دبستان روستایی و سپس در دانشگاه مشهد به تدریس پرداخت. اما او، در سال ۱۳۴۴، برای سخنرانی در حسینیهٔ ارشاد، حسینیه‌ای که توسط اعضای قدیمی نهضت آزادی تأمین مالی می‌شد، به تهران رفت. شش سال بعد از سالهای پربار زندگی شریعتی بود، زیرا به‌طور منظم در حسینیهٔ ارشاد سخنرانی می‌کرد و دست‌نویس این سخنرانیها بعدها به صورت کتاب (حدود پنجاه جلد) درآمد. همچنین، نوار سخنرانیهای وی در سطح گسترده پخش شد و مورد استقبال فراوان دانشجویان و دانش‌آموزان دبیرستانی، به‌ویژه آنانی که از خانواده‌های غیرتهرانی اما شیعه بودند، قرار گرفت. ساواک، به دنبال ترس روزافزون از محبوبیت شریعتی و اشاره‌های زیاد وی به مسائل روز، در سال ۱۳۵۱ حسینیهٔ ارشاد را بست، شریعتی را دستگیر کرد و بیشتر آثار وی را ممنوع ساخت. او در سال ۱۳۵۴، به درخواست دولت الجزایر آزاد شد و تا دو سال دیگر در خانه‌اش زیر نظر قرار گرفت. شریعتی در اردیبهشت ۱۳۵۶ بدون اجازهٔ دولت به لندن رفت و ناگهان یک ماه بعد در همان شهر درگذشت. ادارهٔ پزشکی قانونی انگلیس علت مرگ او را حمله شدید قلبی اعلام کرد. هرچند شریعتی زنده نماند تا سرنگونی شاه را ببیند، او رابه‌حق، روشنفکر اصلی و حتی قانون انقلاب اسلامی دانستند.

شریعتی، برای رویارویی با سانسور به زبان تمثیل و کنایه سخن می‌گفت،

۱. ع. شریعتی، اسلام‌شناسی (بی‌تا، ۱۳۵۱)، درس ۱۳، صص ۱۵-۱۷.

عبارات دویپهلوی به کار می‌برد و اغلب از اشاره مستقیم به موضوعات روز و مسائل حساس خودداری می‌کرد. ولی همین سخنان پرایهام و دویپهلوی او یک پیام روشن داشت: اسلام - به‌ویژه تشیع - باوری محافظه‌کارانه و قضا و قدری، که بیشتر روشنفکران غیرمذهبی بیان می‌کنند و ایمانی شخصی و غیرسیاسی که برخی علمای مرتجع ادعا می‌کنند، نیست؛ بلکه یک ایدئولوژی انقلابی است که همه حوزه‌های زندگی به‌ویژه سیاست را دربرمی‌گیرد و به همه مؤمنان راستین الهام می‌بخشد تا علیه هرگونه استضعاف، استثمار و بی‌عدالتی اجتماعی مبارزه کنند. شریعتی تأکید می‌کند که نه تنها ایجاد جامعه بلکه تشکیل امت اسلامی یا جامعه پویای در حال پیشرفت مداوم، و نه فقط برقراری دین توحیدی بلکه ایجاد نظام توحیدی - نظام اجتماعی که فضیلت، تلاش در راه عدالت، برابری، برادری، مالکیت عمومی ثروت و از همه مهمتر یک جامعه بی‌طبقه و ویژگیهای وحدت‌بخش آن است - رسالت اصلی پیامبر(ص) بود. همچنین، ائمه، به‌ویژه امام حسین(ع)، پرچم قیام و مبارزه را به این علت برافراشتند که حاکمان وقت - خلفای فاسد و سران درباری - امت را گرفتار ساخته و اهداف نظام توحیدی را فراموش کرده بودند. بنابراین، از دیدگاه شریعتی، پیام اصلی عزاداری محرم این است که همه شیعیان در هر زمان و مکان وظیفه دارند در برابر عملکردهای نادرست و غیرقانونی فراگیر ایستادگی، مخالفت و حتی قیام نمایند تا آثار سوء آنها ریشه‌کن کنند. شریعتی، تا جایی که به کشورش ایران ارتباط داشت، این آثار سوء را امپریالیسم جهانی، صهیونیسم بین‌المللی، استعمار، استثمار، ظلم، نابرابری طبقاتی، کارتلها، شرکتهای چندملیتی، نژادپرستی، امپریالیسم فرهنگی و غربزدگی می‌دانست.^۱

شریعتی، در بیشتر آثار خود، ضمن معرفی امپریالیسم غرب و نابرابری اجتماعی به‌عنوان دشمنان دیرین و اصلی، بر دو موضوع مهم نیز تأکید دارد: مارکسیسم، به‌ویژه «نوع استالینی» آن که به‌آسانی نسل پیشین روشنفکران ایرانی پذیرفتند؛ و تفسیرهای نادرست از اسلام به‌ویژه «تفسیر محافظه‌کارانه» غیرسیاسی که برخی روحانیون به توده‌ها القا می‌کردند. شریعتی به‌دلیل طرح این دو موضوع

۱. ع. شریعتی، شیعه: یک حزب تمام (بی.ن، ۱۳۵۵)، صص ۲۷-۵۵؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس دوم، ص ۱۰۱؛ شریعتی، علی تنهاست (بی.ن، ۱۳۵۷)، صص ۳۵-۱.

نه تنها در بین مقامات دولتی بلکه میان مخالفان و شخصیت‌های روحانی نیز به متفکری بسیار بحث‌انگیز تبدیل شد. برخی با توجه به ظاهر بیانات و شعارهای مذهبی وی بدین نتیجه رسیدند که او مؤمن واقعی و بنابراین پیرو راستین علمای سنتی است. برخی دیگر که به دلیل انتقاد شریعتی از علما شگفت‌زده بودند، گمان می‌کردند که او بدعت‌گذاری به شدت ضد روحانی و ملکم‌خان جدیدی است که عقاید غریب غیرمذهبی‌اش را با پوشش اسلامی عرضه می‌کند. آنها که تحت تأثیر دیدگاه ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری وی بودند، او را مارکسیست اسلامی می‌دانستند. گروهی هم که مجذوب علاقه بسیار زیاد وی به جهان اسلام بودند، گفته‌های شریعتی را پاسخ مسلمانان به مارکس می‌دانستند و او را تحسین می‌کردند. البته شریعتی خودش را نه مارکسیست اسلامی و نه مسلمان ضد مارکسیست بلکه نظریه‌پردازی تندرو می‌دانست که از تشیع الهام می‌گیرد و در تحلیلهای سیاسی خود روشهای موجود در علوم اجتماعی غربی - به ویژه مارکسیسم - را به کار می‌بندد. کوتاه سخن اینکه، وی خود را ادامه‌دهنده راه و تکمیل‌کننده رسالتی می‌دانست که مؤمنان تندرو نسل پیشین از جمله بازرگان، طالقانی و نخشب آغاز کرده بودند: رسالت طرح و تدوین مذهبی سکولار که بدون رنجاندن و راندن بازاریهای سنتی و توده‌های مذهبی، روشنفکران جدید را جذب کند.

برخورد و رابطه شریعتی با مارکسیسم، رابطه مهر و کین بود. او از یک سو می‌پذیرفت که انسان نمی‌تواند بدون شناخت مارکسیسم جامعه و تاریخ مدرن را درک کند. بنابراین، روش و دیدگاه مارکسیستی تقسیم جامعه به یک بنیاد اقتصادی، یک زیربنای طبقاتی و یک روبنای سیاسی - ایدئولوژیک را تا حدود زیادی می‌پذیرد. او حتی به این اصل گردن می‌نهد که بیشتر ادیان را هم باید به گونه‌ای روبنا به شمار آورد، زیرا همه حاکمان تلاش می‌کنند با دادن وعده پاداش اخروی، توده‌های مردم را تخدیر کنند.^۱ شریعتی، همچنین، این دیدگاه را که بخش عمده تاریخ بشری تاریخ مبارزات طبقاتی است می‌پذیرد. اما می‌افزاید که مبارزات عمده بر سر قدرت سیاسی است نه داراییهای مادی. او می‌گوید از زمان هابیل و قابیل، بشر به دو جناح متضاد مظلومان (مردم) و ظالمان (حاکمان) تقسیم شده است.

۱. شریعتی، بازگشت (بی‌نا، ۱۳۵۶). ص ۸۱ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس چهارده، صص ۵۱-۵۲؛ شریعتی، مذهب علیه مذهب (بی‌نا، ۱۳۵۶)، ص ۱۹.

همچنین، او تلاش می‌کرد تا این نگرش نادرست را که مارکس ماتریالیستی خام و جبرگرایی اقتصادی بوده، بشر را توده‌های بدگمان خودخواه قلمداد کرده است و نقش تعیین‌کننده آرمانهای بزرگ را در شکل‌دهی تاریخ بشری نپذیرفته است، از میان بردارد. در واقع، شریعتی، مارکس را برای داشتن گرایش ماتریالیستی که به مراتب کمتر از گرایش ماتریالیستی به اصطلاح «ایده‌آلیستها و معتقدان مذهبی» است می‌ستود.^۱

از سوی دیگر، شریعتی از برخی جنبه‌های مارکسیسم - به ویژه مارکسیسم «نهادینه‌شده» احزاب کمونیست ارتدکس - به شدت انتقاد می‌کرد.^۲ او - همانند فانون - معتقد بود که این احزاب و دیگر جنبشهای سوسیالیستی اروپا، قربانی قانون آهنین دیوان‌سالاری شده‌اند و با کسب پشتیبانی توده‌ها و شناسایی دولت، نهادینه‌شده و در نتیجه شور انقلابی خود را از دست داده‌اند.^۳ او - باز هم مانند فانون - معتقد بود که این احزاب، اصل کمک به جنبشهای آزادی‌بخش ملی را کنار گذاشته و این موضوع را که در دوران مدرن مبارزه اصلی نه میان سرمایه‌داران و کارگران بلکه میان امپریالیستها و جهان سوم است، نمی‌پذیرند. وی، همچنین، می‌افزاید که بیشتر مفاهیم و روشهای مارکسیستی را نمی‌توان در مورد ایران به کار بست زیرا این کشور برخلاف اروپا، به راه «شیوه تولید آسیایی» رفته و رنسانس، جنبش اصلاح دین، روشنگری، انقلاب صنعتی و گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری را تجربه نکرده است. پس، به نظر او، ایران هنوز کشوری عقب‌مانده با توده‌های به شدت مذهبی، روحانیت برخوردار از نفوذ اجتماعی چشمگیر و بورژوازی بازاری مصون از تأثیرات روند غیردینی‌سازی، آزادی‌خواهی و حتی اخلاق سرمایه‌داری بود.^۴ شریعتی، در تأکید بر اهمیت اسلام در فرهنگ ایرانی ادعا می‌کند که بی‌اعتنایی حزب توده به احساسات مذهبی توده‌ها، به روی‌گردانی آنها از این حزب انجامیده است:

کتابهای آنها [حزب توده] را، که برای اولین بار می‌خواهند رسالت اجتماعی

۱. شریعتی، اسلام‌شناسی: درس دوم، صص ۸۸-۹۳؛ درس پانزدهم، صص ۱-۲۶؛ درس چهاردهم،

ص ۷. ۲. همانجا، درس چهاردهم، ص ۷.

۳. شریعتی، چه باید کرد؟ (بی‌نا، ۱۳۵۲)، صص ۷۰-۷۱.

۴. شریعتی، بازگشت، صص ۶۱-۶۴ و ۵۹-۷۲ و ۱۶۱-۱۶۶.

خودشان را و پایگاه انقلابی خودشان را به مردم مسلمان و روح اجتماعی ملت مذهبی ما، نشان دهند و با آنها «حرف بزنند» نگاه کنید:

«ماتریالیسم دیالکتیک»، «عرفان و اصول مادی»، «روح هم مادی است»، «مکاتب فلسفی یونان باستان»، «مارکسیسم در زبان‌شناسی» (تالیف استالین)، «دیالکتیک تاریخ»، ... در نتیجه، قضاوت کلی که مردم ما از اعمال و افکار این گروه داشتند این بود که: «اینها آدمهای لامذهبی هستند، دشمن خدا و ملیت و مذهب و اخلاق و معنویت و همه مقدسات و همه افتخارات و همه سنتها و ویران‌کننده همه احکام و عقاید و مخالف خدا و فردا و ناموس و شرف و همه چیز! هدفشان هم فقط این است که دین ما را از ما بگیرند و عوضش بی‌دینی را از «خارج» وارد کنند! همین، و در نتیجه تفسیر آن رند عوام‌شناسی که از همه این پیروان «جامعه‌شناسی علمی» و داعیان «ایدئولوژی توده‌ای» و مدعیان «مردم‌گرایی» بهتر با روان‌شناسی و زبان این مردم آشنا بود، جا افتاد که گفت: «کمو» به زبان فرنگ یعنی «خدا»...! کمونیست، یعنی خدا نیست!!

لابد خواهید خندید که این قضاوت عوام است. آری، ولی مگر نه زمینه اصلی کار و مخاطب اصلی حرف آنها همین عوام است؟ آن‌هم عوام ایرانی که آن ایام نود درصدش دهقان روستایی بوده، نه عوام آلمانی که نود درصدش پرولتر شهری است. عوام دوره فئودالیسم و مذهب، نه عوام دوره کاپیتالیسم صنعتی دو قرن بعد از رنسانس و یک قرن بعد از انقلاب کبیر فرانسه... این بود که سالهای جنگ و پس از جنگ دوم را اینها هم غالباً به فلسفه‌بافی و احتجاجات کلامی و مجادلات منطقی و منازعات علمی و کشمکشهای سفسطی حرام کردند. کوششها شد تا خدا را از دل ببرند و فرصتی نشد تا خان را از ده برانند. دهقانان و کارگرها درباره قرآن و نماز و علی وجدانش مجروح شد یا مشکوک، اما در باب واقعیت استعمار و معنای استثمار و فلسفه فقر و اسارت خویشتن آگاهی نیافت و مترجمان و نویسندگان ما درباره ماتریالیسم و دیالکتیک و زبان‌شناسی و موتور تاریخ و ابطال نظریه پرکلی و خرافه ایده‌آلیسم و فقدان خدا و روح و اصول اخلاق کتابها و مقاله‌ها نوشته و ترجمه کردند، اما در میان صد و چند هزار نوع نشریه‌ای که به فارسی برای این مردم نشر دادند، یک ترجمه از کتاب «سرمایه» دیده نشد...^۱

شریعتی از توسل به این استدلال آماده و همیشگی روحانیون علیه چپ‌گرایان که

مارکسیست‌ها کافر و بی‌دین‌اند و کافران هم مسلماً افرادی غیراخلاقی، فاسد، گناهکار، و شریر هستند. خودداری می‌کند. از دیدگاه او، شرایط یک مؤمن حقیقی و درستکار نه ایمان به خداوند، روح و روز رستاخیز بلکه اقدام عملی در راه حق و حقیقت است: «کفر را در قرآن نگاه کنید: همواره تعریف کفر و دین تعریف به عمل است، نه تعریف به ذهنیت: رأیت الذی یُکذّب بالذین، دیدی آدمی را که اصلاً تکذیب دین می‌کند، یعنی مذهب را نفی می‌کند. خوب چه کسی است آن‌که مذهب را نفی می‌کند؟ آن کسی که متافیزیک را نفی می‌کند؟ خدا را نفی می‌کند؟ روح را نفی می‌کند؟ قیامت را نفی می‌کند؟ اینها را تکذیب می‌کند؟ عقیده‌ای به اینها ندارند؟ خیر! تمام تعریف در قرآن تعریف به عمل است... همه جا قرآن وقتی از کفر صحبت می‌کند - برخلاف ما - مسئله ذهنی مطرح نیست.»^۱

البته انتقاد اصلی شریعتی از مارکسیسم، با نگرش وی نسبت به فرهنگ ملی و رابطه‌اش با قانون پیوند مستقیم دارد. از دیدگاه مارکسیست‌های کلاسیک، ناسیونالیسم ابزار دست طبقه حاکم برای انحراف ذهن توده‌ها از سوسیالیسم و انترناسیونالیسم است. اما به نظر شریعتی، ملت‌های جهان سوم تنها با بازگشت به ریشه، میراث ملی و فرهنگ مردمی خود می‌توانند امپریالیسم را شکست دهند، بر الیناسیون اجتماعی چیره شوند و به درجه‌ای از رشد و آگاهی دست یابند که بتوانند بدون از دست دادن ارزش و عزت‌شان، فن‌آوری غرب را اخذ کنند.^۲ وی در سلسله سخنرانی‌هایی با عنوان بازگشت، می‌گوید،

من می‌خواهم در اینجا به یک مسئله اساسی بپردازم. مسئله‌ای که در میان روشنفکران آفریقا، روشنفکران آمریکای لاتین و آسیا الان مطرح است و آن مسئله «بازگشت به خویش» است. از جنگ جهانی دوم به این سو، بیشتر روشنفکران جهان سوم چه مذهبی و غیرمذهبی بر این نکته تأکید کرده‌اند که جوامع آنها باید به اصالت خود بازگردند، تاریخ، فرهنگ و زبان ملی خود را بازیابند... مسئله بازگشت به خویشتن، شعاری نیست که الان در دنیا مذهبها مطرح کرده باشند، بلکه بیشتر روشنفکران مرفعی غیرمذهبی این مسئله را برای نخستین بار مطرح کرده‌اند. مانند امه‌سه‌زر و در آفریقا مثل فرانسیس فانون در

۱. شریعتی: اسلام‌شناسی، درس چهاردهم، صص ۱۵۵-۱۵۶، م.

۲. شریعتی، تمدن و تجدد (بی‌نا، ۱۳۵۳)، صص ۱-۲۹.

الجزایر، ژولیوس نایرره در تانزانیا، مثل جوموکنیاتا در کنیا، مثل لئوپلد سنگور در سنگال... وقتی می‌گوییم «بازگشت به خویش» در واقع منظورمان «بازگشت به فرهنگ خویش» است... شاید اینطور نتیجه بگیرید که ما ایرانیان باید به خویشتن‌نژادی [آریایی] برگردیم. ولی من قطعاً چنین نتیجه‌گیری را رد می‌کنم. اگر به خویشتن‌نژادی برگردیم، به راسیسم و فاشیسم و جاهلیت قومی نژادی دچار شده‌ایم و این یک بازگشت ارتجاعی است. البته قیچی تمدن اسلامی آمده و بین خویشتن پیش از اسلام و پس از اسلام ما فاصله انداخته است. خویشتن پیش از اسلام ما فقط به وسیله دانشمندان و متخصصین در موزه‌ها و کتابخانه‌ها قابل رؤیت و مطالعه است، توده ما هیچ چیز از آنها یادش نیست. مردم ما هیچ ارتباطی با این سنگ‌نشته‌ها و آثار تاریخی پیدا نمی‌کنند و قهرمانان، شخصیت‌ها، نبوغها، و افتخارات و اساطیر آن دوره در میان مردم ما حیات و حرکت و تپش ندارند. مردم ما چیزی از این گذشته دور به خاطر نمی‌آورند و علاقه‌ای هم ندارند چیزی درباره تمدنهای پیش از اسلام بیاموزند... در نتیجه برای ما بازگشت به خویشتن نه به مفهوم بازیافتن ایران پیش از اسلام بلکه بازگشت به خویشتن فرهنگی اسلامی به‌ویژه شیعی مان است.^۱

شریعتی، حتی هنگامی که از بازگشت به اسلام سخن می‌گوید، از علمای سنتی همواره انتقاد می‌کند تا تفاوت دیدگاه خود با برداشت روحانیت محافظه‌کار از اسلام را روشنتر سازد؛

امروز دیگر کافی نیست یکی بگوید من با مذهب مخالفم یا یکی بگوید من معتقد به مذهب هستم. این دو حرف بی‌معنی است. باید بعد از این تکلیفش را معلوم کند که کدام مذهب را معتقد است. مذهب ابوذر و مذهب مروان حکم، هر دو اسلام است. اما فاصله زیادی بین این دو است. یکی اسلام خلفاء درباریان و حاکمان است و دیگری هم اسلام مردم، استعمارشدگان و فقراست. شما طرفدار کدام اسلام هستید؟ همچنین کافی نیست بگویید از اسلامی حمایت می‌کنید که تنها نگران فقراست. ادعای خلیفه هم همین بود. اسلام راستین برای عدالت، برابری و نابودی فقر مبارزه می‌کند.^۲

۱. شریعتی، بازگشت، صص ۱۱-۳۰، م.

۲. شریعتی، اسلام‌شناسی، درس سیزدهم، صص ۱۶۷، م.

باید مشخص کنیم و توضیح بدهیم که اسلام ابوزر نه اسلام دربارها؛ اسلام «عدالت و رهبری»، نه اسلام «خلافت و طبقه اشرافیت»؛ اسلام «آزادی و آگاهی و حرکت»، نه اسلام «اسارت و خواب و سکون»؛ اسلام «مجاهد»، نه اسلام «روحانی»؛ و تشیع علوی، نه تشیع صفوی را می‌خواهیم.^۱

شریعتی، آشکارا و غیرمستقیم علمای محافظه‌کار را به باد انتقاد می‌گیرد. او آنان را به همکاری با طبقه حاکم، «نهادینه‌کردن» تشیع انقلابی و در نتیجه تبدیل آن به مذهبی کاملاً محافظه‌کارانه، متهم می‌کند. شریعتی، اغلب می‌گوید که مآلها، حاکمان و ثروتمندان بخشی جدایی‌ناپذیر از طبقه ظالم هستند: «در مراحل نخستین توسعه اجتماعی، تنها یک نفر - قایل - نماینده ظالمان بود. اما همراه با توسعه و گسترش جامعه این گروه به شکل زر، زور و تزویر ظهور کردند.»^۲ وی، همچنین، به‌طور ضمنی علمای محافظه‌کار را متهم می‌کند که راه اصلاح‌گران سده نوزدهم همچون سیدجمال را دنبال نکرده‌اند؛ با ایده‌های پیشرفته غربی به‌ویژه قانون اساسی مشروطه مخالفت نموده‌اند؛ خواستار اطاعت کورکورانه مردم هستند؛ از دسترسی توده‌ها به متون اصلی جلوگیری می‌کنند و می‌کوشند تا تسلط انحصاری خود را بر کتب مقدس تداوم بخشند.^۳ به‌نظر شریعتی، علمای محافظه‌کار، به‌جای آینده‌نگری در جستجوی «عصر باشکوه» تقریباً اسطوره‌ای به گذشته می‌نگرند؛ متون مذهبی را چونان منابع کهنه اسکولاستیک قلمداد می‌کنند تا سرچشمه و الهام‌بخش یک جهان‌بینی انقلابی و پویا؛ و از درک معنا و مفهوم حقیقی عبارات مهمی مانند امت عاجز مانده، روشنفکران مسلمان را به آثار و تفسیرهای خاورشناسان اروپایی مانند مونتگمری وات سوق می‌دهند.^۴

افزون بر این، شریعتی همواره یادآور می‌شد که بازگشت به اسلام راستین را باید هم علمای دین و هم روشنفکران مترقی عملی سازند. وی در کتاب بازگشت می‌نویسد که پدیدآورندگان «رنسانس» و «رفرماسیون» اسلامی، بیشتر روشنفکران

۱. همانجا، درمهای اول و دوم، صص ۷۰-۷۱. م.

۲. شریعتی، چه باید کرد؟، صص ۷۰-۷۷؛ شریعتی، اسلام‌شناسی، درس دوم، صص ۸۸ و ۹۳.

۳. شریعتی، چه باید کرد؟، صص ۳۱-۳۳؛ شریعتی، اسلام‌شناسی. درس هفتم، صص ۱۰۶-۱۰۷.

۴. شریعتی، انتظار، (بی‌تا، ۱۳۵۷)، صص ۳۶-۲۷، شریعتی، اسلام‌شناسی، درس اول، صص ۱۳-۳۲؛ شریعتی، شیعه، ص ۲۷.

خواهند بود تا روحانیون سنتی. در یک سخنرانی با عنوان مذهب علیه مذهب، مدعی است که در دوره جدید، مفسران راستین مذهب، روشنفکران خواهند بود. او، همچنین، در کتاب چه باید کرد؟ تأکید می‌کند که نمایندگان واقعی اسلام پویای انقلابی، روشنفکران مترقی هستند.^۱ در کتاب انتظار نیز چنین می‌نویسد:

... دو اسلام متفاوت از یکدیگر وجود دارد. یکی اسلام به‌عنوان «ایدئولوژی» (یعنی، مکتب اعتقادی، اعتقاد مرامی و هدایت، یعنی دین) که مسائل اعتقادی و مراسم عملی و حتی عبادی آن، عاملی است برای تکامل معنوی انسان و عزت و رشد اخلاقی و فکری و اجتماعی و «سلاحی» است برای ترقی زندگی نوع انسان و جنبه عملی دارد و برای پیش از مرگ هم مفید است. دیگری که مجموعه علوم و معارف و دانشها و اطلاعات بسیار از قبیل فلسفه و کلام و عرفان و اصول و فقه و رجال و... است. اسلام به‌عنوان یک «فرهنگ».

اسلام به‌عنوان ایدئولوژی، ابوذری می‌سازد، اسلام به‌عنوان فرهنگ، ابوعلی‌سینا؛ اسلام به‌عنوان ایدئولوژی، مجاهد می‌سازد، اسلام به‌عنوان فرهنگ، مجتهد می‌سازد. اسلام به‌عنوان ایدئولوژی - یعنی عقیده - روشنفکر می‌سازد، و به‌عنوان فرهنگ، عالم. عقیده اسلامی است که مسئولیت و آگاهی و هدایت می‌دهد. علوم اسلامی یک رشته خاص علمی است که یک مستشرق نیز می‌تواند فراگیرد، یک کج‌اندیش مرتجع یا بداندیش مغرض هم ممکن است آن را واقعاً داشته باشد. این است که یک فرد تحصیل‌نکرده ممکن است اسلام را درست‌تر فهمیده باشد و اسلامی‌تر فکر و زندگی کند و مسئولیت اسلامی را تشخیص دهد تا یک فقیه یا عالم اصول یا فیلسوف و عارف.^۲

شریعتی بین روشنفکران جوان به‌ویژه هزاران جوانی که هر ساله از دانشگاههای جدید شهرهای مختلف، دبیرستانها و مدارس فنی و حرفه‌ای و تربیت معلم فارغ‌التحصیل می‌شدند پیروان پرشماری پیدا کرد. بیشتر پیروان وی، همچون خود او، در طبقه متوسط مرفه - در خانواده‌های بازاری، روحانی و زمین‌دار خرده‌پا - به‌دنیا آمده، در محیط خانوادگی مذهبی پرورش یافته و به‌دنبال گسترش نظام آموزشی، به دانشگاهها، دانشسراها و هنرستانها وارد شده بودند. پیروان شریعتی،

۱. شریعتی، بازگشت، صص ۱۱-۱۲؛ شریعتی، مذهب علیه مذهب، ص ۲۴؛ شریعتی، چه باید کرد؟، ص ۳۶.

۲. شریعتی، حسین وارث آدم، (نهران، ۱۳۶۰)، ص ۲۷۴. - م.

همچون خود وی، از سلطنت پهلوی بسیار ناراضی بودند و احساس می‌کردند که رژیم آنها را از دسترسی به قدرت سیاسی محروم کرده، احساسات فرهنگی آنها را جریحه‌دار نموده است و با هزینه طبقات متوسط و پایین، از ثروتمندان پشتیبانی می‌کند. همچنین، براین باور بودند که رژیم برای کمک به اقتصاد آمریکا تسلیحات فراوانی را از این کشور می‌خرد؛ در راستای منافع صادرکنندگان غلات، به بخش کشاورزی بی‌توجهی می‌کند؛ در نتیجه اتحاد با اسرائیل و غرب علیه اعراب و جهان سوم، منافع ملی را به مخاطره می‌اندازد؛ و برای نابودی هویت ملی و تبدیل ایران به کشوری که حداکثر مانند یک دولت درجه دوم اروپایی خواهد بود، از غرب تقلید می‌کند. افزون بر این، نمی‌توانستند رفتار رژیم را راجع به فراهم ساختن زمینه مداخله انگلیس و آمریکا در سالهای ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲، سرنگون ساختن مصدق، قهرمان سیاسی آنها و نقض قانون اساسی مشروطه، که آن را دستاورد بزرگ ایران نوین می‌دانستند، فراموش کنند و رژیم را ببخشند. بنابراین، همواره آرزومند روی دادن انقلابی بودند که رژیم سلطنتی و خانواده‌های ثروتمند را سرنگون سازد و سیاستهای اقتصادی، فرهنگی و بین‌المللی کشور را از پایه دگرگون کند.

بیشتر این روشنفکران جوان، مانند شریعتی، در ایدئولوژیهای الهام‌بخش نسلهای پیشین تردید می‌کردند. آنها - هرچند به آثار کلاسیک مارکسیستی بسیار مدیون بودند - مارکسیسم را رد می‌کردند، چرا که خاستگاه غربی داشت و پذیرش آن نشانی از غرب‌زدگی بود؛ اندیشه‌ای ضداسلامی قلمداد می‌شد؛ خود دولتهای کمونیستی در دست‌یابی به «عدالت اجتماعی» و جامعه‌ای برابر شکست‌خورده بودند؛ و دلیل آخر اینکه، کشورهای کمونیستی، از جمله چین و شوروی، هنوز با شاه روابط دوستانه‌ای داشتند. همچنین، به قالب پیشین ناسیونالیسم که از تاریخ ایران پیش از اسلام به‌ویژه شاهنشاهی باستانی، شکوه و عظمت شاهانه و اسطوره‌پردازی نژادی آن الهام می‌گرفت پشت‌پا زدند، زیرا براین باور بودند که ناسیونالیسم نامبرده در میان توده مردم جذبه و جایگاهی ندارد و بیشتر برای مشروعیت‌بخشیدن به سلطنت مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. حتی اگر هرگونه جاذبه‌ای هم که شاید ناسیونالیسم مورد بحث برای این روشنفکران جوان داشت، به‌دنبال برگزاری جشنهای بسیار پرهزینه دوهزار و پانصدساله از بین رفت.

بیشتر جوانان روشنفکر با این نظر شریعتی موافق بودند که اسلام به‌ویژه شیعه

جنبشی انقلابی است که با اسلامی که علمای سنتی تبلیغ می‌کنند هیچ‌گونه سنخیتی ندارد. در نظر این روشنفکران، تشیع راستین با مراسم و تشریفات مذهبی و غسل، تفسیر حدیث، فقه سنتی، آموزشهای اسکولاستیک، علاج و شفاخواستن از دین، معنویت زاهدانه، جستجوی پاسخها در دوران طلایی تمدن اسلامی، دقیق‌شدن در جزئیات متون مقدس، سفسطه در مسائل مبهم و پیچیده، و مطالعه دقیق رساله‌های مراجع تقلید پیوند چندانی نداشت. برعکس، آنان تشیع راستین را مذهبی پویا می‌دانستند که از یک سو به زبان توده‌ها سخن می‌گوید و می‌تواند الهام‌بخش آنها در مبارزه با شاه، طبقه بالا و امپریالیستها باشد؛ و از سوی دیگر ایران را قادر سازد تا به سرعت پیشرفت کند و بدون از دست دادن هویت ملی خود فن‌آوری و حتی علوم اجتماعی غربی را اخذ کند - یعنی نو سازی بدون غربی شدن. به بیان کوتاه، شریعتی دقیقاً همان چیزی را که جوانان آرزو می‌کردند، ارائه داد؛ یعنی مذهب تندرو غیرروحانی که از روحانیت سنتی جدا شده و به سه ویژگی سکولار انقلاب اجتماعی، نوآوری فن‌آورانه و خودباوری فرهنگی پیوند دارد. موضوع مهم اینکه شریعتی به پرسشی بنیادی که در جریان انقلاب اسلامی مایه سردرگمی و دردسر پیروانش شد، پاسخ نداد: آیا به‌راه‌انداختن قیام دینی، بدون اینکه رهبری قیام به دست شخصیت‌های مذهبی سنتی بیفتد، امکان‌پذیر است یا نه؟

مخالفان روحانی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

در سالهای پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، سه گروه متغیر و متداخل، ولی قابل تشخیص، در بین مذهبها شکل گرفت. این جناح‌بندی، موضوع تعیین‌نشدن یک مرجع تقلید در سالهای پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی را روشن‌تر می‌کند. گروه نخست، که شاید بزرگترین گروه بود، از علمای محتاط غیرسیاسی تشکیل می‌شد. اعضای این گروه با رهبری اشخاص بسیار محترمی همچون آیت‌الله خویی نجفی، آیت‌الله احمد خراسانی و آیت‌الله مرعشی نجفی اعتقاد داشتند که روحانیون باید از کار کثیف سیاست دوری کرده، به مسائل معنوی، تبلیغ کلام خداوند، تحصیل در حوزه‌ها و آموزش علمای نسل آینده پردازند. این روحانیون غیرسیاسی، با وجود برکناربودن از سیاست، در سالهای ۵۶-۱۳۵۴ به دلیل تدوین و اجرای سیاستهای دولتی نامطلوب راجع به بازار و نهادهای مذهبی به عرصه سیاست کشیده شدند.

آنان می خواستند که رژیم را به حال خود بگذارند اما این بدان معنی نبود که رژیم هم کاری به آنها نداشته باشد. آنها، همچنین، از ناتوانی یا بی میلی مقامات در جلوگیری از آنچه انحطاط فزاینده اخلاق عمومی قلمداد می کردند، ناراحت بودند. هجوم ناگهانی، بی برنامه و نظارت نشده مهاجران جوان به شهرها، حلبی آبادهای بی در و پیکری پدید آورده بود. مشکلات اجتماعی فراوان با آثار سوء چشمگیر، مانند فساد و فحشا، الکلیسم، اعتیاد، خودکشی و گسترش جنایت، از پیامدهای برجسته این روند بود. واکنش علما به این پدیده همانند واکنش دیگر مقامات مذهبی جهان بود: آنان باور داشتند که آسان گیری مسائل اخلاقی، این مشکل اجتماعی را به وجود آورده است و تنها چاره اش اجرای دقیق قوانین مذهبی است. در نخستین سالهای صنعتی شدن انگلیس، مهاجرت بی برنامه و پرشتاب به شهرها، زمینه پیدایش جان و سلی و جنبش متدیست^۱ او را فراهم ساخت و در ایران معاصر نیز همان فشارها و مشکلات به پیدایش شخصیتی به نام آیت الله خمینی و روی دادن انقلاب اسلامی کمک کرد. پس از انقلاب اسلامی، حجة الاسلام احمد خمینی در این باره می گوید که اکثریت عمده آخوندها تا دهه ۱۳۵۰ غیرسیاسی بودند، نه با شاه مخالفت می کردند و نه آشکارا پشتیبان او بودند، اما ناگهان به انقلاب پیوستند، زیرا رژیم در رویارویی با فساد اخلاقی و زدودن خیابانها از «بی بند و باریها» شکست خورده بود.^۲

گروه دوم را می توان روحانیون مخالف میانه رو نامید. این گروه توسط آیت الله محمدرضا گلپایگانی، آیت الله محمدهادی میلانی در مشهد و مهمتر از همه آیت الله کاظم شریعتمداری عالم بلند پایه قم، مجتهد سرشناس آذری و سخنگوی غیررسمی روحانیون آذربایجان، رهبری می شد. یکی دیگر از افراد برجسته وابسته به این گروه در تهران آیت الله زنجانی روحانی هشتادساله آذری بود که از مصدق و نهضت مقاومت ملی پشتیبانی کرده بود و با جبهه ملی و نهضت آزادی رابطه نزدیکی داشت. این گروه، گرچه در مسائل راجع به حق رأی زنان و اصلاحات ارضی مخالف رژیم بودند، ترجیح می دادند که همچنان با شاه ارتباط داشته باشند تا از این طریق

۱. جنبشی که توسط جان و سلی در سده هیجدهم بنیادگذاری شد و هدف آن احیای کلیای انگلیسی بود. این

جنبش به شکل کلیساهای متدیست مدرن در سرتاسر جهان دوام یافته است. - م.

۲. ا. خمینی، «هسته روحانیون را به یک چشم نگاه نکنید»، اطلاعات، ۱ مهر ۱۳۵۸.

بتوانند سیاستهای حکومت را تعدیل کنند و در حد امکان با نفوذهای پنهانی از منافع حیاتی نهادهای مذهبی محافظت نمایند. جنبه دیگر میانه‌روی گروه مورد بحث این بود که خواستار سرنگونی سلطنت نبودند بلکه فقط خواستار اجرای کامل قانون اساسی مشروطه و بنابراین برپایی سلطنت مشروطه حقیقی بودند. بی‌گمان برخی روحانیون میانه‌رو با توسل به قانون اساسی مشروطه امیدوار بودند روزی - برای نخستین بار - «کمیته عالی» متشکل از پنج مجتهد را تشکیل دهند؛ کمیته‌ای که برای تضمین مطابقت قوانین مصوب مجلس با شرع مقدس در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود. هنگامی که شاه در سالهای ۵۶-۱۳۵۴ این درهای امید را بست، حمله و تعرض به بازار و حوزه‌ها را شدت بخشید و از طریق حزب رستاخیز برای در دست گرفتن کامل تشکیلات و نهادهای مذهبی به تکاپو افتاد، موضع نیمه‌انفعالی این روحانیون میانه‌رو دیگر توجیه‌پذیر نبود.

سومین گروه را می‌توان روحانیون مخالف تندرو نامید. این گروه را که از عراق آیت‌الله خمینی رهبری می‌کرد، شبکه‌ای مخفی و غیررسمی در ایران داشت. آیت‌الله حسینعلی منتظری، یکی از اعضای مسن گروه، شاگرد پیشین آیت‌الله خمینی و مدرس برجسته فقه اسلامی در قم بود. او در سال ۱۳۰۱ شمسی در اصفهان به دنیا آمد و پیش از رفتن به مدرسه فیضیه که در آنجا با آیت‌الله خمینی آشنا شد، در حوزه علمیه زادگاه خود به تحصیل پرداخت. وی سه بار (۱۳۴۲-۱۳۴۳، ۱۳۵۳، و ۱۳۵۴-۵۶) به زندان افتاد و چونان مخالف آشتی‌ناپذیر رژیم شناخته شد. آیت‌الله محمد بهشتی، هوشیارترین عضو سیاسی گروه نیز شاگرد پیشین آیت‌الله خمینی بود. وی پس از تکمیل تحصیلات خود در فیضیه و حتی هنگامی که در اروپا زبان خارجی تحصیل می‌کرد، برای وزارت آموزش و پرورش کتاب درسی می‌نوشت و سرپرست یک مسجد تحت حمایت دولت در هامبورگ بود، روابط نزدیک خود با آیت‌الله خمینی را همچنان حفظ کرد. آیت‌الله مرتضی مطهری، روشنفکر برجسته گروه، دیگر شاگرد آیت‌الله خمینی بود. او در خراسان به دنیا آمد، در قم تحصیل کرد، در دانشگاه تهران به تدریس الهیات پرداخت و با حسینیه ارشاد همکاری نمود. مطهری، همچنین، چندین کتاب نوشت که محور بحث آنها تأکید بر انطباق اسلام با جهان مدرن بود. حجة الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی سازمانده اصلی گروه، از یک خانواده زمین‌دار رفسنجان بود. او زیر نظر آیت‌الله خمینی تحصیل کرد و در سالهای

۴۳-۱۳۴۲، ۱۳۴۶ و ۱۳۵۱ و ۵۶-۱۳۵۴ هر بار به مدت کوتاهی زندانی شد. حجة الاسلام سیدعلی خامنه‌ای جوانترین سازمانده گروه، خطیب تازه‌وارد مدرسه فیضیه بود. وی در سال ۱۳۱۸ در یک خانواده روحانی اهل مشهد به دنیا آمد و در حوزه علمیه مشهد نزد آیت‌الله میلانی و در قم نزد آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خمینی تحصیل کرد. حجة الاسلام خامنه‌ای همچنین درباره مسلمانان هندوستان و تهدید اسلام از سوی غرب، کتابهایی^۱ نوشت. پس، تقریباً همه رهبران این گروه از استانهای فارسی‌زبان و از شاگردان یا هم‌مدرسه‌ایهای آیت‌الله خمینی در قم بودند که می‌بایست در انقلاب اسلامی و سالهای پس از آن نقشهای برجسته‌ای ایفا کنند.

این جناح از روحانیون مخالف را می‌توان بنا به دلایلی یک گروه تندرو دانست. برخلاف اعضای گروه دوم، آیت‌الله خمینی در تبعید به سر می‌برد، هیچ‌گونه ارتباطی با حکومت نداشت و بنابراین دلیلی در بین نبود که توجیه‌گر سکوت او یا تعدیل مخالفتش با رژیم باشد. وی ضمن مقایسه شاه با یزید، آشکارا از او انتقاد می‌کرد و مؤمنان را به سرنگون‌ساختن رژیم پهلوی فرا می‌خواند. برخلاف گروه دوم، هدف آیت‌الله خمینی نه برقراری دوباره سلطنت مشروطه، بلکه ایجاد شکل جدید حکومت اسلامی بود. او گرچه در این دوره واژه جمهوری را به کار نمی‌برد، کاملاً آشکار بود که آنچه می‌خواهد نه اصلاحات، بلکه انقلاب سیاسی است. باز هم برخلاف گروه دوم، آیت‌الله خمینی خواهان حکومتی آرمانی بود که در آن علما در همه حوزه‌های اصلی اجتماع، تفسیر و اجرای شرع، آموزش و پاسداری از ملت، نظارت بر سیاستمداران و مهار آنها نقش فعالی داشته باشند. بنابراین، او نه برای پدیدآوردن حکومت اسلامی صرف و ساده، بلکه برای ایجاد حکومت اسلامی روحانیون، تلاش می‌کرد. به نظر شریعتمداری، عالیترین وظیفه علما حفظ شریعت و امت در برابر دولت بالذات فاسد بود، اما آیت‌الله خمینی عالیترین وظیفه علما را در دست‌گرفتن دولت و اعمال قدرت سیاسی برای اجرای شرع و ایجاد جامعه اسلامی حقیقی می‌دانست.

آیت‌الله خمینی، چارچوب نظریه سیاسی خود را در سخنرانیهای ایرادشده در نجف، در اواخر دهه ۱۳۴۰، تدوین و تنظیم کرد. این سخنرانیها با عنوان ولایت

۱. آیت‌الله خامنه‌ای کتابی را با عنوان کفاح المسلمین فی تحریر الهند نوشته و عبدالمعتم النحر ترجمه و تألیف کرده است. - م.

فقیه: حکومت اسلامی، در واقع نتیجه‌گیری منطقی از آرا و استدلال‌های بسیاری از علمای شیعهٔ سدهٔ نوزدهم بود. از دیدگاه این علما، امام دوازدهم مسئولیت حفظ امت را به مجتهدان واگذار کرده است. همچنین، معتقد بودند که مجتهدان باید خود را از دولت دور نگه دارند و آن را چونان شر لازم قلمداد و تحمل نمایند، زیرا نبود پادشاه و حاکم به هرج و مرج اجتماعی می‌انجامد. بر پایهٔ این نظریه، اقتدار سیاسی عالی در دست علما بود، اما تنها هنگامی می‌بایست آن را به کار ببندند که حکومت آشکارا به حریم شریعت تجاوز می‌کند و امت اسلامی را به مخاطره اندازد. آیت‌الله خمینی، در نوشته‌های نخستین سالهای زندگی خود در نجف، این برداشت را می‌پذیرد. چنان که در سال ۱۳۲۴ در کتاب *کشف‌الاسرار* می‌نویسد،

ما ذکر کردیم که هیچ فقیهی ناکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ماست. آری آن‌طور که ما بیان کردیم اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است البته تشکیلاتی که براساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است لکن اکنون که آن را از آنها نمی‌پذیرند اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند بهم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند...^۱

البته قیام ۱۵ خرداد می‌بایست بر خویشتن‌داری آیت‌الله خمینی نقطهٔ پایان بگذارد. زیرا اساس استدلال وی در سخنرانیهای نجف این بود که چون خداوند رعایت قوانین شرع را از امت خواسته است، چون حکومتها برای اجرای شریعت بوجود آمده‌اند و چون علما - در غیاب امام - تنها مفسران حقیقی شریعت هستند، حکومت نیز باید به روحانیون - به‌ویژه فقها - واگذار شود. آیت‌الله خمینی می‌گوید،

معنای «الفقهاء امناء الرسول» این باشد که فقها در مسئله گفتن امین باشند. در حقیقت، مهمترین وظیفهٔ انبیاء(ع) برقرارکردن یک نظام عادلانهٔ اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد... فقهای عادلند که احکام اسلام را اجرا کرده نظامات آنرا

مستقر می‌گردانند، حدود و قصاص را جاری می‌نمایند، حدود و تمامیت ارضی وطن مسلمان را پاسداری می‌کنند، خلاصه اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به‌عهدۀ فقهاست، از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و خراج و صرف آن در مصالح مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص - که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی‌تواند عمل کند - حفظ مرزها و نظم شهرها، همه و همه.

چون حکومت اسلام حکومت قانون است قانون‌شناسان و از آن بالاتر دین‌شناسان یعنی فقها باید متصدی آن باشند. ایشان هستند که بر تمام امور اجرایی و اداری و برنامه‌ریزی کشور مراقبت دارند.

امروز فقهای اسلام حجت بر مردم هستند. همانطور که حضرت رسول (ص) حجت خدا بود و همهٔ امور به او سپرده شده بود و هر کس تخلف می‌کرد بر او احتجاج می‌شد. فقها از طرف امام (ع) حجت بر مردم‌اند. همهٔ امور و تمام کارهای مسلمین به آنان واگذار شده است.

شما این افسردگی را از خود دور کنید و برنامه و روش تبلیغات خودتان را تکمیل نمایید، و در معرفی اسلام جدیت به خرج دهید و تصمیم به تشکیل حکومت اسلامی بگیرید و در این راه پیشقدم شوید و دست به دست هم و مردم مبارز و آزادیخواه بدهید، حکومت اسلام قطعاً برقرار خواهد شد. به خودتان اعتماد داشته باشید. شما که این قدرت و جرأت و تدبیر را دارید که برای آزادی و استقلال ملت مبارزه می‌کنید، شما که توانسته‌اید مردم را بیدار کنید و به مبارزه وادار کنید و دستگاه استعمار و استبداد را به لرزه درآورید روز به روز بیشتر تجربه می‌آموزید و تدبیر و لیاقت شما در کارهای اجتماعی بیشتر می‌شود. وقتی موفق شدید دستگاه حاکم جائر را سرنگون کنید یقیناً از عهدۀ ادارهٔ حکومت و رهبری توده‌های مردم برخوردار خواهید آمد. طرح حکومت و اداره و قوانین لازم برای آن آماده است. اگر ادارهٔ کشور، مالیات و درآمد لازم دارد اسلام مقرر داشته. و اگر قوانین لازم دارد همه را وضع کرده است. احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینید قانون وضع کنید یا مثل حکام بیگانه‌پرست و غرب‌زده به سراغ دیگران بروید و قانونشان را عاریه بگیرید. همه چیز آمده و مهیاست. فقط می‌ماند برنامه‌های وزارتی که آن هم به کمک و همکاری مشاوران و معاونین متخصص در رشته‌های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب می‌شود.^۱

۱. ر. خمینی، ولایت فقیه: حکومت اسلامی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷) صص ۸۹، ۹۳، ۱۰۶، ۱۹۰. - م.

آیت‌الله خمینی، در تشریح دیدگاه خود، روحانیون غیرسیاسی و روحانیون مخالف میانه‌رو را مورد بازخواست قرار می‌دهد. وی گروه نخست را به ترک تکالیف شرعی خود، پناه‌بردن به حوزه‌های علمیه و پذیرفتن نظریه جدایی دین از سیاست که توطئه «امپریالیست‌هاست» متهم می‌کند:

... از جنجال چند نفر غرب‌زده و سرسپرده نوکرهای استعمار هراس به‌خود راه ندهید. اسلام را به مردم معرفی کنید تا نسل جوان تصور نکند که آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند و کاری به سیاست ندارند، و باید دیانت از سیاست جدا باشد و علمای اسلام در امور اجتماعی و سیاسی دخالت نکنند، استعمارگران گفته و شایع کرده‌اند، این را بی‌دینها می‌گویند. مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده‌ای روحانی بودند و عده دیگر سیاستمدار و زمامدار؟!^۱

آیت‌الله خمینی، در انتقاد از روحانیون مخالف میانه‌رو محتاطانه‌تر عمل می‌کند. او می‌گوید که تنها راه نابودی ظلم و فساد و خیانت، یک انقلاب سیاسی اسلامی است و بر این امر پافشاری می‌کند که نظام قضایی باید به روحانیون واگذار شود چرا که علما مفسران حقیقی شریعت هستند و دادگاههای عرفی چندین سال و شاید دهه را به بحث در موارد بسیار ساده صرف می‌کنند. او، همچنین، تأکید می‌کند که هرچند تکنوکراتها می‌توانند طرح و تدوین برنامه‌های اقتصادی و اداره وزارتخانه‌ها را برعهده داشته باشند، قدرت نهایی باید به روحانیون سپرده شود. آیت‌الله خمینی – برای نخستین بار – اعلام می‌دارد که نهاد سلطنت ضداسلامی است، زیرا پیامبر (ص) پادشاهی موروثی را شیطانی و کفرآمیز خوانده است.^۲ مهمتر اینکه، به عقیده وی، رهبران روحانی انقلاب مشروطیت فریب روشنفکران غیرمذهبی را خوردند و نهادهای غیراسلامی را پذیرفتند. آیت‌الله خمینی در بخشی از کتاب خود به یاد شیخ فضل‌الله نوری که توسط مشروطه‌خواهان اعدام شد، می‌نویسد،

... وقتی که می‌خواستند در اوایل مشروطه قانون بنویسند و قانون اساسی را تدوین کنند مجموعه حقوقی بلژیکی‌ها را از سفارت بلژیک قرض کردند و چند نفری – که من نمی‌خواهم اسم ببرم – قانون اساسی را از روی آن نوشتند و نقایص آن را از مجموعه‌های حقوقی انگلیس و فرانسه به اصطلاح ترمیم نمودند

۲. همانجا، صص ۱۲-۱۳، ۱۵-۱۶، ۱۴، ۴۱.

۱. همانجا، ص ۲۳ - م.

و برای گول زدن ملت بعضی از احکام اسلام را ضمیمه کردند. اساس قوانین را از آنها اقتباس کردند و به خورد ملت ما دادند. این مواد قانون اساسی و متمم آن که مربوط به سلطنت و ولایتعهدی و امثال آن است کجا از اسلام است؟ حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرا اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است. مجموعه شرط همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود.^۱

آیت الله خمینی در سخنرانیهای خود برای طلاب، از حکومت روحانیون طرفداری می کرد اما در اعلامیه های عمومی بحث روشنی از این گونه حکومت به میان نمی آورد، از کاربرد ولایت فقیه خودداری می کرد و استراتژی سال ۱۳۴۲، یعنی حمله به نقطه ضعفهای اصلی رژیم را ادامه می داد.^۲ او شاه را برای فروش کشور به امپریالیست های آمریکا و کمک به اسرائیل؛ نقض مشروطیت و لگد مال کردن قانون اساسی؛ حمایت از ثروتمندان و استثمار فقرا؛ نابود کردن فرهنگ ملی؛ تشویق و اشاعه فساد و هدر دادن منابع با ارزش کشور در قصرها، مجالس عیاشی، خرید تسلیحات؛ از بین بردن کشاورزی و بنابراین وابسته ساختن هر چه بیشتر ایران به غرب، مورد انتقاد قرار می دهد. آیت الله خمینی، در راه حلی که پیشنهاد می کند، آشکارا از نظریه حکومت اسلامی سخن نمی گوید. حتی اطرافیان او بعدها مدعی شدند که کتاب ولایت فقیه توطئه ساواک و یا یادداشتهای اصلاح نشده یک طلبه بوده است.^۳ وی حتی طرح و پیشنهاد معینی ارائه نمی کند، آن طور که یک روزنامه نگار در این باره می نویسد که «مبهم گویی، شیوه زندگی» اطرافیان او بود.^۴ آیت الله خمینی، در برابر مردم نه از نظریات دقیق و روشن خود بلکه از کلیاتی مانند

۱. همانجا، ص ۵۲. م.

۲. برای آگاهی از اعلامیه های آیت الله خمینی در طول سالهای ۱۳۴۳-۱۳۵۳، رک: خمینی و جنبش (بی نا)، (۱۳۵۲)، صص ۱-۱۰۳.

3. Cited by J. Cockroft, "Iran's Khomeini", *Seven days*, 23 February 1979, pp. 17-18.

4. *Iran Times*, 2 February 1979.

بیرون راندن امپریالیستها، استقلال کامل کشور، برقراری «عدالت اسلامی» برای فقرا، کمک به کشاورزان، حمایت از کارگران، بالابردن سطح زندگی، نابودکردن فساد، تضمین آزادیهای اساسی، و برقراری دولت اسلامی راستین که «دموکراتیک» و متفاوت از دیگر دولتهای اسلامی نما خواهد بود، سخن می‌گفت.^۱

آیت‌الله خمینی می‌کوشید تا همه گروههای مخالف - به جز مارکسیستهای ملحد - را با خود همراه کند و مواظب بود که بیش از حد به گروه خاص نزدیک نشود. مثلاً، هنگامی که در سال ۱۳۴۷، آیت‌الله مطهری در اعتراض به سخنرانیهای ضدروحانی شریعتی حسینیۀ ارشاد را ترک کرد و از علمای نجف خواست تا در برابر «آن به اصطلاح متخصص اسلامی» از او پشتیبانی کنند، آیت‌الله خمینی با توجه به محبوبیت شریعتی، موضع‌گیری نکرد.^۲ وی در این دعوا سکوت کرد و بدون نام‌بردن از شریعتی، به استفاده از شعارها و عباراتی که سخنرانان حسینیۀ ارشاد رواج داده بودند، ادامه داد؛ عباراتی مانند «مستضعفین»، «زباله‌دان تاریخ» و «دین افیون توده‌ها نیست». بیشتر روشنفکران با شنیدن این عبارات ولی غافل از سخنرانیهای نجف، بی‌درنگ بدین نتیجه رسیدند که وی با تفسیر اسلام انقلابی شریعتی موافق است. بدین ترتیب، آیت‌الله خمینی با تبلیغ آگاهانه یک پیام مبهم دلخواه توده‌ها و ندادن پیشنهادهای معین، طیف گسترده‌ای از نیروهای اجتماعی را با خود همراه کرد؛ طیفی که بازاربان و روحانیون تا طبقه روشنفکر، فقرای شهری و همچنین سازمانهای سیاسی نیمه‌مذهبی و غیرمذهبی متفاوتی مانند نهضت آزادی و جبهه ملی تا گروههای چریکی جدید متشکل از پیروان شریعتی در دانشگاهها را دربرمی‌گرفت. آیت‌الله خمینی را اغلب یک روحانی سنتی می‌دانند، ولی در واقع او از لحاظ نظریه سیاسی و استراتژی پوپولیستی مذهب‌گرای خود، نوآور مهمی در ایران بود.

سازمانهای چریکی (۱۳۵۰-۱۳۵۶)

در شامگاه سرد نوزدهم بهمن ۱۳۴۹، سیزده مرد مجهز به تفنگ، مسلسل و نارنجک دستی به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل، در جنگلهای حاشیۀ خزر، حمله کردند. آنها با این حمله که بعدها به «حماسه سیاهکل» معروف شد، هشت‌سال فعالیت شدید

۱. «مصاحبه با امام خمینی»، خبرنامه، شماره ویژه ۲۱ (آبان ۱۳۵۷)، صص ۲۷-۲۸.

۲. «مطهری که بود»، ایرانشهر، شماره ۲۷ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۵۸)، ص ۴.

چریکی را آغاز کردند و الهام‌بخش مبارزه مسلحانه بیشتر گروه‌های تندرو اسلامی و مارکسیست با رژیم شدند. در سالهای میان حماسه سیاهکل و مهرماه ۱۳۵۶، که راهپیماییهای خیابانی تهران آغاز می‌شد، ۳۴۱ چریک و اعضای مسلح گروه‌های سیاسی جان خود را از دست دادند. از این شمار ۱۷۷ تن در درگیریها کشته شدند؛ ۹۱ نفر، برخی بدون محاکمه و برخی دیگر هم پس از محاکمه پنهانی در دادگاههای نظامی اعدام شدند؛ ۴۲ نفر زیر شکنجه جان باختند؛ ۱۵ نفر دستگیر شدند و هرگز دیده نشدند؛ ۷ نفر دیگر خودکشی کردند تا به چنگ مأموران امنیتی نیفتند؛ ۹ نفر هم «هنگام فرار» از پای درآمدند - زندانبانان آنان پس از انقلاب اعتراف کردند که افراد نامبرده با بی‌رحمی تمام کشته شدند. افزون بر این، حدود ۲۰۰ نفر دیگر که مورد سوءظن قرار گرفته بودند، به حبسهای پانزده‌ساله تا ابد محکوم شدند.

از نظر پیشینه اجتماعی، تقریباً همه این قربانیان به اقشار مختلف روشنفکران جوان تعلق داشتند. برپایه اطلاعاتی که خویشاوندان نزدیک و سازمانهای چریکی درباره مشاغل ۳۰۶ نفر از ۳۴۱ نفر نام برده داده‌اند، ۲۸۰ نفر از این ۳۰۶ نفر (۹۱ درصد) را می‌توان اعضای طبقه روشنفکر به‌شمار آورد (رک: جدول شماره ۱۰). ۲۶ نفر دیگر (۹ درصد) عبارت بودند از ۲۲ کارگر کارخانه، ۳ مغازه‌دار و یک روحانی رده پایین. اغلب قربانیان جوان بودند و تنها ۱۰ نفر از آنها به هنگام مرگ بالای سی و پنج سن داشتند. از ۳۴۱ قربانی، ۳۹ نفر زن بودند؛ ۱۴ زن خانه‌دار، ۱۳ دانشجو، ۹ آموزگار دبستانی، ۲ پزشک و یک کارمند اداری. لازم به یادآوری است که این جنبش چریکی با رفاه طبقه متوسط، حقوقهای روزافزون و فراهم بودن کار برای فارغ‌التحصیلان دانشگاهی هم‌زمان بود. بنابراین، آنها نه به دلیل مشکلات اقتصادی بلکه به سبب نارضایتی اجتماعی، خشم و آزرده‌گی و محرومیت سیاسی دست به اسلحه بردند.

از نظر پیشینه و دیدگاه سیاسی، این سازمانهای چریکی به پنج گروه قابل تقسیم است:

۱. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (فدائیان مارکسیست)؛

۲. سازمان مجاهدین خلق ایران (مجاهدین اسلامی)؛

۳. مارکسیستهای منشعب از مجاهدین (مجاهدین مارکسیست)؛^۱

۱. بعد از انقلاب اسلامی، مجاهدین مارکسیست عنوان سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر - معروف به پیکر - را برای خود برگزیدند.

جدول شماره ۹. چریکهای کشته شده

جمع	گروههای اسلامی دیگر	مارکسیستهای دیگر	مجاهدین مارکسیست	مجاهدین اسلامی	قذافی	
۱۷۷	۸	۱۱	۱۴	۳۶	۱۰۶	کشته شده در درگیریها
۹۱	۱۶	۱۲	۱۰	۱۵	۳۸	اعلام شده
۴۳	۴	۹	۱	۱۸	۱۰	کشته شده بر اثر شکارچوبه
۱۵		۶	۲	۱	۶	ناپدید شده
۷			۱	۱	۵	خوردگی کرده
۹				۲	۷	کشته شده در زندان
۳۴۱	۲۸	۳۸	۴۰	۷۳	۱۷۲	جمع

جدول شماره ۱۰. شغل چریکهای کشته شده

جمع	دیگر گروههای اسلامی	مارکسیستهای دیگر	مجاهدین مارکسیست	مجاهدین اسلامی	فدائیان
۱۳۹	۷	۱۴	۱۵	۳۰	۷۳
۸	۷				۱
۲۷	۱	۱	۳	۵	۱۷
۳۶		۱	۲	۱۴	۱۹
۲۰	۸	۱		۴	۷
۶		۳			۳
۵		۱			۴
۲۰		۱	۲	۶	۱۱
۱۴		۱	۲	۳	۸
۵					۵
۳	۱			۲	
۱				۱	
۲۲		۷	۱	۲	۱۳
۳۵	۴	۸	۵	۶	۱۲
۳۴۱	۲۸	۳۸	۳۰	۷۳	۱۷۲
(۳۹)	(۰)	(۲)	(۸)	(۷)	(۲۲)

توجه: این اطلاعات از مصاحبهها و روزنامه‌های زیر به دست آمده است: باختر امروز، ۳۹-۱۳۵۵؛ مجاهد، ۱۳۵۱-۱۳۵۷؛ خیر نامه، ۱۳۴۸-۱۳۵۷؛ مردم، ۱۳۴۹-۱۳۵۷؛ ستاره سرخ، ۱۳۵۰-۱۳۵۸؛ اطلاعات، ۱۳۵۰-۱۳۵۹؛ کیهان، ۱۳۵۷-۱۳۵۸؛ آریگان، ۱۳۵۷-۱۳۵۸.

دانشجو
دانش آموز دبیرستانی
آهنگار
مهندس
کارمند
پزشک
روشنفکر
مغزین دیگر
خانه‌دار
سرباز
مغازه‌دار
روحانی
کارگر
ناشناس
جمع کل
(نژاد)

۴. گروه‌های کوچک اسلامی محلی: «گروه ابوذر» نهادند، «گروه شیعیان راستین» همدان، «گروه الله اکبر» اصفهان؛ و «گروه الفجر» زاهدان؛

۵. گروه‌های کوچک مارکسیست. این گروه‌ها دو دسته بودند: گروه‌های مستقلی مانند سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران، گروه لرستان و سازمان آرمان خلق؛ و شبکه‌های متعلق به احزاب سیاسی طرفدار مبارزه مسلحانه، مانند گروه توفان، سازمان انقلابی حزب توده، حزب دموکرات کردستان و یک سازمان با گرایش چپ جدید به نام اتحادیه کمونیستها. افزون بر این برخی از فدائیان هنگام مرگشان به حزب توده پیوسته بودند.

از بین این پنج گروه، فدائیان مارکسیست و مجاهدین اسلامی بسیار بزرگتر و گسترده‌تر از دیگر گروه‌ها بودند. در بین ۳۴۱ چریک کشته‌شده، ۱۷۲ نفر (۵۰ درصد) از فدائیان؛ ۷۳ نفر (۲۱ درصد) از مجاهدین اسلامی؛ ۳۸ نفر (۱۱ درصد) از گروه‌های کوچک مارکسیست؛ ۳۰ نفر (۹ درصد) از مجاهدین مارکسیست؛ و ۲۸ نفر (۸ درصد) دیگر از گروه‌های کوچک اسلامی بودند. مهمتر اینکه، از بین این سازمانهای چریکی، تنها فدائیان، مجاهدین اسلامی و مجاهدین مارکسیست پایدار ماندند تا نقشی در انقلاب اسلامی ایفا کنند.

گرچه نخستین عملیات جنبش چریکی در بهمن ۱۳۴۹ انجام گرفت، پیشینه و خاستگاه آن به سال ۱۳۴۲ بازمی‌گردد. عواملی مانند توانایی نیروهای مسلح در سرکوب قیام خرداد ۴۲، کارآیی ساواک در ریشه‌کن ساختن احزاب مخفی و زیرزمینی و بی‌اعتنایی سازمانهای مهم مخالف - به ویژه حزب توده و جبهه ملی - به کنارگذاشتن روشهای مقاومت مسالمت‌آمیز، دست به دست هم دادند تا مخالفان جوان را به جستجوی شیوه‌های جدید مبارزه ترغیب کنند. پس شگفتی آور نبود که در سالهای بعد دانشجویان دانشگاهها گروههای مباحثه مخفی و کوچکی برای بررسی تجربه‌های اخیر چین، ویتنام، کوبا و الجزایر و ترجمه آثار مائو، جی‌اچ‌اچ، چه‌گوارا و فانون تشکیل دهند. روزنامه مجاهد در این باره می‌نویسد:

کشتار خونین سال ۴۲، نقطه عطف مهمی در تاریخ ایران بود. تا آن هنگام مخالفان تلاش می‌کردند تا از طریق اعتراضهای خیابانی، اعتصابات کارگری و شبکه‌های زیرزمینی با رژیم مبارزه کنند. ولی حمام خون سال ۱۳۴۲ شکست چنین شیوه‌هایی را نمایان ساخت. پس از سال ۱۳۴۲، گروههای چریکی

— دارای هرگونه ایدئولوژی — می‌بایست از خود پرسند که: «چه باید کرد؟»
پاسخ روشن بود: «جنگ چریکی».^۱

دستاورد این بحث و بررسیها، شکل‌گیری شماری گروههای کوچک مارکسیست و اسلامی پشتیبان مبارزه مسلحانه بود. اما بیشتر آنها پیش از آن‌که به عملیات مسلحانه جدی دست بزنند، توسط ساواک کشف شدند. در سال ۱۳۴۳، پنجاه و هفت تن از جوانترین اعضای این گروهها که اغلب دانشجو و دانش‌آموز دبیرستانی بودند، به جرم خرید اسلحه و تشکیل گروهی مخفی به نام حزب ملل اسلامی در تهران دستگیر شدند. در سال ۱۳۴۵، هفت نفر پزشک، آموزگار و دارای مشاغل دیگر به جرم حمایت از مبارزه مسلحانه، ترجمه جزوه‌هایی درباره کوبا و تشکیل سازمان مخفی «جبهه آزادیبخش ملی ایران»، دربندرانزلی، تهران و کرمان دستگیر شدند. این سازمان بعدها به جاما معروف شد که مؤسس آن دکتر کاظم سامی، یک مسلمان مؤمن، روانپزشک خراسانی و نخستین وزیر بهداشتی و بهزیستی جمهوری اسلامی بود. در سال ۱۳۴۸، حدود ۲۰۰ توده‌ای که از تصمیم حزب توده در خصوص عدم توسل به خشونت برضد رژیم ناراضی بودند «سازمان انقلابی کمونیستهای ایران» را تشکیل دادند و برای تأمین هزینه عملیات چریکی خود به یک بانک در اصفهان دستبرد زدند. البته آنان پیش از پیدا کردن هرگونه فرصتی برای انجام عملیات، همگی دستگیر شدند. همچنین، در سال ۱۳۴۸، هجده استاد و دانشجو — که برخی از آنان در حزب توده و یا گروه مارکسیستی خلیل ملکی عضویت داشتند — هنگام تلاش برای خروج از مرز عراق و پیوستن به سازمان آزادیبخش فلسطین دستگیر شدند. از آنجا که هیچ‌کدام از این گروهها به اقدام عملی علیه رژیم دست نزده بودند، به مجازاتهایی نسبتاً سبک محکوم شدند. اعضای عادی این گروهها به یک تا ده سال زندان و رهبرانشان به ده سال زندان تا حبس ابد محکوم شدند. اما با به صحنه آمدن سازمانهای فدایی و مجاهدین، موج اعدامها آغاز شد.

سازمان فدایی. این سازمان که تا سال ۱۳۵۰ عنوان فوق را نداشت، از دو گروه جداگانه‌ای که پیشینه‌شان به اواسط دهه ۱۳۴۰ بازمی‌گشت، تشکیل می‌شد.^۲ گروه

۱. «مقاومت مسلحانه»، مجاهد، ۲ (آبان ۱۳۵۳)، ۵-۶.

۲. برای آگاهی از تاریخ مختصر سازمان فدایی، رک: کار، ارگان سازمان فدایی پس از انقلاب اسلامی؛ نبرد ←

نخست، در سال ۱۳۴۲، توسط پنج دانشجوی دانشگاه تهران، بیژن جزنی، عباس سورکی، علی اکبر صفایی فراهانی، محمد آشتیانی و حمید اشرف تأسیس شد. جزنی، شخصیت اصلی گروه، دانشجوی علوم سیاسی بود که در اواسط دهه ۱۳۳۰ چندین بار به زندان افتاد. وی در سال ۱۳۱۶ به دنیا آمد، دوره دبیرستان را در زادگاهش تهران به پایان رساند و پیش از ترک حزب توده و تشکیل گروه مخفی خود، در شاخه جوانان آن حزب فعالیت کرد. جزنی، سالها بعد هنگام گذراندن محکومیت پانزده ساله اش در زندان، جزوه‌هایی برای سازمان فدایی نوشت که از آن میان می‌توان به نبرد با دیکتاتوری شاه، تاریخ سی ساله ایران و چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود؟ اشاره کرد. سورکی، دیگر دانشجوی علوم سیاسی و عضو پیشین حزب توده، در مازندران به دنیا آمد و سپس برای ورود به دانشگاه رهسپار تهران شد. صفایی فراهانی، دانشجوی مهندسی، اهل گیلان بود، در دانشگاه تهران با دیگر مؤسسان گروه آشنا شد و سالها بعد جزوه‌ای با عنوان آنچه یک انقلابی باید بداند برای سازمان فدایی نوشت. آشتیانی، دانشجوی حقوق و متولد سال ۱۳۱۳ تهران بود. او که نسبت به سایرین مسن‌تر بود و خدمت سربازی خود را انجام داده بود، می‌توانست نگهداری و استفاده از سلاح‌های سبک را به همکاران خود آموزش دهد. البته اغلب اعضای بعدی سازمان فدایی به چنین آموزشی دیگر نیاز نداشتند، زیرا خدمت سربازی خود را انجام داده بودند. بدین ترتیب، شاه با گسترش سریع ارتش، ناخواسته به این جنبش چریکی یاری رساند. اشرف، جوانترین عضو بنیادگذار گروه، دانشجوی رشته مهندسی بود. او در سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد، هنگامی که دانش‌آموز دبیرستانی بود به حزب خلیل ملکی پیوست و به سال ۱۳۴۳ به دانشگاه تهران راه یافت و با دیگر اعضای گروه آشنا شد. این پنج نفر و بیشتر دانشجویان دیگر که بعدها به آنان پیوستند همگی از طبقه متوسط بودند.

چهار سال پس از تشکیل گروه، ساواک به درون آن نفوذ کرد، چهارده عضو گروه از جمله جزنی و سورکی را دستگیر کرد. اما اشرف گرفتار نشد و توانست با یافتن

خلق، نشریه تئوریک فدایی پس از انقلاب؛ سازمان فدایی، هشت سال مبارزه مسلحانه (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۱-۲۹؛ سازمان فدایی، تاریخچه سازمان چریک‌های فدایی (تهران، ۱۳۴۸)، صص ۱-۲۸؛ سازمان فدایی، تحلیل یک سال مبارزه (بی‌نا، ۱۳۵۲)، صص ۱-۲۴؛ ی. زرکار، خاطرات یک چریک در زندان (تهران، ۱۳۵۲)، صص ۱-۲۴۱؛ دهقانی، حماسه مقاومت (بی‌نا، ۱۳۵۳)، صص ۱-۲۴۸.

اعضای کافی، از فروپاشی گروه جلوگیری کند. صفایی فراهانی و آشتیانی نیز به لبنان گریخته، دو سال در سازمان الفتح فعالیت کردند و پس از دریافت کمک از رادمش (دبیر اول حزب توده و سرپرست عملیات حزب در خاورمیانه) به کشور بازگشتند تا به اشرف پیوندند. هنگامی که کمیته مرکزی حزب توده از این کمک غیرمجاز آگاه شد، رادمش را برکنار و ایرج اسکندری را به دبیر اولی حزب برگزید. دیگر اعضای اصلی گروه جزنی از جمله خود وی و سورکی تا فروردین ۱۳۵۴ که «هنگام تلاش برای فرار» به ضرب گلوله از پای درآمدند، زندانی بودند. هرچند جزنی سازمان فدایی را عملاً سازماندهی نکرد، «پایه گذار فکری» آن قلمداد می‌شود.

گروه دوم تشکیل‌دهنده سازمان فدایی را دو دانشجوی مشهدی مقیم تهران، رهبری می‌کردند. چهره اصلی گروه، مسعود احمدزاده از خانواده‌ای روشنفکر بود؛ خانواده‌ای که به دلیل مخالفت با خاندان پهلوی از اوایل دهه ۱۳۰۰، پشتیبانی سرسختانه از مصدق پس از سال ۱۳۲۸ و همکاری نزدیک و پایدار با جبهه ملی و نهضت آزادی معروف شده بود. احمدزاده، هنگامی که در مشهد دانش‌آموز دبیرستانی بود، باشگاه دانش‌آموزان مسلمان را تشکیل داد، به جبهه ملی پیوست و در تظاهرات مذهبی علیه شاه شرکت کرد. اما در نیمه‌های دهه ۱۳۴۰، هنگام تحصیل رشته ریاضی در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) تهران، به مارکسیسم روی آورد و در سال ۱۳۴۶ برای بحث و بررسی آثار چه‌گوارا، رژی دبره^۱ و کارلوس ماریگلا^۲، انقلابی برزیلی و طراح تئوری جنگهای چریکی شهری، یک گروه کوچک مخفی تشکیل داد. احمدزاده، در سال ۱۳۴۹، یکی از آثار مهم تئوریک سازمان فدایی را با عنوان مبارزه مسلحانه: هم استراتژی هم تاکتیک نوشت.

امیر پرویز پویان همکار نزدیک احمدزاده نیز پیشینه مشابهی داشت. او در سال ۱۳۲۵ در مشهد به دنیا آمد، و هنگام تحصیل در دبیرستان‌های مشهد، به جبهه ملی پیوست و در باشگاههای مذهبی شرکت کرد. اما هنگامی که در دانشگاه ملی تهران سرگرم تحصیل در رشته ادبیات بود، به مارکسیسم به‌ویژه نوع کاسترویی آن گرایش یافت و کتابی با عنوان ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا نوشت.

این دو گروه، در سال ۱۳۴۹ با هم ادغام شدند و گروه نخست (گروه جزنی) «تیم

1. Regis Debray

2. Carlos Marighella

روستایی» و گروه دوم (گروه احمدزاده) «تیم شهری» این سازمان جدید را تشکیل دادند. دیدگاه گروه جزنی - که بیشتر رهبران آن از اعضای پیشین حزب توده بودند - درباره ادغام، تأکید بر اهمیت ایجاد سازمانی توانمند بود. اما اعضای گروه احمدزاده - که بیشتر عضو پیشین جبهه ملی بودند - به نقش توده‌های خودجوش و عملیات قهرمانانه اهمیت می‌دادند. همچنان که حمید اشرف در جمع‌بندی استراتژی سازمان فدایی می‌نویسد، سرانجام گروه دوم پیروز شد:

پس از شور و گفتگوی بسیار به این نتیجه رسیدیم که فعالیت در بین توده‌ها و ایجاد سازمانهای گسترده غیرممکن است. زیرا پلیس در همه بخشهای جامعه نفوذ کرده است. بنابراین، توافق کردیم که وظیفه فوری ما تشکیل هسته‌های کوچک و تشدید حملات علیه دشمن است تا «جو» سرکوب را از بین برده و به توده‌ها ثابت کنیم که مبارزه مسلحانه تنها راه رهایی است.^۱

همچنین پویان می‌نویسد:

شکست جنبش ضدامپریالیستی، مرتجعین را به ایجاد یک دولت فاشیستی، نابودی مخالفان و جذب عناصر فرصت‌طلب، قادر ساخت. در چنین شرایطی که هیچ حلقه ارتباطی محکمی میان روشنفکران انقلابی و توده‌ها وجود ندارد، ما مانند ماهی در آب نیستیم بلکه ماهی جدا افتاده‌ای هستیم که توسط تمساحهای خطرناک محاصره شده است. اختناق، سرکوب و نبود دموکراسی، ایجاد سازمانهای کارگری را برای ما ناممکن کرده است. برای شکستن این طلسم ضعف و ناتوانی و به حرکت درآوردن مردم، باید به مبارزه مسلحانه انقلابی متوسل شویم... برای آزادی پرولتاریا از چنگ فرهنگ اختناق، پیراستن مغزهای آنان از اندیشه‌های خرده بورژوازی و تجهیز آنان به سلاح ایدئولوژی، از بین بردن توهم بی‌قدرتی مردم ضروری است.^۲

بنابراین، استراتژی اصلی سازمان فدایی بسیار ساده بود: جنگ چریکی و باز هم جنگ چریکی. پس از شکستهای پی‌درپی حزب توده و جبهه ملی، پیروزیهای کاسترو، جیاپ و مائو و اعتباریابی چریکهای آمریکای لاتین، تأثیر نیروبخشی بر روشنفکران جوان ایران داشت. سازمان فدایی با تدوین این استراتژی ساده در واقع

۱. ح. اشرف، جمع‌بندی سه‌ساله، (تهران، ۱۳۵۸)، ص ۹۲.

۲. پویان، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا، (بی‌نا.، ۱۳۵۱)، صص ۷-۹.

از دیگر سازمانهای سیاسی انتقاد می‌کرد. فداییان، جنبه ملی و نهضت آزادی را سازمانهای خرده بورژوا، که هنوز از امید واهی به دگرگونی صلح‌آمیز سخن می‌گویند، می‌دانستند.^۱ آنها گروههای طرفدار چین، به‌ویژه سازمان انقلابی را به دلیل کاربست «مکانیکی» نظریات مائو در ایران، تعصب در نپذیرفتن این واقعیت که در دهه اخیر ایران از یک جامعه فئودالی به جامعه سرمایه‌داری کاملاً وابسته به غرب تبدیل شده، پذیرش غیرنقائادانه این تصور که خطر اتحاد شوروی بیش از آمریکا است و گفتگو درباره مبارزه مسلحانه ولی به تعویق انداختن پی‌درپی آن به بهانه این‌که نخست باید حزب سیاسی قدرت‌مندی تشکیل شود، به باد انتقاد می‌گرفتند.^۲

انتقاد فداییان از حزب توده گسترده‌تر از اینها بود.^۳ سازمان فدایی، هرچند حزب توده را به دلیل سازماندهی طبقه کارگر در دهه ۱۳۲۰ و تقدیم شهدای ملی بسیاری در دهه ۱۳۳۰ محترم می‌شمرد، آن حزب را به دلیل پیروی کورکورانه از اتحاد شوروی، داوری منفی شتابزده در مورد استالین و کم‌توجهی به «مسئله ملی» به‌ویژه در آذربایجان و کردستان، محکوم می‌کرد. فداییان براین باور بودند که حزب توده در دهه ۱۳۲۰ از جنبش دهقانی جلوگیری کرد، به بورژوازی ملی بیش از اندازه اهمیت داد و لذا به این نتیجه‌گیری نادرست رسید که انقلاب آینده انقلاب «دموکراتیک ملی» خواهد بود تا «دموکراتیک مردمی». مهم‌تر از همه اینها، سازمان فدایی ادعا می‌کرد که حزب توده مبارزه سیاسی را بر مبارزه مسلحانه، استراتژی اتحادیه‌ای را بر جنگ انقلابی، بقای تشکیلاتی و سازمانی را بر عمل قهرمانانه و اصلاح‌طلبی پارلمانی را بر کمونیسم رادیکال برتری می‌دهد. حزب توده نیز پاسخ می‌داد که همه سوسیالیستها وظیفه دارند از اتحاد شوروی - «سنگر مارکسیسم» - پشتیبانی کنند و سخن‌گفتن از تبدیل شتاب‌زده انقلاب بورژوازی ملی به انقلاب کارگری سوسیالیستی، به نظریه «انقلاب مداوم» تروتسکی شباهت دارد. توده‌ایها، همچنین، مدعی بودند که سازمان فدایی بورژوازی ایران را کم‌اهمیت دانسته است و بنابراین

۱. ب. جزئی، تاریخ سی‌ساله ایران (تهران، ۱۳۵۸)، صص ۶۹-۸۹.

۲. «اندیشه‌های مائو و انقلاب ما»، نبرد خلق، شماره ۲ (اسفند ۱۳۵۲)، صص ۳۸-۴۸.

۳. جزئی، تاریخ سی‌ساله، صص ۶۷-۶۸؛ سازمان فدایی، اعدام انقلابی عباس شهریار، (بی‌نا، ۱۳۵۲)، صص ۷۱-۱۴۲؛ ع. نابدل، آذربایجان و مسئله ملی، (بی‌نا، ۱۳۵۲)، صص ۱۸-۳۲.

ماهیت حقیقی انقلاب آینده را به درستی درک نمی‌کند. برپایه تحلیل حزب توده، سازمان فدایی به آگاهی طبقاتی پرولتاریا اهمیت کمتری می‌داد و بنابراین امکانات راه‌اندازی مبارزه سیاسی پیروزمندانه را نادیده می‌گرفت. مهمتر اینکه، از دیدگاه حزب توده، این چریکها با باکونین و آنارشئیستهای سده نوزدهم که شعار «زنده باد مرگ» سر می‌دادند و طرفدار «تبلیغ از طریق عمل» بودند، همسانیهای بیشتری داشتند تا با مارکس، لنین و بلشویکها که همواره بر این نکته پافشاری می‌کردند که مبارزه مسلحانه تنها هنگامی باید آغاز شود که حزب انقلابی منضبط وجود داشته باشد و شرایط «عینی» مساعد فراهم شده باشد.^۱

سازمان فدایی که با چنین دلایلی متقاعد نشده بود، برای جنگ چریکی آماده شد و «تیم روستایی» خود را برای ایجاد پایگاهی به کوهستانهای منطقه گیلان فرستاد. انتخاب منطقه گیلان چند دلیل داشت. ورود ماشینهای جنگی سنگین به سرزمینهای ناهموار کوهستانی مشکل بود؛ جنگل انبوه گیلان پوشش مناسبی در برابر حملات هوایی بود؛ و دلیل مهمتر اینکه دهقانان محلی دارای پیشینه و سنت رادیکالی بودند؛ سنتی که اگر نه در قیام بابی‌های دهه ۱۲۷۰ شمسی ولی در جنبش جنگلی‌های دهه ۱۳۰۰ ریشه داشت. مطابق برنامه مقدماتی، این «تیم روستایی» می‌بایست از طریق زندگی با چوپانان کوهستان، برقراری ارتباط با روستاییان و گردآوری نیروهای رزمنده بومی، زمینه عملیات را فراهم سازند. اما در اواسط دی‌ماه ۱۳۴۹ با دستگیر شدن یکی از هواداران سازمان فدایی در روستای سیاهکل به وسیله ژاندارمها، این برنامه به هم خورد. چریکها از ترس اینکه مأموران ژاندارمری با شکنجه فرد دستگیر شده اطلاعات مهمتری به دست آورند تصمیم گرفتند با حمله به پاسگاه ژاندارمری همکار خود را آزاد کنند. شاه با شنیدن خبر حمله، برادر خود را در رأس یک نیروی عظیم متشکل از شماری کماندو، هلیکوپتر و پلیس به منطقه فرستاد. مقامات نظامی پس از سه هفته تعقیب مداوم، انهدام کامل باند چریکی و اعدام سیزده تن از اعضای آن را اعلام کردند. گرچه این رویداد یک شکست نظامی مفتضحانه بود، سازمان فدایی آن را پیروزی تبلیغاتی بزرگی قلمداد کرد و ادعا نمود

۱. ف. جوان، چریکهای خلق چه می‌گویند؟ (بی‌نا، ۱۳۵۱)، صص ۱-۳۳. ا. طبری «این مارکسیسم-لنینیسم نیست»، دنیا، ۱۲ (پاییز ۱۳۵۰)، ۳۱-۴۱؛ ن. کیانوری، «درباره روشهای مبارزه»، دنیا، ۱ (تیر ۱۳۵۳)، ۱-۱۰؛ «پیامی به فدائیان»، دنیا، ۱ (آبان ۱۳۵۳)، ۷-۱.

که عملیات نامبرده به مردم نشان داد که یک دسته کوچک از مردان مصمم می‌توانند کل رژیم پهلوی را به وحشت اندازند. بدین ترتیب، در تاریخ معاصر ایران، ۱۹ بهمن روز حماسه سیاهکل، روز پیدایش جنبش چریکی لقب گرفت.

رژیم هم‌گویی در تأیید اهمیت حماسه سیاهکل، در پی این اعدامها، به یک رشته اقدامات جنجالی دست زد. مقامات دولتی، چریکها را کافر و بی‌دین، عاملان حزب توده و آلت دست سازمان آزادیبخش فلسطین و امپریالیستهای عرب خواندند و بدین ترتیب جنگ تبلیغاتی گسترده‌ای علیه آنها به راه انداخت. دستگیری پنجاه و یک روشنفکر چپ در تهران که هیچ‌کدام به سازمان فدایی وابستگی نداشتند؛ توطئه بین‌المللی خواندن کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مستقر در اروپا و آمریکا و غیرقانونی اعلام کردن آن؛ و صدور ناگهانی دستور تعطیلی یک هفته‌ای دانشگاههای تهران از دیگر اقدامات رژیم بود. رژیم، همچنین، حقوق کارمندان دولت را افزایش داد، آن سال را سال کارمندان اعلام کرد، حداقل دستمزدها را بالا برد و اعلام نمود که در سالهای آینده، ۱۱ اردیبهشت (اول ماه مه) به‌عنوان روز کارگر در سراسر ایران جشن گرفته خواهد شد.

ساواک، طی نه‌ماه پس از حماسه سیاهکل، در یک رشته درگیریهای مسلحانه تقریباً همه اعضای مؤسس سازمان فدایی را دستگیر کرد و یا کشت. با وجود این، اعضای باقی‌مانده، از جمله حمید اشرف، همچنان به جنگ و مبارزه ادامه دادند. آنها با جذب افراد علاقه‌مند، هسته‌های جدیدی به‌ویژه در تهران، تبریز، رشت، گرگان، قزوین و انزلی تشکیل دادند؛ دو نشریه مخفی نبرد خلق و ۱۹ بهمن را منتشر کردند؛ و همزمان با نخستین سالگرد حماسه سیاهکل، چند اعتصاب و تظاهرات دانشجویی ترتیب دادند. آنها، همچنین، با انجام چندین عملیات مسلحانه، به پنج بانک دستبرد زدند؛ دو کارآگاه پلیس، یک کارخانه‌دار میلیونر و یک نظامی عالی‌رتبه را کشتند؛ سفارتخانه‌های انگلیس، عمان و ایالات متحده را بمب‌گذاری و دفاتر تلگراف و تلفن بین‌المللی، آژانسهای هوایی ترانس‌وُرد، انجمن ایران و آمریکا و مراکز پلیس در تهران، تبریز، رشت، گرگان، مشهد و آبادان را منفجر کردند.

در اواخر سال ۱۳۵۴، کاملاً آشکار شده بود که مبارزه میان رژیم و سازمان فدایی به بن‌بست رسیده است. رژیم موفق شده بود شمار بسیاری از چریکها را از میان بردارد، جنگی تبلیغاتی برضد «تروریستهای ملحد» به راه اندازد و مهمتر از همه، این

جنبش را به دانشگاهها محدود کند. سازمان فدایی هم در جبران تلفات سنگین خود، حملات پی در پی علیه مقامات حکومتی و انجام عملیات قهرمانانهٔ پر شمار، کامیاب بود. اما این پنج سال مبارزه، هنوز «انقلاب مردمی» مورد نظر فداییان را شعله‌ور نکرده بود. به دنبال بحث بر سر چگونگی پایان دادن به این بن بست، سازمان فدایی به دو شاخه تقسیم شد. شاخهٔ «اکثریت» که تا هنگام مرگ حمید اشرف در اواسط سال ۱۳۵۵ توسط وی رهبری می شد، بر ادامهٔ جنگ مسلحانه تا شکل گیری یک قیام توده‌ای پافشاری می کرد. اما شاخهٔ «اقلیت»، طرفدار خودداری از درگیری مسلحانه، گسترش فعالیت‌های سیاسی به ویژه در میان کارگران کارخانه‌ها و برقراری پیوند نزدیک با حزب توده بود. این گروه، در اواسط سال ۱۳۵۵، به حزب توده پیوست، تئوری «تبلیغ از طریق عمل» را انحراف از مارکسیسم نامید، و «گروه منشعب از سازمان چریک‌های فدایی خلق وابسته به حزب تودهٔ ایران» (فدائیان منشعب) را تشکیل داد.^۱ هر دو گروه سلاح‌های خود را نگه داشتند و با آغاز انقلاب، چونان سازمانهای مسلح باتجربه و مشتاق به مبارزه با نظامیان پهلوی، وارد صحنه شدند.

سازمان مجاهدین، پیشینهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران نیز همچون سازمان فداییان خلق به اوایل دههٔ ۱۳۴۰ بازمی‌گردد. اما درحالی که اعضای سازمان فدایی اغلب از حزب توده و جناح مارکسیست جبههٔ ملی بودند، اعضای سازمان مجاهدین را جناح مذهبی جبههٔ ملی به ویژه نهضت آزادی تشکیل می دادند.^۲ این سازمان، در سال ۱۳۴۵، توسط شش تن از اعضای پیشین نهضت آزادی و تازه فارغ‌التحصیلان دانشگاه تهران تشکیل شد: محمد حنیف‌نژاد، سعید محسن، محمد عسکری‌زاده، رسول مشکین‌فام، علی اصغر بدیع‌زادگان و احمد رضایی.

حنیف‌نژاد، مسن‌ترین عضو گروه، مهندس ماشین‌های کشاورزی بود. وی در سال ۱۳۱۷ در یک خانوادهٔ روحانی اهل تبریز به دنیا آمد، دبیرستان را در زادگاه خود به

۱. ت. حیدر، تئوری «تبلیغ مسلحانه» انحراف از مارکسیسم - لنینسیم (بی‌نا، ۱۳۵۷). صص ۸۱-۱؛ فدایی منشعب، زنده باد حزب توده (تهران، ۱۳۵۷)، صص ۱-۱۵.

۲. برای آگاهی و مطالعهٔ تاریخ مختصر مجاهدین رک: مجاهد، ارگن سازمان مجاهدین در سالهای پس از انقلاب اسلامی؛ و آثار زیر که سازمان مجاهدین منتشر کرده است: شرح تأسیس و تاریخچه و وقایع سازمان مجاهدین (تهران: ۱۳۵۸)، صص ۱-۸۷؛ تاریخچه (تهران: ۱۳۵۸)، صص ۱-۹۰؛ از زناگی انقلابیون درس بگیریم (بی‌نا، ۱۳۵۳)، صص ۱-۳۲؛ سازماندهی و تاکتیکها (بی‌نا، ۱۳۵۱)، صص ۱-۲۹؛ قسمتی از دفاعیات مجاهدین، (بی‌نا، ۱۳۵۱)، صص ۱-۲۹.

پایان رساند و برای ورود به دانشکده کشاورزی رهسپار تهران شد. حنیف‌نژاد، هنگام تحصیل در دانشگاه یک باشگاه اسلامی تشکیل داد، به نهضت آزادی پیوست و پس از قیام خرداد ۱۳۴۲، مدت کوتاهی به زندان افتاد و در آنجا با طالقانی و بازرگان آشنا شد. حنیف‌نژاد، پس از آزادی به تحصیلات خود ادامه داد و سپس داوطلبانه به خدمت سربازی رفت و یک‌سال از خدمت خود را در پادگان اصفهان با مطالعه انقلابهای معاصر کوبا، الجزایر و ویتنام سپری کرد. وی، در سال ۱۳۴۵، پس از پایان خدمت سربازی به تهران بازگشت و با گردآوری برخی از همکلاسیهای پیشین خود که اکنون نهضت آزادی را بسیار می‌دانستند، هسته سازمان مجاهدین را تشکیل داد.

سعید محسن یک آذربایجانی فارغ‌التحصیل رشته تأسیسات دانشگاه تهران بود. وی که در یک خانواده روحانی اهل زنجان به دنیا آمده بود، با استفاده از بورس دولتی وارد دانشکده فنی شد و در آنجا به نهضت آزادی و باشگاه دانشجویان اسلامی پیوست. محسن، پس از قیام ۱۳۴۲ هشت‌ماه زندانی شد و به دنبال رهایی از زندان، تحصیلات خود را تکمیل کرد و به خدمت سربازی رفت. عسکری‌زاده، فارغ‌التحصیل رشته بازرگانی، از اندک مجاهدینی بود که به طبقه کارگر تعلق داشت. او در اراک به دنیا آمد، در آنجا و سپس تهران بزرگ شد، با استفاده از بورس دولتی به دانشگاه راه یافت و پس از پایان تحصیلات خود در یک شرکت ماشین‌سازی در تهران و سپس در تبریز به کار پرداخت. مشکین‌فام، فارغ‌التحصیل رشته مهندسی کشاورزی دانشگاه تهران، از یک خانواده متوسط شیرازی بود. وی پس از پایان تحصیلات خود برای انجام خدمت سربازی به کردستان اعزام شد، در آنجا زبان کردی را فرا گرفت و درباره تأثیر کشاورزی تجاری بر دهقانان محلی گزارش مشروحی نوشت که بعدها توسط سازمان مجاهدین و با عنوان روستا و انقلاب سفید منتشر شد. بدیع‌زادگان، استاد جوان شیمی، از یک خانواده متوسط اهل اصفهان بود. وی پس از تکمیل تحصیلات خود در دانشگاه تهران به خدمت سربازی رفت و در کارخانه بزرگ اسلحه‌سازی تهران مشغول به کار شد. رضایی - روشنفکر اصلی گروه - از اندک مجاهدین متولد تهران بود. وی از یک خانواده تاجر خرده‌پای ساکن شمال تهران بود که هنگام تحصیل در دبیرستان به نهضت آزادی پیوست، در ارتش با حنیف‌نژاد آشنا شد و هنگام تدریس در یکی از دبیرستانهای تهران، در جلسات مخفی بحث که حنیف‌نژاد ترتیب می‌داد، شرکت کرد. دو برادر کوچکتر و

یک خواهر نوجوان احمد رضایی بعدها در درگیری با پلیس کشته شدند. این هسته کم‌کم از تهران به دیگر استانها گسترش یافت و در اصفهان، شیراز و تبریز سلول‌هایی تشکیل داد. همچنین، بدیع‌زادگان، مشکین‌فام و چهار عضو جدید به اردن فرستاده شدند تا نزد سازمان آزادیبخش فلسطین، آموزش چریکی ببینند. مهمتر اینکه، مفسران و نظریه‌پردازان سازمان به‌ویژه حنیف‌نژاد و رضایی، اسلام را مطابق با دیدگاه نهضت آزادی تفسیر کردند و به همان نتایجی رسیدند که شریعتی رسید. در واقع، اندیشه‌های شریعتی و مجاهدین آنچنان به هم نزدیک بود که بسیاری، شریعتی را الهام‌بخش مجاهدین می‌دانستند، هرچند که سازمان مجاهدین پیش از آغاز سخنرانیهای شریعتی در حسینیه ارشاد به سال ۱۳۴۶، چارچوب و مبانی نظری خود را فراهم ساخته بود. اما علی‌رغم بود و نبود چنین پیوندهایی، روشن است که در سالهای بعدی، دیدگاهها و تفسیرهای شریعتی درباره جنبه‌های انقلابی تشیع تأثیر غیرمستقیم چشمگیری بر سازمان مجاهدین داشت.

نخستین اثر تئوریک مهم سازمان مجاهدین نهضت حسینی، نوشته احمد رضایی بود. بحث اصلی کتاب این بود که نظام توحیدی مورد نظر پیامبر (ص) نظام مشترک المنافع کاملاً همبسته بود، چرا که تنها خدا را پرستش می‌کرد و جامعه بی‌طبقه‌ای بود که برای صلاح عامه گام برمی‌داشت. از دیدگاه رضایی، ائمه شیعه، به‌ویژه امام حسین (ع)، علیه زمین‌داران فئودال و سرمایه‌داران تاجرپیشه استثمارگر و همچنین خلفای غاصبی که به هدف راستین نظام توحیدی خیانت کرده بودند، قیام کردند. به نظر مجاهدین و رضایی، این وظیفه همه مسلمانان است که مبارزه را تا برقراری جامعه‌ای بی‌طبقه و نابودی هرگونه ظلم، به‌ویژه امپریالیسم، سرمایه‌داری، استبداد و روحانیت محافظه‌کار، ادامه دهند. سازمان مجاهدین نگرش خود را به مذهب این‌گونه بیان می‌کند:

ما پس از سالها مطالعه گسترده تاریخ اسلام و ایدئولوژی شیعه به این نتیجه قاطع رسیده‌ایم که اسلام به‌ویژه تشیع، نقش مهمی در الهام‌بخشی توده‌ها جهت پیوستن به انقلاب، بازی خواهد کرد. زیرا تشیع، به‌ویژه عمل تاریخی شهادت و مقاومت امام حسین (ع)، هم یک پیام انقلابی و هم جایگاه ویژه‌ای در فرهنگ مردمی ما دارد.^۱

۱. سازمان مجاهدین، شرح تأسیس، ص ۴۴.

سازمان مجاهدین، عملیات نظامی خود را از مردادماه ۱۳۵۰ آغاز کرد. نخستین عملیات، برای برهم زدن جشنهای پرخرج ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی طراحی شده بود. پس از بمب‌گذاری در تأسیسات برق تهران و تلاش برای ربودن یک هواپیمای شرکت ایران ایر، نه‌تن از مجاهدین دستگیر شدند. یک‌تن از آنان بر اثر شکنجه اطلاعاتی داد که به دستگیری شصت و شش عضو دیگر انجامید. طی ماههای بعدی همه اعضای اولیه کادر رهبری گروه یا اعدام شدند و یا در درگیریهای خیابانی جان خود را از دست دادند. ولی گروه با وجود این تلفات سنگین به حیاتش ادامه داد و اعضای جدیدی پیدا کرد. همچنین، از نهضت آزادی کمک مالی گرفت، به تداوم فعالیت حسینیّه ارشاد یاری رساند، نشریه مخفی جنگل را منتشر کرد، پنج داوطلب را به عمان فرستاد تا شورشیان ظفار را یاری کنند و طی چهارسال بعدی چندین عملیات خشونت‌آمیز پی‌درپی انجام داد. این عملیات عبارت بودند از دستبردزدن به شش بانک، ترور یک مشاور نظامی ایالات متحده و رئیس پلیس تهران و بمب‌گذاری در آرامگاه رضاشاه و دفاتر آژانس هوایی اسرائیل، شل، بریتیش پترولیوم و پروازهای برون‌مرزی بریتیش ایرویز. تا اواسط سال ۱۳۵۴، پنجاه‌نفر از مجاهدین که افزون بر ۹۰ درصدشان به طبقه روشنفکر تعلق داشتند جان خود را از دست داده بودند.

گرچه اعضای هردو سازمان مجاهدین و فدایی از نسل جوان طبقه روشنفکر بودند، در ترکیب اجتماعی آنها تفاوت‌های ظریفی وجود داشت. در حالی که اغلب اعضای سازمان مجاهدین - به‌جز شمار اندکی از بنیادگذاران آن - اهل استانهای مرکزی به‌ویژه اصفهان، فارس و همدان بودند، اکثر فدائیان به شهرهای شمالی به‌ویژه تهران، تبریز، رشت، گرگان، قزوین و مشهد تعلق داشتند. بیشتر مجاهدین فرزندان تجار، بازاریان، روحانیون و دیگر اعضای مذهبی طبقه متوسط سنتی بودند؛ اما بیشتر اعضای سازمان فدایی را فرزندان آموزگاران، کارمندان، متخصصان و دیگر اعضای غیرمذهبی طبقه متوسط جدید تشکیل می‌دادند. همه اعضای مجاهدین بدون استثنا شیعه بودند اما شماری از فدائیان به خانواده‌های غیرشیعه - سنی، ارمنی، و زرتشتی - تعلق داشتند. در بین کشته‌شدگان سازمان مجاهدین تنها هفت زن اما در بین کشته‌شدگان سازمان

فدایی بیست و دو زن وجود داشت. سازمان مجاهدین اغلب از بین دانشجویان رشته‌های علوم طبیعی - از پلی‌تکنیک تهران، دانشکده فنی - مهندسی، دانشکده کشاورزی و دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) - عضوگیری می‌کرد. ولی سازمان فدایی، بیشتر، دانشجویان هنر، علوم انسانی و علوم اجتماعی - از دانشکده‌های هنر، ادبیات، اقتصاد، حقوق و علوم سیاسی و تربیت معلم - را جذب می‌کرد. تفاوت آخر اینکه، سازمان مجاهدین نتوانست در بین کارگران صنعتی نفوذ کند، ولی سازمان فدایی در بین طبقه کارگر شهری نیز عضو داشت. در آمار کشته‌شدگان مجاهدین تنها نام دو کارگر دیده می‌شود ولی در بین کشته‌شدگان سازمان فدایی دوازده کارگر وجود دارد.

گرچه سازمان مجاهدین، اسلامی بود، با تفسیر و برداشت انقلابی از اسلام، ایدئولوژی‌ای را عرضه می‌کرد که با ایدئولوژی فدائیان مارکسیست تفاوت چندانی نداشت. از دیدگاه این سازمان، ایران زیر سلطه امپریالیسم به‌ویژه امپریالیسم آمریکا قرار داشت، انقلاب سفید، ایران را از جامعه‌ای فئودالی به جامعه بورژوازی کاملاً وابسته به امپریالیسم غرب تبدیل کرده بود و کشور در معرض خطر امپریالیسم فرهنگی، نظامی، اقتصادی و سیاسی قرار گرفته بود. این سازمان معتقد بود که رژیم پهلوی، بیرون از بورژوازی کمپرادور، پشتیبانی اجتماعی اندکی دارد و بیشتر از راه ایجاد خفقان، ارعاب و تبلیغات حکومت می‌کند. تنها راه از بین بردن این جوّ اختناق و وحشت هم، توسل به اعمال قهرمانانه خشونت‌بار است. سازمان مجاهدین، همچنین، مدعی بود که پس از سرنگونی رژیم، انقلابیون با پایان دادن وابستگی به غرب، ایجاد اقتصادی غیروابسته، دادن آزادی بیان به توده‌ها، توزیع دوباره ثروت و خلاصه ایجاد نظام بی‌طبقه توحیدی دگرگونی‌های اساسی به وجود خواهد آورد. در واقع، این نظریات چنان به عقاید سازمان فدایی نزدیک بود که رژیم سازمان مجاهدین را «مارکسیست‌های اسلامی» می‌نامید و ادعا می‌کرد که اسلام تنها پوششی برای پنهان کردن ویژگی مارکسیستی آن است. سازمان مجاهدین هم پاسخ می‌داد که گرچه «مارکسیسم را چونان روش پیشرفته تحلیل اجتماعی می‌پذیرد»، ماتریالیسم را مردود می‌داند و اسلام را سرچشمه الهام، فرهنگ و ایدئولوژی خود قلمداد

می‌کند.^۱ سازمان مجاهدین، در جزوه^۲ پاسخ به اتهامات اخیر رژیم، نگرش خود به مارکسیسم و اسلام را این‌گونه خلاصه می‌کند:

شاه از اسلام انقلابی بدوحشت افتاده است. بنابراین همواره جار می‌زند که یک مسلمان نمی‌تواند انقلابی باشد. در اندیشه او فرد باید یا مسلمان باشد یا انقلابی؛ او نمی‌تواند هر دو آنها باشد. اما واقعیت کاملاً برعکس است. فرد یا انقلابی است و یا اینکه یک مسلمان حقیقی نیست. در سراسر قرآن هیچ مسلمانی وجود ندارد که انقلابی نباشد... رژیم تلاش می‌کند تا شکافی میان مسلمانان و مارکسیستها ایجاد کند. اما در نظر ما تنها یک دشمن اصلی - امپریالیسم و همکاران منطقدهای آن - وجود دارد. وقتی ساواک اعدام می‌کند هم مسلمانان و هم مارکسیستها را اعدام می‌کند. وقتی شکنجه می‌کند هم مسلمانان و هم مارکسیستها را شکنجه می‌کند. نتیجتاً، در شرایط کنونی، وحدتی ارگانیک میان انقلابیون مسلمان و مارکسیستها وجود دارد. حقیقتاً چرا ما به مارکسیسم احترام می‌گذاریم؟ البته مارکسیسم و اسلام یکی نیستند. اما قطعاً اسلام به مارکسیسم نزدیکتر است تا به سلطنت پهلوی. اسلام و مارکسیسم چون بر ضد بی‌عدالتی می‌جنگند، در سهای یکسانی می‌دهند. اسلام و مارکسیسم پیام مشابهی دارند چون الهام‌بخش شهادت، مبارزه و ایثارند. کدامیک از اینها به اسلام نزدیکترند؟ ویتنامی‌هایی که بر ضد امپریالیسم آمریکا می‌جنگند یا شاخی که به صهیونیسم کمک می‌کند؟ چون اسلام علیه ظلم و بی‌عدالتی می‌جنگد با مارکسیسم که آنهم بر ضد ظلم مبارزه می‌کند، همکاری خواهد کرد. آنها دشمن مشترکی دارند: امپریالیسم مرتجع.^۲

سازمان مجاهدین، پس از سال ۱۳۵۱، به مارکسیسم گرایش بیشتری پیدا کرد. در اواخر سال ۱۳۵۲، اعضای سازمان مجاهدین به مطالعه گسترده‌ای درباره انقلابهای کوبا، ویتنام، چین و روسیه مشغول بودند. در اواسط سال ۱۳۵۳، سازمان مجاهدین اعضای فعال خود را به کارخانه‌ها می‌فرستاد و در اواخر همان سال برخی سران آن از ضرورت ترکیب مارکسیسم و اسلام سخن می‌گفتند. سرانجام، در اردیبهشت ۱۳۵۴، بیشتر رهبران سازمان که هنوز آزاد بودند به پذیرش مارکسیسم و مارکسیست-لنینیست شدن سازمان رأی دادند. کادر رهبری سازمان در جزوه‌ای با

۱. سازمان مجاهدین، دفاعیات ناصر صادق (بی‌نا، ۱۳۵۱)، ص ۲۴.

۲. سازمان مجاهدین، پاسخ به اتهامات اخیر رژیم (بی‌نا، ۱۳۵۲)، صص ۱۰-۱۳.

عنوان بیانیۀ اعلام مواضع ایدئولوژیک اعلام کرد که پس از دهسال زندگی مخفی، چهارسال مبارزۀ مسلحانه و دوسال بازانديشي ایدئولوژیکي گسترده، به این نتیجه رسیده است که نه اسلام، بلکه مارکسیسم فلسفۀ انقلابی راستین است. زیرا اسلام ایدئولوژی طبقۀ متوسط است ولی مارکسیسم ایدئولوژی «رستگاری و رهایی طبقۀ کارگر»^۱.

این چرخش ایدئولوژیکي آشکار را، مجتبی طالقانی، فرزند آیت الله طالقانی در نامهٔ تکان دهنده‌ای به پدرش، چنین بیان می‌کند:

اکنون دوسال است که خانه را ترک کرده، مخفی زندگی می‌کنم و ارتباطی با شما ندارم. به خاطر احترام عمیقی که برایتان قائلم و سالهای زیادی که با هم در جنگ با امپریالیستها و ارتجاع بوده‌ایم ضروری دانستم برای شما توضیح دهم که چرا من و هم‌کیشانم تصمیم گرفتیم تغییرات عمده‌ای در سازمان خود ایجاد کنیم... من از نخستین روزهای زندگی در کنار شما یاد گرفتم که چگونه از این حکومت استبدادی خون‌آشام متنفر و بیزار باشم. من همواره احساس بی‌زاری خود را از طریق مذهب - آموزشها و درسهای آتشین حضرت محمد(ص)، امام علی(ع) و امام حسین(ع) - بیان می‌کردم. من همیشه برای اسلام به عنوان زبان گویای توده‌های زحمتکش در حال مبارزه با ظلم احترام قائل بودم... اما طی دوسال گذشته مطالعهٔ مارکسیسم را آغاز کرده‌ام. من قبلاً فکر می‌کردم که روشنفکران مبارز می‌توانند این رژیم را از میان بردارند ولی اکنون باور کردم که باید به طبقۀ کارگر روی آوریم. اما برای سازماندهی طبقۀ کارگر باید اسلام را کنار بگذاریم چون مذهب، پویایی اصلی تاریخ - مبارزۀ طبقاتی - را قبول ندارد. البته اسلام می‌تواند یک نقش مرفقی به‌ویژه در بسیج طبقۀ روشنفکر علیه امپریالیسم ایفا کند. اما این تنها مارکسیسم است که تحلیل‌هایی عملی از جامعه به‌دست می‌دهد و متوجه طبقات استثمارشده و رهایی آنهاست. من پیش از این فکر می‌کردم آنهایی که اعتقاد به ماتریالیسم تاریخی دارند، به‌دلیل اینکه به معاد و زندگی پس از مرگ ایمان ندارند نمی‌توانند فداکاریهای بزرگی نمایند. ولی اکنون می‌دانم بزرگترین و متعالیترین فداکاری که شخص می‌تواند انجام دهد، مرگ در راه آزادی طبقۀ کارگر است.^۲

۱. سازمان مجاهدین، بیانیۀ اعلام مواضع ایدئولوژیک، (بی‌نا، ۱۳۵۴)، صص ۱-۲۴۶.

۲. م. طالقانی، «نامه‌ای به پدر»، مجاهد. شمارهٔ ۶ (تیر ۱۳۵۵)، صص ۱۳۱-۱۴۴.

با این چرخش ایدئولوژیکی کامل، شکاف عمیقی در سازمان مجاهدین پدید آمد. در حالی که برخی از اعضای سازمان به‌ویژه در تهران از این تغییر موضع پشتیبانی می‌کردند، اعضای دیگر به‌ویژه در استانها، اسلامی باقی ماندند، از کنار گذاشتن عنوان مجاهدین خودداری نمودند و رقبای خود را به طرح یک کودتا، کشتن یکی از سران آنها و لودادن دیگران متهم کردند. بدین ترتیب، پس از اردیبهشت ۱۳۵۴، سازمان مجاهدین به دو جناح رقیب تقسیم شده بود که هر یک نشریه، تشکیلات و فعالیتهای ویژه خود را داشتند. عملکردهای اصلی مجاهدین اسلامی عبارت بود از دستبردزدن به یک بانک در اصفهان، منفجرکردن اداره مهاجرت یهودیان در تهران و سازماندهی یک اعتصاب در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) به مناسبت سالگرد اعدام بنیادگذاران سازمان. عملیات مجاهدین مارکسیست هم منفجرکردن دفاتر تلگراف و تلفن بین‌المللی و کشتن دو مشاور نظامی آمریکایی بود. طی دو سال بعدی سی‌تن از مجاهدین مارکسیست جان خود را از دست دادند. در بین اعدام‌شدگان، خانمی از دانشگاه تهران وجود داشت. بدین ترتیب، در تاریخ ایران این نخستین زنی بود که تا آن زمان در برابر جوخه اعدام قرار می‌گرفت.

در اواخر سال ۱۳۵۵، این دو جناح سازمان مجاهدین همانند سازمان فدایی، چنان تلفات سنگینی متحمل شده بودند که به تجدیدنظر در تاکتیکهای خود پرداختند. جناح مجاهدین اسلامی به فعالیتهای خود در دانشگاهها ادامه داد، آثار خود و شریعتی را منتشر کردند و با انجمن اسلامی دانشجویان آمریکای شمالی و اروپای غربی ارتباط برقرار نمود. جناح مجاهدین مارکسیست هم به فعالیتهای کارگری خود شدت بخشید، خواستار تشکیل یک حزب کارگری جدید شد، نشریه قیام کارگر را منتشر ساخت و با مائوئیستهای کنفدراسیون دانشجویان ایرانی مقیم اروپای غربی رابطه برقرار کرد. این جناح، همچنین، در مورد ادغام دو سازمان مارکسیست، با سازمان فدایی به گفتگو نشست ولی به زودی با توسل به این دلایل که سازمان فدایی هنوز با «ریشه‌های کاسترویی خود» پیوند دارد، از محکوم‌کردن «سوسیال امپریالیسم شوروی» خودداری می‌کند و با «عوامل مشکوکی» مانند حزب توده و جبهه ملی رابطه پنهانی دارد، گفتگو را قطع کرد.^۱ سازمان فدایی هم،

۱. سازمان مجاهدین، مسائل حاد جنبش ما (بی‌نا، ۱۳۵۶)، صص ۱-۳۹۲.

مجاهدین مارکسیست را به پذیرش کورکورانهٔ مائوئیسم متهم می‌کرد و ضمن خودداری از مجادله دربارهٔ ماهیت اسلام، حاضر نبود با سازمانی که خون مجاهدین اسلامی را ریخته و آشکارا اسلام را «ایدئولوژی خرده بورژوازی» می‌نامد، همکاری کند.^۱

گرچه این جنبش چریکی نیز مانند سازمانهای مخالف پیشین، نتوانست رژیم را سرنگون کند، عملکرد آن کاملاً بیهوده نبود، زیرا هنگامی که در اواخر سال ۱۳۵۶ موج انقلاب به حرکت درآمد هر چهار سازمان چریکی - فدایی، فدائیان منشعب وابسته به حزب توده، مجاهدین اسلامی و مجاهدین مارکسیست - در شرایط بهتری برای بهره‌گیری از موقعیت قرار داشتند. این چهار سازمان، با انبارکردن سلاحهای خود، جذب اعضای جدید و انتشار بیانیه‌ها، اعلامیه‌ها و مجله‌ها، در واقع تشکیلات زیرزمینی خود را حفظ کرده بودند. هر چهار سازمان، هم تجربهٔ جنگ مسلحانه داشتند و هم رمز و راز قهرمانی و حماسهٔ انقلابی را می‌دانستند. و بالاخره هر چهار سازمان - به‌ویژه پس از آزادی بیشتر زندانیان سیاسی در نیمهٔ دوم سال ۱۳۵۶ - آن نیروی کافی را داشتند تا هنگام به‌لرزه‌افتادن پایه‌های رژیم پهلوی وارد عمل شوند. در واقع، چهار سازمان نامبرده در ۲۰-۲۲ بهمن‌ماه ۱۳۵۷ - تقریباً در هشتمین سالگرد حماسهٔ سیاهکل - آخرین تیرهای خلاص را به جسد نیمه‌جان رژیم شلیک کردند.

۱. سازمان فدایی، نشریه ویژه بحث درون دو سازمان، (بی‌نا، ۱۳۵۶)، صص ۱-۷۶.

یازدهم

انقلاب اسلامی

آشکارترین ویژگی انقلاب، دخالت مستقیم توده‌ها در رویدادهای تاریخی است. در ادوار عادی دولت، چه سلطنتی باشد چه دموکراتیک، خود را به سطحی مافوق ملت ارتقا می‌دهد و آنگاه تاریخ به دست متخصصان - پادشاهان، وزراء، بوروکراتها، نمایندگان مجلس و روزنامه‌نگاران - ساخته می‌شود. ولی در شرایط انقلابی، توده‌ها موانع ورود به صحنه سیاسی را از میان برمی‌دارند، نمایندگان پیشین خود را کنار می‌زنند و با دخالت خود بنیادهای رژیم نوین را پی‌ریزی می‌کنند. البته داوری در این مورد را به اخلاقیون واگذار می‌کنیم... در درجه نخست، ازدیدگاه ما، تاریخ انقلاب عبارت است از ورود قهرآمیز توده‌ها به صحنه سیاسی.

L. Trotsky, *The Russian Revolution*, New York, 1959, p. ix.

اعتراض طبقه متوسط (اردیبهشت ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷)

در اواسط دهه ۱۳۵۰، به نظر می‌رسید رژیم شاه همانند سدهای عظیمی که ساخته و مغرورانه نام بستگان خود را بر آنها نهاده بود، پایدار و برجا است. تصور می‌شد که ارتش عظیم دارای سلاحهای فوق‌مدرن و پشتیبانی یک پلیس مخفی کارآمد، توان سرکوب هرگونه شورش، حتی در مکانهای دوردستی مانند عمان، را دارد. یک دیوان‌سالاری گسترده، متکی بر شبکه حمایتی دارای امکانات مالی خوب، مدعی بود که برای در دست گرفتن اقتصاد و حتی بازسازی بنیادی جامعه قدرت کافی دارد. درآمدهای بی حساب نفتی نیز وسیله‌ای برای راضی ساختن و خریدن مخالفان بالقوه و گسترده تر کردن ابزارهای نظارت اجتماعی شد. با توجه به این واقعیتها بیشتر ناظران نتیجه گرفتند که پایه‌های رژیم بسیار استوار و ویران‌نشدنی است. حتی اندک

افرادی که به ثبات رژیم چندان امیدوار نبودند و از تنشهای اجتماعی پنهان و رو به گسترش آگاهی بیشتری داشتند، پیش‌بینی می‌کردند که این نظام تا پایان دهه ۱۳۶۰/۱۹۸۰، دوران کاهش درآمدهای نفتی، پایدار بماند. آنها براین باور بودند که رژیم هرچند پایگاهی در میان مردم وامکانات و ابزارهایی برای کاهش این تنشهای روزافزون ندارد، نهادهای آن هنوز چنان قدرتمند است که در برابر فشارهای ناشی از توسعه ناهمگون و نوسازی نامتوازن پایداری کند.

اما دو بحران غیرمنتظره این محاسبات و پیش‌بینیها را کاملاً بی‌اعتبار ساخت: بحران اقتصادی به شکل تورم حاد؛ و بحران نهادی ناشی از اعمال فشارهای خارجی بر شاه که هدف از آنها وادار ساختن رژیم به تعدیل کنترل‌های پلیسی و رعایت حقوق بشر به‌ویژه حقوق مخالفان سیاسی در ایران بود. تورم، که در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ تقریباً در اقتصاد ایران به صفر رسیده بود، دوباره در اوایل دهه ۱۳۵۰ پدیدار شد و شاخص هزینه زندگی از میزان ۱۰۰ در سال ۱۳۵۰ به ترتیب در سالهای ۱۳۵۳، ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به ۱۲۶، ۱۶۰ و ۱۹۰ رسید.^۱ البته این تورم در مورد کالاهای ضروری مانند مواد غذایی و مسکن، به‌ویژه در شهرها، بیشتر و چشمگیرتر بود. مثلاً، بنابر گزارش مجله اکونومیست لندن، در سال ۱۳۵۵ میزان اجاره‌خانه‌های تهران در عرض پنج سال ۳۰۰ برابر شده بود و در سال ۱۳۵۴ یک خانواده طبقه متوسط می‌بایست حدود ۵۰ درصد درآمد سالانه خود را به هزینه مسکن اختصاص دهند.^۲ این تورم نتیجه چندین عامل بود: کمبود مسکن و هجوم بیش از ۶۰۰،۰۰۰ تکنیسین خارجی با حقوق و درآمد بالا؛ پیشی گرفتن میزان جمعیت بر میزان رشد تولیدات کشاورزی؛ افزایش ناگهانی قیمت مواد غذایی در بازارهای جهانی؛ برنامه صنعتی کردن پرشتاب و رشد بی‌وقفه بخش نظامی که به کمبود نیروی کار، افزایش دستمزدها در مناطق روستایی، خالی شدن روستاها از نیروی کار، و بنابراین تشدید مشکلات کشاورزی انجامید؛ و مهمتر از همه، تحرک شدید اقتصادی در نتیجه تزریق دلارهای نفتی از طریق برنامه‌های بلندپروازانه توسعه به جامعه - در سال ۱۳۵۳، دولت سرمایه‌گذارهای توسعه را سه برابر کرد و حجم پول در گردش را بیش

۱. سازمان برنامه و بودجه ایران، سالنامه آمار کشور (تهران، ۱۳۵۶).

2. M. Field, ed., *Middle East Annual Report* (London, 1977). pp. 150-58.

از ۶۰ درصد افزایش داد.^۱ هنگامی که اقتصاددانان نسبت به پی‌آمدهای خطرناک این‌گونه اقدامات هشدار دادند، شاه گفت که سیاستمداران هرگز نباید به حرف اقتصاددانان گوش کنند.

البته رژیم بدون توجه به پیچیدگیهای علل تورم، راه‌حلهای ساده‌ای در پیش گرفت و مسئولیت تورم را به گردن جامعه تجاری انداخت. به نوشته اکونومیست لندن، «در سال ۱۳۵۲، تورم آغاز شد و در تابستان ۱۳۵۵، به چنان مرحله خطرناکی رسید که شاه، که مایل بود مسائل اقتصادی را با موازین و معیارهای نظامی درک کند، به سودجویان اعلان جنگ داد.»^۲ رژیم، نخست، به سراغ تجار عمده رفت و با سروصدای زیادی «فتو دالیستهای صنعتی» مانند ایلقانیان و وهابزاده را دستگیر کرد. در نتیجه این اقدام بسیاری از سرمایه‌گذاران به وحشت افتادند و کوشیدند سرمایه‌های خود را به حوزه‌های امن‌تری منتقل کنند. همچنان‌که یک نشریه آمریکایی می‌نویسد، «سرمایه‌داران مدتها پیش از آنکه از کشور بروند، پولهای خود را خارج کرده بودند.»^۳ یک خبرنگار هم در این باره به درستی می‌نویسد که «مبارزه با سودجویان» سرمایه‌داران ثروتمند را به اسکیزوفرنی^۴ دچار ساخت؛ آنها از یک سو از نظام اقتصادی اجتماعی به‌ویژه برنامه‌های توسعه سود می‌بردند و از سوی دیگر از وجود نظام سیاسی‌ای که ثروت و سرنوشت آنان را در دستهای یک مرد قرار داده بود، رنج می‌کشیدند.^۵

رژیم، با پی‌بردن به اینکه جنگ علیه سرمایه‌داران تورم را از بین نخواهد برد، به سراغ مغازه‌داران و تجار خرده‌پا رفت. دولت بر قیمت بیشتر کالاها نظارت دقیقی اعمال کرد و برای کوتاه‌ساختن دست واسطه‌ها و دلالان داخلی میزان زیادی گندم، قند و شکر و گوشت وارد کرد. حزب رستاخیز هم ۱۰,۰۰۰ دانش‌آموز را در دسته‌های منظمی با نام «تیمهای بازرسی» سازمان داد و برای «جهاد بی‌رحمانه‌ای

1. "Irans Miracle that Was", *Economist*, 20 December 1975.

2. Field, ed., *Middle East Annual Report*, p. 14.

3. Mansur, "The Crisis in Iran", *Armed Forces Journal International*, January 1979, p. 29.

۴. Schizophrenia به معنای اختلال روانی مزمن به صورت از دست‌دادن همگامی اجتماعی و تماس با واقعیت‌های زندگی که بیشتر در جوانی رخ می‌دهد. - م.

5. I. Rouleau, "Iran: Myth and Reality". *The Guardian*, 31 October 1976.

علیه سودجویان، متقلبان، محتکران و سرمایه‌داران بی‌ملاحظه» روانه بازار کرد.^۱ همچنین، شوراهاى به اصطلاح صنفی که ساواک به سرعت تشکیل داده بود حدود ۲۵۰,۰۰۰ نفر را جریمه، ۲۳,۰۰۰ بازرگان را از شهرهای خود تبعید، حدود ۸۰۰۰ مغازه‌دار را به دو تا سه سال زندان محکوم و ۱۸۰,۰۰۰ تاجر خرده‌پای دیگر را توبیخ کردند.^۲ بنابراین، در اواخر سال ۱۳۵۴، دست‌کم یکی از اعضای هر خانواده بازاری، مستقیماً از اجرای سیاست «مبارزه با سودجویی» زیان دیده بود. مغازه‌داری به یک خبرنگار فرانسوی می‌گوید که گویا انقلاب سفید کم‌کم شبیه یک انقلاب سرخ می‌شود. مغازه‌دار دیگری هم به یک خبرنگار آمریکایی می‌گوید که «بازار مثل وسیله‌ای برای پوشاندن فساد گسترده درون حکومت و خانواده سلطنتی به کار گرفته شده است.»^۳ تشکیل حزب رستاخیز توهین آشکاری به بازاریان، و مبارزه با سودجویی نیز حمله فاحشی به آنها بود. بنابراین، بازاریان، در جستجوی یاور و پشتیبان، بار دیگر به متحد سنتی خود، علما، روی آوردند.

همزمان با این بحران اقتصادی، دولتها و سازمانهای خارجی نیز شاه را در فشار قرار دادند تا نظارت‌های پلیسی را تعدیل کند. در اواخر سال ۱۳۵۴، سازمان عفو بین‌المللی مستقر در لندن که در گذشته بیشتر به مسائل و مشکلات زندانیان سیاسی بلوک شرق می‌پرداخت، به سراغ کشورهای غیرکمونئیست رفت و پی برد که ایران یکی از «بزرگترین نقض‌کنندگان حقوق بشر» در جهان است. نهاد محافظه‌کارتر کمیسیون بین‌المللی قضاات در ژنو، رژیم را به «شکنجه‌دادن زندانیان» و «نقض حقوق مدنی شهروندان خود» متهم کرد. همچنین، کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل، در نامه سرگشاده‌ای به شاه، رژیم را به نقض شدید حقوق بشر متهم کرد و از وی خواست تا «وضعیت اسفناک حقوق بشر را در ایران اصلاح کند.»^۴

۱. ا. مسعود، «جنگ علیه سودجویان»، دنیا، ۱۳ (دی ۱۳۵۵)، ۶-۱۰.

۲. پ. بلنا، «ایران عصیانگر»، اطلاعات، ۱۴ مهر ۱۳۵۸.

3. *Iran Times*, 8 December 1978; L. Rouleau, "Iran Myth and Reality", *The Guardian*, 31 October 1976; N. Cage, "Iran: Making of a Revolution", *New York Times*, 17 December 1978.

4. Amnesty International, *Annual Report for 1974-75* (London, 1975);

همزمان با انتقاد سازمانهای بین‌المللی از رژیم، گروههای ایرانی خارج از کشور نیز کمیته‌های حقوق بشر ویژه‌ای تشکیل دادند تا جنایتهای ساواک را افشا کنند. مثلاً، دانشجویان فارغ‌التحصیل مقیم لندن که با حزب کارگر و جنبش اتحادیه کارگری رابطه داشتند، کمیته مبارزه با سرکوب در ایران را تشکیل دادند. در نیویورک هم گروهی از دانشجویان برای تشکیل کمیته آزادیهای هنری و روشنفکری در ایران از نویسندگان آمریکایی کمک دریافت کردند. در پاریس، جبهه ملی سوم برای آگاه‌ساختن همگان از مشکلات و گرفتاریهای زندانیان سیاسی در ایران با حقوقدانان فرانسوی و روشنفکرانی مانند ژان پل سارتر به همکاری نزدیک پرداخت. در سرتاسر اروپای غربی و آمریکای شمالی نیز، اتحادیه دانشجویان ایرانی و انجمن اسلامی دانشجویان همواره تظاهرات خیابانی برپا کردند تا منفریت رژیم را نشان دهند و تصویر خوشایندی را که شاه طی سالها از طریق رسانه‌های گروهی غرب به دست داده بود خدشه‌دار کنند.

به دنبال این گونه تلاشها، روزنامه‌های بانفوذی که در گذشته از شاه تمجید می‌کردند کم‌کم از عملکردهای سرکوب‌گرانه و پلیسی رژیم شاه انتقاد کردند، مثلاً، روزنامه معتبر ساندی تایمز لندن مطالب افشاگرانه‌ای درباره ساواک منتشر کرد و از «وجود نمونه‌های آشکار» شکنجه که نه تنها علیه مخالفان فعال بلکه علیه روشنفکران منتقد رژیم هم اعمال می‌شود سخن به میان آورد.^۱ مورد جدی‌تر اینکه اعضای کنگره آمریکا کم‌کم در فروش گسترده تسلیحات بسیار پیچیده به چنین رژیم کاملاً وابسته به یک فرد تردید می‌کردند و مقامات واشینگتن هم رژیم شاه را «دولت کله‌شق»^۲ می‌نامیدند. رئیس «کمیته فرعی مجلس نمایندگان در امور سازمانهای بین‌المللی» در پی آگاهی یافتن از مفاد اسناد و مدارک ارائه شده توسط سازمان عفو بین‌المللی و کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان اعلام کرد که رژیم ایران را نمی‌توان باثبات قلمداد کرد مگر اینکه زمینه «مشارکت مردم» را فراهم سازد، ساختارهای

International Commission of Jurists, *Human Rights and the Legal System in Iran* (Geneva, 1976), pp. 1-27; J. Shestack, *Letter to H.I.M. the shah*, 17 June 1977.

1. P. Jacobson, "Torture in Iran", *Sunday Times*, 19 January 1975.

2. One-bullet state

پارلمانی مناسب ایجاد کند و آزادی مطبوعات، بیان و اجتماع را بپذیرد.^۱ همچنین، «کمیته فرعی امور مربوط به فروش تسلیحات» پس از کسب اطلاعاتی از وزارت خارجه، سازمان سیا و وزارت دفاع، به این نتیجه رسید که فروش این همه سلاح به چنین رژیم سرکوبگری خطرات بالقوهای دارد.^۲ جیمی کارتر نیز در مراحل مقدماتی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶ بر دفاع از حقوق بشر در سرتاسر جهان تأکید کرد و در آخرین مرحله انتخابات ریاست جمهوری، ایران را جزو کشورهایی به شمار آورد که آمریکا باید برای حفظ آزادیهای سیاسی و اجتماعی مردم آن کشورها گامهای مؤثرتری بردارد. اگرچه به خوبی روشن نیست که آیا دولت جدید واشینگتن واقعاً رژیم ایران را برای دادن آزادیهای بیشتر در فشار قرار داد یا نه، بی‌گمان پیروزی کارتر طرز فکر شاه و مخالفان را دگرگون ساخت. شاه احساس کرد که رئیس‌جمهور جدید آمریکا از او انتظار دارد که حداقل برخی آزادیهای سیاسی را محترم بشمارد. مخالفان هم براین تصور بودند که کاخ سفید - برای نخستین بار پس از کندی - می‌خواهد مخالفان میانه‌رو را در برابر حملات سرکوبگرانه ساواک حفظ کند. همچنانکه بازرگان پس از پیروزی انقلاب بیان کرد، انتخاب کارتر تنفس دوباره را برای ایران ممکن کرد.^۳

شاه، بنا به دلایلی، نسبت به فشارهای خارجی واکنش مثبت نشان داد. او نمی‌خواست «روابط ویژه» خود با واشینگتن و دسترسی به تسلیحات آمریکایی را به خطر اندازد. او به هیچ‌روی نمی‌خواست تصویر اصلاح‌گری پیشرو و مشتاق به آوردن مزایای تمدن غربی به ایران را از دست بدهد - تصویری که با صرف هزینه گزاف در آمریکا و اروپا به‌ویژه در خیابان مادیسون^۴ رواج داده بود. او، همچنین، باور کرده بود که با اصلاحاتش آنچنان محبوبیتی پیدا کرده است که می‌تواند بدون به خطر انداختن رژیم، از میزان خفقان و نظارت بکاهد؛ یعنی دهها سال تبلیغ، اگر نه حکومت‌شوندگان، دست‌کم حکومت‌کنندگان را فریفته بود. بنابراین، در سال

1. U. S. Congress, Subcommittee on International Organizations, *Human Rights in Iran*, (Washington, D. C., 1977), p. 25.

2. Cited by Reuleau, "Iran: Myth and Reality."

۳. م. بازرگان، اطلاعات، ۱۸ بهمن ۱۳۵۸، ص ۹.

۴. Madison Avenue. یکی از خیابانهای مهم شهر نیویورک که به لحاظ امکانات تفریحی گوناگون معروف است. - م.

۱۳۵۴، از روی اطمینان و اعتماد به خبرنگاران خارجی می‌گوید که مخالفان تنها یک مشت نیهیلیست، آنارشویست و کمونیست هستند.^۱ افزون بر این، مرگ سیاستمداران واقع‌گراتر و باتجربه‌تر - از جمله علم، علاء، اقبال، ساعد، حکیمی، بیات، سیدضیاء، قوام، سهیلی و فضل‌الله زاهدی - باعث شد تا حلقه مشاوران شاه به گروه کوچکی از بله‌قربان‌گوهای جوان تبدیل شود که برای به‌عرض رساندن مطالب مورد علاقه شاه با یکدیگر رقابت می‌کردند. بنابراین، با وجود چنین مشاوران درباری که ناآگاهانه به شاه کمک می‌کردند تا تاج شاهی را بیشتر و بیشتر بروی دیدگان خود بکشد، او کم‌کم به گرداب انقلاب نزدیکتر می‌شد.

کاهش دادن خفقان نظارتهای پلیسی در اواخر سال ۱۳۵۵ آغاز شد و در تابستان همان سال به اوج خود رسید. رژیم، در بهمن‌ماه، ۳۵۷ زندانی را بخشید و در اسفندماه به صلیب سرخ جهانی اجازه داد تا از بیست زندان و حدود ۳۰۰۰ سلول بازدید کند. در فروردین سال ۱۳۵۶، وکلای خارجی اجازه یافتند تا بر محاکمه یازده مخالف متهم به ترور نظارت داشته باشند؛ از اوایل دهه ۱۳۴۰ این نخستین بار بود که وکلای خارجی در یک دادگاه نظامی حضور می‌یافتند. شاه در اوایل اردیبهشت، نماینده سازمان عفو بین‌المللی را به حضور پذیرفت و قول داد وضعیت زندانها را بهبود ببخشد. در اوایل خردادماه نیز به نماینده کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان اجازه دیدار داد و ضمن گلایه از اینکه «مطبوعات تحت تسلط یهودیان» در آمریکا او را بدنام می‌کنند، موافقت کرد تا به منظور رعایت بیشتر حقوق زندانیان سیاسی، آیینهای دادرسی دادگاهها را اصلاح کند.^۲ در اواسط خرداد، حزب رستاخیز اعلام کرد که از بحثهای آزاد و انتقادهای سازنده استقبال خواهد کرد. شاه هم، در مردادماه، هویدا را که در دوازده سال گذشته نخست‌وزیر بود برکنار و جمشید آموزگار، تکنوکرات پنجاه و یک ساله تحصیلکرده آمریکا و دبیرکل «جناح مترقی» لیبرال‌تر حزب رستاخیز را به نخست‌وزیری گمارد. دولت نیز در مردادماه قوانین اصلاح دادگاهها را که پیشتر به کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان وعده داده بود وضع کرد. این اصلاحات آئین دادرسی در دادگاههای نظامی نام داشت که براساس آن غیرنظامیان

۱. نقل از «ایران در راستای اتحاد»، خواندنیها، شماره ۲۲ (خرداد ۱۳۵۴)، ص ۱.

2. W. Butler, "Memorandum to the International Commission of Jurists on Private Audience with the shah of Iran", 30 May 1977.

که در دادگاههای نظامی محاکمه می شدند، می توانستند وکیل مدافع غیرنظامی اختیار کنند؛ دستگیرشدگان می بایست در عرض بیست و چهار ساعت پس از دستگیری محاکمه شوند؛ وکلای مدافع را نمی شد به دلیل اظهاراتشان در دادگاه مورد پیگرد قرار داد؛ محاکمه ها نیز می بایست علنی انجام می گرفت، مگر آنکه چنین اقدامی نظم عمومی را برهم می زد. شاه، ضمن تأیید این اصلاحات، به طور خصوصی به کمیسیون بین المللی حقوقدانان وعده داد که در آینده بیشتر محاکمات در دادگاههای مدنی انجام خواهد شد. ولی بعدها ثابت شد که این اقدام وی، همچون صدور اجازه انتخابات آزاد در تهران در سال ۱۳۲۸، اشتباهی بزرگ بود.

با فروکش نظارت و سخت گیری، مخالفان تشویق شدند تا صدای خود را بلندتر کنند. در اردیبهشت ۱۳۵۶، پنجاه و سه حقوقدان - که بیشتر آنها از پشتیبانان مصدق بودند - با فرستادن نامه سرگشاده ای به کاخ سلطنتی اعتراض از طریق اعلامیه های عمومی را آغاز کردند.^۱ آنها در نامه خود دولت را به مداخله در کار دادگاهها متهم کردند و تشکیل یک کمیته ویژه برای حفظ و حمایت از قوه قضائیه در برابر قوه مقننه را اعلام نمودند. پس از سال ۱۳۴۲، این نخستین بار بود که یک گروه داخلی جرأت می کرد تا آشکارا از رژیم انتقاد کند. در خردادماه، سه چهره برجسته جبهه ملی - سنجابی، فروهر و بختیار - در نامه دیگری به شخص شاه، ضمن به کارنبردن عمدی تقویم شاهنشاهی و لقب آریامهر، رژیم را متهم کردند که به واسطه تورم و بی توجهی به کشاورزی اقتصاد را به نابودی می کشاند و حقوق بین الملل، حقوق بشر و قانون اساسی را نقض می کند. نویسندگان نامه به این نتیجه رسیده بودند که: تنها راه حفظ وحدت ملی و حقوق فردی، ترک استبداد، احترام به قانون اساسی، رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر، لغو نظام تک حزبی، دادن آزادی مطبوعات و اجتماع، آزادی زندانیان سیاسی، دادن اجازه بازگشت به تبعیدها و برقراری حکومتی برخوردار از اعتماد عمومی و مراعات کننده قانون اساسی است.

در تیرماه نیز چهار تن از شاعران، نویسندگان و روشنفکران سرشناس نامه

۱. برای آگاهی از چنین نامه های سرگشاده ارسالی در سال ۱۳۵۶ بنگرید به: جنبش، (خبرنامه ای به سردبیری علی اصغر حاج سیدجوادی)؛ بولتن خبری، ارگن جامعه نویسندگان و خبرنگاران، ارگان اتحادیه نیروهای جبهه ملی.

سرگشاده‌ای برای هویدا فرستادند و کانون نویسندگان ایران را که از سال ۱۳۴۳ سرکوب شده بود، احیا کردند. آنها در نامه خود، رژیم را به نقض قانون اساسی متهم کردند، خواستار پایان دادن به سانسور شدند، به سرکوبی فعالیت‌های فرهنگی، روشنفکری و هنری توسط ساواک اعتراض کردند و یادآور شدند که افراد زیادی به «جرم» خواندن کتابهایی که پلیس تأیید نمی‌کند، در زندان به سر می‌برند. این چهل نفر از طیف‌های سیاسی گوناگونی بودند: به‌آذین، رمان‌نویس و هوادار قدیمی حزب توده؛ باقر مؤمنی، روشنفکر مارکسیستی که در اواسط دهه ۱۳۳۰ حزب توده را ترک کرد؛ حسین ملکی، استاد جامعه‌شناسی و کسی که پس از مرگ برادرش خلیل ملکی، نظریه پرداز مارکسیست غیرتوده‌ای کشور شد؛ منوچهر هزارخانی، دیگر نویسنده مستقل مارکسیست؛ ناصر پاکدامن، استاد جوان اقتصاد و از اعضای اولیه «جامعه سوسیالیست‌های ایران» خلیل ملکی؛ هما ناطق، استاد جوان تاریخ، تحصیلکرده فرانسه و هوادار جنبش‌های طرفدار حقوق زنان و جناح چپ جبهه ملی؛ سیمین دانشور، داستان‌نویس، طرفدار حقوق زنان و بیوه آل احمد؛ دکتر غلامحسین ساعدی، روانشناس ورزیده و نمایشنامه‌نویس برجسته کشور که به دلیل انتشار آثار ادبی یأس‌آور در سال ۱۳۵۴ دستگیر شده بود؛ فریدون آدمیت، روشنفکر لیبرال و غیرمذهبی سرشناس که معروفترین آثار تاریخی درباره نهضت مشروطه را نوشته است؛ و علی اصغر حاج سیدجوادی، نویسنده معروفی که دوران فعالیت سیاسی خود را در اوایل دهه ۱۳۲۰ در حزب توده آغاز کرد، در دهه ۱۳۳۰ به گروه خلیل ملکی پیوست، در دهه ۱۳۴۰ درباره موضوعات اسلامی و سوسیالیستی مطلب نوشت و در دهه ۱۳۵۰ بین خوانندگان مذهبی غیرروحانی پیروان زیادی پیدا کرد.

مخالقان، در تابستان ۱۳۵۶ صراحت بیشتری به خرج دادند. شماری از نویسندگان و ناشران، در اواسط تیرماه، گروه کتاب و اندیشه آزاد را تشکیل دادند. آنها در نامه‌ای که به نشریات خارجی فرستادند، جزئیاتی را درباره نویسندگانی که شکنجه شده بودند و کسانی که آثارشان سانسور شده بود، آشکار کردند.^۱ در اوایل مردادماه، شصت و چهار حقوقدان برجسته علناً در یکی از هتلهای تهران گرد آمدند و بیانیه شدیداللحنی منتشر کردند. در این بیانیه، آنها حکومت را به نقض قانون

۱. گروه کتاب و اندیشه آزاد، «یک نمه سرگشاده»، پیام دانشجو، ۲ (مرداد ۱۳۵۶)، ۵۱-۹۴.

اساسی متهم کردند، لغو فوری همه دادگاههای مغایر با قانون اساسی را خواستار شدند و اعلام نمودند که چون قضاوت به معنای «نگهبانی از قانون اساسی» است، بر خود واجب می‌دانند که مسئولیت دفاع از استقلال قوه قضائیه را برعهده گیرند. این حقوقدانان را اشخاص زیر رهبری می‌کردند: نزیه، عضو نهضت آزادی؛ عبدالکریم لاهیجی، حقوقدان جوان تحصیلکرده فرانسه و هوادار جبهه ملی؛ و هدایت‌الله متین‌دفتری، نوه مصدق، از اعضای مهم جبهه ملی دوم و کارشناس با سابقه حقوق بشر که در سال ۱۳۴۳ به دلیل آموزش تدابیر حقوقی به زندانیان سیاسی، به شدت مورد ضرب و شتم ساواک قرار گرفته بود.

در پائیز، مخالفان گستاخی بیشتری از خود نشان دادند. کانون نویسندگان، به‌آذین را به‌عنوان رئیس انجمن برگزید و نامه سرگشاده دیگری را با امضای نود و هشت روشنفکر برجسته برای حکومت فرستاد. آنها در نامه خود حکومت را به دورویی متهم کردند و اظهار داشتند که درحالی که ساواک به سانسور مطبوعات ادامه می‌دهد، شاه درباره سیاستهای لیبرالی خود با جهانیان سخن می‌گوید. همچنین، پنجاه و چهار قاضی با فرستادن نامه‌ای به دیوان عالی کشور، از نقض قانون اساسی و به‌ویژه نقض استقلال قوه قضائیه توسط دولت شکایت کردند. بیست و نه تن از رهبران مخالف از جمله بازرگان، سنجابی، بختیار، متین‌دفتری، لاهیجی، آیت‌الله زنجانی، نزیه و حاج سیدجوادی، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را تشکیل دادند. آنها در نخستین اقدام خود با فرستادن نامه‌ای سرگشاده به دبیرکل سازمان ملل چگونگی شکنجه‌های منظم و حساب‌شده، دادگاههای نظامی و بازداشت‌های گسترده رژیم را برای ارباب مخالفان تشریح کردند. یکصد و بیست حقوقدان، به رهبری نزیه، لاهیجی و متین‌دفتری کانون وکلا را تشکیل دادند و خواستار اجرای فوری قانون اساسی شدند و اعلام کردند که به دلیل برآورده نشدن خواسته‌های پیشین آنان، گروه فعالی تشکیل خواهند داد تا با انتشار یک خبرنامه مردم را از وضعیت زندانها آگاه و بدرفتاریهای ساواک را افشا کنند. همچنین، گروهی از استادان، در راستای مبارزه برای آزادی در دانشگاهها، سازمان ملی دانشگاهیان را تشکیل دادند و بازاریان تهران هم انجمن تجار، بازرگانان و پیشه‌وران را تأسیس کردند تا دست حزب رستاخیز را از فعالیت در آن حوزه‌ها کوتاه کنند. مهمتر اینکه، طلاب قم نیز یک انجمن آموزشی تشکیل داده، بازگشت امام خمینی، پایان دادن به

سانسور، بازگشایی مدرسه فیضیه و دانشگاه تهران - که هر دو به دنبال اعتراضهای اخیر دانشجویان بسته شده بودند - آزادی مطبوعات و اجتماعات، انحلال حزب رستاخیز، استقلال قوه قضائیه، حمایت از بخش کشاورزی، «اعمال حاکمیت راستین ایران» و «پایان دادن به رابطه با قدرتهای امپریالیستی» را خواستار شدند.^۱

سازمانهای سیاسی قدیم و جدید نیز با مشاهده پیدایش و فعالیت گروههای حرفه‌ای و طرفدار حقوق بشر، کم‌کم به صحنه آمدند. سنجابی، فروهر، بختیار، یک تاجر بازاری و نمایندگان از جامعه سوسیالیستها، جبهه ملی را با عنوان «اتحاد نیروهای جبهه ملی» احیا کردند. آنان، همچنین، نشریه خیرنامه را منتشر کرده، انحلال ساواک، محاکمه غیرنظامیان در دادگاههای مدنی، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت همه تبعیدیها به کشور، پایان دادن به سانسور، اعطای آزادی به همه احزاب سیاسی و لغو محدودیتهای تحمیل شده بر اصناف و اتحادیه‌ها را خواستار شدند. سنجابی، ضمن اعلام این خواستها، تأکید کرد که جبهه ملی راه مرحوم مصدق را که کسب استقلال راستین ایران در امور خارجی و برقراری دموکراسی واقعی در کشور از راه مبارزه برای حقوق فردی، آزادیهای اجتماعی و قانون اساسی است، دنبال خواهد کرد.^۲

بازرگان هم نهضت آزادی را احیا کرد، به همکاری نزدیک با جبهه ملی و بازاریان پرداخت و خواستار اجرای قانون اساسی مشروطه شد. رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، روشنفکر لیبرال تحصیلکرده فرانسه که از یک خانواده برجسته آذربایجانی با روابط نزدیک با آیت‌الله شریعتمداری، گروهی از متخصصان غیرمذهبی همفکر را گرد آورده و حزب جدیدی به نام نهضت رادیکال تشکیل داد. بالاخره، حزب توده نیز از زندگی مخفی خود دوباره خارج شد، برخی از شبکه‌های حزبی خود به‌ویژه در تهران، آبادان و رشت را بازسازی نمود و با کمک اعضای پیشین سازمان فدایی، روزنامه نوید را در تهران منتشر کرد. گفتنی است که در این مرحله نخستین انقلاب، هیچ‌یک از احزاب عمده مخالف به‌طور علنی خواستار برقراری جمهوری و یا جمهوری اسلامی نشدند. برعکس، مهمترین هدف و خواست همه آنها اجرای قانون اساسی بود.

۱. انجمن آموزشی قم، «نقاضاها»، مجاهد، ۶ (دی ۱۳۵۶)، ص ۵۰.

۲. ک. سنجابی، «سخنرانی»، خواندنیها، ۲ شهریور ۱۳۵۷.

تا اواخر آبان ۱۳۵۶، فعالیتهای عمده مخالفان عبارت بود از: نوشتن نامه، تشکیل گروههای جدید، احیای گروههای قدیمی و انتشار بیانیه، اعلامیه و روزنامه. اما در اواخر آبان ماه به خیابانها ریختند و مرحله جدیدی از روند انقلاب را آغاز کردند. نقطه عطف این مرحله ۲۸ آبان بود. در این روز، پس از برگزاری نه جلسه شب شعر آرام کانون نویسندگان در باشگاه انجمن ایران و آلمان و دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف)، پلیس کوشید تا جلسه دهم را که حدود ۱۰,۰۰۰ دانشجو - ظرفیت کامل محل برگزاری مراسم - در آن شرکت داشتند، برهم بزند. به دنبال این اقدام، ناگهان جمعیتی خشمگین از دانشگاه بیرون ریختند و شعارهای ضد رژیم سردادند. در جریان درگیری تظاهرکنندگان با پلیس، یک دانشجو کشته، بیش از هفتاد نفر زخمی و حدود یکصد نفر دستگیر شدند. در ده روز بعدی نیز تهران شاهد تظاهرات بیشتر دانشجویی و بسته شدن دانشگاههای اصلی شهر در اعتراض به خونریزی ۲۸ آبان بود. همچنین، در طول هفته بعد، دانشجویان دانشگاههای مهم کشور به مناسبت ۱۶ آذر - روز غیررسمی دانشجو - دست به اعتصاب زدند و تظاهرکنندگان دستگیر شده در ناآرامیهای گذشته، پس از محاکمههای کوتاه در دادگاههای مدنی، تبرئه شدند. این محاکمهها به مردم نشان داد که ساواک دیگر نمی تواند از دادگاههای نظامی برای ارباب مخالفان استفاده کند. بدین ترتیب، ثابت شد که سیاست تعدیل نظارت و گسترش فضای باز سیاسی نه یک مسکن سیاسی بلکه محرکی نیرومند بوده است. در دی ماه همان سال، اعتراضات خیابانی چندبرابر شد. در ۱۷ دی روزنامه اطلاعات با انتشار مقاله توهین آمیزی علیه روحانیون ضد رژیم، آنها را «مرتجعین سیاه» خواند و به همکاری پنهانی با کمونیستهای بین المللی برای بی اثر کردن دستاوردهای انقلاب سفید متهم کرد.^۱ در این مقاله، همچنین، اهانت هایی به شخص آیت الله خمینی شده بود که خشم مردم قم را برانگیخت. حوزه علمیه و بازار در اعتراض به چاپ این مقاله تعطیل شد و معترضان خواستار عذرخواهی رسمی دولت شدند. همچنین، حدود ۴۰۰۰ طلبه و هواداران آنها با فریادهای «ما حکومت یزید نمی خواهیم» «حکومت مشروطه می خواهیم» و «آیت الله خمینی باید به وطن بازگردد» به خیابانها ریختند با پلیس درگیر شدند. برپایه گزارش مقامات دولتی دونفر

۱. «ارتجاع سرخ و سیاه در ایران»، اطلاعات، ۱۷ دی ۱۳۵۶.

در این درگیری کشته شدند، ولی مخالفان، شمار کشته‌شدگان را هفتاد نفر و زخمی‌شدگان را بیش از پانصد نفر اعلام کردند.

گرچه آمار درست تلفات مشخص نشد، واکنشها کاملاً روشن بود. روز بعد، آیت‌الله خمینی مردم را به برگزاری تظاهرات بیشتری فراخواند، مردم قم و روحانیون مرفعی را برای پایداری قهرمانانه در برابر طاغوت تحسین کرد و شاه را به همدستی با آمریکا با هدف نابودی اسلام، نابودی کشاورزی ایران و تبدیل کشور به زباله‌دان کالاهای خارجی، متهم ساخت.^۱ آیت‌الله شریعتمداری نیز در گفتگوی کوتاهی با خبرنگاران خارجی اظهار داشت که حکومت به علما تهمت زده است و پلیس به شیوه‌ای غیراسلامی رفتار کرده است. او، همچنین، افزود که اگر درخواست اجرای قانون اساسی و مشروطیت نشان‌دهنده «ارتجاع سیاه» باشد، باید اعتراف کند که یک «مرتجع سیاه» سرسخت است.^۲ افزون بر این، شریعتمداری تهدید کرد که اگر حکومت زودتر از حملات خود علیه علما دست برندارد، پیکرهای تظاهرکنندگان کشته‌شده را شخصاً به سوی دروازه‌های کساح تشییع خواهد کرد. همچنین، شریعتمداری و ۸۸ تن از روحانیون، بازاریان و دیگر رهبران مخالف از مردم خواستند تا با دست‌کشیدن از کار و حضور در مساجد، چهارمین روز کشتار مردم قم را گرامی بدانند. بدین ترتیب، ناآرامی‌های سه مرحله‌ای چهل‌ها آغاز شد. بعدها روزنامه‌نگاران جرقه انقلاب را انتشار مقاله توهین‌آمیز در اطلاعات و اعتراض مردم قم به آن مقاله اعلام کردند. اما در واقع نقطه آغاز انقلاب پیچیده‌تر بود و نخستین جرقه آن را می‌توان جلسه‌های شب شعر و ناآرامی‌های پس از آن در دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) دانست. این دو بحران نه تنها پیچیدگی انقلاب بلکه حضور دو نیروی متفاوت - طبقه متوسط حقوق‌بگیر و سرچشمه نارضایتی سیاسی آن (دانشگاههای جدید)؛ و طبقه متوسط مرفه و مراکز سازمان اجتماعی سیاسی آن (حوزه‌ها و بازار) - را در انقلاب نشان می‌داد.

چهارمین روز کشتار مردم قم، ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ بود. در این روز بازارهای اصلی و دانشگاهها برای شرکت در مراسم سوگواری بسته شد. روحانیون، در شهرهای بزرگ مراسم یادبود برپا کردند و در دوازده شهر از جمله تهران، قم، اصفهان، مشهد، اهواز،

۱. ر. خمینی، «اعلامیه»، مجاهد، ۱۶ (دی ۱۳۵۶)، ۲-۱.

۲. نقل از خبرنگار، شماره ۵۲ (دی ۱۳۵۶)، صص ۲-۱.

شیراز و رشت تظاهرات آرامی برگزار شد. اما در تبریز، به دنبال تیراندازی یک افسر پلیس خشمگین به سوی یک نوجوان دانش‌آموز و کشته شدن او، تظاهرات آرام به خشونت کشیده شد. تظاهرکنندگان با دیدن این صحنه خشمگین شده، به جایگاه پلیس حمله کردند و با پی بردن به اینکه مأموران حاضر به تیراندازی نیستند، کلانتریها، دفاتر حزب رستاخیز، بانکها، هتل‌های لوکس و سینماهای نمایش‌دهنده فیلم‌های مستهجن را مورد حمله قرار دادند و بیشتر نقاط شهر را به دست گرفتند. در ناآرامی تبریز و بیشتر ناآرامیهای دوره انقلاب، تظاهرکنندگان خشمگین، اشخاص و اموال خصوصی را به ندرت مورد حمله قرار می‌دادند. بلکه آنان بنا به دلایل خاصی به اموال و اماکن معینی حمله می‌کردند: به ادارات پلیس و دفاتر حزب رستاخیز که نماد حکومت پهلوی بودند؛ به هتل‌های لوکس که در خدمت ثروتمندان و سرمایه‌داران داخلی و خارجی بودند؛ به محل‌های نمایش فیلم‌های مستهجن که اصول اخلاقی بازاریان طبقه متوسط را نادیده می‌گرفتند؛ و به بانکها که به حرام بودن ربا در اسلام توجه نمی‌کردند، علیه بازرگانان جزء تبعیض قائل می‌شدند و مهمتر اینکه در مالکیت خانواده سلطنتی، دولت و ثروتمندان قرار داشتند. بانکهای کوچکتر که به بازاریان تعلق داشت اغلب مصون ماندند و همچنان که شاهدان اروپایی در تبریز گزارش داده‌اند، همه اسناد و مدارک بانکهای بزرگ که مورد حمله واقع شدند از بین رفت ولی حتی «یک» ریال هم از صندوقهای آنها کم نشد. هدف این تظاهرکنندگان، که مطبوعات دولتی «اوباش حریص» می‌نامیدند، بیشتر سیاسی بود تا پرکردن جیبهای خود. قیام تبریز دو روز طول کشید و هنگامی که حکومت به نیروهای کمکی ارتش از جمله تانک، هلیکوپترهای جنگی و نیروهای مسلح متوسل شد، فروکش کرد. مقامات دولتی آمار کشته‌شدگان را ۶ نفر، مخالفان بیش از ۳۰۰ نفر و شاهدان اروپایی نزدیک به ۱۰۰ نفر اعلام کردند.^۱ آمار و ارقام واقعی هرچه باشد، این تظاهرات بزرگترین اعتراض عمومی از سال ۱۳۴۲ به این سو بود. رهبران مذهبی و جبهه ملی از مردم خواستند تا با حضور در مجالس ختم و یادبود، چهلم شهدای تبریز را گرامی بدارند.

دهم فروردین ۱۳۵۷ روز چهلم شهدای تبریز بود. در آن روز و دو روز پس از آن

1. N. Albala, "Mission to Iran" (unpublished Report Submitted to the Court of Appeals in Paris, March 1978), p. 9.

اکثر بازارها و دانشگاهها تعطیل و مراسم یادبود و مجالس ختم باشکوهی در ۵۵ شهر برپا شد. هرچند اغلب این مراسم در آرامش برگزار شد، در تهران، یزد، اصفهان، بابل و جهرم به خشونت گرایید و مردم افزون بر بانکها، دفاتر حزبی، هتلها و برخی سینماها، ماشینهای پلیس، مجسمه‌های خانواده سلطنتی و مشروب‌فروشیها را هم مورد حمله قرار دادند. در یزد که شدیدترین درگیریها روی داد، حدود ده‌هزار سوگوار پس از گوش دادن به سخنان آتشین واعظی که به تازگی از زندان آزاد شده بود، با فریاد «مرگ بر شاه»، «درود بر خمینی» و «زنده باد شهدای قم و تبریز» از مسجد بازار به سوی جایگاه اصلی پلیس به راه افتادند. آنان پیش از رسیدن به مقصد با گلوله باران پلیس روبه‌رو شدند. در سومین روز این بحران سراسری شاه با ناتمام گذاشتن مراسم مانور نیروی دریایی در خلیج فارس، فرماندهی پلیس ضدشورش را شخصاً برعهده گرفت و اوضاع را آرام کرد. رژیم، شمار قربانیان این شورشهای سه‌روزه را پنج نفر اعلام کرد، اما مخالفان مدعی بودند که بیش از یکصد نفر تنها در یزد کشته شده‌اند. مانند همیشه، آیت‌الله خمینی، شریعتمداری و دیگر رهبران مذهبی و نیز رهبران مخالف غیرروحانی از مردم خواستند تا با حضور آرام در مراسم چهارم تنفر خود را نسبت به رژیم نشان دهند.

مراسم چهارم بعدی روز نوزدهم اردیبهشت‌ماه بود. دوباره بازار و مؤسسات آموزشی مهم اعتصاب کردند و در مساجد بیشتر شهرها مجالس سوگوار و ختم برپا شد. باز هم برخی از این مراسم - این بار حدود بیست و چهار مورد - به خشونت کشیده شد. در تهران، شاه با لغو برنامه دیدار از اروپای شرقی، به دوهزار نیروی مسلح دستور داد بازار را محاصره کنند و برای برهم‌زدن گردهمایی، از گاز اشک‌آور استفاده نمایند. ناآرامیهای قم ده‌ساعت به طول انجامید و سرانجام ارتش با قطع برق شهر و تیراندازی به مردم، اوضاع را آرام کرد. در جریان سرکوب جمعیت، نیروهای مسلح گروهی از تظاهرکنندگان را تا آستانه در خانه شریعتمداری دنبال کردند و با زیرپا گذاشتن حق و حرمت قدیمی تحصن در خانه علمای دینی، داخل منزل شدند و دوتن از طلاب را به ضرب گلوله کشتند. برپایه اعلامیه‌های حکومتی، ۲۲ کشته و تقریباً ۲۰۰ زخمی حاصل این سه دوره ناآرامیهای روزهای چهارم بود.^۱ اما مخالفان

۱. نقل از اطلاعات، بهمن ۱۳۵۶ - خرداد ۱۳۵۷.

مدعی بودند که شمار کشته‌ها ۲۵۰ نفر و شمار زخمیها بیش از ۶۰۰ نفر است.^۱ شاید ناظران بر سر این آمارها توافق نداشتند اما نمی‌توانستند در این واقعیت تردید کنند که در پیکر به‌ظاهر استوار رژیم پهلوی شکافهای عمیقی پدیدار شده است. رژیم برای رویارویی با این بحران، استراتژی سه‌گانه پیچیده‌ای در پیش گرفت. یکم، کوشید تا با تهدیدهای خشونت‌آمیز رهبران مخالف غیرمذهبی را مرعوب کند. ساواک با ایجاد کمیته مخفی انتقام، نامه‌های تهدیدآمیزی برای حقوقدانان و نویسندگان برجسته جنبش حقوق بشر فرستاد؛ با پخش اعلامیه‌هایی این حقوقدانان و نویسندگان را دست‌نشانده‌های امپریالیسم آمریکا معرفی کرد؛ هما ناطق و یکی دیگر از اعضای کانون نویسندگان را ربود و مورد ضرب و شتم قرار داد؛ و دفاتر سنجابی، بازرگان، متین دفتری، نزیه، فروهر، لاهیجی، مقدم مراغه‌ای و حاج معینیان - تاجر بازاری و طرفدار سرسخت جبهه ملی - را بمب‌گذاری کرد. حزب رستاخیز، با تشکیل یک نیروی مجازات به نام «دسته‌های مقاومت» که بیشتر از افراد پلیس با لباسهای غیرنظامی تشکیل می‌شدند به گردهماییهای سازمان‌یافته گروههای دانشجویی، کانون نویسندگان و جبهه ملی حمله کرد. در جریان یکی از این حملات، دسته‌های مقاومت که خودشان را کارگران خشمگین و انمود می‌کردند، سی نفر از افرادی را که سرگرم برگزاری مراسم عیدقربان در باغ یکی از رهبران جبهه ملی بودند سخت زخمی کردند. هنگامی که خبرنگاران درباره احتمال گفتگو با مخالفان غیرمذهبی از شاه سؤال کردند، وی چنین احتمال و امکانی را رد و جبهه ملی را «حتی خائن‌تر از حزب توده»، معرفی کرد.^۲

دوم، رژیم برخی از سیاستها را که موجب خشم بازار و روحانیون میانه‌رو شده بود کنار گذاشت. جنگ ضد تورمی علیه تاجران جزء را پایان داد، «تیمهای بازرسی» بدنام را منحل کرد، مغازه‌داران زندانی شده به جرم سودجویی را رها نمود، طرحهای ایجاد بازار بزرگ دولتی را کنار گذاشت و به بازاریان تهران اجازه داد تا یک انجمن تجار، بازرگانان و پیشه‌وران تشکیل دهند. دولت، همچنین، رسماً از بابت حمله به خانه شریعتمداری از وی پوزش خواست؛ نمایش فیلمهای «مستهجن» را ممنوع ساخت؛ وعده داد که مدرسه فیضیه را باز کند؛ و به ۱۸۴ روزنامه‌نگار اجازه داد تا

۱. نقل از مجاهد، ارگان جبهه آزادی، منتشر در آمریکای شمالی.

2. Cited in *Iran Times*, 21 July 1978.

متن یک نامه سرگشاده انتقادی را چاپ کنند. در این نامه از مطبوعات در نظارت دولت انتقاد شده بود که مراسم آرام مذهبی را گردهمایی اوباش تحت رهبری آشوبگران خارجی و دیوانه‌های مارکسیست اسلامی معرفی کرده‌اند. شاه نیز برای زیارت مرقد مطهر امام رضا (ع) به مشهد رفت که با تبلیغات گسترده‌ای همراه بود؛ شمار زائران اعزامی به مکه را افزایش داد؛ مقرراتی اخلاقی برای اعضای خانواده سلطنتی وضع کرد و در آن به پنجاه‌تن از وابستگان خود دستور داد تا به فعالیتهای بازرگانی خود پایان دهند؛ ارتشبد نصیری رئیس بدنام دوازده‌ساله ساواک را برکنار و مقدم، یک افسر مورد احترام را که خانواده آذربایجانی وی روابط نزدیکی با شریعتمداری داشت به جانشینی وی تعیین کرد. شاه، همچنین، وعده داد که برای مجلس آینده انتخاباتی «صد درصد آزاد» برگزار کند؛ گروهی از لیبرالهای اطراف شهبانو فرح را به تشکیل یک گروه پژوهشی درباره مسائل ایران تشویق کرد؛ و اعلام نمود که حاضر است با رهبران مذهبی گفتگو کند زیرا «برخی از آنها چندان هم بد نیستند».^۱

سوم، نخست‌وزیر وقت، جمشید آموزگار کوشید با کندکردن گردش چرخ‌های اقتصاد، هزینه روزافزون زندگی - عامل اقتصادی عمده نارضایتی طبقه متوسط - را پایین آورد. آموزگار، که از ترغیب شاه به کاهش بودجه نظامی ناتوان بود، هزینه‌های غیرنظامی به ویژه بودجه برنامه‌های توسعه را بسیار پایین آورد. وی ۳/۵ میلیارد دلار از بودجه برنامه پنج‌ساله را حذف کرد، سه سال باقی مانده برنامه پنج‌ساله را به چهارسال و نیم افزایش داد، مقررات سختی بر اعطای اعتبار وضع کرد، طرح ساخت مترو در تهران را کنار گذاشت، هجده طرح از بیست طرح پیشنهادی برای ساخت کارخانه هسته‌ای را حذف کرد، اجرای بیشتر طرحهای ساخت کارخانه، بیمارستان و خانه جدید را به تعویق انداخت و مهمتر از همه، شمار قراردادهای دولتی بخش پررونق ساختمان‌سازی را بسیار کاهش داد. بدین ترتیب، همچنان که یک بازرگان آمریکایی می‌نویسد «دوران سرخوشی ایران پایان یافته بود».^۲ این اقدامات یک تأثیر آنی داشت: رشد تولید ناخالص ملی که در سالهای گذشته به ۱۵ تا ۲۰ درصد

1. Cited *ibid.*, 8 July 1978.

2. Cited by Y. Ibrahim, "Behind Iran's Revolution", *New York Times*, 4 February 1979.

در سال می‌رسید، در نیمه نخست سال ۱۳۵۷ به ۲ درصد کاهش یافت. رشد بخش ساختمان‌سازی شهری که در سال پیش ۳۲ درصد بود در نه‌ماه اول سال ۱۳۵۷ به ۷ درصد رسید. شاخص هزینه زندگی هم که در سالهای پیش با نرخ ۳۰ تا ۳۵ درصد افزایش می‌یافت، در نه‌ماه نخست سال ۱۳۵۷ تنها ۷ درصد بالا رفت. بدین ترتیب، حکومت می‌خواست با پدید آوردن کسادی ضعیفی، تورم را مهار نماید.

به نظر می‌رسید این استراتژی دولت کارساز شده است. در تابستان ۱۳۵۷، خیابانها آرام بود، در دو ماه نخست تابستان، ناآرامی عمده‌ای روی نداد و حتی چهل‌مین روز کشتار روزهای ۲۰-۲۲ اردیبهشت بدون خونریزی سپری شد. شریعتمداری و روحانیون میانه‌رو از مردم خواستند تا چهل‌م قربانیان ۲۰-۲۲ اردیبهشت را با حضور در مساجد برگزار کنند و تظاهرات خیابانی به راه نیندازند. همچنین، شریعتمداری به خبرنگاران گفت که او «به ماندن یا رفتن شاه اهمیتی نمی‌دهد بلکه خواستار بازگشت مشروطیت و اجرای قانون اساسی است»^۱ اما آیت‌الله خمینی مردم را به ادامه اعتراضات تا «سرنگونی رژیم کفر» فرا می‌خواند.^۲ این واقعیت که در خردادماه مردم بیشتر به گفته‌های شریعتمداری گوش می‌دادند تا بیانات آیت‌الله خمینی موجب شد تا بسیاری از افراد نتیجه بگیرند که رژیم طوفان را فرو نشانده است. حتی در اواسط خردادماه، آموزگار با اطمینان گفت که «بحران پایان یافته است»^۳ اما در واقع این تنها آغاز بحران و آرامش تابستان آن سال، آرامش پیش از طوفان بود.

اعتراض طبقه متوسط و طبقه کارگر (خرداد - آذر ۱۳۵۷)

در ناآرامیهای اواخر سال ۱۳۵۶، حضور نیافتن مزدبگیران شهری کاملاً آشکار بود. به استثنای تبریز که کارگران کارخانه‌های کوچک خصوصی آن شهر به قیام مردم پیوسته بودند، بیشتر راهپیماییهای دیگر شهرها در اطراف دانشگاهها، بازار و حوزه‌های علمیه برپا می‌شد و تظاهرکنندگان اغلب از طبقات متوسط سنتی و جدید بودند. اما پس از خرداد ۱۳۵۷ که فقرای شهری به ویژه کارگران ساختمانی و

1. *Iran Times*, 2 June 1978.

۲. ر. خمینی، «پیام»، مجاهد: ۱۷ (خرداد ۱۳۵۷): ۱-۳.

۳. نقل از «گام به گام به سوی انقلاب ایران». مردم. ۲۲ بهمن ۱۳۵۸.

کارخانه‌ها نیز به تظاهرات خیابانی روی آوردند، وضعیت کاملاً دگرگون شد. این مشارکت نه تنها راهپیماییهای چند ده‌هزار نفری را به چند صد هزار نفری و حتی میلیونی تبدیل کرد، ترکیب طبقاتی جناح مخالف را دگرگون ساخت و اعتراض طبقه متوسط را به صورت اعتراض گسترده طبقه متوسط و کارگر درآورد. در واقع به صحنه آمدن طبقه کارگر، پیروزی نهایی انقلاب اسلامی را ممکن ساخت.

علت اعتراض طبقه کارگر رکود اقتصادی بود. پیش از طرح ریزی دولت برای ایجاد رکود اقتصادی، اجرای طرحهای توسعه بلندپروازانه موجب شده بود که بیکاری شهری از بین برود و حتی کمبود نیروی کار محلی پدید آید. این کمبود نیز افزایش دستمزدهای کارگران ماهر و غیرماهر را به دنبال داشت. در سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ میزان افزایش دستمزدهای کارگران شهری، از میزان افزایش ۹۰ درصدی قیمت کالاهای مصرفی پیشی گرفت. مثلاً، از سال ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶، حداقل دستمزد روزانه تعیین شده دولت از ۸۰ ریال به ۲۱۰ ریال افزایش یافت.^۱ درآمد روزانه کارگران غیرماهر ساختمانی هر سال ۳۳ درصد افزایش یافت و از ۱/۲۰ دلار در سال ۱۳۵۰ به ۵/۵۰ دلار در اواخر سال ۱۳۵۵ رسید. میانگین دستمزدها در بیست و یک بخش صنعتی کلیدی در سال ۱۳۵۳، ۳۰ درصد و در سال ۱۳۵۴، ۴۸ درصد افزایش یافت.^۲ بالا رفتن استاندارد زندگی در میان کارگران ماهر کارخانه‌ها نیز چشمگیر بود. در سال ۱۳۵۰، میانگین دستمزد روزانه کارگران کارخانه‌های تهران ۲۲۰ ریال - ۱۷۰ ریال حقوق پایه، ۳۱ ریال اضافه کار و ۱۹ ریال هم بابت سهم‌شدن در سود کارخانه - بود. ولی در سال ۱۳۵۶ تنها کارگران ماشین‌سازی اراک حدود ۸۵۰ ریال حقوق پایه و ۱۵۰ ریال اضافه کاری دریافت می‌کردند.^۳

افزایش دستمزدهای واقعی، بر شمار اعتصابات در صنایع اصلی تأثیر مستقیمی گذاشت. در دوره ناآرامی و تظاهرات طبقه متوسط (آبان ۱۳۵۶ تا خرداد ۱۳۵۷)

1. International Labor Office, *Employment and Income Policies for Iran* (Geneva, 1973), p. 79; *Iran Times*, 21 March 1978.

2. R. Graham, *Iran: The Illusion of Power* (New York, 1979), pp. 89, 90; E. Rouleau, "Iran: Myth and Reality", *The Guardian*, 31 October 1976.

3. International Labor Office, *Employment and Income Policies for Iran*, p. 80.

«اوضاع کارخانه‌ها»، مجاهد، ۴ (مرداد، ۱۳۵۴)، ۴.

تنها هفت اعتصاب صنعتی عمده روی داد.^۱ اما پس از خرداد ۱۳۵۷ که اثرات دوره رکود اقتصادی به ویژه در بخش ساختمان سازی پدیدار شد و دولت با تعیین سقف معینی برای افزایش دستمزدها و لغو پاداشهای سالانه که معمولاً به همه کارمندان دولتی می پرداخت، شمار این گونه اعتصابات به سرعت بالا رفت. در نیمه های تابستان، کاهش حقوق و دستمزدها شروع شد، شمار بیکاران تقریباً از صفر به ۴۰۰,۰۰۰ نفر رسید و حقوق خالص در بخش ساختمان سازی حدود ۳۰ درصد پایین آمد.^۲ شاه هم در یک کنفرانس مطبوعاتی - تلویزیونی، علیه حقوق و دستمزدهای بالا و بهره وری پایین سخن گفت. او که معتقد بود «دولت رفاه» کارگران را با «پشم نرم» پوشانده است، گفت:

این قابل تحمل نیست. آنهایی را که کار نمی کنند دشمنان را می گیریم و مثل موش بیرون می اندازیم. کسی که کارش را به درستی انجام نمی دهد نه تنها به وجدان بلکه به وظیفه میهنی خود هم خیانت می کند... من به خاطر دارم که چندسال پیش یک بنا - که اکنون آنچنان خواهان دارد که مردم باید برایش چاپلوسی کنند - حاضر بود تنها برای یک وعده غذا همه روز را کار کند و هرگز کار کافی گیر نمی آورد. اما امروزه، در این مرحله انتقالی کشور، که به کارگران بیشتری نیازمندیم باید به آنان التماس کنیم.^۳

شاه در پایان مصاحبه از مردم خواست تا بیشتر کار کنند، از خودگذشتگی بیشتری نشان دهند، کمربندهای خود را محکم کنند و خواستهای اقتصادی خود را پایین آورند. کیهان اینترنشنال این مصاحبه را تاریخی توصیف کرد و البته ثابت شد که تاریخی تر از آن بود که کسی بتواند پیش بینی کند.

در پیش گرفتن این سیاست سخت گیرانه نسبت به کارگران، چندین اعتصاب صنعتی به دنبال داشت. در خردادماه، کارکنان نیروگاههای برق تهران و شهرهای جنوبی، شبکه آب تهران و یک کارخانه بزرگ صنعتی نزدیک تهران، در اعتراض به

۱. نقل از مجاهد، خبرنگار، مردم و ستاره سرخ.

2. W. Branign, "Little Joy Greets shah's Anniversary", *Washington Post*, 20 August 1978.

3. "Historic Interview with His Imperial Majesty", *Keyhan International*, 26 October 1976.

لغو پادشاهی سالانه اعتصاب کردند. در اواسط تیرماه، بیش از ۶۰۰ کارگر اداره بهداری آبادان دست از کار کشیدند و خواستار بیمه درمانی، پاداش سالانه و ۲۰ درصد افزایش حقوق به منظور رویارویی با تورم شدند. در اوایل مردادماه، ۱۷۵۰ کارگر کارخانه بافندگی بهشهر اعتصاب کردند و خواستار دستمزد بیشتر و انتخابات اتحادیه‌ای آزاد شدند. در همین ماه، ۲۰۰۰ تن از کارکنان ماشین‌سازی تبریز که خواستار پرداخت پاداش سالانه، دستمزدهای بیشتر و مسکن بهتر بودند، مدت دو هفته دست از کار کشیدند. در شهریورماه نیز کارکنان کارخانه کاغذسازی فارس، خودروسازی تهران و تأسیسات آب و ماشین‌سازی اهواز اعتصاب کردند.

کارگران ناراضی علاوه بر اعتصاب به تظاهرات نیز روی آوردند. نخستین تظاهرات بزرگی که کارگران پرشماری در آن شرکت داشتند، تظاهرات ۳۱ تیرماه در مشهد بود. در آن روز، برخی از شرکت‌کنندگان در مراسم تشییع جنازه یک حجة الاسلام که در حادثه اتومبیل جان باخته بود به سوی پلیس سنگ پرتاب کردند و پلیس هم به آنها شلیک کرد و در نتیجه، مراسم به خشونت کشیده شد. برپایه برخی آمارهای محافظه کارانه، شمار کشته‌ها بیش از چهل نفر بود. پس از رویدادهای اواسط اردیبهشت، این نخستین رویداد خونینی بود که رویدادهای همسان زیادی هم به دنبال داشت. در هفتمین روز کشتار مشهد، تقریباً در همه شهرهای اصلی مراسم یادبود بزرگی برپا شد. در تهران، تبریز، قم، اصفهان و شیراز این مراسم به درگیری‌های خیابانی تبدیل شد. در ماه رمضان نیز که از ۱۴ مرداد آغاز می‌شد، خشونت‌های شدیدتری بروز کرد. در چند روز نخست ماه رمضان، تظاهرات خشونت‌باری در تبریز، مشهد، شهبوار، اهواز، بهبهان، شیراز و اصفهان برپا شد. در اصفهان که محل شدیدترین درگیری‌ها بود، تظاهرکنندگان خشمگین - که برخی از آنها مسلح بودند - بیشتر قسمتهای شهر را تصرف و آیت‌الله بسیار محترمی را که چندی پیش دستگیر شده بود، آزاد کردند. این ناآرامیها دو روز به طول انجامید و دولت پس از آنکه حکومت نظامی اعلام کرد، نیروهای ارتشی را به شهر آورد و بیش از یکصد تظاهرکننده را به ضرب گلوله از پای درآورد، توانست شهر را کاملاً در دست بگیرد. از سال ۱۳۳۲، این نخستین بار بود که در مرکز یک استان حکومت نظامی اعلام می‌شد. آموزگار که به دستکاری اقتصاد کشور سرگرم بود، فکر می‌کرد که در ایران نیز، مانند جوامع غربی، می‌توان ابزارهای اقتصادی مانند کساد را بدون اینکه

دگرگونی و ناآرامیهای سیاسی عمده‌ای به‌همراه داشته باشد، به کار برد. وی در اواخر مردادماه، پی برد که برخلاف جوامع غربی ایران ثبات سیاسی ندارد و بنابراین، کسادی‌ای که دولت تجویز کرده بود می‌توانست بدون کاهش ناراضیاتی طبقه متوسط، به اعتراض طبقه کارگر هم بینجامد.

پس از ناآرامیهای اصفهان، حکومت خود را برای دور دیگری از مراسم چهلم آماده کرد. اما پیش از آن‌که این دور آغاز شود، رویداد بسیار تکان‌دهنده‌ای پدید آمد که همه رویدادهای دیگر را تحت‌الشعاع قرار داد. در ۲۸ مردادماه، همزمان با بیست و پنجمین سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سینما رکس آبادان که در یک منطقه کارگرنشین قرار داشت، به‌گونه مشکوکی آتش گرفت و بیش از چهارصد مرد، زن و کودک درون آن جان باختند. حکومت بی‌درنگ با یادآوری حملات اخیر مردم به سینماها، مسئولیت حادثه را به گردن مخالفان انداخت. از سوی دیگر، مخالفان نیز ساواک را به ترتیب دادن «یک آتش‌سوزی رایشتاکی»^۱، قفل کردن درهای سینما و کارشکنی در اقدام به‌موقع اداره آتش‌نشانی محل، متهم کردند. آنان، همچنین، یادآوری نمودند که تظاهرکنندگان، تنها به سینماهای خالی و نمایش‌دهنده فیلمهای مستهجن خارجی حمله می‌کنند، در حالی که این سینما یک فیلم ایرانی آشکارا انتقادی درباره جامعه معاصر را به نمایش گذاشته بود. حقیقت هرچه باشد، فردای آن روز ۱۰,۰۰۰ تن از بستگان قربانیان که در مراسم تشییع جنازه بزرگی گرد هم آمده بودند، ساواک را مسئول این حادثه دانستند. سوگواران با راهپیمایی در خیابانهای شهر، فریاد می‌زدند: «مرگ بر شاه، نابودباد سلطنت پهلوی، ارتش برادر ماست، خمینی رهبر ماست». خبرنگار واشنگتن پست می‌نویسد که مانند تظاهرات و ناآرامیهای نُه‌ماه پیش تظاهرات آبادان هم یک پیام ساده داشت: «شاه باید برود».^۲

شاه کوشید با دادن امتیازات بیشتر به مخالفان، از شدت بحران بکاهد. او این بار به مخالفان میانه‌رو غیرمذهبی به‌ویژه جبهه ملی نیز امتیاز داد. بنابراین، در سالگرد انقلاب مشروطه اعلام کرد که به‌زودی یک «دموکراسی نوع غربی» برقرار خواهد شد و همه احزاب به‌جز حزب توده خواهند توانست در مبارزه انتخاباتی آینده شرکت

۱. منظور اعمال خشونت‌هایی به شیوه نازیهای آلمان در سالهای دهه ۱۹۳۰ است. - م.

2. W. Branigin, "Abadan Mood Turns Sharply against the shah", *Washington Post*, 26 August 1978.

کنند. شاه، همچنین، ۲۶۱ زندانی سیاسی دیگر را بخشید؛ به فرستادن تظاهرکنندگان دستگیرشده به دادگاههای مدنی، که معمولاً در آنجا تبرئه می‌شدند، ادامه داد؛ به مطبوعات اجازه داد اطلاعات راجع به دعواهای کارگری و احزاب مخالف را منتشر کنند؛ نیروهای نظامی را از دانشگاهها بیرون برد؛ اعلام کرد که نمایندگان می‌توانند حزب رستاخیز را ترک کنند؛ و به درخشش و پزشکپور اجازه داد تا اتحادیه آموزگاران و حزب پان‌ایرانیست خود را احیا کنند. شاه، در پنجم شهریور، آموزگار را برکنار و شریف‌امامی را که در سال ۱۳۳۹ اندک زمانی نخست‌وزیر بود به نخست‌وزیری تعیین کرد و اختیارات نامحدودی به وی داد تا با روحانیون میانه‌رو گفتگو کند. از بین همه سیاستمداران دربار شریف‌امامی مناسبترین فرد برای این کار بود زیرا از یک خانواده روحانی بود، با برخی آیت‌الله‌های عالی‌رتبه پیوند دوستی داشت و چندین سال میزبان شخصیت‌های مذهبی که از کشورهای عربی به ایران می‌آمدند، بود.

شریف‌امامی، پس از تشکیل دولت، کوشید تا نظر مذهبیها را جلب کند. بنابراین، تقویم شاهنشاهی را لغو کرد؛ بیشتر روحانیون عالی‌رتبه‌ای را که از سال ۱۳۵۴ زندانی شده بودند آزاد نمود؛ کمکهای دولتی به حزب رستاخیز را قطع کرد؛ پنجاه و هفت قمارخانه وابسته به بنیاد پهلوی را بست؛ از اعضای فاسدتر خانواده سلطنتی خواست تا برای مدت زیادی از کشور خارج شوند؛ و با انحلال پست امور زنان، یک وزارت مشاور و سرپرستی اوقاف تشکیل داد. همچنین، با تبلیغات زیادی مبارزه گسترده‌ای علیه چهره‌های سرشناس منتسب به بهائیان آغاز کرد؛ هویدا از پست وزیر دربار برکنار شد؛ هژبر یزدانی، سرمایه‌دار ثروتمند، به جرم یک سرقت بزرگ دستگیر شد؛ و دو نظامی عالی‌رتبه، پزشک مخصوص شاه و مدیرعامل هواپیمایی ملی ایران نیز به بهانه بهایی بودن پاکسازی شدند.

در آغاز، تدبیر شریف‌امامی کارساز به نظر می‌رسید. شریعتمداری اعلام کرد که مردم به نخست‌وزیر جدید سه‌ماه فرصت خواهند داد تا قانون اساسی را اجرا کند. شریف‌امامی، همچنین، پیش از فرارسیدن عیدفطر، با سنجابی، بازرگان، فروهر و دیگر رهبران مخالف به توافق رسید. او اجازه راهپیمایی عیدفطر را صادر کرد و قول داد که نیروهای ارتش را در خیابانهای اطراف مستقر کند. رهبران مخالف نیز پذیرفتند که راهپیمایی را در مسیرهای تعیین‌شده هدایت کنند، از شعاردادن علیه

شخص شاه جلوگیری نمایند، نظم و ترتیب دادن به تظاهرات را خودشان برعهده گیرند و مردم را به انجام تظاهرات در روزهای بعدی تشویق نکنند. مراسم عید فطر طبق برنامه برگزار شد. تقریباً در همه شهرها شمار بسیاری از مردم برای برگزاری نماز به خیابانها آمدند. در تهران بیش از ۱۰۰,۰۰۰ نفر در میدان شهیاد (آزادی) گرد آمدند. آنها فریاد می زدند: «ارتش برادر ماست»؛ «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»؛ «خمینی باید به وطن بازگردد»؛ «برادر ارتشی چرا برادرکشی؟». یک خبرنگار خارجی می نویسد که این جمعیت پرشمار یکدل، پوشش ناهمگونی داشتند: دانشجویان با شلوارهای جین، زنان با چادر، کارگران با لباس کار، تجار با لباسهای یکدست و مهمتر از همه روحانیون با لباس ویژه خودشان.^۱

گرچه در روز عید فطر مشکلی پیش نیامد، طی سه روز پس از آن، بحران شدت گرفت. هرچند رهبران مخالف، مردم را به خودداری از تظاهرات فرامی خواندند و حکومت نیز گردهماییهای خیابانی را ممنوع کرده بود، جمعیت همچنان به خیابانها می ریختند. شمار جمعیت تظاهرکننده همچنان بیشتر و بیشتر می شد، به طوری که در ۱۶ شهریور بیش از نیم میلیون نفر در تهران تظاهرات کردند. این بزرگترین گردهمایی برگزار شده در ایران بود. شعارها نیز شدیداً لحن تر می شد: «مرگ بر سلطنت پهلوی»، «شاه حرامزاده است»، «آمریکا برو گمشو»، «حسین سرور ماست»، «خمینی رهبر ماست»، «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و برای نخستین بار در خیابانهای تهران، «ما جمهوری اسلامی می خواهیم». با مطرح شدن درخواست تشکیل جمهوری اسلامی، خواست مخالفان میانه رو مبنی بر اجرای قانون اساسی مشروطه تحت الشعاع قرار گرفت و بی اعتبار شد.

شاه با پی بردن به اینکه تسلط بر اوضاع را از دست می دهد، کوشید تا قاطعانه عمل کند. بنابراین، در شامگاه شانزدهم شهریور، کابینه را وادار کرد که در تهران و یازده شهر دیگر - کرج، قم، تبریز، مشهد، اصفهان، شیراز، آبادان، اهواز، قزوین، جهرم و کازرون - حکومت نظامی اعلام کند. بدین ترتیب، برای نخستین بار پس از سال ۱۳۴۲، در تهران حکومت نظامی اعلام شد. شاه برای نشان دادن اهمیت وجدی بودن حکومت نظامی، فرماندهی نظامی پایتخت را به اوئسی، که در جریان

1. "The Shah's Divided Land". *Times*, 18 September 1978.

قیام ۱۳۴۲ به «قصاب ایران» معروف شده بود، واگذار کرد. شاه، همچنین، همه تظاهرات خیابانی را ممنوع و حکم دستگیری سنجایی، بازرگان، فروهر، معینیان، لاهیجی، به‌آذین، متین دفتری و مقدم مراغه‌ای را صادر کرد.

درگیریهای اجتناب‌ناپذیر، صبح جمعه روز بعد، ۱۷ شهریور، روی داد. شدیدترین درگیریها در جنوب تهران که کارگران سنگربندی کرده بودند و به‌سوی کامیونهای ارتش کوکتل مولوتف پرتاب می‌کردند و در میدان ژاله، مرکز محله‌های بازاری‌نشین شرق تهران که در آن حدود پنج هزار نفر - اغلب دانشجو - به صورت نشسته تظاهرات می‌کردند، پدید آمد.^۱ در محله‌های پرجمعیت جنوبی، برای پراکنده کردن جمعیت از هلیکوپترهای جنگی استفاده شد. بنا به نوشته یک خبرنگار اروپایی، این هلیکوپترها «کوهی از اجساد متلاشی‌شده» برجای گذاشتند.^۲ در میدان ژاله (شهدا)، تانکها و کماندوها که تظاهرکنندگان را محاصره کرده بودند و نمی‌توانستند آنها را پراکنده سازند به آنها شلیک کردند. یک خبرنگار اروپایی می‌نویسد که این صحنه به جوخه آتش شبیه بود که در آن افراد مسلح به معترضان بی‌حرکت شلیک می‌کنند.^۳ در شب همان روز، مقامات نظامی شمار کشته‌شدگان را ۸۷ و شمار زخمی‌ها را ۲۰۵ نفر اعلام کردند. اما مخالفان شمار کشته‌ها را بیش از ۴۰۰۰ نفر اعلام کردند و مدعی شدند که تنها در میدان ژاله حدود ۵۰۰ نفر کشته شدند.

آمار درست هرچه باشد، ۱۷ شهریور که به جمعه سیاه معروف شد، تأثیر به‌سزایی گذاشت. با کشتار ۱۷ شهریور، دریایی از خون بین شاه و مردم پدید آمد. بنابراین، احساسات عمومی تحریک، نفرت مردم تشدید و جمعیت آتشی‌تر شد. همچنین، موقعیت میانه‌روهایی را که خواهان اجرای قانون اساسی مشروطه بودند و برای سازش با سلطنت می‌کوشیدند تضعیف کرد. به نوشته یک روزنامه‌نگار فرانسوی «بزرگترین قربانی جمعه سیاه، سیاست تعدیل و اصلاحات لیبرالی بود.»^۴

۱. برای آگاهی از حوادث میدان ژاله و سخنان شاهدان عینی، رک: ا. امین‌زاده، «۱۷ شهریور: روز شهادت»، اطلاعات، ۱۵ شهریور ۱۳۵۸؛ و «من شاهد جنایت ۱۷ شهریور بودم»، مردم، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸.

2. J. Gueyras, "Liberalization Is the Main Casualty", *The Guardian*, 17 September 1978.

3. Quoted *ibid.*

4. *Ibid.*

به بیان کوتاه، جمعه سیاه امکان اصلاحات تدریجی و آرام را از بین برد و راه حل ساده و روشن باقی گذاشت: یک انقلاب بنیادی یا یک ضدانقلاب نظامی.

می توان چهار علت عمده برای شکست سیاست یک ساله تعدیل نظارت‌های پلیسی برشمرد. نخست، سرکوب و خفقان پنجاه‌ساله، همه اتحادیه‌های کارگری آزاد، انجمن‌های حرفه‌ای مستقل و احزاب مخالف دارای سازمان‌های ریشه‌دار را کاملاً از بین برده بود. بدین ترتیب، هنگامی که شاه کوشید با رهبران مخالف غیرمذهبی میانه‌رو گفتگو کند پی برد که این رهبران پیروان شخصی و سازمان‌های سیاسی لازم را برای جلوگیری از شور و احساسات مردمی ندارند. خلاصه اینکه، توسعه‌نیافتگی حاد سیاسی مانع از آن شد که شاه بتواند در زمان اندکی روند رویدادها را دگرگون کند و به اصلاحات زیربنایی نهادی دست بزند. دوم، تغییر ناگهانی اوضاع، با رکود اقتصادی که عامل پیدایش شمار بسیاری از کارگران بیکار خشمگین بود، همزمان شد. آنها نه تنها از بیکاری، فقر و ناامنی اقتصادی بلکه از پانزده سال خلف وعده رژیم خشمگین بودند. به آنها نخست زمین، سپس دستمزد مناسب در بخش کشاورزی و سرانجام یک زندگی خوب در شهرهای رو به ترقی وعده داده شده بود. اما هیچ‌کدام از این وعده‌ها عملی نشده بود. پس شگفتی آور نبود که آنان به این نتیجه برسند که با سرنگون کردن رژیم چیزی از دست نمی‌دهند و به چیزهای زیادی خواهند رسید.

سوم، تظاهرات و راهپیمایی‌های پی‌درپی، صحنه سیاست را از اتاقهای برنامه‌ریزی و میزهای مذاکره به خیابانها و محله‌های فقیرنشین پرجمعیت کشاند و یک وضعیت دو قطبی پدید آورد. هر گلوله‌ای که شلیک می‌شد، هر تظاهرکننده‌ای که کشته می‌شد و هر کشتاری که صورت می‌گرفت، فرصت دست‌یابی به سازش از راه گفتگو را کاهش می‌داد. یک رهبر مذهبی در آبادان هم پس از آتش‌سوزی در سینما گفت که «اکثر مردم مخالف شاه هستند. او باید برود. این تنها چیزی است که مردم را راضی خواهد کرد.»^۱ دلیل آخر اینکه آیت‌الله خمینی به مبارزه علیه «یزید» زمان ادامه داد و هرگونه سازش با «شیطانی» که اسلام و ایران را به بیگانگان فروخته است و دست‌هایش به «خون بیگناهان آلوده شده»، رد کرد. او در اعلامیه شب عید فطر بیان می‌دارد که این وظیفه همه مسلمانان است که تا آخر در برابر رژیم بایستند،

1. W. Branigan, "Abadan Mood Turns Sharply against the Shah", *Washington Post*, 26 August 1978.

وعده‌های نادرست را رد کنند، بر نیروهای مسلح چیره شوند و تا اخراج این «ظالم غارتگر» از ایران به مبارزه ادامه دهند.^۱

جمعهٔ سیاه، رویدادهای بسیاری به دنبال داشت. بعد از ظهر روز ۱۷ شهریور، شریعتمداری به بازرگان و پنج تن از رهبران کمیتهٔ دفاع از آزادی و حقوق بشر پناه داد و با تأکید بر اینکه نظریات او با نظریات آیت‌الله خمینی تفاوتی ندارد، اعلام کرد که تا قانون اساسی کاملاً اجرا نشود به گفتگو با حکومت حتی فکر هم نخواهد کرد. شامگاه همان روز، انجمن قضاات اعلام کرد که حکومت نظامی غیرقانونی است زیرا به تصویب مجلس نرسیده است؛ علی‌امینی، که رابط میان دربار و مخالفان بود اعلام کرد که بدون کناره‌گیری شاه این بحران حل‌ناشدنی است؛ و رهبران جبههٔ ملی که از دستگیری گریخته بودند به خبرنگاران خارجی گفتند که این کشتارهای بی‌ملاحظهٔ مصالحه با رژیم را ناممکن ساخته است.^۲

در ۱۸ شهریور، حدود ۷۰۰ کارگر پالایشگاه تهران برای دستمزد بیشتر و اعتراض به برقراری حکومت نظامی اعتصاب کردند و در ۲۰ شهریور کارگران پالایشگاههای اصفهان، شیراز، تبریز و آبادان به این اعتصاب پیوستند. در ۲۲ شهریور، کارگران کارخانهٔ سیمان تهران دست از کار کشیده، دستمزد بیشتر، لغو حکومت نظامی و آزادی همهٔ زندانیان سیاسی را خواستار شدند. در ۲۷ شهریور، کارکنان بانک مرکزی نام ۱۷۷ نفر از افراد متشخص را منتشر کردند و مدعی شدند که این عده به تازگی بیش از ۲ میلیارد دلار از کشور خارج کرده‌اند. برپایهٔ این فهرست، شریف‌امامی، حدود ۳۱ میلیون دلار، تیمسار اویسی ۱۵ میلیون دلار، نمازی ۹ میلیون دلار، آموزگار ۵ میلیون دلار، تیمسار مقدم ۲ میلیون دلار، شهردار تهران ۶ میلیون دلار، وزیر بهداری ۷ میلیون دلار و مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران بیش از ۶۰ میلیون دلار از کشور خارج کرده بودند.

در اوایل مهرماه، شمار و گسترهٔ اعتصابات بیشتر شد. اواسط مهر، کارگران (یقه‌سپید و یقه‌آبی) که خواستار امتیازات سیاسی و اقتصادی بودند، نه تنها بیشتر پالایشگاهها بلکه اکثر حوزه‌های نفتی، مجتمع پتروشیمی بندر شاهپور، بانک ملی، معادن مس کرمان و چهل کارخانهٔ صنعتی بزرگ دیگر را به تعطیلی کشاندند. در نیمهٔ

۱. ر. خمینی، اعلامیهٔ عیدفطر، خبرنامه، شمارهٔ ویژه، ۲۰ (شهریور ۱۳۵۷)، صص ۱-۲.

2. Gucyras, "Liberalization is the Main Casualty".

دوم مهرماه، به‌ویژه پس از هجرت آیت‌الله خمینی از عراق به پاریس در ۱۴ مهر و ۲۴ مهر - چهلمین روز جمعه سیاه - که خونریزیهای بیشتری در شهرهای اصلی رخ داد، موج اعتصابات نیرومندتر و شدیدتر شد. اواخر مهر، به‌دنبال اعتصابات پی‌درپی، تقریباً همه مراکز بازار، دانشگاهها، دبیرستانها، تأسیسات نفتی، بانکها، وزارت‌خانه‌های دولتی، ادارات پست، راه‌آهن، روزنامه‌ها، گمرک و بندرها، پروازهای داخلی، ایستگاههای رادیو و تلویزیون، بیمارستانهای دولتی، کارخانه‌های کاغذ و دخانیات، بافندگی و دیگر کارخانه‌های بزرگ تعطیل شد. در واقع، طبقه کارگر و طبقه متوسط دست به دست هم داده بودند تا اعتصاب عمومی گسترده و بی‌سابقه‌ای به‌راه اندازند. همچنین، امکان پایان بحران بسیار بعید به‌نظر می‌رسید، زیرا اعتصابیون - به‌ویژه ۵۰۰۰ کارمند بانک، ۳۰،۰۰۰ کارگر صنعت نفت و ۱۰۰،۰۰۰ کارمند دولت - خواسته‌های سیاسی بیشتر و مهمتری مانند انحلال ساواک، لغو حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی، بازگشت امام‌خمینی و پایان دادن به حکومت استبدادی را به درخواستهای اقتصادی خود از جمله دستمزدهای بیشتر و مزایای شغلی بهتر، افزوده بودند. بنابراین، شاه اکنون نه‌تنها با یک اعتصاب عمومی بلکه یک اعتصاب عمومی سیاسی نیز روبه‌رو بود.

درحالی‌که اعتصابها اقتصاد کشور را فلج کرده بود، تظاهرات و راهپیماییها نیز با سرایت از شهرهای بزرگ به شهرهای کوچکتری مانند ساری، اراک، قزوین، آمل و سنندج همچنان ادامه داشت. در اواسط آبان، به‌دنبال تیراندازی نیروهای مسلح به سوی گروهی از دانشجویان مشغول پایین آوردن مجسمه شاه که در دانشگاه تهران نصب شده بود، ناآرامیهای خیابانی باز هم شدت یافت. صبح روز بعد، دانشجویانی که برای تشییع پیکر سی‌تن از دوستان دانشجوی خود گرد آمده بودند به خیابانها رفتند و با فریاد «مرگ بر شاه» و حمله به بانکها، هتلها و دفاتر خطوط هوایی خارجی و به آتش‌کشیدن یکی از بخشهای سفارت انگلیس پس از خارج کردن کارکنان آن بخش، ناآرامیهای گسترده‌ای پدید آوردند. خبرنگاران خارجی این روز را با عنوان «روزی که تهران در آتش سوخت» توصیف کردند.

شاه در برابر این بحران رو به گسترش مردد شد و تصمیمهای ضد و نقیضی گرفت. از یک‌سو، می‌خواست با اقداماتی مشابه کشتار جمعه سیاه، مخالفان را بترساند. بنابراین، در شهرهای دیگر نیز حکومت نظامی برقرار کرد، به ارتش دستور

داد تا دفاتر روزنامه‌های مهم را اشغال کنند، رهبران جبهه ملی را دستگیر کرد و به دولت عراق فشار آورد تا آیت‌الله خمینی را زیر نظر بگیرد و سپس اخراج کند. همچنین، پس از ناآرامیهای اواسط آبان‌ماه، شریف‌امامی را برکنار و غلامرضا ازهاری فرمانده گارد سلطنتی را به نخست‌وزیری تعیین و شش پست وزارت را به چند افسر عالی‌رتبه نظامی واگذار کرد. وزیر جدید کار، ارتشبد غلامعلی اویسی، بی‌درنگ در خوزستان حکومت نظامی برقرار ساخت، اعضای کمیته اعتصاب منتخب کارگران پالایشگاه را دستگیر نمود و تهدید کرد که کارگرانی که بر سر کارهای خود بازنگردند اخراج خواهند شد.

از سوی دیگر، شاه برگ زیتون صلحی به مخالفان نشان داد. بنابراین، ۱۱۲۶ تن از زندانیان سیاسی از جمله آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری و هشت توده‌ای را که از سال ۱۳۳۴ در زندان بودند عفو کرد؛ سانسور مطبوعات را لغو کرد و مقامات نظامی را از دفاتر روزنامه‌ها برداشت؛ ۱۳۲ تن از دولتمردان پیشین، از جمله هویدا و نصیری را بازداشت نمود؛ بیشتر استانداران را از کار برکنار کرد؛ کمیسیونی برای بازرسی داراییهای بنیاد پهلوی تشکیل داد؛ و حزب رستاخیز را منحل کرد. برخلاف انتظار، انحلال حزبی که این همه نارضایتی پدید آورده بود، تقریباً مورد توجه مردم قرار نگرفت. افزون بر اینها، شاه قراردادهای تسلیحاتی به ارزش ۴ میلیارد دلار را لغو کرد؛ مالیات کارمندان کم‌درآمد را بخشید؛ و بیشتر درخواستهای اقتصادی کارمندان دولت و کارگران صنعتی را پذیرفت. همچنین، شهبانو فرح را به زیارت کربلا فرستاد؛ اعلام کرد که همه تبعیدیان خارج از کشور از جمله آیت‌الله خمینی می‌توانند به کشور بازگردند؛ و از تلویزیون سراسری گفت که «پیام انقلاب» مردم را شنیده است، به‌زودی انتخابات آزاد برگزار خواهد کرد و «اشتباهات گذشته» را جبران خواهد نمود.^۱ با توجه به این تردیدها و تصمیم‌گیریهای ضد و نقیض، برخیها به این نتیجه رسیدند که شاه به نوعی بیماری عصبی و روانی دچار شده بود. گروه دیگر مدعی بودند که او از واقعیات کاملاً به‌دور بود، زیرا نمی‌توانست به خودش بقبولاند که روزنامه‌ها را بخواند؛ روزنامه‌هایی که دیگر فقط به عنوان ساده «شاه» بسنده می‌کردند. شمار دیگری هم معتقد بودند که او نمی‌توانست با قاطعیت تصمیم بگیرد

1. *New York Times*, 7 November 1978.

زیرا واشینگتن یک روز از تعهدش به حقوق بشر سخن می‌گفت و روز بعد بر ضرورت ثبات تأکید می‌کرد و اهمیت روابط ویژه آمریکا را با شاه مجدداً یادآوری می‌کرد.^۱

هنگامی که مخالفان شاخهٔ زیتون شاه را رد کردند، رفتار شاه تردیدآمیزتر و نامعقول‌تر شد. شریعتمداری اعلام کرد که چون شاه حکومت نظامی اعلام کرده و کابینهٔ نظامی تشکیل داده است، گفتگو با او غیرممکن است. آیت‌الله خمینی از پاریس پیام فرستاد که اگر شاه واقعاً «صدای انقلاب» مردم را شنیده است باید بی‌درنگ استعفا دهد و در برابر دادگاه اسلامی قرار گیرد. او، همچنین، اعلام کرد که جایی برای مصالحه و سازش وجود ندارد، هرکس به این حکومت ملحق شود به اسلام خیانت کرده است و مردم هم باید تا هنگامی که این «سلطنت منقور» را به زباله‌دان تاریخ نیفکنده‌اند، از پای ننشینند. هنگامی که روزنامه‌نگاران اروپایی از آیت‌الله خمینی پرسیدند چه چیز جایگزین سلطنت خواهد شد، وی برای نخستین بار واژهٔ جمهوری اسلامی را به جای پاسخ همیشگی خود، حکومت اسلامی به کار برد.^۲ روشن بود که او می‌کوشید به زبان مخالفان غیرمذهبی به ویژه اعضای نهضت آزادی، جبههٔ ملی و سازمانهای دانشجویی مختلف که به محض ورودش به پاریس در اطراف وی گرد آمده بودند، سخن بگوید.

در اوایل آبان، سنجایی و بازرگان توانستند تهران را به قصد دیدار با آیت‌الله خمینی ترک کنند. سنجایی در دیدار با آیت‌الله خمینی، به نمایندگی از سوی جبههٔ ملی گفت که «سلطنت کنونی قانون اساسی و شریعت را رعایت نمی‌کند، زیرا مستبد، فاسد و ناتوان از پایداری در برابر فشارهای خارجی است و همواره قانون اساسی را نقض می‌کند.»^۳ وی همچنین برگزاری یک همه‌پرسی برای ایجاد یک

۱. وقتی بعدها آشکار شد که شاه سرطان داشته است، برخی از مفسران بدین نتیجه رسیدند که ناتوانی از تصمیم‌گیریهای قاطع در سال ۱۳۵۷ نتیجهٔ تأثیرات سوء مصرف داروهای ضدسرطان بود. اما همچنانکه رویدادهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ نشان داد، شاه هنگامی می‌توانست قاطعانه تصمیم بگیرد که بر ارتش خود و ایالات متحده اتکای کامل داشته باشد و هنگامی که این دو عامل وجود نداشت، او با تردید عمل کرد و نمودهایی از «نامنی روانی» را بروز می‌داد.

۲. برای آگاهی از اعلامیه‌ها و بیانیه‌های آبان و آذرماه ۱۳۵۷ امام خمینی، رک: خبرنامه، شمارهٔ ویژه، (آبان ۱۳۵۷)، صص ۱-۸۷.

۳. ک. سنجایی، «اعلامیه»، خبرنامه، شمارهٔ ویژه ۲۳ (آبان ۱۳۵۷)، ص ۱.

«حکومت ملی مبتنی بر اصول اسلام، دموکراسی و حاکمیت ملی» را خواستار شد. بازرگان نیز به نمایندگی از نهضت آزادی گفت که «تظاهرات مردمی سال گذشته نشان داد که مردم پیرو آیت‌الله خمینی هستند و می‌خواهند این سلطنت جای خود را به نظام اسلامی بدهد.»^۱ بدین ترتیب، جبهه ملی غیرمذهبی و نهضت آزادی با استفاده از واژه‌های اندکی متفاوت، علناً از آیت‌الله خمینی پشتیبانی کردند. در واقع، با سفر تاریخی سنجابی و بازرگان به پاریس پیوند نیروهای سکولار-مذهبی احیا شد، پیوندی که پیروزی انقلاب مشروطه را هم ممکن ساخته بود.

با استحکام پیوند و ائتلاف رهبران مخالف، راهپیماییها و اعتصابات شدت و گسترش یافت. در ۲۱ آبان، بازاریان، دانشگاهیان و کارکنان وزارتخانه‌هایی که چندی پیش آغاز به کار کرده بودند، باز هم در اعتراض به دستگیری سنجابی پس از بازگشت به کشور، دست به اعتصاب زدند و تا پیروزی انقلاب دست از اعتصاب برنداشتند. در ۲۴ آبان، در نواحی کردنشین به ویژه مهاباد، کرمانشاه و سنندج درگیریهای خشونت‌باری روی داد. در ۲۵ آبان، کارگران صنعت نفت به سرکار خود بازگشتند ولی اعلام کردند که فقط به میزان لازم برای مصرف داخلی و کسب درآمد خارجی برای خرید نیازمندیهای ضروری، تولید خواهند کرد. یکی از کارگران پالایشگاه در این باره گفت که ضرورتی برای تولید بیشتر وجود ندارد زیرا درآمد آن «به جیب علی‌بابا و چهل دزد معروف» می‌رود.^۲ در هفته اول آذرماه، در بیش از پنجاه شهر از جمله شهرهایی مانند بندرعباس و اردکان که تا آن‌ها هنگام نسبتاً آرام بودند، تظاهرات خشونت‌آمیزی روی داد.

اما تظاهرات بسیار خشونت‌آمیزتر در ماه محرم روی داد. از هزاری پیش از فرارسیدن این ماه، هشدار داد که دشمنان خارجی طراح این ناآرامیها هستند و گفت که مقامات حکومت نظامی مقررات منع رفت و آمد شبانه را کاملاً اجرا می‌کنند و اجازه برگزاری هیچ‌گونه تظاهراتی را نخواهند داد. شریعتمداری پاسخ داد که مردم برای انجام مراسم سوگواری به اجازه حکومت نیازی ندارند. طالقانی از مردم خواست تا شب‌هنگام به پشت‌بام بروند فریاد «الله اکبر» سردهند. جبهه ملی و

۱. م. بزرگان، «اعلامیه»، همانجا.

2. Y. Ibrahim, "Despite Army's Presence Iranian Oil Town Is Challenging the Shah", *New York Times*, 19 November 1978.

نهضت آزادی نیز از مردم خواستند تا در روز نخست و پایانی سوگواری به یک اعتصاب عمومی دست بزنند. آیت‌الله خمینی هم به مردم سفارش کرد که تا پیروزی خون بر شمشیر و اسلام بر پهلوی‌های «کافر» شهدای بیشتری تقدیم کنند. وی، همچنین، مردم را تشویق کرد که سربازان را با خود همراه کنند و به روحانیون نیز سفارش کرد تا به روستاها بروند و دهقانان را به این باور برسانند که «اسلام با زمین‌داران بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ مخالف است».^۱

سه روز نخست ماه محرم با درگیری و خشونت سپری شد. در تهران صدها هزار نفر به پشت‌بامها رفته فریاد «الله اکبر» سردادند و هزاران کفن‌پوش هم مقررات منع رفت و آمد شبانه را زیر پا گذاشتند و به خیابانها ریختند. برپایه برآورد یک منبع، در این درگیریها هفتصد نفر کشته شدند. در قزوین، ۱۳۵ نفر زیر تانکها ماندند و جان خود را از دست دادند. در مشهد، به مردمی که ممنوعیت تظاهرات را زیر پا گذاشته و در برابر منزل یک روحانی محلی گرد آمده بودند، تیراندازی شد. در این تیراندازی وحشیانه، حدود دویست نفر که بیشتر دانش‌آموز دبیرستانی بودند کشته شدند. در شهرهای دیگر نیز چنین حوادثی روی داد.

رژیم، از ترس اینکه در روزهای تاسوعا و عاشورا اوضاع وخیم‌تر شود، عقب‌نشینی کرد و کوشید تا همانند شب عید فطر با مخالفان سازش کند. بنابراین، سنجایی، فروهر و ۴۷۰ زندانی سیاسی دیگر را آزاد کرد، اجازه داد تا در همه شهرها مراسم سوگواری برگزار شود و پذیرفت که ارتش و نیروهای پلیس را دور از خیابانهای اصلی مستقر کند. در مقابل، رهبران مخالف نیز وعده دادند تا پیروانشان را مراقبت کنند، راهپیمایها را خودشان رهبری نمایند، از مسیرهای تعیین شده عبور کنند و از حمله مستقیم به شاه خودداری کنند. هرچند تظاهرات در شهرهای اصفهان، همدان، مشهد، اراک و تبریز تا حدودی به خشونت گرایید، راهپیمایهای گسترده در شهرهای دیگر به آرامی برگزار شد. مهمتر اینکه، برای نخستین بار، جمعیت زیادی از دهقانان روستاهای همجوار در راهپیمایهای شهری شرکت کردند. راهپیمایی روز تاسوعا در تهران که طالقانی و سنجایی اداره‌اش می‌کردند با حضور بیش از نیم میلیون نفر برگزار شد. راهپیمایی عظیم‌تر روز عاشورا را که باز هم توسط

۱. ر. خمینی، «اعلامیه ماه محرم»، خبرنامه، شماره ویژه ۲۴، (۷ آذر ۱۳۵۷)، صص ۱-۴.

طالقانی و سنجابی رهبری می‌شد و نزدیک به دو میلیون نفر در آن شرکت داشتند، هشت ساعت به طول انجامید. گرچه مخالفان، به سردادن شصت شعار مختلف - که برضد شاه نبود - مجاز بودند، مسؤلان راهپیمایی در جلوگیری از به تظاهرات پیوستن گروه‌های تندرو مانند فدایی، مجاهدین، توده و فداییان منشعب طرفدار توده - که پلاکاردهایی با شعار «مرگ بر شاه»، «این شاه آمریکایی اعدام باید گردد» و «مردم را مسلح کنید» حمل می‌کردند ناتوان بودند. در میدان شهید (آزادی) که راهپیمایی به پایان می‌رسید، قطعنامه‌ای به تأیید مردم رسید که در آن بر رهبری آیت‌الله خمینی صحنه گذاشته شده، سرنگونی سلطنت، برقراری حکومت اسلامی، بازگشت همه تبعیدیان، حمایت از اقلیتهای دینی، احیای کشاورزی و اعطای «عدالت اجتماعی» به توده‌های محروم خواسته شده بود.^۱ روزنامه واشنگتن پست نوشت که «این راهپیمایی منظم و سازمان‌یافته، به ادعای مخالفان رژیم راجع به برقراری حکومت جدید، وزن و اعتبار شایان توجهی بخشید.» نیویورک تایمز نوشت که راهپیمایی روز تاسوعا و عاشورا یک درس مهم داشت: «حکومت نمی‌تواند نظم و قانون را حفظ کند. تنها چاره کار آن است که خود را کنار بکشد و به رهبران مذهبی اجازه دهد تا زمام امور را به دست گیرند. در حال مخالفان ثابت کردند که اکنون دولت دیگری هم وجود دارد.» همچنین، روزنامه کریستین ساینس مانیتور در گزارش خود می‌نویسد که «توده عظیم مردم با صدایی رساتر از هر گلوله و بمبی در سراسر پایتخت این پیام را اعلام کردند که: شاه باید برود.»^۲

سه عامل باعث شد که در دو هفته پس از عاشورا موقعیت شاه باز هم بدتر شود. یکم، مخالفان با تظاهرات، اعتصاب و حتی تصرف ادارات و کارخانه‌ها، همه چیز را به هم ریختند. در روزهای پایانی آذر، خشونت‌های خیابانی که در آنها دسته‌های جوانان - بیشتر از محلات پرجمعیت پایین شهری - به سنگربندی، استهزای ارتشیان و پرتاب کوکتل مولوتف به سوی کامیونهای دولتی می‌پرداختند، عادی شده بود. در پنجم دی ماه، به دنبال یک رشته اعتصابات عمومی دیگر، اقتصاد کشور

۱. «قطعنامه راهپیمایی روز عاشورا در تهران»، خبرنگار، شماره ویژه ۲۶ (۲۵ آذر ۱۳۵۷)، صص ۱-۲.
 2. J. Randall, "In Iran, a Throng Votes No", *Washington Post*, 12 December 1978;
 R. Apple, "Reading Iran's Next Chapter", *New York Times*, 13 December 1978;
 T. Allway, "Iran Demonstrates", *Christian Science Monitor*, 12 December 1978.

فلج شد و کمیته‌های اعتصاب بیشتر کارخانه‌های بزرگ، وزارتخانه‌ها و مراکز ارتباطی را در دست گرفتند. در بخش صنعت نفت نیز از هنگامی که اکثر کارگران پالایشگاهها ترجیح دادند به جای ادامه تولید زیر نظر مقامات حکومت نظامی دست از کار بکشند، صدور نفت متوقف شد. یکی از کارگران پالایشگاه در این باره می‌گوید که ما تنها هنگامی نفت صادر خواهیم کرد که نخست شاه و نظامیان عالی‌رتبه او را صادر کرده باشیم.^۱ مهمتر اینکه، سازمانهای چریکی که با آزاد شدن اعضایشان از زندان جان تازه‌ای گرفته بودند، به چند عملیات مسلحانه از جمله کشتن مدیرعامل یک شرکت نفتی آمریکایی، انفجار دو نیروگاه برق و بمب‌گذاری در سفارت آمریکا و دفاتر شرکت گرومان در اصفهان دست زدند. این حملات موجب شد که بیشتر آمریکاییان ایران را ترک کنند.

دومین عامل تضعیف‌کننده شاه این بود که سربازان و افسران وظیفه به هیچ‌روی نمی‌خواستند هموطنان کارگر، دانشجو، مغازه‌دار، دستفروش و ساکن محله‌های فقیر و پرجمعیت خودشان را هدف گلوله قرار دهند. نیویورک تایمز می‌نویسد که ارتش تصمیم گرفته بود در ماه محرم عقب‌نشینی کند زیرا صدها سرباز در قم و مشهد فرار کرده بودند و دیگر سربازان نیز تهدید می‌کردند که «از دستورهای رهبران مذهبی پیروی خواهند کرد نه فرمان‌های افسران خود.» به نوشته روزنامه واشنگتن پست یک هفته پس از عاشورا، در قم، نظامیان به تظاهرکنندگان تیراندازی نکردند، در تبریز پانصد سرباز و دوازده تانک به مخالفان پیوستند و سه گارد سلطنتی، سالن غذاخوری افسران را به گلوله بستند و یکی از سلطنت‌طلبان ناشناس را کشتند.^۲ همچنین، نوید روزنامه زیرزمینی طرفدار حزب توده در گزارش خود می‌نویسد که در بیشتر شهرها سربازان به تظاهرکنندگان می‌پیوندند و سربازان پادگانهای همدان، کرمانشاه و شهرهای دیگر، پنهانی به مردم اسلحه می‌دهند.^۳ یکی از افسران عالی‌رتبه بعدها به یک خبرنگار خارجی می‌گوید که افسران به هیچ‌روی

1. *Iran Times*, 12 January 1979.

2. R. Apple, «Shah's Army Is showing Stresses», *New York Times*, 19 December 1978; W. Branigin, «Army Subordination Reported in Iran», *Washington Post*, 19 December 1978.

۳. نقل از «گام به گام بدسوی انقلاب ایران» مردم، ۲۳ بهمن ۱۳۵۸.

نمی توانستند به سربازان اعتماد نمایند و ناچار بودند بیشتر خودشان به تظاهرکنندگان تیراندازی کنند.^۱

عامل سوم تضعیف‌کننده رژیم، بی‌اعتمادشدن واشینگتن نسبت به شاه بود. تا آبان‌ماه، حکومت کارتر از تلاش شاه برای حفظ قدرت آشکارا پشتیبانی می‌کرد. مثلاً، کارتر، چند روز پس از جمعه سیاه با ارسال نامه‌ای پشتیبانی آمریکا را از شاه یادآوری کرد. اما سپس از جرج بال، معاون پیشین وزارت خارجه و لیبرال منتقد شاه، خواست تا گزارشی درباره بحران ایران برای کاخ سفید تهیه کند. همچنان‌که انتظار می‌رفت بال در گزارش خود نوشت که شاه در قدرت باقی نخواهد ماند مگر اینکه قدرت خود را به سرعت تعدیل کند و از حضور نظامیان در حکومت بکاهد.^۲ حتی هشدار جدی‌تر از این هم توسط دولت فرانسه که برخلاف سیا (CIA) سرویس اطلاعاتی کارآمدی در ایران داشت، به واشینگتن فرستاده شد. در گزارش دولت فرانسه آمده بود که امکان بقای شاه وجود ندارد و غرب می‌تواند با آیت‌الله خمینی کنار بیاید زیرا وی به شدت ضد کمونیست و به‌ویژه ضد شوروی است. آیت‌الله خمینی نیز در این هنگام سرگرم مبارزه‌ای تبلیغاتی علیه نیروهای چپ بود. وی مدعی بود که حزب توده با شاه همکاری می‌کند، مارکسیست‌ها را متهم می‌کرد که می‌خواهند از پشت به مسلمانان خنجر بزنند و روسها را ابرقدرتی حریص می‌دانست.^۳ وی، همچنین، می‌گفت که پس از سرنگونی شاه ایران همچنان نفت مورد نیاز غرب را تأمین خواهد کرد، با شرق هم‌پیمان نخواهد شد و مایل خواهد بود تا روابطی دوستانه با ایالات متحده برقرار کند.^۴

شاه در واکنش به این دیدگاه جدید واشینگتن، در اوایل دی‌ماه با سنجابی و دیگر رهبران جبهه ملی گفتگو کرد. اما این گفتگوها که در پرده ابهام باقی ماند

1. R. Apple, "A Lull in the Battle For Iran", *New York Times*, 3 February 1979.

2. R. Burts, «U. S. Pressing Shah to Compromise», *New York Times*, 16 December 1978; S. Armstrong, «The Fall of the Shah», *Washington Post*, 25–30 October 1980.

3. *Iran Times*, 20 October 1978; *Washington Post*, 2 January 1979; *Iran Times*, 2 February 1979.

4. *Washington Post*, 2 and 18 January 1979.

شکست خورد، زیرا احتمالاً سنجابی از ریاست بر یک دولت آشتی ملی بدون توافق شاه در کناره‌گیری از سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح، ترک کشور، و اقامت در خارج از کشور تا تعیین تکلیف سلطنت از طریق همه‌پرسی ملی خودداری کرد. سنجابی، سیاستمدار کهنه‌کاری که چگونگی بهره‌گیری شاه از ارتش را برای شکست قوام، مصدق و امینی به یاد داشت، حاضر به پذیرش مصالحه‌ای که براساس آن ارتش در دست خانواده سلطنتی باشد، نبود. زیرا رهبران جبهه ملی تجارب تلخ مهر ۱۳۲۵، مرداد ۱۳۳۲ و خرداد ۱۳۴۲ را فراموش نکرده بودند. بدین ترتیب، پیروزیهای پیشین شاه اکنون به سرنگونی همیشگی وی کمک می‌کرد. هرچند اعضای کهنه‌کار جناح مخالف بر پایه تجارب خود بی‌گدار به آب نزدند، بختیار یکی از رهبران جوان و کم‌تجربه جبهه ملی که از روحانیون بیشتر می‌ترسید تا از ارتش، پیشنهاد کرد که اگر شاه به خارج از کشور سفر کند و قول دهد که از این به بعد سلطنت نماید نه حکومت و چهارده‌تن از نظامیان سرسخت از جمله اویسی را تبعید کند، ریاست یک دولت غیرنظامی را برعهده خواهد گرفت. شاه بی‌درنگ پیشنهاد را پذیرفت و در ۹ دی‌ماه بختیار را به نخست‌وزیری تعیین کرد.

سرنگونی شاه (دی — بهمن ۱۳۵۷)

بختیار پس از رسیدن به نخست‌وزیری به اقداماتی دست زد تا مخالفان را راضی نماید. وی در حالی که تصویری از مصدق در پشت سر خود داشت، در تلویزیون سراسری ظاهر شد، از سالهای فعالیتش در جبهه ملی سخن گفت، اعلام کرد که شاه به زودی برای گذراندن تعطیلات کشور را ترک خواهد کرد و قول داد حکومت نظامی را لغو و انتخاباتی کاملاً آزاد برگزار کند. وی، طی هفته بعد، چند قرارداد تسلیحاتی به ارزش ۷ میلیارد دلار را لغو، فروش نفت به آفریقای جنوبی و اسرائیل را متوقف و اعلام کرد که ایران از سازمان سنتو خارج شده است و دیگر ژاندارم خلیج فارس نخواهد بود. او، همچنین، برخی وزرای پیشین را دستگیر و زندانیان سیاسی بیشتری را آزاد کرد؛ وعده داد ساواک را منحل کند؛ داراییهای بنیاد پهلوی را ضبط کرد؛ و اعلام کرد که آیت‌الله خمینی، «گاندی ایران»، می‌تواند به کشور بازگردد. اما آیت‌الله خمینی با عقاید اسلامی استوار خود و آشنایی کامل با اوضاع هند تحت تأثیر این‌گونه تمجیدها قرار نگرفت. سرانجام بختیار شورای سلطنت را تشکیل داد تا

وظایف قانونی شاه را انجام دهد در حالی که شاه هم برای «استراحت» درازمدت به اروپا رفت. بختیار ضمن انجام این اقدامات، پی‌درپی هشدار می‌داد که اگر مخالفان در برابر کوششهای وی برای برقراری حکومت مشروطه مانع ایجاد کنند، ارتش از الگوی شیلی پیروی می‌کند و دیکتاتوری نظامی خشن و سرکوبگری به وجود خواهد آورد.

رهبران مخالف به شیوه‌های گوناگونی در برابر این‌گونه اقدامات آشتی‌جویانه بختیار واکنش نشان دادند. از یک‌سو، شریعتمداری و رهبران مذهبی میانه‌روتر اعلام کردند که از نخست‌وزیر جدید پشتیبانی می‌کنند و اگر تلاشهای او شکست بخورد، کشور گرفتار هرج و مرج شدید خواهد شد. از سوی دیگر، سنجابی و فروهر ضمن اخراج بختیار از جبهه ملی اعلام کردند که بدون کناره‌گیری شاه صلحی در بین نخواهد بود. آیت‌الله خمینی نیز با فراخواندن مردم به اعتصاب و تظاهرات بیشتر اعلام کرد که هر دولت منصوب شاه غیرقانونی است و پیروی از بختیار همانند پیروی از ارباب او - شیطان - است.

آشکار بود که این درخواست و واکنش تند آیت‌الله خمینی و جبهه ملی، اعتبار راست‌گرایان را در میان توده مردم بسیار کاهش داد. پس از یک فترت کوتاه، در اوایل دی، اعتصابات دوباره از سر گرفته شد که نتیجه آنها کمبود مواد غذایی و سوختی و فلج شدن اکثر وزارتخانه‌ها، بازارها، دانشگاهها، دبیرستانها، تأسیسات نفتی و حمل و نقل بود. ادامه آتش‌سوزیها و درگیریهای خیابانی، روحیه ارتش را ضعیف‌تر کرد و فرار از پادگانها را شدت بخشید. مهمتر اینکه، توده‌های پرشمار مردم نه تنها علیه شاه بلکه علیه بختیار نیز همچنان به تظاهرات ادامه دادند. در ۱۵ دی، صدها هزار نفر در شهرهای بزرگ راهپیمایی کردند و خواستار برکناری بختیار شدند. در ۱۸ دی، باز هم توده‌های پرشماری، از جمله حدود نیم میلیون نفر در مشهد، برای گرامی‌داشت قربانیان ماه گذشته مراسم ختم و سوگواری برپا کردند. در ۲۳ دی‌ماه، حدود دو میلیون نفر در سی شهر - از جمله تبریز، زادگاه شریعتمداری - راهپیمایی کردند و خواستار بازگشت آیت‌الله خمینی، برکناری شاه و استعفای بختیار شدند. در ۲۶ دی که شاه تهران را به مقصد قاهره ترک کرد، صدها هزار نفر به خیابانها ریختند تا این رویداد تاریخی را جشن بگیرند و خواستار انحلال سلطنت شوند. در ۲۹ دی که آیت‌الله خمینی خواهان برگزاری «همه‌پرسی» خیابانی برای تعیین تکلیف سلطنت و

دولت بختیار شد، تنها در تهران بیش از یک میلیون نفر به خیابانها ریختند. در ۷ و ۸ بهمن ماه، در جریان اعتراض به بسته شدن فرودگاه برای جلوگیری از آمدن آیت الله خمینی، بیست و هشت نفر در تهران کشته شدند. در ۱۲ بهمن، بیش از سه میلیون نفر برای استقبال از بازگشت پیروزمندان آیت الله خمینی به خیابانها ریختند. اکنون آیت الله خمینی، پیامبر و استراتژیست انقلاب به خانه بازگشته بود تا انقلاب خود را شخصاً فرماندهی کند.

هنگامی که آیت الله خمینی برای در دست گرفتن انقلاب خود به کشور بازگشت، رژیم پهلوی سرنگون شده بود. سه ستونی که دولت بر آن استوار بود و در آن هنگام مستحکم به نظر می رسید، اکنون بر اثر شانزده ماه درگیریهای خیابانی، شش ماه راهپیمایی توده ای و پنج ماه اعتصاب فلج کننده، کاملاً ویران شده بود. نیروهای مسلح، علی رغم پر شمار بودن و در اختیار داشتن سلاحهای پیچیده و مدرن، به دلیل حضور اجباری پی در پی در خیابانها و تیراندازی به سوی هموطنان بی سلاح خود که شعارهای مذهبی سر می دادند، روحیه خود را از دست داده بودند، آن نظام حمایتی گسترده اکنون دیگر نه یک دارایی سودآور بلکه عامل ناتوانی سیاسی بود. همچنین، آن دیوان سالاری حجیم و غول پیکر به هیچ روی کارکرد مناسبی نداشت: حزب رستاخیز دیگر از بین رفته بود؛ وزرای پیشین یا در خارج بودند و یا در زندان و وزرای وقت هم عملاً مانند بختیار از هرگونه اقدامی ناتوان بودند؛ و ادارات مرکزی و استانی نیز در نتیجه اعتصابات گسترده بخش خدمات، فلج شده بودند. در واقع، کارمندان با پیوستن به اعتصابات عمومی، منافع نهادی خود را در پشت احساسات و عقاید طبقاتی خود قرار دادند و ثابت کردند که خودشان را نه افراد قشری پای بند به ماشین دولتی بلکه اعضای طبقات متوسط ناراضی می دانند. بدین ترتیب، معترضان طبقه متوسط و طبقه کارگر دست به دست هم دادند تا رژیم پهلوی را با فروپاشاندن ارکان آن و نابودی بیشتر بنیادهای آن، متلاشی کنند.

به محض فروپاشی دولت، قدرت به دست کمیته ها افتاد. بیشتر این کمیته ها را به ویژه در استانهای مرکزی شیعه نشین و فارسی زبان، روحانیون محلی طرفدار آیت الله خمینی رهبری می کردند. مثلاً، در اصفهان روحانی نودساله ای به نام آیت الله خادمی که از سال ۱۳۲۸ به مخالفت با شاه برخاسته بود، کمیته ای تشکیل داد و در اواسط بهمن ماه بیشتر امور شهر را به دست گرفت. گروههای گوناگونی وی را در این

امر یاری می‌کردند: تجار ثروتمند بازار کمک مالی می‌کردند؛ مغازه‌داران خرده‌پا کالاهای مورد نیاز فقرا را به قیمت‌های پایین‌تری تأمین می‌کردند؛ برخی روحانیون مواد سوختی و غذایی افراد نیازمند را از طریق مساجد توزیع می‌کردند؛ روحانیون دیگری هم با گردآوری نزدیک به یک هزار مرد جوان، اغلب از محله‌های پرجمعیت فقیرنشین، نیروی مسلحی تشکیل دادند که بعدها به پاسداران معروف شد؛ آموزگاران با رهبری یک استاد جوان، انجمن آموزگاران را تأسیس کردند و نیروی مشابهی متشکل از ۳۵۰ داوطلب مسلح تشکیل دادند؛ هواداران انقلاب در ارتش، به‌ویژه همافران در بین مردم اسلحه پخش کردند؛ گروه‌های داوطلب مذهبی که معمولاً مراسم سوگواری ماه محرم را سازمان می‌دادند، اکنون مسئول انتظامات تظاهرات سیاسی بودند؛ و اصناف بازار و بیشتر کمیته‌های اعتصاب که در کارخانه‌های بزرگ تشکیل شده بودند، فعالیت‌های خود را با کمیته شهر هماهنگ می‌کردند. در واقع، این کمیته بر شهر حاکم بود زیرا مواد غذایی پخش می‌کرد، قیمت‌ها را تعیین می‌نمود، مجری قوانین راهنمایی رانندگی بود و مهمتر از همه اینکه دادگاه‌های شرع را احیا می‌کرد تا مجری نظم و قانون باشند.

درحالی که کمیته‌های مستقر در شهرهای مرکزی را روحانیون طرفدار آیت‌الله خمینی اداره می‌کردند، وضعیت استان‌های دیگر پیچیده‌تر بود. در آذربایجان، بیشتر کمیته‌ها به وسیله روحانیونی اداره می‌شد که هرچند آشکارا طرفدار آیت‌الله خمینی بودند، در واقع از شریعتمداری پشتیبانی می‌کردند. در کردستان، قدرت محلی در دست شوراهای شهر بود که از روشنفکران حزب دموکرات کردستان و روحانیون پیرو شیخ عزالدین حسینی، شخصیت مذهبی سرشناس مهاباد، تشکیل می‌شدند. در مناطق ترکمن، روحانیون سنی و روشنفکران انجمن فرهنگی سیاسی خلق ترکمن - که نوپا بود - نهادهای محلی تشکیل دادند و دهقانان را به مصادره و تصرف زمینهای خانواده سلطنتی تشویق کردند. در نواحی بلوچ‌نشین نیز روحانیون سنی و دبیران تحصیلکرده دانشگاه که حزب وحدت اسلامی را ایجاد کرده بودند، کمیته‌ها را اداره می‌کردند. در نواحی عرب‌نشین خوزستان هم قدرت به دست سازمان فرهنگی، سیاسی و قبیله‌ای خلق عرب و روحانیون محلی افتاد. این روحانیون هرچند اغلب شیعه بودند، بیشتر آیت‌الله شبیر خاقانی را پیشوا و راهنمای دینی خودشان می‌دانستند تا آیت‌الله خمینی را. مهمتر اینکه، بیشتر این سازمان‌های

قومی نه جمهوری اسلامی صرف بلکه جمهوری دموکراتیک اسلامی می خواستند و در اندیشه گرفتن تضمینهایی برای استانها، جمعیت غیرشیعه و اقلیتهای زبانی بودند.

آیت الله خمینی، پس از بازگشت به تهران گفت که تا کناره گیری بختیار تظاهرات ادامه خواهد داشت. وی بازرگان را مأمور تشکیل دولت موقت کرد؛ در نزدیکی میدان ژاله (شهدا) کمیته ای برپا کرد تا فعالیتهای بیشتر کمیته های محلی را هماهنگ و کمیته های غیرقابل اعتماد را منحل سازد؛ و مهمتر اینکه، یک شورای انقلاب مخفی تعیین کرد تا مستقیماً با رؤسای ستاد ارتش گفتگو کند. حدود یک سال بعد آشکار شد که اعضای اصلی این شورای انقلاب عبارت بودند از بنی صدر - مشاور اصلی آیت الله خمینی از هنگام اقامتش در پاریس - بازرگان، یزدی و قطب زاده - سه تن از سخنگویان متنفذ نهضت آزادی؛ و آیت الله بهشتی، آیت الله مطهری، حجة الاسلام رفسنجانی و حجة الاسلام باهنر - چهارتن از شاگردان پیشین آیت الله خمینی در قم.^۱

درحالی که شورای انقلاب با رؤسای ستاد ارتش پنهانی گفتگو می کرد، سازمانهای چریکی و حزب توده، تیر خلاص رژیم را شلیک کردند.^۲ حادثه سرنوشت ساز در عصر جمعه بیستم بهمن، که گارد شاهنشاهی کوشید تا شورش تکنیسینها و همافران نیروی هوایی پایگاه نظامی نزدیکی میدان ژاله را سرکوب کند، آغاز شد. با شروع درگیری، سازمانهای چریکی برای کمک به همافران محاصره شده هجوم آوردند و پس از شش ساعت درگیری شدید، گارد شاهنشاهی را پس راندند. آنها با توزیع سلاح در بین مردم و ایجاد سنگرهای خیابانی، همچنان که لوموند می نویسد، مناطق اطراف میدان ژاله را به «کمون پاریس»^۳ دیگری تبدیل کردند.^۴

۱. م. باهنر، «گزارش شورای انقلاب»، اطلاعات، ۲۳ شهریور ۱۳۵۸.

۲. حزب توده که مدت ۳۷ سال با ماجراجوییهای مسلحانه مخالفت کرده بود در اواخر دی ماه ۱۳۵۷ سیاست خود را تغییر داد. کمیته مرکزی با تشکیل گردهمایی فوق العاده در اروپای شرقی، کراپنوی. رهبر جناح چپ حزب را به دبیرکلی تعیین کرد و با این استدلال که شرایط عینی انقلاب فراهم شده است، از اعضای حزب خواست تا برای قیام مسلحانه آماده شوند. رک: سرمقاله مردم، ۶ (بهمن ۱۳۵۷)، ۱.

۳. کمون پاریس. اصطلاحی در تاریخ فرانسه که به حکومت شورایی ۷۲ روزه شهر پاریس در سال ۱۸۷۱ میلادی که پس از سقوط ناپلئون سوم تشکیل شد، اطلاق می شود. - م.

4. P. Balta and D. Pouchin, "L'Action decisive des groupes de guerilla", *Le Monde*,

صبح روز بعد، چریکها و شورشیان نیروی هوایی، کامیونهای پر از سلاح را به دانشگاه تهران بردند و به کمک صدها داوطلب مسلح مشتاق، آن روز را با انجام حملات پیروزمندانه به ثمر مرکز پلیس و مهمترین کارخانه اسلحه سازی شهر، سپری کردند. در پایان روز، شهر پر از سلاح شده بود. یکی از روزنامه های تهران می نویسد که «به هزاران تن از مردم، از کودک ده ساله تا پیرمرد هفتادساله اسلحه داده بودند.» همچنین به نوشته خبرنگار نیویورک تایمز، «برای نخستین بار از آغاز این بحران سیاسی که یک سال پیش بود، هزاران شهروند با سلاحهای خودکار و انواع سلاحهای دیگر در خیابانها به چشم می خوردند.»^۱

روز بعد، یکشنبه ۲۲ بهمن، درگیریها به اوج خود رسید. چهار سازمان چریکی اصلی، حزب توده و ارتشیان فراری با کمک هزاران داوطلب مسلح بیشتر انبارهای مهمات، پادگانهای گارد شاهنشاهی، زندان اوین - محل بدآوازه بازجویی ساواک - دانشکده افسری و پادگانهای اصلی ارتش را که بدون نگهبان بودند، به تصرف درآوردند. ساعت ۲ بعدازظهر، رئیس ستاد کل ارتش اعلام کرد که در مبارزه میان بختیار و شورای انقلاب ارتش بی طرف است. ساعت ۶ بعدازظهر رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است، صدای حقیقی ایران، صدای انقلاب». بدین ترتیب، این دو روز درگیری شدید، انقلاب اسلامی را تکمیل و سلطنت ۲۵۰۰ ساله را کاملاً نابود کرد.

13 February 1979.

۱. کیهان، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷،

Y. Ibrahim, "Scores Dead in Iran", *New York Times*, 11 February 1979.

نتیجه گیری

اینها می‌گویند منطق این است که قداست خود را حفظ کنید و کاری به حکومت نداشته باشید. این آدمی که می‌گوید «بگذار روحانیت قداست خودش را حفظ بکند، منطقش این است که امیرالمؤمنین (ع) هم قداست نداشت، برای اینکه در وقت خودش در امور حکومتی و اینها دخالت می‌کرد. پس معلوم می‌شود، تو نمی‌خواهی قداست ما حفظ شود، تو یک شیطنتی می‌کنی که اینها را کنار بزنی و اربابها بیایند سراغت.

بخشی از سخنان امام خمینی
در دیدار با نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشجویان
اطلاعات، شنبه، ۳۱ شهریور ۱۳۵۸

در سده بیستم دو انقلاب مهم (انقلاب مشروطه ۱۲۸۵-۸۸ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷) در ایران روی داده است. انقلاب نخست، شاهد پیروزی هرچند کوتاه روشنفکران مدرن بود؛ روشنفکرانی که از ایدئولوژیهای غربی ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم الهام می‌گرفتند، قانون اساسی کاملاً غیردینی مدون کردند و به نوسازی جامعه خود مطابق جوامع اروپایی معاصر امیدوار بودند. اما با انقلاب دوم، علمای سنتی به میدان آمدند؛ علمایی که از «دوران طلایی» اسلام الهام می‌گرفتند، پیروزی خود را با طرح و تدوین یک قانون اساسی کاملاً دینی تضمین نمودند، محاکم شرع را جایگزین دادگاههای موجود کردند و مفاهیم غربی همچون دموکراسی را مفاهیمی الحادی دانستند و مورد انتقاد قرار دادند. در واقع، در تاریخ معاصر جهان، انقلاب اسلامی پدیده بی‌همتایی است، زیرا نه یک گروه

صبح روز بعد، چریکها و شورشیان نیروی هوایی، کامیونهای پر از سلاح را به دانشگاه تهران بردند و به کمک صدها داوطلب مسلح مشتاق، آن روز را با انجام حملات پیروزمندانه به ثمر مرکز پلیس و مهمترین کارخانه اسلحه‌سازی شهر، سپری کردند. در پایان روز، شهر پر از سلاح شده بود. یکی از روزنامه‌های تهران می‌نویسد که «به هزاران تن از مردم، از کودک ده‌ساله تا پیرمرد هفتادساله اسلحه داده بودند.» همچنین به نوشته خبرنگار نیویورک تایمز، «برای نخستین بار از آغاز این بحران سیاسی که یک‌سال پیش بود، هزاران شهروند با سلاحهای خودکار و انواع سلاحهای دیگر در خیابانها به چشم می‌خوردند.»^۱

روز بعد، یکشنبه ۲۲ بهمن، درگیریها به اوج خود رسید. چهار سازمان چریکی اصلی، حزب توده و ارتشیان فراری با کمک هزاران داوطلب مسلح بیشتر انبارهای مهمات، پادگانهای گارد شاهنشاهی، زندان اوین - محل بدآوازه بازجویی ساواک - دانشکده افسری و پادگانهای اصلی ارتش را که بدون نگهبان بودند، به تصرف درآوردند. ساعت ۲ بعدازظهر، رئیس ستاد کل ارتش اعلام کرد که در مبارزه میان بختیار و شورای انقلاب ارتش بی طرف است. ساعت ۶ بعدازظهر رادیو اعلام کرد: «اینجا تهران است، صدای حقیقی ایران، صدای انقلاب». بدین ترتیب، این دو روز درگیری شدید، انقلاب اسلامی را تکمیل و سلطنت ۲۵۰۰ ساله را کاملاً نابود کرد.

13 February 1979.

۱. کیهان، ۲۲ بهمن ۱۳۵۷.

Y. Ibrahim, "Scores Dead in Iran", *New York Times*, 11 February 1979.

نتیجه گیری

اینها می‌گویند منطق این است که قداست خود را حفظ کنید و کاری به حکومت نداشته باشید. این آدمی که می‌گوید «بگذار روحانیت قداست خودش را حفظ بکند، منطقتش این است که امیرالمؤمنین (ع) هم قداست نداشت، برای اینکه در وقت خودش در امور حکومتی و اینها دخالت می‌کرد. پس معلوم می‌شود، تو نمی‌خواهی قداست ما حفظ شود، تو یک شیطنتی می‌کنی که اینها را کنار بزنی و اربابها بیایند سراغت.

بخشی از سخنان امام خمینی

در دیدار با نمایندگان انجمنهای اسلامی دانشجویان

اطلاعات، شنبه، ۳۱ شهریور ۱۳۵۸

در سده بیستم دو انقلاب مهم (انقلاب مشروطه ۱۲۸۵-۸۸ و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷) در ایران روی داده است. انقلاب نخست، شاهد پیروزی هرچند کوتاه روشنفکران مدرن بود؛ روشنفکرانی که از ایدئولوژیهای غربی ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم الهام می‌گرفتند، قانون اساسی کاملاً غیردینی مدون کردند و به نوسازی جامعه خود مطابق جوامع اروپایی معاصر امیدوار بودند. اما با انقلاب دوم، علمای سنتی به میدان آمدند؛ علمایی که از «دوران طلایی» اسلام الهام می‌گرفتند، پیروزی خود را با طرح و تدوین یک قانون اساسی کاملاً دینی تضمین نمودند، محاکم شرع را جایگزین دادگاههای موجود کردند و مفاهیم غربی همچون دموکراسی را مفاهیمی الحادی دانستند و مورد انتقاد قرار دادند. در واقع، در تاریخ معاصر جهان، انقلاب اسلامی پدیده بی‌همتایی است، زیرا نه یک گروه

اجتماعی جدید مجهز به احزاب سیاسی و ایدئولوژیهای غیردینی بلکه روحانیون سنتی مجهز به منبر و مدعی حق الهی در نظارت بر عملکرد همه مقامات غیرروحانی، حتی عالی‌ترین نهاد متشکل از نمایندگان منتخب ملت، را به قدرت رساند.

تناقض نامبرده ناشی از این واقعیت است که ایران در سالهای میان انقلاب مشروطه و انقلاب اسلامی، دگرگونیهای اقتصادی-اجتماعی عمده‌ای را تجربه کرد. روند شهرنشینی و صنعتی شدن، گسترش نظامهای آموزشی و ارتباطی و ایجاد دولت دیوان‌سالار متمرکز، بهبود جایگاه و موقعیت طبقات جدید به‌ویژه طبقه روشنفکر و پرولتاریای صنعتی و کاهش شمار و اهمیت طبقات متوسط سنتی، به‌ویژه خرده بورژوازی بازار و نیروهای مذهبی متحد آن را به دنبال داشت. مهمتر اینکه، همان دگرگونیهای اجتماعی-اقتصادی از یک سو وابستگیهای پدیدارشی میان اربابان قدیمی و پیروانشان را تضعیف و از سوی دیگر آگاهی طبقاتی بخشهای جدید جمعیت - به‌ویژه طبقه روشنفکر و پرولتاریای شهری - را تقویت کرد. به بیان کوتاه، پیوندهای عمودی قبیله‌ای، طایفه‌ای، فرقه‌ای و منطقه‌ای کم‌کم به وابستگیهای افقی طبقاتی تبدیل شد.

تناقض یادشده، همچنین، با این واقعیت ارتباط پیدا می‌کرد که در سالهای ۳۲-۱۳۲۰ - تنها دوره طولانی در تاریخ معاصر ایران که در آن فضای باز سیاسی وجود داشت - نه روحانیون بلکه طبقه روشنفکر، دست‌اندرکار بسیج و سازماندهی توده‌ها علیه ساختار قدرت بود. برخلاف علما که حوزه نفوذ و پایگاه اجتماعی‌شان به بازار محدود می‌شد، سازمانهای غیرمذهبی - نخست حزب توده و سپس جبهه ملی - وارد صحنه مردمی شدند و طبقات ناراضی به‌ویژه مزدبگیران شهری و طبقه متوسط حقوق‌بگیر را با موفقیت بسیج کردند. در واقع، آنچه در سالهای ۳۲-۱۳۲۰ به توده‌های ناراضی الهام می‌بخشید، نه اسلام بلکه سوسیالیسم و ناسیونالیسم غیرمذهبی بود.

نقش مهمی که اسلام در انقلاب ۱۳۵۷ برعهده داشت، نه تنها تناقضی در تاریخ ایران به وجود می‌آورد بلکه در نگاه نخست به نظر می‌رسد که خط بطلانی بر این نظریه رایج می‌کشد که نوسازی به دین‌زدایی، و گسترش شهرنشینی به تقویت طبقات جدید و تضعیف طبقات سنتی می‌انجامد. بنابراین، پژوهش‌گر با دو پرسش

مرتبط روبه‌رو می‌شود: چگونه می‌توان این تناقض را تبیین کرد؟ و آیا انقلاب اسلامی این نظریهٔ مرسوم را که نوسازی لزوماً به غیردینی‌سازی جامعه می‌انجامد، رد می‌کند؟ این دو پرسش را می‌توان به گونهٔ دیگری مطرح کرد: چرا انقلاب ۱۳۵۷ که بیشتر محتوایی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی داشت، شکل ایدئولوژیکی کاملاً مذهبی به خود گرفت؟ و آیا عواملی که شکل اسلامی به انقلاب دادند زودگذرند یا پایدار؟

بدون در نظر گرفتن نقش تعیین‌کنندهٔ آیت‌الله خمینی، نمی‌توان به این پرسشها پاسخ داد. در واقع، آیت‌الله خمینی برای انقلاب اسلامی همان شخصیتی است که لنین برای انقلاب بلشویکی، مائو برای انقلاب چین و کاسترو برای انقلاب کوبا بود. دو عامل می‌تواند نقش تعیین‌کننده و محبوبیت گستردهٔ آیت‌الله خمینی را روشن کند. عامل نخست، شخصیت، به‌ویژه زندگی سادهٔ آیت‌الله خمینی و خودداری از سازش با آن «ظالم شیطان‌صفت» است. در کشوری که بیشتر سیاستمدارانش در آسایش و رفاه به‌سر می‌بردند، آیت‌الله خمینی زندگی ریاضت‌منشانه‌ای همچون صوفیان داشت و مانند تودهٔ مردم رفاه مادی چندانی نداشت. در جامعه‌ای که رهبران سیاسی آن هزار چهره، اهل زدوبند و خویشاوندپرستهای اصلاح‌ناپذیری بودند، آیت‌الله خمینی سرسختانه هرگونه سازش را، حتی هنگامی که لازم بود، رد می‌کرد؛ معتقد بود که حتی فرزندان خود را هم اعدام خواهد کرد اگر مستحق چنان مجازاتی باشند؛ و همچون «مردان خدا» که نه در جستجوی قدرت ظاهری بلکه در پی اقتدار معنوی هستند، عمل می‌کرد. همچنین، در دهه‌ای که به داشتن سیاستمدارانی بدگمان، سست‌عنصر، فاسد، بدبین و ناسازگار معروف بود وی همچون فردی درستکار، مبارز، پویا، ثابت‌قدم و مهمتر از همه فسادناپذیر پای به میدان گذاشت. خلاصه، او چونان رهبری انقلابی و فره‌مند هنگامی به صحنه آمد که چنین رهبرانی اندک‌شمار ولی بسیار مغتنم و مقتضی بودند.

دومین عامل تبیین‌کنندهٔ جایگاه برجستهٔ آیت‌الله خمینی، هوشیاری او به‌ویژه در رهبری طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی و اجتماعی است. او طی پانزده‌سالی که در تبعید بود از اظهارنظر عمومی به‌ویژه دادن اعلامیه دربارهٔ مسائلی که می‌توانست به رنجش و دوری بخشها و اقشار مختلف جناح مخالف منجر شود، محتاطانه خودداری کرد؛ مسائلی مانند اصلاحات ارضی، نقش روحانیون و برابری زن و مرد.

بنابراین، در انتقاد از رژیم بر مسائل و موضوعاتی انگشت می‌گذاشت که عامل نارضایتی همه جناحهای مخالف بود: امتیازات داده‌شده به غرب، پیوند پنهانی و غیرمستقیم با اسرائیل، هزینه‌های بیهوده تسلیحاتی، فساد رایج در میان بزرگان دولتی، رکود و نابسامانی در بخش کشاورزی، افزایش هزینه زندگی، کمبود مسکن و گسترش روزافزون حلبی‌آبادها، شکاف فزاینده میان فقرا و ثروتمندان، سرکوب روزنامه‌ها و احزاب سیاسی، ایجاد دولت دیوان‌سالار حجیم و زیرپا گذاشتن قانون اساسی. آیت‌الله خمینی، ضمن محکوم کردن رژیم قول می‌داد کشور را از تسلط بیگانه آزاد سازد؛ به همه احزاب سیاسی حتی احزاب «الحادی»، آزادی بدهد؛ حقوق همه اقلیت‌های دینی، جز بهائیان «ملحد» را تضمین کند؛ و عدالت اجتماعی را برای همگان به‌ویژه بازاریان، روشنفکران، دهقانان و مستضعفان - عبارتی که بیشتر از همه ذکر می‌شد - به ارمغان آورد. این وعده‌ها به‌ویژه موضوعات مردم‌باورانه و ضدامپریالیستی، نظر و پشتیبانی طیف گسترده‌ای از نیروهای سیاسی را جلب کرد؛ طیفی که هواداران آیت‌الله کاشانی و بازماندگان فدائیان اسلام در یک‌سوی آن، نهضت آزادی و جبهه ملی در وسط آن و حزب توده، مجاهدین و فدائیان مارکسیست در سوی دیگر آن قرار داشتند.

مهمتر اینکه، آیت‌الله خمینی با دفاع قدرتمندانه از انبوه نارضایتیهای عمومی، گروه‌های گوناگون اجتماعی را با خود همراه کرد؛ گروه‌هایی که او را رهایی بخشی که سالهای سال در انتظارش بودند، قلمداد می‌کردند. از دیدگاه خرده بورژوازی، وی نه تنها دشمن قسم‌خورده دیکتاتوری بلکه حافظ مالکیت خصوصی، ارزشهای سنتی و بازاریان به شدت تحت فشار بود. طبقه روشنفکر نیز تصور می‌کرد که وی با وجود روحانی بودنش، ناسیونالیست مبارز و سرسختی است که با رها کردن کشور از شر امپریالیسم خارجی و فاشیسم داخلی، رسالت مصدق را کامل خواهد کرد. به دیده کارگران شهری او یک رهبر مردمی علاقه‌مند به برقراری عدالت اجتماعی، توزیع مجدد ثروت و انتقال قدرت از ثروتمندان به فقرا بود. به نظر توده‌های روستایی، او مردی بود که می‌خواست آنان را از نعمت زمین، آب، برق، راه، مدرسه و درمانگاه - همان چیزهایی که انقلاب سفید نتوانسته بود تأمین کند - برخوردار نماید. از دیدگاه همه مردم نیز به نظر می‌رسید او می‌خواهد به روح انقلاب مشروطه عینیت بخشد و امید و آرزوهایی را که انقلاب پیشین به وجود آورده اما برآورده

نکرده بود، دوباره زنده کند.

البته ستون فقرات نهضت آیت‌الله خمینی را اعضای طبقه متوسط سنتی به‌ویژه بازاریان و روحانیون تشکیل می‌دادند. آنها کاملاً به وی وفادار بودند، زیرا به‌زبان آنها سخن می‌گفت؛ به‌نظر می‌رسید همان فضایل موجود در حضرت علی (ع) - شجاعت، درستکاری، و هوشمندی سیاسی - را دارد؛ و تا حدی هم رژیم با اعلان جنگ علیه بازاریان و نهادهای دینی، مخالفان میانه‌رو و حتی روحانیون غیرسیاسی را به آغوش او انداخته بود. بنابراین، بازاریان و نهادهای دینی که تا آن هنگام تنها بخشهای مستقل از دولت بودند، امکانات مالی بسیار و یک شبکه سازمانی گسترده را در اختیار آیت‌الله خمینی قرار دادند. خلاصه آنکه، دولت در آستانه انقلاب همه گروههای «سیاسی» را برهم زده، و اعضای اصلی آنها را سرکوب کرد؛ اما هنوز بر بازار، مساجد و رعاظ و سخنرانان این مساجد مسلط نشده بود. پس شگفت‌آور نبود که بازار کانون اصلی انقلاب شد.

هرچند طبقه متوسط سنتی سازمان گسترده و فراگیری در اختیار مخالفان گذاشت، این طبقه متوسط جدید بود که مشعل انقلاب را برافروخت، از آن پشتیبانی کرد و ضربه‌های نهایی را وارد ساخت. حقوق‌دانان، قضات و روشنفکران با انتشار نامه‌های سرگشاده و تشکیل انجمنهای حقوق بشر، مبارزه را آغاز کردند. دانشجویان آغازگر تظاهرات خیابانی بودند. کارگران یقه‌سپید به‌ویژه کارکنان بانکها، کارمندان و کارکنان گمرک، اقتصاد کشور را فلج ساختند. همچنین، گروههای چریکی که اغلب دانشجو بودند، انقلاب را تکمیل کردند.

چرا طبقه متوسط جدید که در گذشته نسبت به روحانیت بسیار بدگمان بود حاضر شد از آیت‌الله خمینی پیروی کند؟ این کار سه دلیل داشت. یکم، شاه تا آذر ۱۳۵۷ با مخالفان غیرمذهبی از جمله جبهه ملی و نهضت آزادی گفتگو نکرد. ولی پس از آن تاریخ، جنبش انقلاب دیگر به سیل خروشان تبدیل شده بود که نه تنها شاه بلکه هر سیاستمدار حاضر به کنارآمدن با او را تهدید می‌کرد. دوم، آیت‌الله خمینی با بیانات خود نظر مثبت مخالفان غیرمذهبی را جلب و آنان را مطمئن ساخته بود که دین‌سالاری هرگز جانشین این خودکامگی و حکومت استبدادی نخواهد شد. مثلاً، روز پس از جمعه سیاه آیت‌الله خمینی هشدار داد که شاه

می‌خواهد نه تنها علما بلکه روشنفکران و سیاسیون درستکار را هم خرد کند.^۱ وی در آبان‌ماه، به روزنامه‌نگاران گفت که حکومت آینده «دموکراتیک» و اسلامی خواهد بود.^۲ وی، همچنین در این ماه از همه «سازمانها»^۳ کمک خواست و به مردم اطمینان داد که نه او و نه روحانیون طرفدارش قصد ندارند بر کشور «حکومت» کنند.^۴ آیت‌الله خمینی، در آذرماه نیز اعلام کرد که در یک جامعه اسلامی زنان هم مانند مردان حق رأی دارند و از حقوقی مساوی با مردان برخوردار خواهند بود.^۵ همچنین، در دی‌ماه ۱۳۵۷، اظهار داشت که قانون اساسی جمهوری اسلامی را «یک مجلس مؤسسان که انتخابات آن به شکلی آزاد برگزار خواهد شد»، تدوین می‌کند.^۶ بنابراین شگفتی‌آور نبود که روشنفکران آگاه از تاریخ انقلاب مشروطه، آیت‌الله خمینی را نه یک شیخ فضل‌الله دیگر - که آیت‌الله خمینی به دلیل رد نظامهای حکومت غربی توسط شیخ فضل‌الله شیفته او بود - بلکه یک آیت‌الله طباطبایی یا بهبهانی «مترقی دیگری» - که آیت‌الله خمینی معتقد بود آنها را سیاستمداران غربی گمراه کرده بودند - بدانند.

دلیل سوم موفقیت آیت‌الله خمینی در بین طبقه متوسط جدید، محبوبیت شگفت‌انگیز شریعتی در بین روشنفکران جوان بود. گرچه در آثار شریعتی دیدگاههای ضد روحانیت فراوان بود، آیت‌الله خمینی توانست با تصدیق نظر منفی شریعتی نسبت به سلطنت؛ نپیوستن به همکاران روحانی خود در انتقاد از حسینیه ارشاد؛ انتقاد علنی از علمای غیرسیاسی و هوادار رژیم؛ تأکید بر موضوعاتی مانند انقلاب، ضدیت با امپریالیسم و پیام انقلابی محرم؛ و بهره‌گیری از عبارات «فانونیستی» مانند «مستضعفان وارثان زمین خواهند بود»، «کشور به یک انقلاب فرهنگی نیازمند است»، و «مردم، استثمارگران را به زباله‌دان تاریخ خواهند انداخت»، در اعلامیه‌های خود، طرفداران او را نیز جذب کند. در اواخر سال ۱۳۵۷، محبوبیت آیت‌الله خمینی در میان طرفداران شریعتی آنچنان بود که آنان - نه

۱. ر. خمینی، «اعلامیه»، خبرنامه، شماره ویژه ۲۱ (۱۸ شهریور ۱۳۵۷).

2. Committee to End U. S. Intervention in Iran, *Excerpts from Ayatallah Khomeini's interviews*, (Mountview, cal., 1978), p. 14.

3. Quoted in *Iran Times*, 24 November 1978.

4. Committee to End U. S. Intervention in Iran, *Excerpts*, p. 14-15.

5. *Ibid.*, p. 19.

۶. ر. خمینی، «اعلامیه»، خبرنامه، شماره ویژه ۲۷ (۲۷ دی ۱۳۵۷)، ص ۱.

روحانیون - لقب امام را رواج دادند. طرفداران شریعتی که از علائق مذهبی علما و دلفریبی‌های جامعه‌شناختی استاد و مرشد پیشین خود محروم بودند، اعتقاد داشتند که آیت‌الله خمینی نه یک آیت‌الله معمولی بلکه یک امام کاریزمایی است که انقلاب را به انجام می‌رساند و امت را به آن نظام توحیدی که سالها انتظارش را می‌کشیدند، رهنمون خواهد شد. پس از انقلاب مشروطه، علما اعتراض کردند که فریب روشنفکران را خورده‌اند، ولی پس از انقلاب اسلامی این روشنفکران بودند که چنین ادعایی داشتند.

اگر این دو طبقه متوسط نیروهای اصلی انقلاب را تشکیل می‌دادند، طبقه کارگر شهری افراد خط‌شکن بودند. کارگران صنعت نفت، دولت را به آستانه ورشکستگی کشاندند و کارگران بخش حمل و نقل و کارخانه‌ها چرخهای صنعت را از کار انداختند. همچنین، بیشتر جوانانی که جسورانه با نظامیان مبارزه می‌کردند، بیشتر شهدایی که در جریان کشتارهای گسترده جان خود را از دست دادند و توده‌هایی که استوار و سرسخت راهپیمایی می‌کردند، اهل حلبی‌آبادها و محله‌های فقیرنشین بودند.

کامیابی آیت‌الله خمینی در بسیج مزدبگیران شهری چند علت داشت. یکم، وعده او مبنی بر ایجاد عدالت اجتماعی، با ناتوانی رژیم در برآوردن انتظارات روزافزون مردم کاملاً مغایر بود. دوم، رژیم علی‌رغم بدگمان بودن به علمای عالی‌رتبه، از فعالیت روحانیون رده پایین در بین فقرای شهری، سازماندهی عزاداریها، تشییع جنازه‌ها، مراسم سوگواری و برپایی نماز جماعت جلوگیری نمی‌کرد. یکی از نمایندگان مجلس، در سال ۱۳۵۲، به یک روان‌شناس اجتماعی خارجی گفته بود که مراسم مذهبی به ویژه عزاداریهای ماه محرم از نظر سیاسی سودمند است. زیرا محرومان اجتماعی را از کمونیسیم منحرف و به مسیرهای بی‌ضرر هدایت می‌کند.^۱ بی‌گمان، همان نماینده در سال ۱۳۵۷ می‌بایست پی برده باشد که بخش نخست استدلال وی تا حدودی درست اما بخش دوم آن کاملاً نادرست است. البته استدلال فوق هر قدر درست باشد، این مسئله روشن است که این‌گونه شبکه‌های مذهبی واقع در مناطق فقیرنشین و پرجمعیت شهری، امکانات پخش سریع اخبار و اعلامیه‌ها و

1. M. Good «Social Hierarchy and Social Change in a provincial Iranian Town» (Ph. D dissertation, Harvard University, 1976), p. 231.

همچنین سازماندهی تظاهرات و توزیع مواد غذایی، سوخت و حتی پوشاک را برای روحانیون مخالف فراهم ساخت.

سوم، مذهب، احساس همبستگی گروهی و اجتماعی مورد نیاز جمعیت مناطق فقیرنشین و حلبی‌آبادها را فراهم کرد؛ همان احساسی که آنها پس از ترک روستاهای کاملاً همبسته و منسجم خود و وارد شدن به فضای بی‌هنجار حلبی‌آبادهای جدید بی‌در و پیکر از دست داده بودند. یک مردم‌شناس آمریکایی در اوایل دهه ۱۳۵۰، ضمن مقایسه یک روستای همبسته و منسجم با یک محله فقیرنشین یا حلبی‌آباد می‌نویسد که در شرایطی که روستاییان، مذهب را جدی نگرفته و حتی وعاظ میهمان را دست می‌انداختند. ساکنان این‌گونه محلات شهری - که همگی دهقانان تازه بی‌زمین شده بودند - مذهب را جانشین جوامع از دست‌رفته‌شان قلمداد می‌کردند، زندگی اجتماعی خود را با مساجد مربوط می‌ساختند و با اشتیاق به سخنان روحانیون محلی گوش می‌دادند.^۱ همان‌گونه که مراحل اولیه صنعتی شدن، زمینه رشد و گسترش جنبش متدیست^۲ را در انگلستان فراهم ساخت، هجوم ناگهانی و بدون برنامه به شهرها در دهه ۱۳۵۰ نیز پایگاه اجتماعی روحانیون ایران را تقویت کرد. بدین ترتیب، نوسازی موقعت یک گروه سنتی را بهبود بخشید.

چهارمین علت موفقیت آیت‌الله خمینی در بین طبقه کارگر شهری، خلأ حاصل از سرکوب شدن همه احزاب مخالف سکولار بود. در حالی که روحانیون می‌توانستند در بین فقرا فعالیت کنند، احزاب مخالف همواره از ایجاد هر نوع اتحادیه کارگری، باشگاه و سازمانهای محلی بازداشته می‌شدند. بیست و پنج سال سرکوب، مخالفان غیرمذهبی را کاملاً زمین‌گیر کرده بود. همچنین، برخلاف روحانیون که به زبان توده‌ها سخن می‌گفتند و آیت‌الله خمینی را پیرو راستین امام حسین (ع) که برای قربانی کردن خود و خانواده‌اش در راه این هدف مقدس آماده بود معرفی می‌کردند، طبقه روشنفکر رهبری‌کننده احزاب سیاسی از انجام چنین کارهایی ناتوان بودند، زیرا فقرای شهری آنان را کراواتی، دولتی و غرب‌زده می‌دانستند. حتی گاهی مردم

1. Goodell, "The Elementary Structures of Political life" (Ph. D. Dissertation, Columbia University, 1977). pp. 426-84.

۲. Methodism: جنبشی که در سده ۱۸ توسط John Wesley برای احیای کلیسای انگلستان در این کشور برپا شد. این جنبش به صورت کلیساهای متدیست جدید همچنان باقی مانده است. - م.

عادی و روحانیون، اصطلاح روشنفکر را به معنای نازپرورده به کار می‌بردند. بدین ترتیب، آگاهی طبقاتی فقرا رژیم را تضعیف کرد، اما ضرورتاً به نیرومندی طبقه روشنفکر نینجامید. از میان این احزاب غیرمذهبی گوناگون فعال در مراحل پایانی انقلاب، تنها حزب توده توانست در میان طبقه کارگر - به‌ویژه در بین کارگران کارخانه‌های نساجی اصفهان، تأسیسات نفتی خوزستان و مجتمع‌های صنعتی بزرگ تهران - نفوذ کند.

هرچند انقلاب اسلامی بیشتر یک انقلاب شهری بود، نباید پنداشت که آیت‌الله خمینی در بین توده‌های روستایی نفوذ نداشت. برعکس، همزمان با آغاز انقلاب و فرارسیدن محرم ۱۳۵۷، بیشتر روحانیون بنا بر درخواست آیت‌الله خمینی برای بسیج روستاییان به روستاها رفتند. جالب اینکه دگرگونیهای اجتماعی - اقتصادی سالهای گذشته - به‌ویژه دگرگونیهای ناشی از انقلاب سفید - انجام چنین وظیفه‌ای را برای روحانیون آسانتر کرده بود. زیرا این دگرگونیها، دهقانان و عشایر و ایلات را از نظارت سخت اربابان و رؤسای ایلات رها، روستاییان را مستقیماً با دولت رودررو، روابط بازرگانی روستاها با شهرها را بیشتر و نزدیکتر و روحانیون روستایی را از سخنگویان زمین‌داران بزرگ به متحدان خرده بورژوازی بازاری تبدیل کرده بود. در دوره پس از انقلاب مشروطه، قدرت و حوزه عملی روحانیون نه تنها از جانب روشنفکران شهری بلکه توسط بزرگان روستایی که می‌توانستند رعایا، اعضای ایل و طایفه و اطرافیان خودشان را همچون گله‌های گوسفند به محل‌های رأی‌گیری بیاورند، محدود شده بود. اما پس از انقلاب اسلامی، زمینه مناسبی برای فعالیت روحانیون وجود داشت، زیرا توسعه اقتصادی - اجتماعی اخیر، پیوندهای سنتی میان بزرگان و اطرافیان آنها، زمین‌داران و رعایای آنها و اعضای عادی و رؤسای قبایل را از میان برده بود. عجیب است که نوسازی بار دیگر علمای سنتی را تقویت کرده بود. به همین دلیل، در سال ۱۳۵۸، آیت‌الله خمینی اغلب در نواحی عقب‌مانده ترکمن صحرا، بلوچستان و کردستان با مشکلات عمده‌ای روبه‌رو شد؛ مناطقی که خانهای محلی، روحانیون سنتی و روشنفکران تندرو آنها می‌توانستند سازمانهای قومی ویژه خود را ایجاد کنند.

بنابراین، ترکیبی از نیروهای پایدار و گذرا روحانیون را به قدرت رساند. نیروهای پایدار عبارت بودند از فرهنگ شیعی توده‌های شهری، پیوندهای تاریخی میان بازار

و نهادهای دینی و دگرگونیهای اخیر اجتماعی - اقتصادی که رؤسای قدرتمند ایلات و قبایل، زمینداران بزرگ و سایر بزرگان روستایی را از میان برداشته بود. البته لازم به یادآوری است که همان فرهنگ مردمی در دهه ۱۳۲۰ نتوانست حزب توده را از بسیج طبقه کارگر شهری از جمله، مزدبگیران بازار بازدارد. همچنین، باید یادآوری کرد که هرچند ایران بار دیگر شاهد قدرت یابی رؤسای ایلات و قبایل و بزرگان روستایی - همچون سال ۱۲۸۸ - نخواهد بود، این امکان وجود دارد که در آینده گروههای غیر روحانی بتوانند تودههای روستایی را بسیج کند. گرچه نوسازی به بزرگان ایلات و قبایل و زمینداران بزرگ ضربه مرگباری زده است، مهار پایدار و همیشگی جمعیت ایلاتی و دهقانی توسط روحانیون را تضمین نکرده است.

آن عوامل گذرا و موقتی که قدرت یابی روحانیون را ممکن ساخت، عبارت بودند از شخصیت کاریزمایی آیت الله خمینی، نفرت شدید مردم از شاه و ناتوانیهای سازمانی احزاب غیرمذهبی که رژیم در طول حدود بیست و پنج سال بر آنها تحمیل کرده بود. غیرمحمتمل و بعید است که روحانیت، آیت الله خمینی دیگری عرضه کند. زیرا هرچند برخی از شاگردان او مانند خودش انقلابی هستند و برخی دیگر همانند وی هوشمندی سیاسی دارند، هیچکدام از آنها هردو توانایی را با هم ندارند تا چونان رهبر انقلابی موفق و وارد میدان شوند. همچنین، این احتمال نیز وجود ندارد که روحانیت، دشمن عمومی دیگری به منقوری شاه پیدا کند تا بتواند کل جمعیت را متحد کند - مگر در صورت هجوم یک دشمن خارجی و تهدید کشور. دلیل آخر اینکه، با جانگرفتن نیروهای غیرمذهبی و نفوذ آنها در بین طبقات ناراضی به ویژه طبقه روشنفکر، پرولتاریای شهری و طبقات پایین روستایی، روحانیون کم کم انحصار سازمانی خود را از دست خواهند داد. اما اینکه کدامیک از سازمانها، احزاب قدیمی تر از جمله حزب توده و جبهه ملی و یا اینکه سازمانهای نوپاتری مانند فدایی و مجاهدین، یا حتی عناصری از ارتش از هم پاشیده، خواهد توانست طبقات ناراضی را جذب کند، پرسشی است که پاسخ آن را آیندگان باید پیدا کنند.

کتابشناسی

این کتابشناسی، جامعترین کتابشناسی دربارهٔ ایران معاصر نیست، بلکه تنها گزیده‌ای از کتابهای فارسی و انگلیسی راجع به سیاست ایران معاصر است که در کتابخانه‌های معروف معتبر وجود دارد. برای آگاهی از کتابشناسی جامعتری در مورد مقالات و همچنین کتابهای فارسی، انگلیسی و دیگر زبانهای غربی، به بخش نخست این کتابشناسی نگاه کنید.

کتابنامه‌ها

الف — انگلیسی

- Behn, W. *The Iranian Opposition in Exile: An Annotated Bibliography*. Wiesbaden: Harrassowitz, 1979.
- Handley – Taylor, G. *Bibliography of Iran*. Chicago: St. James, 1969.
- Nawabi, Y. *A Bibliography of Iran*. Tehran: Iran Cultural foundation 1969. 2 vols.
- Pakdaman, N., and Abdolhamid, A. *Bibliographie française de civilization iranienne*. Tehran University Press, 1972–1974. 3 vols.
- Ravasani, S. *Sowjet Republic Gilan*. Berlin: Basis-Verlag, 1973.
- Sverchevskaja, A. *Bibliografia Irana*. Moscow: Navak, 1967.
- Much of the unpublished materials I have used from the British foreign Office can be found in London in the Public Record Office listed under the numbers from F. O. 371/Persia 1906/34–106 to F. O. 371/Persia 1948/34–68750. They can also be found in the India Office Library in

London filed under I/P and S/ 10, and L/P and S/12.

قرن نوزدهم

- Algar, H. *Religion and State in Iran, 1785–1906*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969.
- Bakhash, S. *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qajars*. London: Ithaca Press, 1978.
- Browne, E. *A Year amongst the Persian*. London: Black, 1893.
- Curzon, G. *Persia and the Persian Question*. London: Longmans, 1892. 2 vols.
- Entner, M. *Russo-Persian Commercial Relations, 1828-1914*. Gainesville: University of Florida Press, 1965.
- Fasa'i, H. *History of Persia under Qajar Rule*. Translated by H. Busse. New York: Columbia University Press, 1972.
- Issawi, C., ed. *The Economic History of Iran, 1800-1914*. Chicago: University of Chicago Press, 1971.
- Kazemzadeh, F. *Russia and Britain in Persia, 1864-1914*. New Haven: Yale University Press, 1968.
- Keddie, N. *Sayyid Jamal al-Din "al-Afghani"*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1972.
- Malcom, J. *History of Persia*. London: Murray, 1829. 2 vols.
- Sykes, P. *A History of Persia*: Macmillan, 1930.

انقلاب مشروطه

- Algar, H. *Mirza Malkum Khan*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1973.
- Browne, E. *The Persian Crisis of December, 1911*. London: Cambridge University Press, 1912.
- _____. *The Persian Revolution of 1905–1909*. London: Cambridge University Press, 1910.
- Great Britain. Parliament. *Correspondence Respecting the Affairs of Persia*. London: Government Printing Office, 1909. 2 vols.
- Hairi, A. *Shi'ism and constitutionalism in Iran*. Leiden: Brill, 1977.

Keddie, N. *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco protest of 1891–1892*. London: Cass, 1966.

McDaniel, R. *The Shuster Mission and the Persian Constitutional Revolution*. Minneapolis: Bibliotheca Islamica, 1974.

دوران معاصر

Akhavi, S. *Religion and Politics in Contemporary Iran*. Albany: State University of New York Press, 1980.

American University. *Iran: A Country Study*. Washington, D.C.: U.S. Government Printing Office, 1978.

Amirsadeghi, H., and Ferric, R., eds. *Twentieth-Century Iran*. London: Heinemann, 1977.

Arasteh, R. *Man and Society in Iran*. Leiden: Brill, 1963.

Arfa', H. *Under Five Shahs*. London: Murray, 1964.

Avery, P. *Modern Iran*. London: Benn, 1965.

Banani, A. *The Modernization of Iran, 1921–1941*. Stanford: Stanford University Press, 1961.

Bharier, J. *Economic Development of Iran, 1900–1970*. London: Oxford University Press, 1971.

Bill, J. *The Politics of Iran: Groups, Classes, and Modernization*. Columbus, Ohio: Merrill, 1972.

Binder, L. *Iran: Political Development in a Changing Society*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1962.

Chubin, S., and Zabih, S. *The Foreign Relations of Iran*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1974.

Cottam, R. *Nationalism in Iran*. Pittsburgh: University of Pittsburgh Press, 1964.

Eagleton, W. *The Kurdish Republic of 1946*. New York: Oxford University Press, 1963.

Elwell-Sutton, E. *A Guide to Iranian Area Study*. Ann Arbor: American Council of Learned Societies, 1952.

_____. *Persian Oil*. London: Lawrence and Wishart, 1955.

English, P. *City and Village in Iran*. Madison: University of Wisconsin Press, 1966.

- Fischer, M. *Iran: From Religious Dispute to Revolution*. Cambridge: Harvard University Press, 1980.
- Graham, R. *Iran: The Illusion of Power*. New York: St. Martin's, 1979.
- Great Britain. Cabinet. *Documents on British Foreign Policy 1919–1939*. London: Government Printing Office, 1963. Series I. vols 3 and 13.
- Halliday, F. *Iran: Dictatorship and Development*. New York: Penguin, 1979.
- Jacqz, J., ed. *Iran: Past, Present and Future*, New York: Aspen Institute, 1976.
- Kamshad, H. *Modern Persian Prose Literature*. Cambridge: Cambridge University Press, 1966.
- Lambton, A. *Landlord and Peasant in Persia*. London: Oxford University Press, 1953.
- _____. *The Persian Land Reform, 1962–1966*. Oxford: Clarendon, 1969.
- Lenczowski, G. *Iran Under the Pahlavis*. Stanford: Hoover Institute, 1978.
- _____. *Russia and the West in Iran, 1918–48*. Ithaca: Cornell University Press, 1949.
- Millspaugh, A. *The American Task in Persia*. New York: Century, 1925.
- _____. *Americans in Persia*. Washington, D.C.: Brookings Institution, 1946.
- Nirumand, B. *Iran: The New Imperialism in Action*. New York: Monthly Review, 1969.
- Oberling, P. *The Qashqa'i Nomads of Fars*. The Hague: Mouton, 1974.
- Ramazani, R. *The Foreign Policy of Iran, 1500–1941*. Charlottesville: University of Virginia Press, 1966.
- _____. *Iran's Foreign Policy 1941–1973*. Charlottesville: University of Virginia Press, 1975.
- Rubin, B. *Paved With Good Intentions*. New York: Oxford University Press, 1980.
- Saikal, A. *The Rise and Fall of the Shah*. Princeton: Princeton University Press, 1980.
- United States. Department of State. *Foreign Relation of the United States*. Washington, D. C.: Government Printing Office, (1958–1979). 1940 Vol. 3; 1941, Vol. 3; 1942, Vol. 4; 1943, Vol. 4; 1944, Vol. 5; 1945, Vol. 8; 1946, Vol. 7; 1947, Vol. 5; 1948, Vol. 5; 1949, Vol. 6.

Upton, J. *The History of Modern Iran: An Interpretation*. Cambridge: Harvard University Press, 1968.

Wilber, D. *Contemporary Iran*. New York: Praeger, 1963.

_____. *Riza Shah Pahlavi: The Resurrection and Reconstruction of Iran*. New York: Exposition Press, 1975.

Yar-shater, E., ed. *Iran Faces the Seventies*. New York: Praeger, 1971.

Zonis, M. *The Political Elite of Iran*. Princeton: Princeton University Press, 1971.

حزب توده

Zabih, S. *The Communist Movement in Iran*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1966.

کتابنامه تکمیلی

Behn, W. *Islamic Revolution or Revolutionary Islam in Iran: A Selected Bibliography*. Berlin: Druck Press, 1980.

Hooglund, E. *Reform and Revolution in Rural Iran*. Austin: University of Texas Press, forthcoming.

Katouzian, H. *The Political Economy of Modern Iran*. New York: New York University Press, 1981.

Kazemi, F. *Poverty and Revolution in Iran*. New York: New York University Press, 1980.

Keddie, N. *Iran: Religion, Politics and Society*. London: Cass, 1980.

_____, and Bonine, M. *Modern Iran: The Dialectics of Continuity and Change*. Albany: State University of New York Press, 1981.

_____. *Roots of Revolution: An Interpretive History of Modern Iran*. New Haven: Yale University Press, 1981.

Kedourie, E., and Haim, S. *Towards A Modern Iran*. London: Cass 1980.

Ledeer, M., and Lewis, W. *Debate: The American Failure in Iran*. New York: Random House, 1981.

Said, E. *Covering Islam*. New York: Pantheon, 1981.

ب- فارسی

- افشار، ا. فهرست مقالات فارسی. تهران: جیبی، ۱۳۵۰-۱۳۳۸، سه جلد.
 _____ . فهرستنامه کتابشناسی ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
 مشار، خ. ب. فهرست کتابهای چاپ فارسی. تهران: بنگاه ترجمه، ۱۳۵۰، سه جلد.

قرن نوزدهم

- آدمیت، ف. امیرکبیر و ایران. تهران: خوارزمی، ۱۳۴۸.
 _____ . و ناطق، ه. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار. تهران: آگاه، ۱۳۵۷.
 ارفع الدوله، م. ایران دیروز. تهران: وزارت آموزش، ۱۳۴۵.
 اشرف، ا. موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران. تهران: پیام، ۱۳۵۹.
 اعتمادالسلطنه، م. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶.
 جمالزاده، م. گنج شایگان. برلین: کاوه، ۱۳۳۵.
 شمیم، ع. ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: ابن سینا، ۱۳۴۳.
 صفائی، ا. اسناد سیاسی. تهران: شرق، ۱۳۴۶.
 _____ . نامه‌های تاریخی. تهران: سخن، ۱۳۴۸.
 فرمانفرمایان، ح. خاطرات امین الدوله. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱.
 قدسی، ح. کتاب خاطرات من یا تاریخ صدساله. تهران: ابوریحان، ۱۳۴۲، دو جلد.
 کسروی، ا. تاریخ پانصدساله خوزستان. تهران: پیام، ۱۳۲۹.
 مستوفی، ع. شرح زندگانی من. تهران: علمی، ۱۳۲۴، سه جلد.
 میرزا حسین خان. جغرافیای اصفهان. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲.
 ناطق، ه. از ماست که بر ماست. تهران: آگاه، ۱۳۴۷.
 نفیسی، س. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران: فروغی، ۱۳۳۵، دو جلد.

انقلاب مشروطه

- آدمیت، ف. فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران. تهران: سخن، ۱۳۴۰.
 _____ . فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران. تهران: پیام، ۱۳۵۴.

- _____ . ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران . تهران: پیام، ۱۳۵۵.
- امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان. تبریز: شفق، ۱۳۳۹، دو جلد.
باقر، ویجویه، م. بلوای تبریز، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
- تفرش - حسینی، روزنامه اخبار مشروطیت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۱.
جاوید، س. فداکاران فراموش شده. تهران: شرق، ۱۳۴۵.
- _____ . نهضت مشروطیت ایران. تهران: شرق، ۱۳۴۷.
- جویدت، ح. تاریخ فرقه دموکرات. تهران: درخشان، ۱۳۴۸.
- دولت آبادی، ی. حیات یحیی. تهران: ابن سینا، ۱۳۲۸، چهار جلد.
صفائی، ا. اسناد نویافته. تهران: سخن، ۱۳۴۹.
- _____ . رهبران مشروطیت. تهران: شرق، ۱۳۴۴.
- طاهرزاده - بهزاد، ک. قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران. تهران: اقبال، ۱۳۳۲.
- فتحی، ن. زندگینامه شهید شیخ الاسلام تبریزی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۳.
- فخرایی، ا. گیلان در جنبش مشروطیت. تهران: سپهر، ۱۳۵۶.
- فومنی، ا. تاریخ گیلان. تهران: فروغی، ۱۳۵۳.
- کرمانی، ا. مجدالاسلام. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۱.
- کرمانی، ا. ناظم الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان. تهران: فرهنگ، ۱۳۴۶، دو جلد.
- کسروی، ا. تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۰.
- مجتهدی، م. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. تهران: علمی، ۱۳۲۷.
- _____ . تاریخ زندگی تقی زاده. تهران: علمی، ۱۳۲۱.
- ملک زاده، م. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران: سقراط، ۱۳۲۸، پنج جلد.
- _____ . زندگی ملک المتکلمین. تهران: علمی، ۱۳۲۵.
- هروی خراسانی، م. تاریخ پیدایش مشروطیت ایران. تهران: بی نا، ۱۳۳۲.

دوران معاصر

- احتشامی، ا. بازیگران سیاسی. تهران: علمی، ۱۳۲۸.
- آذری، ع. قیام خیابانی. تهران: صفی علیشاه، ۱۳۲۹.
- _____ . قیام کلنل تقی خان پسیان در خراسان. تهران: تجدد، ۱۳۲۹.
- آرامش، ا. هفت سال در زندان آریامهر. تهران: ۱۳۵۸.

- ارسنجانی، ح. یادداشتهای سیاسی، تهران: آتش، ۱۳۳۵.
- آرین پور، ی. از صبا تا نیما. تهران: سپهر، ۱۳۵۴. دو جلد.
- اشرف، ا. شاخصهای اجتماعی ایران. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.
- آل احمد، ج. غربزدگی. تهران: بی نا، ۱۳۴۱.
- _____ . روشنفکران. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸.
- بامداد، م. تاریخ رجال ایران. تهران: بانک بازرگانی، ۱۳۴۷-۱۳۵۱. شش جلد.
- بهار، منک الشعرا. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران. تهران: رنگین، ۱۳۲۳.
- بهرامی، ع. خاطرات. تهران: مظاهری، ۱۳۴۵.
- تقی زاده، ح. مقالات. تهران: فرهنگ، ۱۳۲۲.
- حریری، ن. مصاحبه با تاریخ سازان ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- حکیم الهی، ح. زندگی آقای سیدضیاء. تهران: بی نا، ۱۳۲۳.
- خمینی، ر. کشف الاسرار. تهران: بی نا، بی تا.
- _____ . ولایت فقیه: حکومت اسلامی. بی نا، ۱۳۵۵.
- خواجه نوری، ا. بازیگران عصر پهلایی. تهران: زربخش، ۱۳۲۳.
- داودی، م. قوام السلطنه. تهران: بهاء، ۱۳۲۶.
- رائین، ا. فراموشخانه و فراماسونری در ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۷. سه جلد.
- رزم آرا، ع. جغرافیای نظامی ایران. تهران: بنگاه چاپ دولتی، ۱۳۲۳-۱۳۲۰. شانزده جلد.
- سازمان برنامه و بودجه. سالنامه آمار کشور. تهران: بنگاه چاپ دولتی، ۱۳۵۶.
- شایان، ا. مازندران: رجال معاصر. تهران: بی نا، ۱۳۲۷.
- شجیعی، ز. نمایندگان مجلس شورای ملی در بیست و یک دوره قانونگذاری. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
- شریعتی، ع. مجموعه آثار. تهران: حسینیه ارشاد، ۱۳۵۹-۱۳۵۸. هشت جلد.
- شفق، ر. خاطرات مجلس و دموکراسی چیست؟ تهران: شفق، ۱۳۳۴.
- شیفته، ن. رجال بدون ماسک. تهران: مظفر، ۱۳۳۱.
- فاتح، م. پنجاه سال نفت ایران. تهران: چهر، ۱۳۳۵.
- فرخ، م. خاطرات سیاسی فرخ. تهران: سهامی، ۱۳۴۸.
- فاروقی، ایران ضدشاه. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.
- قره خانی، م. سیاست دولت شوروی در ایران. تهران: مظاهری، ۱۳۲۶.

- کسروی، ا. تاریخ هجده ساله آذربایجان. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۶.
- _____ . زندگی من. تهران: پیام، ۱۳۲۵.
- کوهی کرمانی، ح. از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان. تهران: مظاهری، ۱۳۲۵. دو جلد.
- مجلس ملی. مذاکرات مجلس شورای ملی. تهران: مجلس، ۱۳۳۳-۱۲۸۸ مجلس اول تا مجلس هجدهم.
- محمود، م. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس. تهران: خودکار، ۱۳۳۲-۱۳۲۸. پنج جلد.
- مصاحب، غ. طبقه حاکمه ایران را بشناسید. تهران: چهر، ۱۳۲۴.
- مکی، ح. تاریخ بیست ساله ایران. تهران: مجلس. ۱۳۲۳-۱۳۲۴، سه جلد.
- ملکی، ا. تاریخچه جبهه ملی. تهران: تابان، ۱۳۳۳.
- هنرمند، م. پهلویسم: فلسفه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. تهران: گیلان، ۱۳۴۵.

حزب توده

- اکبری، ع. علل ضعف تاریخی بورژوازی ایران. تهران: تابش، ۱۳۵۸.
- ایوانف، م. تاریخ نوین ایران. استکهلم: توده، ۱۳۵۶.
- آوانسیان، ا. فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی. تهران: توده، ۱۳۲۵.
- _____ . اصول تشکیلاتی حزب. تهران: توده، ۱۳۲۲.
- اپریم، ا. چه باید کرد؟. تهران: بی نا، ۱۳۲۶.
- _____ . حزب توده ایران سر دوره. تهران: بی نا، ۱۳۲۶.
- بدون نام نویسنده. گذشته چراغ راه آینده است. پاریس: بی نا، ۱۳۴۵.
- _____ . حقایق گفتمنی. تهران: شعله ور، ۱۳۲۶.
- _____ . راه حزب توده ایران. تهران: ۱۳۲۶.
- _____ . طبقه کارگر چه می خواهد؟ حزب توده چه می گوید؟ تهران: بی نا، ۱۳۲۵.
- _____ . تحلیل از اوضاع حزب. تهران: شعله ور، ۱۳۲۶.
- _____ . تاریخچه نهضت دموکراتیک آذربایجان. رُم: بابک، ۱۳۵۷.
- پسیان، ن. مرگ بود بازگشت هم بود. تهران: بی نا، ۱۳۲۶.
- حزب توده. آخرین دفاعیه خسرو روزبه. بی جا: توده، ۱۳۴۹.
- _____ . کارنامه حزب توده ایران. بی جا: توده، ۱۳۵۴.
- _____ . کارنامه و اساسنامه حزب. بی جا: توده، ۱۳۳۹.

- _____ . درباره بیست و هشت مرداد. بی جا: توده، ۱۳۴۲.
- _____ . توده‌ایها در دادگاه نظامی. بی جا: توده، ۱۳۴۷.
- روزبه، خ. اطاعت کورکورانه. تهران: بی نا، ۱۳۲۵.
- صفری، ح. وضع کنونی اقتصادی ایران. استکهلم: توده، ۱۳۵۶.
- طبری، ا. جهانبینی‌ها و جنبشهای اجتماعی در ایران. استکهلم: توده، ۱۳۵۴-۱۳۵۸. سه جلد.
- علوی، ب. پنجاه و سه نفر. تهران: بی نا، ۱۳۲۳.
- _____ . ورق‌پاره‌های زندان. تهران: بی نا، ۱۳۲۱.
- علوی، ف. شکست احزاب سیاسی در انتخابات دوره چهاردهم. تهران: اقبال، ۱۳۲۵.
- عمیدی - نوری، ا. آذربایجان دمکرات. تهران: داد، ۱۳۲۵.
- فرمانداری نظامی تهران. کتاب سیاه. تهران: کیهان، ۱۳۳۵.
- _____ . سیر کمونیزم در ایران. تهران: کیهان، ۱۳۳۶.
- _____ . تحولات کمونیزم در ایران. تهران: کیهان، ۱۳۳۷.
- قاسمی، ا. حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ تهران: توده، ۱۳۲۳.
- _____ . جامعه را بشناسید. تهران: توده، ۱۳۲۷.
- _____ . قانون چیست؟ تهران: توده، ۱۳۲۲.
- کامبخش، ع. نظری به جنبش کارگری و کمونیستی در ایران. استکهلم: توده، ۱۳۵۴. دو جلد.
- کشاورز، ف. من متهم می‌کنم. تهران: رواق، ۱۳۵۸.
- کوهی کرمانی، ح. سوسیالیزم و ایران. تهران: آتش، ۱۳۳۱.
- کیانوری، ن. مبارزات طبقاتی. تهران: آذر، ۱۳۲۷.
- _____ . پرسش و پاسخ. تهران: توده، ۱۳۵۸.
- مانی، ش. تاریخچه نهضت کارگری در ایران. تهران: بی نا، ۱۳۲۵.
- مزدک. افسانه خلقی ایران. فلورانس: مزدک، ۱۳۴۸.
- _____ . اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال دموکرات و کمونیستی ایران. فلورانس: مزدک، ۱۳۵۷-۱۳۵۱. هفت جلد.
- _____ . کارنامه مه‌لذق و حزب توده. فلورانس: مزدک، ۱۳۵۸.
- ملکی، خ. حزب توده چه می‌گوید و چه می‌کند؟ تهران: شاهد، ۱۳۳۰.
- منتظم، ملت و ملیت. تهران: قیام، ۱۳۲۷.

- نامور، ر. رژیم ترور و اختناق. بی‌جا: توده، ۱۳۴۱.
_____. یادنامه شهیدان. بی‌جا: توده، ۱۳۴۳.
وزارت کشور. اقدامات غیرقانونی. تهران: وزارت کشور، ۱۳۲۶.
هشترودین، ر. مسئله ملیت. تهران: بی‌نا، ۱۳۲۴.
یاوری، درباره بعضی از مسائل حزب توده ایران. پاریس؛ بی‌نا، ۱۳۴۸.

کتابنامه تکمیلی

- بنی صدر، ا. صدمقاله. تهران: انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰.
حاج سید جوادی، علی اصغر. دفترهای انقلاب. تهران: جنبش، ۱۳۵۹.

نمایه

- ۱۹ بهمن ۶۰۲
آئین ۱۹۸
آبادان ۲۹۲، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۹۴، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۳
اعتصاب عمومی در ~ ۴۴۵؛ ~، سینما
رکس ۶۳۳؛ شورش در ~ ۳۹۰؛ کارخانه
تقطیر ~ ۴۴۴
آدمیت ۱۱۱
آدمیت، فریدون ۹۹، ۶۲۰
آدمیت، مجمع ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۲،
۱۱۶، ۱۳۰
آذربایجان ۲۶۹، ۳۵۸، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۸۸،
۴۹۲، ۵۰۲، ۵۶۰
آذربایجان ۶۸، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۴۴،
۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۵۸، ۳۷۶،
۳۸۷، ۳۸۹
~ خودمختار ۲۱۶؛ ~ غربی ۱۷۸؛
مسئله زبان در ~ ۲۱۵؛ نهضت‌های
جدایی طلبانه ~ ۲۵۹؛ انجمن ~ ۴۸۸
بحران ~ ۲۷۰؛ جمهوری دموکراتیک ~
۵۰۳؛ حزب دموکرات ~ ۳۷۰؛ حکومت
~ ۵۰۷؛ حکومت خودمختار ~ ۲۷۳
۳۰۵، ۳۰۳؛ حکومت ملی ~ ۲۸۳
دموکراتهای ~ ۱۴۳، ۳۷۷، ۳۷۸؛ دولت
- موقت ~ ۱۲۳؛ غائله ~ ۲۴۴، ۳۸۱
فراکسیون ~ ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۳
۲۴۷؛ قیام ~ ۴۷۷؛ کنگره ملی ~ ۴۹۳
~ و کردستان، تشویق جدایی طلبان ۳۹۱
~ و کردستان، حوادث ۴۲۵؛ ~ و
کردستان، قیام ۴۱۴
۲۱ آذر ۵۰۹
آذر، مهدی ۳۳۹
آذری یا زبان باستانی آذربایجان ۱۵۶
آذری، زبان ۲۴۳
آذری زبان، جمعیت ۴۷۳
آذری، عباس ۴۳۶
آذری / ها ۲۱، ۴۷۴، ۵۲۶
آراگون، لوئی ۴۲۲
آرام، احمد ۳۸۳، ۴۱۰
آرنولد، آرتور ۱۹
آریا، مراد ۵۳۱
آزاد ۱۱۱
آزاد، عبدالقدیر ۳۲۱، ۳۲۳
آزادستان ۱۴۳
آزادی، فراکسیون ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳،
۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۵،
۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰

- آژی ۳۵۶
 آسوری / آسوریان ۲۱، ۷۲، ۱۲۷، ۱۴۳، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۷۶
 آشتیانی، محمد ۵۹۷، ۵۹۸
 آغاچاری ۳۹۴، ۴۴۵، ۴۴۷، ۴۵۴
 آقامحمدخان ۴۷، ۴۸
 آل احمد، جلال ۳۸۳، ۴۱۰
 آموزگار، جمشید ۶۱۸، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۳۴، ۶۳۸
 آناکارینا ۴۲۸
 آنچه یک انقلابی باید بداند ۵۹۷
 آوانسیان، اردشیر ۱۶۳، ۱۷۴، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۹۱، ۴۱۹، ۴۲۸، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۸، ۵۵۷
 آوسلی، ویلیام ۵۳
 آهنگر ۳۶۸، ۳۸۶
 آهنین ← آوانسیان
 آیزنهاور، ژنرال ۳۴۳
 آینه ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۶۹، ۵۰۲
 ابراهیمزاده، رضا ۴۲۸
 ابریشم، صدور پیلۀ کرم ۲۲۰
 ابریشم، صنعت ۲۲۰
 ابزواتور ۴۱۲
 ابوذر: خداپرست سوسیالیست ۵۷۲
 ابوذر، گروه ۵۹۵
 اپریم، اسحاق ۳۷۹، ۳۸۳
 اتاقهای اصناف ۵۴۵
 اتحاد ۱۱۱
 اتحاد ملی، فراکسیون ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۵
 اتحادیه سندیکای کارگران ایران (اسکی) ۲۹۳
- ۲۹۴، ۳۰۰، ۳۰۲، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶
 اتحادیه کارگری، نخستین کنفرانس ۴۳۱
 اتحادیه‌ها
 آشپزها ۱۶۲؛ آموزگاران ۱۶۱، ۱۶۲، ۳۵۳، ۳۹۳، ۳۹۴؛ آموزگاران تهران ۳۵۵، ۳۶۴
 آموزگاران و کارکنان آموزش و پرورش ۴۰۶؛ باریان ۱۶۲؛ بافندگان فرش ۱۶۲؛ چاپخانه‌داران ۱۶۱؛ خدمتکاران ۱۶۲؛ خیاطان ۱۶۱، ۱۶۲، ۴۷۵؛ داروسازان ۱۶۱؛ دانشجویان ایرانی ۱۶۱؛ دهقانان آذربایجان ۴۰۸؛ دهقانان و کارگران ۴۴۰، ۴۴۱؛ دهقانان و کارگران اصفهان ۴۵۲؛ دهقانی ۳۶۲؛ راه‌آهن ۴۲۸؛ روزنامه‌نگاران وابسته به شورای متحده ۳۹۰؛ سندیکای کارگران ۴۵۳؛ قنادان ۱۶۲؛ کارکنان پست و تلفن ۱۶۱؛ کارکنان دفتری ۱۶۲؛ کارکنان سینماها ۴۷۵؛ کارکنان شرکت نفت ۴۰۶؛ کارکنان شهرداری ۱۶۱؛ کارکنان وزارت پست و تلگراف ۱۵۹؛ کارگران اصفهان ۴۳۷، ۴۴۰-۴۴۲؛ کارگران تبریز ۴۸۸؛ کارگران خوزستان ۴۴۴؛ کارگران دخیانیات در تهران ۴۸۵؛ کارگران راه‌آهن ۳۹۷؛ کارگران شیفت ۴۴۳؛ کارگران ماهر ۴۷۵؛ کارگران بارانداز واسکلتۀ بندر اتزلی ۱۶۲؛ کارگران تلگراف مشهد ۱۶۲؛ کارگران چاپ و تلگراف ۱۳۰؛ کارگران دخیانیات ۱۶۲؛ کارگران ساختمانی ۱۶۱؛ کارگران صنعت نفت جنوب ۱۶۲؛ کارگران کارخانه شالی‌کوبی رشت ۱۶۲؛ کارگران نساجی ۱۶۱؛ کفش‌شان ۴۲۹، ۴۷۵، ۱۶۱، ۱۶۲؛ گاری‌چی‌ها ۱۶۲؛ نان‌بازان ۱۶۱؛ مستقل

- کارگران ایران ۴۴۴: مستأجران ۳۹۳:
 مهندسان و کارمندان ۳۹۳: نجاران ۱۶۲،
 ۲۷۵، ۳۶۷
- اتحادیه‌های کارگری ۲۶۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۵،
 ۳۸۸
- اتحادیه‌های کارگری: فدراسیون جهانی ۴۳۴
 اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در پراگ ۴۰۸
 اتحادیه کمونیستها ۵۹۵
 احسان‌الله‌خان ۱۴۰، ۱۴۹
 احسائی، شیخ‌احمد ۲۲، ۲۳
 احمدزاده، گروه ۵۹۹
 احمدزاده، مسعود ۵۹۸
 احمدشاه ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸
 اختر ۹۴، ۹۵
 اخوان، جعفر ۵۳۱
 اراک ۱۷۸، ۲۹۸، ۴۲۸، ۶۳۹، ۶۴۳
 ارانی، تقی ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۳۴۷، ۳۴۸،
 ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۶۵،
 ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۱۵، ۴۷۸،
 ۵۱۰
 ارتش ۶۸، ۶۹، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۵، ۲۱۸، ۲۲۰،
 ۲۷۷، ۳۲۵، ۳۴۴، ۳۶۵، ۳۷۸، ۵۴۱
 نوسازی - ۶۸، ۱۸۴
 ارتش سرخ ۱۴۳، ۱۴۹
 اردبیل ۴۹۰، ۴۹۳
 اردکان ۴۷۰، ۶۴۲
 اردلان، ناصر قلی ۲۴۶، ۲۹۶، ۲۹۸، ۵۱۷
 اردوباری، سرهنگ ۳۴۳
 "ارزش اضافی چیست؟" ۴۱۹
 ارسنجانی، حسن ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۶۹،
 ۳۹۴، ۴۷۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۲۸
 ارفع‌الدوله ۴۴
 ارفع، سرلشکر ۴۵، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۳
- ۳۴۳
 ارمنی / ها ۲۱، ۷۴، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۲۰۰،
 ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۷
 ارنبورگ، ایلیا ۴۲۲
 ارومیه ۷۴، ۱۷۸، ۲۱۴، ۴۷۶، ۵۰۷
 ازلی ۲۳، ۱۰۱، ۱۳۰
 ازلی باطنی ۹۷
 ازهری، غلامرضا ۶۴۰، ۶۴۲
 استادان: عباس ۳۷۲
 استاک، ادوارد ۱۹، ۹۰
 استالین ۲۷۷، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۸۶، ۵۱۱
 استاندارد اوپل نیویورک، شرکت ۱۶۳، ۱۶۶
 استاندارد واکيوم، شرکت ۲۲۶، ۲۵۸
 استرآباد (گرگان) ۱۴۸، ۱۷۸
 استک ۴۰
 اسرائیل ۶۴۷
 اسفندیارخان ۳۹، ۵۷
 اسفندیاری ۳۲۱
 اسفندیاری (محتشم‌السلطنه)، حسن ۲۲۰
 اسکرابین، کلارمونت ۲۵۸
 اسکندری، امیر نصرت ۲۲۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷
 اسکندری، ایرج ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۳
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۶۳، ۵۶۰،
 ۵۹۸
 اسکندری، تاج ۴۱۲
 اسکندری، خانواده ۱۰۱، ۱۱۹
 اسکندری، سلیمان‌میرزا ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۳۰،
 ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۳
 ۱۹۱، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۴۳۹
 اسکندری، عباس ۲۸۸، ۳۴۷، ۳۵۱
 اسکندری، محترم ۱۵۹
 اسکندری، یحیی ۱۱۲
 اسکندری، زهرا ۴۱۲

- اسکندری، یحیی میرزا ۱۰۲، ۱۲۲، ۳۵۲
 اسلام ۱۴۷
 اسلام ۵۷۴، ۶۵۴
 اسلام و مالکیت ۵۶۵
 اسلام، فراکسیون ۳۴۰
 اسماعیلی ۲۳
 اشاقه‌باش ۴۷
 اشراف زمین‌دار ۳۳۵
 اشرف، حمید ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۲
 اشرفی ۳۸۶
 اصفهان ۳۱، ۵۵، ۷۴، ۷۶، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۵۴، ۲۹۲، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۲۷، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۵، ۵۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۳، ۶۴۹
- جنبش کارگری ~ ۳۶۶؛ کارخانه‌های نساجی ~ ۳۵۷، ۴۳۶، ۶۶۱؛ کارخانه نساجی وطن در ~ ۲۰۰
 اصلاحات آموزشی ۱۸۰
 اصلاحات ارضی ۱۸۶، ۲۸۵، ۳۲۵، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۶، ۵۳۳، ۶۵۵
 برنامه ~ ۵۲۷؛ ~ سال ۱۳۴۲ ۴۶۸؛ ~ سال ۱۳۴۱، قانون ۵۲۰؛ قانون ~ ۳۳۶؛ ~ کشور، نخستین ۵۰۳؛ مرحله دوم ~ ۵۲۱
 اصناف ۳۰، ۳۲۰
 ~ اصفهان ۱۸۹؛ ~ بازار ۱۴۶، ۲۳۰، ۶۵۰؛ ~ تبریز ۱۶۷؛ ~ تهران ۱۸۹؛ ~ شیراز ۱۸۹؛ ~ قزوین ۱۸۹؛ ~ قم ۱۸۹؛ ~ کرمان ۱۸۹؛ ~ ر بازاریان ۳۳۴
 اصول تشکیلاتی حزب ۳۵۲
 اطلاعات ۲۰۱، ۲۴۸، ۲۶۹، ۲۹۳، ۳۲۹، ۳۵۹، ۴۰۳، ۶۲۳، ۶۲۴
- اطلاعات هفتگی ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 اعتدالیون ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۲۰
 اعتمادالسلطنه ۳۹، ۴۲، ۴۵، ۶۲
 اعتماد، مهدی ۴۱۲
 اعراب ۵۵، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۶، ۴۷۵
 اعزازی، نصرت‌الله ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۶
 اف. بی. ای (F.B.I) ۵۱۵
 افتخاری، یوسف ۴۳۲
 افراشته، محمدعلی ۴۱۱
 افسران خراسان، قیام ۴۱۴، ۴۱۵
 افشار، دکتر محمود ۱۵۳، ۵۰۲
 افشار طوس، سرتیپ ۳۴۴
 افشار / ها ۲۱، ۴۷، ۵۵، ۲۶۹، ۲۹۵، ۳۴۴، ۵۰۶
 افشارهای اردلان ۲۹۰
 افغان ۲۱
 افکاری، جهانگیر ۳۸۵
 اقبال، دکتر منوچهر ۳۰۸، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۶۱۸
 اقبال، عباس ۵۰۲
 اقلیتهای مذهبی و زبانی ۲۰۰
 اقیانوس ۳۷۱
 اکونومیست ۶۱۳، ۶۱۴
 الجزایر ۵۹۵، ۶۰۴
 الفتح، سازمان ۵۹۸
 الفجر، گروه ۵۹۵
 انگار، حامد ۵۲
 الله اکبر، گروه ۵۹۵
 الموتی، نورالدین ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۷، ۵۲۰
 الموتی، ضیاء ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۴
 الهامی، غلامرضا ۴۹۵
 امام جمعه ۲۴۲، ۴۶۲
 امام حسین (ع) ۲۲، ۵۷۴، ۶۰۵، ۶۰۹، ۶۶۰

- انجمن آذربایجان شبستری ۴۹۲
 انجمن آذربایجانی‌ها ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۲۰
 انجمن آموزگاران ۶۵۰
 انجمن ارامنه ۱۱۱
 انجمن ارشاد عمومی ۱۷۸
 انجمن اسلامی دانشجویان ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۱۶
 انجمن اسلامی دانشجویان آمریکای شمالی و اروپای غربی ۶۱۰
 انجمن اسلامی دانشجویی در دانشگاه تهران ۵۶۳
 انجمن اصناف ۱۱۱، ۱۲۳
 انجمن ایالتی ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۹۰
 انجمن ایران آزاد ۳۹۲، ۴۵۸
 انجمن ایرانیان جنوب ۱۱۱
 انجمن پزشکان ۴۰۶
 انجمن تبلیغات اسلامی ۴۶۰
 انجمن تجار، بازرگانان و پیشه‌وران ۶۲۱
 انجمن جوانان دموکراتیک ۴۰۸
 انجمن حقوق‌دانان دموکراتیک ۳۹۳
 انجمن دامپزشکان ۴۰۶
 انجمن دهقانان ۳۹۲
 انجمن زرتشتیان ۱۱۱
 انجمن زنان ۴۱۲
 انجمن زنان وطن‌پرست ۱۷۳، ۱۷۹، ۴۱۲
 انجمن طلاب ۱۱۱
 انجمن فارغ‌التحصیلان ۱۲۰
 انجمن فارغ‌التحصیلان تربیت معلم ۴۲۱
 انجمن فرهنگی ۳۵۸
 انجمن فرهنگی ایران و شوروی ۴۱۱
 انجمن قضات ۶۳۸
 انجمن محمد(ص) ۱۲۰
 انجمن مخفی ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۳۹
- امام رضا(ع) ۱۳۷، ۶۲۸
 امام رضا(ع)، بمباران حرم مطهر ۱۸۹
 امام علی(ع) ۶۰۹
 امام‌وردی، حسن ۳۸۵
 امامی، جمال ۳۲۸، ۳۲۹
 امامی، حیدرعلی ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۹۳
 امامی، دکتر حسن (امام‌جمعه تهران) ۲۹۶
 امپریالیسم و میلیتاریسم در دوره حاضر ۴۱۹
 امروز و فردا ۲۳۱، ۲۵۵
 آمل، سازمان ۵۷۰
 امید ۱۱۱، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۸۴
 امیر احمدی، سپهد ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۹
 امیرانتظام، عباس ۵۶۹، ۵۷۰
 امیرجنگ ۱۷۶
 امیرخیزی، اسماعیل ۱۲۴، ۱۲۵، ۳۵۵، ۳۶۴
 ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۱۳، ۴۸۰، ۴۸۸
 ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۵۷
 امیرخیزی، صدیقه ۴۱۲
 امیرخیزی، علی ۳۵۲
 امیرعلایی، شمس‌الدین ۲۸۰، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۱۰، ۳۲۷
 امیرکبیر ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۱۶۹
 امیرمفخم ۱۲۱، ۱۲۵
 امیرنورالدین نعمت‌الله ۲۴
 امین‌السلطان ۱۱۳، ۱۱۶
 امین‌الضرب ۱۱۲
 امینی، ابوالفضل ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۸، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۴۵، ۵۱۹، ۶۳۸
 امینی، دکتر علی ۲۵۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۳۱، ۵۳۱، ۶۴۷، ۵۱۹
 دلایل سقوط - ۵۲۱؛ کناره‌گیری - ۵۲۱
 انتقال قبایل ۱۵۶

- انجمن مخفی تهران ۱۱۱
 انجمن مخفی فراموشخانه ۸۵
 انجمن مستوفیان ۱۱۱
 انجمن معارف ۹۷
 انجمن منی روزنامه‌نگاران دموکراتیک ۳۹۳
 انجمن ملی مبارزه با استعمار ۳۹۳
 انجمن مهندسان ۴۰۷
 انجمنهای ایالتی ۱۱۵، ۵۰۹
 لایحه تشکیل ~ ۳۲۶
 انجمن‌های ایالتی و ولایتی ۴۹۷
 اندیشه‌های رستاخیز ۵۴۴
 انزلی، بندر ۷۲، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۷۳، ۱۷۸،
 ۳۷۴
 انصاری، اکبر ۳۸۵
 انقلاب ۱۹۰۵ ۴۱۹
 انقلاب ۱۳۵۷ ۶۵۵، ۶۵۴
 انقلاب اسلامی ۱، ۲، ۵۳۴، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۹۵،
 ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۹، ۶۶۱
 پیروزی نهایی ~ ۶۳۰ عوامل ریشه‌ای ~
 ۵۲۴
 انقلاب بلشویکی ۶۵۵
 انقلاب چین ۶۵۵
 انقلاب دموکراتیک ملی ۳۹۵، ۳۹۶
 انقلاب ۱۹۰۵ روسیه ۴۱۹
 انقلاب سفید ۵۲۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۹، ۶۱۵،
 ۶۲۳، ۶۵۶، ۶۶۱
 انقلاب سوسیالیستی ۱۴۴، ۳۹۵، ۳۹۶
 انقلاب شهری ۶۶۱
 انقلاب ملی ۱۴۴، ۲۳۳
 انقلابیون سوسیال ۱۲۵
 انگلس ۱۹۵، ۱۹۸، ۴۲۲
 انگلیس ۱۳۶، ۱۳۹، ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۳۰، ۳۳۹،
 ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۴
 اسناد وزارت خارجه ~ ۳۵۴ امتیاز نفتی
 ~ ۴۲۵؛ شرکت نفت ~ ۳۲۷، ۴۲۶؛
 فراکسیون طرفدار ~ ۳۲۱؛ کنسول ~
 ۳۷۱، ۴۳۳
 انواری، آیت‌الله ۵۴۸
 اوتللو ۴۱۱
 اورنگی، دکتر ۴۹۵
 اوزلی ۹۱
 اوژن سو ۱۰۲
 اولتیماتوم روسها ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹
 اویسی، ارتشبد غلامعلی ۶۳۵، ۶۳۸، ۶۴۷،
 ۶۴۰
 اویسی، سرهنگ غلامرضا ۳۴۳
 اوین، زندان ۶۵۲
 اهواز ۳۷۴، ۴۵۳، ۶۲۴، ۶۳۲
 دانشگاه جندی‌شاپور ~ ۵۳۰
 ایالات متحده ۲۷۹، ۵۱۵
 ایپکچیان ۲۴۳، ۲۴۴
 ایران آزاد ۵۶۸، ۵۷۲
 ایران ما ۵۰۰
 ایران نو ۱۳۰، ۱۳۱
 ایرانشهر ۱۶۶
 ایران بر سر دوراهی ۳۷۸
 ایران پیش از اسلام ۱۵۴
 «ایران» جای «پرسیا» ۱۷۸
 ایران، ساختار قومی ۲۵
 ایرانشهر ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۵
 ایران: مذهب رسمی ۱۱۵
 ایران و آلمان، باشگاه انجمن ۶۲۳
 ایران و انگلیس، روابط ۱۷۹، ۳۰۴
 ایران و انگلیس، شرکت نفت ۱۳۵، ۱۷۹، ۲۳۰،
 ۲۳۱، ۲۸۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۲۴، ۳۳۸،
 ۳۶۴، ۳۹۵، ۴۳۰، ۴۴۳، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۳

- ایران و بلشویکها ۱۵۸
 ایران و روس، دومین جنگ ۶۹
 ایران، وضع اقتصادی در سده نوزدهم ۹۰
 ایران، ویژگیهای طبیعی ۱۵
 ایسکرای لنین ۱۴۲
 ایستویک، ادوارد ۵۳
 ایل ۲۶
 ایلات و عشایر، رؤسای ۲۷۷
 ایل‌بیگ ۲۷
 ایل‌بیگی، مقام ۱۷۶
 ایلخان ۲۷، ۳۸، ۵۸، ۵۹
 ایلخانی، خاندان ۵۷، ۱۳۸، ۱۷۶، ۲۴۱
 ایلخانی، مقام ۱۷۶
 ایلقانیان، حبیب ۵۳۱، ۶۱۴
 اینارلو، ایل ۵۹
 باب، سید علی محمد ۲۳، ۲۰۰
 بابازاده، غلامعلی ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۲۸
 بابل ۶۲۶
 بابلر ۴۷۳
 باییه ۲۲، ۲۳، ۸۰، ۹۵، ۴۷۵
 بابی‌ها، قیام دهه ۱۲۷۰ شمسی ۶۰۱
 باختر ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۵
 باختر امروز ۵۶۶، ۵۶۷
 باریوس، هانری ۱۹۵
 بارث، فردریک ۲۶، ۴۶
 بازار ۷۵، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۳۵، ۴۵۹، ۴۶۲، ۵۴۴
 ۶۲۳، ۶۵۴، ۶۵۷
 خرده بورژوازی ~ ۱۶۵۴: عوامل
 چندپارگی ~ ۷۵؛ ~ فرش‌فروشان ۳۳۵؛
 ~ و نهادهای دینی، پیوندهای تاریخی
 میان ۶۶۱
 بازاریان ۱۱۷، ۵۹۱، ۶۵۶، ۶۵۷
 بازرسی شاهنشاهی ۵۳۷
 بازرگان، مهدی ۲۳۲، ۳۳۸، ۴۰۹، ۵۳۲، ۵۶۳
 ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۵، ۶۰۴، ۶۱۷، ۶۲۱
 ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۴۲
 ۶۵۱
 باسوادی، میزان ۵۴۹
 باشگاه دانشجویان اسلامی ۶۰۴
 باصری / باصریها ۲۶، ۴۶، ۵۹
 بافندگان، صنف ۷۶
 باقرخان ۱۲۳، ۱۳۴، ۴۲۲
 باکو، حوزه‌های نفتی ۱۴۲
 رادبو ~ ۴۸۱؛ سوسیال دموکراتهای ~
 ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲؛ کنفرانس ملل
 شرق در ~ ۱۴۵، ۱۴۸
 باکونین ۶۰۱
 بال، جرج ۶۴۶
 بالزاک ۴۱۱
 بانک توسعه صنعت و معدن ایران ۵۲۵
 بانک جهانی ۳۳۰
 بانک شاهنشاهی ایران ۷۲، ۲۶۷
 بانک شاهی ۱۲۷، ۱۷۸
 بانک شاهی بریتانیا ۹۶
 بانک ملی ایران ۱۷۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۶۳۸
 باهنر: حجة الاسلام ۶۵۱
 بحرین ۳۰۱
 بختیار، سپهبد ۵۱۵، ۵۲۰
 بختیار، سرهنگ تیمور ۳۴۳
 بختیار، شاهپور ۵۶۳، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲
 ۶۴۷-۶۴۹، ۶۵۱، ۶۵۲
 بختیار، آقاخان ۲۹۹، ۳۰۰
 بختیاری، احمدقلی خان ۲۴۱
 بختیاری، سردار اسعد ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴
 ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۴۹
 بختیاری، ایلخانی ۱۲۵

- بختیاری، حاج ایلخانی ۱۲۱
 بختیاری، علی قلی خان سردار اسعد ۱۰۱
 بختیاری، مرتضی قلی خان ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۵
 بختیاری‌ها ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۴۷، ۵۵
 ۵۷، ۵۸، ۱۳۳-۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳
 ۱۷۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۳
 ۲۹۸، ۳۴۴، ۴۳۸، ۴۴۰، ۵۱۷
 بدیع‌زادگان، علی اصغر ۶۰۳-۶۰۵
 براون، ادوارد ۳۵، ۹۳، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۵۳
 برقمی، آیت‌الله سیدعلی اکبر ۴۶۰
 برگس، ادوارد ۲۸، ۵۶
 برلین ۱۵۳، ۳۸۵
 برنامه هفت‌ساله، نخستین ۴۲۶
 بروجرد ۶۰
 بسروجردی، آیت‌الله ۳۴۴، ۵۱۷، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۶۶، ۵۸۶
 درگذشت ۵۸۳
 بریتیش پترولیوم انگلیس، شرکت ۵۱۶
 بریتیش رویال داج شل ۲۲۶
 بشرویه، ملاحسین ۲۳
 بصره ۲۹۲
 بقایی، مظفر ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱
 بقراطی، محمود ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۱، ۳۹۲، ۵۵۷
 بلژیک، قانون اساسی ۱۱۴، ۱۱۷
 بلشویسم ۱۴۲
 بلشویک / بلشویکها ۱۳۲، ۱۴۲، ۳۶۵، ۳۷۸، ۶۰۱
 بلوچستان ۲۸۲، ۶۶۱
 بلوچ‌نشین، نواحی ۶۵۰
 بلوچ‌ها ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۵۶، ۱۳۵، ۱۴۹، ۱۷۶، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۲۶
- بلوچ‌های براهویی ۵۶
 بلوچ‌های نارویی ۵۶
 بلوچی ۲۱، ۱۳۹
 بم ۴۷۰
 بنجامین، ساموئل ۵۲
 بنوار ۱۶۱
 بنه ۲۸، ۲۹، ۴۶۷، ۴۶۹
 بنیامین ۹۰، ۹۳
 بنی‌صدر، ابوالحسن ۵۷۰، ۵۷۱، ۶۵۱
 بنی‌طرف ۲۱۵
 بنی‌کعب، قبیله عرب ۱۳۵
 بورژوازی کمپرادور ۶۰۷
 بورژوازی ملی ۳۹۵
 ضعف و افول ۷۸؛ مسائل و مشکلات ۷۸
 بورژوازی وابسته کوچک ۷۸
 بوروکراسی ۱۷۱
 دولتی ۱۶۹؛ مدرن ۱۸۵
 بوشهر ۷۸، ۱۲۶، ۱۳۶، ۲۹۰، ۲۹۸
 بوشهری، مهدی ۵۳۱
 بوف کور ۴۱۱
 بوکان ۴۸۹
 بولارد، سرریدر ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶
 ۲۷۳، ۲۹۱
 بویراحمدی‌ها ۲۶، ۵۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۱۲، ۲۴۲، ۲۹۰، ۵۴۰
 به‌آذین (محمود اعتمادزاده) ۴۱۱، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۳۶
 بهارستان، میدان ۳۳۵
 بهارلو ۵۹
 بهار، محمدتقی (ملک‌الشعرا) ۱۲۲، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۸، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۱۰

- ۵۰۲، ۴۱۱ بیمهٔ بیکاری ۲۸۹
- بهای / بهائیت / بهاییان ۲۳، ۲۱۴، ۴۷۴، ۴۷۵
- مدارس - ۲۰۱
- بهاء‌الله ۲۳
- بهبهان ۶۳۲
- بهبهانی، آیت‌الله سیدعبدالله ۱۰۳، ۱۰۵
- ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۳، ۳۴۰، ۳۴۴، ۴۲۲، ۴۶۱، ۵۱۷، ۵۶۶، ۶۵۸
- بهبهانی، سید احمد ۱۵۰، ۲۲۰
- بهرام ۲۳۵، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۲
- بهرامی، دکتر محمد ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۷
- ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۰۰
- به‌سوی آینده ۳۹۲
- به‌سوی مردم ۴۱۱
- بهشتی، آیت‌الله سیدمحمد ۵۴۸، ۵۸۵، ۶۵۱
- بهشهر ۴۷۳
- ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ ۶۲۴
- ۱۲ بهمن ۶۴۹
- ۱۹ بهمن روز حماسهٔ سیاهکل ۶۰۲
- بیات اراک، خانوادهٔ ۲۴۶، ۲۹۸
- بیات، عزت‌الله ۲۴۶، ۲۹۸
- بیات، مرتضی قلی (سهام السلطان) ۲۱، ۱۵۰، ۲۲۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۵۱۷، ۵۳۱، ۶۱۸
- بیانیهٔ اعلام مواضع ایدئولوژیک ۶۰۹
- بیانیهٔ معروف خردمختاری ملی ۴۹۴-۴۹۷
- بیداری ۱۱۱
- بیداری ما ۴۱۳
- بیرجند ۴۲۰
- بی‌ریا، محمد ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۹، ۴۹۵، ۵۰۹
- یستون ۳۶۸
- بیشاب، ایزابلا ۱۸، ۳۴، ۴۱
- بیکرا، نونل ۴۵۰
- بین‌الملل دوم ۱۴۰، ۳۱۶
- بین‌الملل سوم ۱۴۲، ۱۷۳، ۳۸۶
- بینینگ، زابرت ۱۶
- پادگان، صادق ۴۸۰
- پارسا، اصغر ۵۶۳
- پارسیان هند ۴۷۵
- پاسخ به اتهامات اخیر رژیم ۶۰۸
- پاسداران ۶۵۰
- پاکار ۲۸
- پاکدامن، ناصر ۶۲۰
- پالایشگاه آبادان ۱۸۳، ۶۳۸
- پالایشگاه اصفهان ۶۳۸
- پالایشگاه تبریز ۶۳۸
- پالایشگاه تهران ۶۳۸
- پالایشگاه شیراز ۶۳۸
- پالایشگاه کرمانشاه ۴۴۳
- پان اسلامی، نهضت ۸۳
- پان ایرانیست، حزب ۳۹۹
- پرچم اسلام ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۹۰
- پرکینز، جاستین ۴۵، ۵۰، ۵۶
- پرودش ۹۷
- پرویزی، رسول ۳۸۳، ۴۱۰
- پزشکپور، محسن ۳۱۷، ۶۳۴
- پسیان، کلنل محمد تقی خان ۱۴۸، ۱۶۲، ۳۳۵
- پطروگراد ۱۴۲
- پلخائف ۳۸۸
- پلی تکنیک تهران ۶۰۷
- پلیس تهران ۱۲۸
- پلیس جنوب ایران (SPR) ۱۳۹
- پناهی، اصغر ۲۴۳، ۲۴۴
- پنجاه سال نفت ایران ۲۳۱
- پنجاد و سه‌نفر، گروه ۱۹۳، ۱۹۴، ۳۴۶، ۳۴۷

- ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵-۳۵۸،
 ۳۶۴-۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷،
 ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۶، ۴۸۰، ۴۹۷
 پنج سال جنگ الجزایر ۵۷۳
 پوتینگر، هنری ۱۶
 پویان، امیر پرویز ۵۹۸
 پهلوی، اشرف ۱۸۶، ۳۳۵
 پهلوی، بندر ۱۷۸
 پهلوی، بنیاد ۵۳۸، ۶۳۴، ۶۴۰، ۶۴۷
 پهلوی / پهلوی‌ها ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۵۳۷، ۵۳۸
 دولت - ۱۸۶؛ رژیم - ۲۸۰، ۶۰۷؛
 سلطنت - ۲۱۸، ۵۸۲؛ کلاه - ۱۷۸
 دو نقطه ضعف جدی - ۳۰۹؛ فرار -
 ۳۹۹؛ قدرت‌یابی روزافزون - ۳۰۳؛
 استراتژی سه‌گانه رژیم - برای رویارویی
 با بحران ۶۲۷
 پهلوی، رضا نیز ← رضاشاه ۱۶۷، ۱۶۸
 پهلوی، عبدالرضا ۵۳۷
 پهلوی، فرح ۱۸۸، ۶۲۸، ۶۴۰
 پهلوی، محمدرضا ۱۷۰، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۲۸،
 ۲۷۷، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۴،
 ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۵۱۵،
 ۵۱۶، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۳،
 ۵۴۶، ۵۶۶، ۶۵۷
 پیام نوین ۴۱۱
 پیامبر(ص) ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۰۵،
 ۶۰۹
 پیرغیبی، خانم ۳۷۱
 پیشه‌وری، جعفر ۱۷۴، ۲۴۴، ۲۶۷، ۳۵۶، ۳۵۹،
 ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۶۰
 پیکار ۱۶۱، ۱۹۲، ۱۹۵
 پیک ایران، ایستگاه رادیویی ۵۵۹
 پیوندهای عمودی قبیله‌ای، طایفدای، فرقه‌ای
 و منطقه‌ای ۶۵۴
- پیوندهای قومی و پدرسالارانه ۴۶۸
 پیوندهای گروهی ۴۶
 تات ۲۱
 تاجیک ۲۱
 تاریخ اجتماعی ایران ۳۸۶
 تاریخ بیست‌ساله ایران ۳۱۰
 تاریخ مختصر حزب بلشویک ۳۸۹
 تاریخ احزاب سیاسی ایران ۱۵۱
 تاریخ بیداری ایرانیان ۱۰۲
 تاریخ پانصدساله خوزستان ۱۵۶
 تاریخ سی‌ساله ایران ۵۹۷
 تاریخ شاهنشاهی ۵۴۶
 تاریخ مشروطه ایران ۱۵۶
 تاسوعا ۶۴۳
 تالپوت، ماژور ۹۴
 تالشی ۲۱
 تانکوبین، موسیو ۹۲
 تاونی، آر. اچ. ۱۴
 تایمز ۳۲۸
 تایمز لندن ۴۱۲، ۴۴۵
 تبریز ۵۵، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۸،
 ۱۵۳، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۲، ۲۱۵، ۲۹۴، ۲۹۶،
 ۳۸۱، ۴۲۷، ۴۹۳، ۵۲۳، ۶۲۵، ۶۳۲، ۶۴۳
 جنگ داخلی در - ۱۲۴؛ چهارم شهدای
 - ۶۲۵؛ حکومت - ۵۰۹؛ حکومت
 خردمختار - ۲۷۹؛ سقوط - در آذر
 ۱۳۲۵ ۵۰۹؛ قیام - ۶۲۵؛ مشکلات
 حکومت - ۵۰۸؛ اعتصابات دب‌نغان و
 کبریت‌سازان - ۴۳۰
 تجدّد ۱۴۱
 تحریم تنباکو ۹۵، ۴۲۳
 تخلیه خاک ایران ۲۷۸
 تدین، سیدمحمد ۱۵۲، ۱۹۱

- تربیت، حمیدخان ۱۳۴
 تربیت معلم ۵۳۰
 تربیت، میرزا رضا ۱۱۱
 تربیت، میرزا محمدعلی خان ۱۳۰، ۹۷
 ترجمه، مدرسه ۷۵
 ترجمه آثار کلاسیک اروپایی ۷۵
 ترقی ۱۱۱
 ترک ۱۱۴
 ترکمانچای، معاهده ۶۶، ۹۲
 ترکمن / ترکمن‌ها ۲۲، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۱۳۴،
 ۱۴۹، ۲۵۴، ۳۴۴، ۴۷۱، ۴۷۴، ۵۲۶، ۶۵۰
 روشنفکران انجمن فرهنگی سیاسی خنق
 ~ ۶۵۰
 ترکمن صحرا ۶۶۱
 ترکیب اجتماعی ۳۸۷
 ترکیب قومی ۴۷۴
 ترکی ترکمنی ۲۱
 ترکیه، جنبش غیردینی ۱۵۴
 تروتسکی، نظریه «انقلاب مداوم» ۶۰۰
 ترومن ۲۷۷
 تشیع ۵۷۴، ۵۷۵
 تفضلی، محمد ۴۱۲
 تقویم اسلامی ۵۴۶
 تقویم هجری شمسی ۱۶۶
 تقی‌زاده، سید حسن ۹۷، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۳،
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۹۱، ۳۲۱
 تلگراف ۷۴
 تمدن، محمدحسین ۳۸۵، ۲۹۲
 تمرکز سیاسی ۱۳۱
 تنباکو، امتیاز ۹۵، ۱۰۳
 تئیه‌الامه ۵۶۵
 تنگستانی‌ها ۲۹۰
 توپخانه، میدان ۱۲۰، ۱۸۴
 تونکاران ۳۵۸
 توده، فراكسیون ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱،
 ۲۷۳، ۲۶۶
 تورز، موریس ۴۲۲
 تورم ۷۷، ۴۱۷، ۶۱۳
 تورنبورگ، ماکس ۴۲۶
 توزیع درآمد ۵۵۱
 توزیع زمین ۱۳۱
 توزیع قدرت و ثروت ۴۴
 توسعه اقتصادی ۱۸۱، ۵۳۳
 توسعه صنعتی ۱۸۲
 توسعه ناهمگون ۵۲۵، ۶۱۳
 توفان ۵۵۸، ۵۶۲
 توفان، سازمان مارکسیست-لنینیستی ۵۵۸،
 ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۹۵
 تولستوی، لئو ۴۲۸
 توللی، فریدون ۳۷۱، ۳۸۳، ۴۱۰
 تولید ناخالص ملی، میزان ۵۵۱
 تهران مصور ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۵۶
 تهران ۷۲، ۷۴، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۷، ۱۴۹، ۱۸۲،
 ۱۸۳، ۱۹۲، ۳۷۵، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۲۷، ۴۵۱،
 ۴۷۰، ۵۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۳۲
 اعتصاب عمومی ~ ۱۰۵؛ افزایش
 جمعیت ~ ۱۱۸۴؛ امام‌جمعه ~ ۳۳۱،
 ۳۳۲، ۴۶۱، ۵۱۷؛ بازار قدیمی ~ ۳۱۷؛
 کارخانه سیمان ~ ۴۳۰؛ کارخانه قند ~
 ۴۳۳؛ کارگران کارخانه سیمان ~ ۶۳۸
 مجتمعات صنعتی بزرگ ~ ۶۶۱
 مناطق کارگرنشین شرق ~ ۳۳۵
 تیمورتاش، امیر ۵۳۱
 تیمورتاش، عبدالحسین ۱۵۲، ۱۸۷
 ثابتی، حبیب ۵۳۱
 ثریا، ملکه ۳۴۳، ۵۱۷

- جاسب، شیخ ۲۱۴، ۲۱۵
 جاستین، شیل ۲۴، ۴۰، ۹۰، ۹۱، ۹۲
 جاما ۵۹۶
 جامعه رایشناسید ۴۱۹
 جامعه زرتشتیان ۱۵۳
 جامعه مجاهدین اسلام ۳۱۲
 جامعه اصناف ۱۲۰
 جامعه زنان وطن پرست ۱۵۹
 جامعه سوسیالیست‌های ایران ۵۶۳، ۵۶۶
 ۵۶۷، ۶۲۰، ۶۲۲
 جامعه شیخی کرمان ۳۱۱
 جامعه مجاهدین اسلام ۳۱۷، ۳۳۱
 جامعه مستأجران ۱۵۹
 جانکی سردار ایل هفت‌لنگ ۳۳
 جاوید، دکتر سلام‌الله ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۵، ۵۰۶
 ۵۰۹
 جبهه ۲۸۴
 جبهه آزادی ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۷
 ۳۱۲، ۳۴۷، ۳۶۹
 جبهه آزادیبخش ملی ایران ۵۹۶
 جبهه احزاب مترقی ۵۰۵
 جبهه استقلال ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۷
 جبهه متحده میهن پرستان ۵۶۱
 جبهه مردمی ۳۷۹
 جبهه ملی ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۷-۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶،
 ۳۲۷، ۳۲۹-۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷-۳۴۲، ۳۴۴،
 ۳۴۵، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷-۴۰۰، ۴۲۳،
 ۴۵۴، ۴۵۶، ۵۱۵، ۵۲۰، ۵۵۵، ۵۶۱، ۵۶۶،
 ۵۶۷، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۵، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰،
 ۶۱۰، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۳،
 ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۲
 تشکیل - ۳۱۱؛ جناح مذهبی - ۶۰۳
 - دوم ۵۶۶، ۵۶۷؛ رهبران - ۵۱۹
- ۵۲۴، ۵۵۶، ۶۲۸، ۶۴۰، ۶۴۶؛ رفتار با
 رهبران - ۳۴۵؛ رهبران حزب توده و -
 ۳۶۷، ۳۷۳؛ - سوم ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۱،
 ۶۱۶؛ هسته اولیه - ۳۱۰
 جبهه مؤتلف احزاب آزادیخواه ۳۶۹
 جزنی، بیژن ۵۹۷
 جزنی، گروه ۵۹۸، ۵۹۹
 جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ۵۸۳، ۶۰۶
 جعفر قلی خان رییس زراسوند ۳۸، ۵۷
 جمال‌الدین اسدآبادی ← سید جمال‌الدین
 افغانی
 جمال‌الدین اصفهانی، سید ۱۰۱
 جمشیدی ۲۱
 جمعه سیاه ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۵۷
 جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر
 ۶۲۱
 جمعیت ایرانی هواداران صلح ۳۹۳، ۴۱۱
 جمعیت سوسیالیست توده ایران ۳۸۳
 جمعیت مبارزه با بی‌سوادی ۳۹۲
 جمعیت مجاهدین ۱۲۶
 جمعیت ملی مبارزه با استعمار ۳۹۷، ۴۹۹
 جمعیت هواداران صلح ۴۶۰
 جمهوری اسلامی ۶۲۲، ۶۳۵، ۶۴۱، ۶۵۱
 قانون اساسی - ۶۵۸
 جمهوری دموکراتیک اسلامی ۶۵۱
 جمهوری سوسیالیستی ایران ۱۴۵
 جنبش اتحادیه‌ای کارگری ۳۵۱، ۶۱۶
 جنبش تنظیمات ۷۰
 جنبش کارگری، نخستین ۳۸۷
 جنبش کمونیستی بین‌المللی ۳۸۲
 جنگل ۱۴۱
 جنگ چریکی ۵۷۳
 جنگل ۶۰۶

- جنگ جهانی اول ۱۳۹
 جنگ جهانی دوم ۴۱۷
 جنگ سرد ۲۵۹، ۲۴۹
 آغاز ~ ۲۷۶
 جنگل، جنبش ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹،
 ۱۵۲، ۱۶۳، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۴۷۱، ۶۰۱
 جنگلها، ملی کردن ۵۲۲
 جنگهای دهقانی در سدهٔ یستم ۴۶۵
 جوانان سوسیالیست ۳۱۲
 جوادزاده، میرجعفر ۱۴۲
 جواهری، محمد ۴۱۲
 جودت ۳۵۸
 جودت السحار، عبدالحمید ۵۷۲
 جودت: حسین ۱۵۹، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۲، ۳۸۴،
 ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۸، ۴۵۰، ۵۶۰
 جونز بریجز، سر هارفورد ۲۰
 جهانبانی: تیمسار ۵۳۱
 "جهانبینی مارکسیسم" ۴۱۹
 جهانسوز، ستوان ۳۱۷
 جهانگیر میرزا ۳۹
 جهانی، حسین ۳۶۶، ۳۶۷، ۴۲۸
 جهرم ۶۲۶
 جیب ۵۷۲، ۵۹۵، ۵۹۹
 چاب اسکناس ۲۲۴
 چاپخانه ۱۸۲
 چاپخانهٔ دولتی ۷۵
 چارتیست، جنبش ۳۱۶
 چالوس ۴۲۷، ۴۷۳
 ابریشم‌بانی ~ ۳۸۷
 چپ جدید ۴۶۳
 چخوف ۴۱۱، ۴۲۲
 چراغ گاز ۷۴
 چرچیل ۲۷۷
 چریکی، جنبش ۵۹۲، ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۱۱
 چریکی، جنگ ۵۹۹
 چگونه مبارزهٔ مسلحانه توده‌ای می‌شود؟ ۵۹۷
 چلنگر ۴۱۱
 چمدان ۳۸۶
 چمران، مصطفی ۵۶۹، ۵۷۰
 چوبک، صادق ۴۱۱
 "چهاردهم جولای: روزی که آغازگر عصر
 جدیدی برای بشریت بود" ۴۱۹
 چهارلنگ، ایل ۳۳، ۳۸، ۱۷۶
 چه باید کرد؟ ۳۷۸
 چه گوارا ۵۷۲، ۵۹۵، ۵۹۸
 چیانگ کای‌شک ۱۷۳
 چین ۴۶۴، ۵۹۵
 حائری، آیت‌الله عبدالکریم ۵۲۲
 حائری‌زاده، سیدابوالحسن ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۱،
 ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۴۵۸، ۴۶۱
 حاج ابراهیم کلانتر ۴۸، ۶۲
 حاج امام قلی خان ۳۹
 حاج ایلخانی ۳۸، ۱۲۵، ۲۴۱
 حاج ایلخانی، خانوادهٔ ۵۷، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۷۶
 حاج سیدجوادی، علی اصغر ۶۲۰، ۶۲۱
 حاج کریم خان ۲۳
 حاج معینان ۶۲۷
 حاجی آقا ۴۱۱
 حاجی ابراهیم آقا ۱۲۲
 جل‌المتین ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۸
 حجازی، سرلشکر ۳۴۳
 حریت ۱۴۲
 حزب آزادی ۳۶۹، ۴۷۸
 حزب اتحاد ملی ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۰
 حزب اجتماعیون ۳۴۷
 حزب اجتماعیون عامیون ۹۸، ۹۹، ۱۰۲

۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۰،
۵۶۲، ۵۹۵، ۵۹۶-۵۹۹، ۶۰۲، ۶۱۰، ۶۲۰،
۶۲۲، ۶۳۳، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۴،
۶۵۶، ۶۶۱، ۶۶۲

ائتلاف - با فرقهٔ دموکراتهای کردستان و
آذربایجان ۳۸۱؛ اتحادیه‌های - ۲۵۴،
۲۵۰، ۲۵۵، ۲۹۰؛ اتحادیه‌های دهقانی -
۳۷۴، ۴۷۰؛ اتحادیه‌های کارگری - ۲۸۹،
۲۹۴؛ ارگان - ۳۵۱، ۳۵۳؛ افسران هوادار
- ۴۱۴؛ انحلال - ۳۹۱؛ تشکیل -
ایران ۳۴۶؛ تشکیل کنگرهٔ دوم - ۵۰۹؛
تشکیل نخستین کنگرهٔ - ۳۵۰؛ کشف
سازمان نظامی - ۴۱۵؛ دومین کنگرهٔ
حزبی - ۳۸۴؛ تشکیلات دموکراتیک
زنان - ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۱۲؛ سازمان انقلابی
- ۵۵۹، ۵۶۲، ۵۹۵، ۶۱۰؛ سازمان
جوانان - ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۸۵، ۳۹۲،
۳۹۴، ۳۹۷، ۴۰۸؛ سازمان زنان - ۳۸۶،
۴۱۲، ۴۱۳؛ سازمان نظامی - ۴۱۴، ۴۱۵؛
سومین کنفرانس ایالتی - تهران ۳۸۱؛
شبكةٔ نظامی - ۳۴۴، ۴۱۶؛ غیرقانونی
اعلام کردن - ۴۵۲؛ فدائیان منشعب
وابسته به - ۶۱۱؛ فعالیت - در بین زنان
۴۱۲؛ کادر رهبری - ۳۵۵، ۳۸۷؛ کمیتهٔ
مرکزی - ۳۵۰، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۸۱،
۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۶، ۴۰۲، ۴۱۲،
۴۷۳، ۴۸۴، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۶۶، ۵۹۸؛ کمیتهٔ
مرکزی سازمان جوانان - ۴۱۰؛ کمیتهٔ
مرکزی موقت - ۳۵۲، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۲۸؛
کمیسیون تفتیش - ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۴؛
کنگرهٔ اول - ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۷۴، ۴۸۶؛
کنگرهٔ دوم - ۳۸۸، ۴۰۲، ۴۲۸، ۵۱۰؛
کنگرهٔ سراسری - ۵۶۶؛ کنگرهٔ کارگری

حزب ارادهٔ ملی ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۶۲، ۲۷۰، ۲۸۲،
حزب اصلاح طلب ۱۶۳
حزب اصلاح طلبان ۱۵۰، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۱
حزب اعتدالیون ۱۵۰
حزب ایران ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۸۰،
۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۳۱، ۳۳۹،
۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۳،
۳۹۸، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۷۸، ۵۰۵، ۵۱۵،
۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۹
حزب ایران نو ۱۷۲
حزب ایران نوین ۵۴۱، ۵۴۳
حزب پان ایرانیست ایران ۳۱۷، ۶۳۴
حزب پیشرو ۳۷۹
حزب نوده ۳۷۸
حزب تجدد ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۸،
۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲
حزب ترقی ۱۷۲، ۱۷۳
حزب نوده ۱۰۲، ۱۹۳، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸،
۲۳۹-۲۴۴، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۷،
۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲،
۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۷،
۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۹،
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱-۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۴،
۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۰،
۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۷-۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۴،
۳۵۶-۳۵۹، ۳۶۷-۳۶۹، ۳۷۱-۳۷۳، ۳۷۵،
۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱-۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶،
۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۲-۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۸،
۴۰۰-۴۰۸، ۴۱۰-۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۸، ۴۲۰،
۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲،
۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۷،
۴۵۰، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۹،
۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۱-۴۸۳، ۴۹۵، ۵۰۲، ۵۰۵

۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸،

۳۸۲، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۹۱

حزب کمونیست ایران، بخش جوانان ۳۵۴،

۳۶۴، ۳۶۸، ۳۸۷، ۴۲۹

حزب کمونیست فرانسه ۳۸۰

حزب مردم ایران ۲۳۵، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۴۱، ۵۴۳،

۵۶۹

حزب ملت ایران ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۴۵، ۵۶۳، ۵۶۶،

۵۶۷

حزب ملل اسلامی ۵۹۶

حزب ملتون ۵۱۶، ۵۱۹، ۵۴۱

حزب میهن ۳۶۹، ۴۴۰، ۴۴۱

حزب وحدت اسلامی ۶۵۰

حزب وطن ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۶،

۲۵۳

حزب هم‌رهان ۲۳۱، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۹۳

حسینی، کاظم ۵۶۳

حسین خان (سپهسالار)، میرزا ۸۶

حسین قلی خان رئیس ایل هفت‌لنگ ۳۸

حسین قلی خان نواب ۱۳۰

حسینی، شیخ عزالدین ۶۵۰

حسینیۀ ارشاد ۵۷۳، ۵۸۵، ۵۹۱، ۶۰۵، ۶۰۶،

۶۵۸

حقوق ۱۱۲

حقیقت ۱۶۱، ۱۶۳

حکمت، سردار فاخر ۲۴۲، ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹،

۳۰۱، ۳۰۴، ۵۱۷

حکومت اسلامی، برقراری ۶۴۴

حکیمی (حکیم‌الملک)، ابراهیم ۱۵۳، ۲۶۴،

۲۶۵، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۰۴، ۳۲۱، ۳۸۵،

۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۸، ۶۱۸

حکیمی، صمد ۳۸۵

حنیف‌نژاد، محمد ۶۰۳، ۶۰۴

~ ۱۵۴۳ کنگرهٔ می ~ ۳۵۲: نخستین

کنگرهٔ ~ ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۱، ۳۸۷، ۴۲۸،

۴۶۲، ۴۸۳، ۴۸۴؛ نقش ~ در سی نیر

۳۹۳؛ ~ و اسلام ۴۵۹؛ ~ و انقلاب

مشروطه ۴۲۲؛ ~ و جبهه ملی ۴۱۶؛ ~

و علما ۴۵۹؛ وفاداری ~ به قانون اساسی

۳۸۲؛ ~ و فرقهٔ دموکرات ۵۰۴؛ هیئت

اجرائیه ~ ۳۸۲؛ هیئت مشورتی ~

۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۷۳، ۵۱۰

حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟

۳۶۵، ۳۸۱، ۴۵۷، ۴۸۷

حزب جنگلی ۲۷۳، ۳۷۰، ۵۰۵

حزب حسینی ۳۷۱

حزب دموکرات ۱۰۲، ۱۵۲، ۲۶۴، ۲۸۵، ۲۸۸،

۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰،

۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۵۳، ۳۶۹، ۳۸۹،

۴۱۱، ۴۵۰

حزب رستاخیز ۵۴۲-۵۴۵، ۵۴۷-۵۴۹، ۵۸۵،

۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۸، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۴،

۶۴۰، ۶۴۹

حزب زحمتکشان ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۳۱،

۳۴۱، ۳۴۲، ۳۸۳، ۳۹۷، ۴۰۹

حزب سوسیال دموکرات آلمان ۳۶۵

حزب سوسیال دموکرات ایران ۱۱۱، ۱۳۲

حزب سوسیال دموکرات تبریز ۱۳۴

حزب سوسیال دموکرات روسیه ۱۱۱، ۱۳۲

حزب سوسیالیست ۱۰۲، ۱۵۰، ۱۵۸-۱۶۰،

۱۶۴، ۱۷۳، ۱۷۹، ۲۵۵، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹،

۳۶۴، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۱۲، ۵۰۵

حزب عدالت ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۳،

۳۸۲، ۴۹۱

حزب کارگر انگلیس ۳۱۶، ۳۷۲، ۶۱۶

حزب کمونیست ایران ۱۳۰، ۱۴۹، ۳۴۸، ۳۴۹،

- حیدر خان عمواوغلی ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۴۲۲، ۵۱۰
- حیدری / حیدری‌ها ۲۴، ۴۰، ۵۴، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۸۴، ۲۱۴
- حیدری، محله ۵۸
- حیدری - نعمتی ۷۸
- حییم، ساموئل ۲۰۰
- خادمی، آیت‌الله ۶۴۹
- خالوقربان ۱۴۰، ۱۴۹
- خامنه‌ای، حجة الاسلام سیدعلی ۵۴۸، ۵۸۶
- خامنه‌ای، انور ۳۶۶، ۴۹۷، ۴۹۸
- خانلری، پرویز نائل ۴۲۱، ۴۲۲، ۵۰۱
- خانه‌به‌دوش، گروه ۲۵
- خاور نو ۴۸۸
- خبرنامه ۵۶۸
- خدایی که شکست خورد ۳۱۶
- خراسان ۱۴۸، ۱۴۹، ۳۸۷
- خراسانی، آیت‌الله احمد ۵۸۳
- خرمشهر ۱۷۸، ۴۴۶
- خوز، نواحی روستایی ساحل ۴۷۰
- خزعل، شیخ ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۷، ۲۱۴
- خسروشاهی، محمد ۵۳۱
- خلخال، سیدجواد ۳۳۲
- خلیل‌زاده ۲۳۹
- خمسه، عشایر ۵۷، ۵۹، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۲، ۲۴۲، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۸، ۴۴۰
- خمینی، آیت‌الله ۵۲۲-۵۲۴، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۸۴، ۵۸۵-۵۸۷، ۵۸۹-۵۹۱، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۹، ۶۳۷، ۶۳۸
- ۶۴۰-۶۴۳، ۶۴۶-۶۵۰، ۶۵۵-۶۵۹، ۶۶۱
- انتقادات - از حکومت شاه ۵۲۳ تبعید
- ۵۲۲: چارچوب نظریه سیاسی -
- ۵۸۶: شخصیت کاربزمایی - ۶۶۲: نظر
- درباره حکومت اسلامی ۵۸۶
- هجرت - از عراق به پاریس در ۱۲ مهر و ۲۴ مهر ۶۳۹: بازگشت - ۶۳۹، ۶۴۸
- جایگاه برجسته - ۶۵۵: رهبری -
- ۶۴۴: شخصیت - ۶۵۵: کامیابی - در
- بسیج مزدبگیران شهری ۶۵۹: نهضت -
- ۶۵۷
- خمینی، حجة الاسلام احمد ۵۸۴
- خواجه‌نوری. ابراهیم ۲۳۵
- خواجه‌نوری، سرهنگ محمد ۳۴۳
- خوزستان ۱۷۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۹، ۴۳۶، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۵، ۵۶۲
- اعراب - ۲۹۰؛ جاهل‌های نفتی - ۱۸۳؛
- نواحی عرب‌نشین - ۱۶۵۰ - و بحرین،
- منافع انگلیس در ۲۷۹
- خوش‌نشینها ۴۶۶
- خوی ۵۰۷
- خویی نجفی، آیت‌الله ۵۸۳
- خیابان [محله‌ی] ۱۲۳، ۱۴۱
- خیابانی، شیخ محمد ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۶۸، ۳۴۹، ۴۸۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۰
- خیابانی، قیام ۱۴۸، ۱۵۶، ۴۲۸، ۴۸۰، ۴۹۵
- خیامی، احمد ۵۳۱
- خیرخواه ۳۶۶، ۳۶۷
- خیمه شب‌بازی ۴۱۱
- داد ۳۶۹
- دادگر ۲۳۵
- داریا ۲۸۵، ۳۶۹
- دارالفنون ۷۰، ۷۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۶۱، ۱۹۴، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴

- درخشش، محمود ۵۲۰: ۶۳۴
- ”درسهای تاریخی“ ۴۱۹
- دریایی، نیروی ۵۳۵
- دستبان ۲۸
- دشتی، علی ۱۹۱، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۸۲
- دفتر تنظیمات ۸۵
- دموکرات ایران ۲۸۷، ۳۰۰
- دموکرات ۱۴۰، ۲۵۵، ۳۵۶
- دموکرات، حزب ۱۵۲
- دموکرات، فراکسیون ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۰
- ۲۵۸، ۲۷۲، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۱، ۲۵۹
- دموکراتها ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰
- ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۲۵۱، ۳۰۷
- دنیا ۱۹۵، ۳۵۳، ۳۸۶، ۵۵۹، ۵۶۲
- دوئد، بارون ۲۰، ۵۷، ۵۸
- دَوَچی ۱۲۴
- دوزخیان روی زمین ۵۷۳
- دوگوبینو، کنت ۳۵
- دولت ۱۹۸
- دولت آبادی، هاشم ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۸۲
- دولت آبادی، حاج میرزا یحیی ۱۰۱
- دولت آبادی، سید حسام‌الدین ۲۴۰
- دولت آشتی ملی ۶۴۷
- دولت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک ۴۱۹
- دولت مرکزی نیرومند، ایجاد یک ۱۵۵، ۱۵۶
- دولت موقت، تشکیل ۶۵۱
- دَوَلو ۵۱۷، ۵۳۱
- دولوری، استاچ ۹۳
- دهقانان ۲۸۷، ۶۵۶
- دهقانان، افزایش سهم ۳۸۹
- دهقانان متوسط ۴۶۶
- دهقان: علی ۲۴۲
- دیبا (ثقةالدوله): عبدالحسین ۱۸۸
- ۳۶۴
- دارسی ۹۶، ۱۷۹
- داروغه‌ها ۳۰
- دانشناک / دانشناکها ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹
- ۴۷۸
- دانشسرای عالی تهران ۳۶۵
- دانشکده ادبیات ۶۰۷
- دانشکده اقتصاد ۶۰۷
- دانشکده تربیت معلم ۶۰۷
- دانشکده حقوق ۶۰۷
- دانشکده علوم سیاسی ۶۰۷
- دانشکده هنر ۶۰۷
- دانشکده افسری ۶۵۲
- دانشکده الهیات ۲۱۷، ۴۶۰، ۵۴۶
- دانشگاه تهران ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۲۱۷، ۳۰۷
- ۳۱۷، ۳۵۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۰
- ۴۶۸، ۵۹۷، ۶۲۲، ۶۳۹، ۶۵۲
- دانشکده علوم نظامی ۳۶۴
- دانشکده فنی - مهندسی ۶۰۷
- دانشکده کشاورزی ۶۰۷
- دانشکده نظامی ۷۴
- دانشگاه تهران، سازمان دانشجویان ۴۰۸، ۴۰۹
- دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) ۵۹۸، ۶۰۷
- ۶۱۰، ۶۲۳، ۶۲۴
- دانشگاه ملی ۵۹۸
- دانشور، سیمین ۶۲۰
- دانشیان، غلام یحیی ۴۸۰، ۴۸۴، ۵۶۰
- داودی‌ها ۲۹۰
- داور، علی اکبر ۱۵۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۱
- دبره، رژی ۵۹۸
- دخانیات، شرکت ۴۰۷
- ”درآمد و استاندارد زندگی در ایران“ ۴۲۰
- دربار ۳۰۹، ۳۲۲، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷

- دیللمات ۲۸۷
 دیکتاتورهای پروتاریا ۳۸۲
 دین‌زدایی ۶۵۴
 دین و ملیت ۱۵۴
 دیوان‌سالاری دولتی ۴۷۳، ۵۳۹، ۵۴۱
 ذغال‌سنگ، معادن ۱۸۳
 ذوالفقاری زنجان، طایفه ۵۰۶
 ذوالفقاری، محمد ۳۳۱
 ذوالفقاری، ناصر ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۱
 ۳۳۱، ۵۱۷
 رئالیسم اجتماعی ۳۸۶، ۳۸۹
 ”رابطه میان جامعه و جامعه‌شناس“ ۴۱۹
 رادمنش، دکتر رضا ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۴
 ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۵۰، ۴۸۷
 ۴۹۶، ۵۰۵، ۵۰۹، ۵۶۰، ۵۹۸
 راستی ۳۵۸
 راسل، برتراند ۳۱۶، ۴۲۲
 راوندی، مرتضی ۳۸۵
 راهنما ۳۶۸
 راه‌آهن ۱۳۸، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۳
 رایب، ریچارد ۳۱۶
 رایج‌کردن «کلاه بین‌المللی» ۱۸۹
 ربانی شیرازی، آیت‌الله ۵۴۸
 ربیع‌الکبری ۴۹۵
 رحیم‌خان ۱۲۱
 رزم ۲۴۸، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۹۱
 رزم‌آرا، اعدام قاتلان ۵۱۷
 رزم‌آرا، علی ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷
 ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۹۲، ۴۱۱، ۴۱۵
 رستاخیز ۵۴۴
 رستاخیز جوان ۵۴۴
 رستاخیز کارگران ۵۴۴
 رستاخیز کشاورزان ۵۴۴
- رسول‌زاده، محمدامین ۱۳۰، ۱۳۸
 رشت ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۹۸، ۳۷۴،
 ۴۵۱، ۶۲۵
 انجمن فرهنگی ~ ۳۸۶؛ مدرسه
 میسیونری آمریکایی ~ ۳۵۴؛ و
 انزلی، اشغال ۱۳۶
 رشتی، سید کاظم ۲۲
 رشیدیان، اسدالله ۳۴۳، ۵۳۱
 رضائیه ۱۷۸
 رضاخان، سردار سپه ۱۴۸ نیز ← پهلوی، رضا
 و رضاشاه
 رضا: اده شفق، دکتر ۲۳۳
 رضاشاه ۱: ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱،
 ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱،
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱،
 ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۰،
 ۲۰۲، ۲۲۲، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷،
 ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۷،
 ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۶، ۴۱۷، ۴۲۲، ۵۳۴
 ۵۳۷
 بازگرداندن جسد ~ ۲۹۹؛ بریگاد قزاق
 ~ ۳۴۲؛ دوران ~ ۱۸۲؛ دیکتاتوری ~
 ۲۳۳؛ سقوط ~ ۲۰۳، ۲۰۸
 رضایی، احمد ۶۰۳-۶۰۵
 رضایی، محمود ۵۳۱
 رضوی ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۹۹
 رعد امروز ۱۴۷، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۴۱
 رکن ۲ ارتش ۵۳۷
 رمگاور، حزب ارمنی ۴۷۶
 روح‌القدس ۱۱۲
 روح‌القوانین ۳۱۲
 روحانی، آیت‌الله ۵۴۷
 روحانی، رهبران ۴۵۹

- روحانیون ۵۳۲، ۵۹۱، ۶۵۷، ۶۶۲
 ~ ایران، تقویت پایگاه اجتماعی ۶۶۰
 ~ سنتی ۶۵۲؛ ~ سنتی ۶۵۰؛ ~
 غیرسیاسی ۵۸۹؛ قدرت‌یابی ~ ۶۶۲؛ ~
 مخالف تندرو ۵۸۵؛ ~ مخالف میانه‌رو
 ۵۸۴؛ ~ مخالف میانه‌رو، انتقاد از ۵۸۹
 ~ میانه‌رو ۶۲۹؛ نقش ~ ۶۵۵
 روزبه، خسرو ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۶
 روزکارگر، مراسم ۳۹۳
 روزولت، کرمیت ۲۲۷، ۳۴۳، ۴۲۴
 دوستا و انقلاب سفید ۶۰۴
 دوستا، رضا ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۸۲
 ۳۸۴، ۳۹۱، ۴۲۸، ۴۵۲، ۴۹۸، ۵۵۷
 روس و انگلیس ۲۷۹
 روس و انگلیس، اشغال کشور توسط ۱۳۷
 روسها، التیماتوم ۱۳۶
 روسیه ۱۳۶
 روسیه، انقلاب مارس ۱۹۱۷، ۱۴۰
 روشنفکران ۷۹، ۶۵۶
 بینش سیاسی طبقه ~ ۴۲۰؛ نقش ~
 ۴۲۲
 رویترا، امتیاز ۷۲، ۸۶
 رویترا، بارون ژولیوس دو ۷۱
 رهبر ۲۴۸، ۲۶۳، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۰
 ۳۷۷، ۳۸۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۴
 رهبر یزد ۳۶۸
 ریدلنی، ژنرال (رئیس هیئت نظامی آمریکا)
 ۲۲۷
 ریش‌سفیدها ۲۵
 زاهدی، سپهد فضل‌الله ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۵
 ۴۳۷، ۵۱۵، ۵۱۷، ۶۱۸
 زبان فارسی، گسترش ۱۵۶، ۲۸۴، ۳۳۲
 زراسوند هفت‌لنگ، ایل ۳۳، ۳۸
- زرتشتیان ۲۴، ۱۱۴، ۱۲۷، ۲۰۰، ۴۷۴، ۴۷۵
 زرتشتی‌ها، محله ۲۱۴
 زمین‌داران بزرگ ۵۲۷
 زمین‌داران مستقل ۵۲۷
 زمین‌داران و دهقانان ۴۶۸
 زمین‌دار جزء ۵۲۷
 زمینهای سلطنتی ۳۰۹
 زمینهای وقفی ۲۱۷
 زمینی، نیروی ۵۳۵
 زنان، آموزش ۱۳۱
 زنان، اعطای حق رأی به ۵۲۲
 زنان، بهبود موقعیت ۱۷۹
 زنجان ۲۹۵، ۲۹۸
 زنجانی، آیت‌الله ۵۴۸، ۵۸۴، ۶۲۱
 زندانیان سیاسی ۶۴۰
 زندپور، ایرج ۳۷۱
 زندها ۴۷، ۵۸
 زنگنه، دکتر عبدالحمید ۲۳۳، ۵۶۳
 زیرک‌زاده، احمد ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۲، ۵۶۳
 ژاکوبنها ۱۲۰
 ژاله (شهدا)، میدان ۶۳۶، ۶۵۱
 ژاندارم ۱۴۹
 ژاندارمری ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۱۷
 ۲۵۱، ۵۳۵
 ژید، آندره ۳۱۶
 سارتر، ژان پل ۳۸۸، ۵۷۲، ۵۷۳، ۶۱۶
 ساری ۳۷۴، ۴۲۷، ۶۳۹
 سازمان آرمان خلق ۵۹۵
 سازمان آزادیبخش فلسطین ۵۹۶، ۶۰۲، ۶۰۵
 سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران ۵۹۵
 سازمان انقلابی کمونیستهای ایران ۵۹۶
 سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ۵۹۲
 سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ۵۹۲

- ستارخان ۱۲۳، ۱۳۴، ۴۲۲، ۵۱۰
 سحابی، دکتر یدالله ۵۶۹
 سحابی، عزت‌الله ۵۶۹
 سخن ۴۲۱، ۴۲۲، ۵۰۱
 سروش ۳۶۸، ۳۷۱
 سراب ۴۹۰، ۴۹۳
 سرباز و دولت ۴۱۴
 سرتیپ‌زاده، علی ۲۲۳، ۲۲۴
 سرخاب ۱۲۴
 سردار اسعد، جعفرقلی‌خان ۱۷۶
 سرشماری ملی، نخستین ۱۸۳
 سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ ۲۲۵
 سکولاریسم ۸۰
 سلطان‌العلما (سردبیر) روح‌القدس ۱۲۲
 سلطان‌زاده، احمد ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۳، ۱۷۴
 سلطانیه ۱۷۸
 سلطنت‌طلبان ۳۳۲، ۳۳۵
 سلطنت‌طلب، فراکسیون ۴۱۸
 سلطنت مشروطه، تقویت ۱۳۳
 سمیتقو ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۸۷
 سمیرم: جنگ ۲۴۲
 سنا، مجلس ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۱، ۲۲۸، ۳۰۸
 ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۵، ۴۱۹، ۵۱۶
 دوره نخست ~ ۳۰۹؛ لایحه تشکیل ~
 ۳۰۴
 سن پترزبورگ ۱۳۸
 سنتو، سازمان ۶۴۷
 سنجابی، دکتر کریم ۳۱۱، ۳۳۱، ۵۶۳، ۵۶۶
 ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۴۱
 ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۴۸
 سنجابی، کردهای ۱۴۹
 سنجابی و بازرگانان، سفر تاریخی به پاریس
 ۶۴۲
- نیز ← فدایی
 سازمان دانش‌آموزان دبیرستانی ۳۹۳
 سازمان فرهنگی، سیاسی و قبیله‌ای خلق
 عرب ۶۵۰
 سازمان مجاهدین خلق ایران ۵۹۲، ۶۰۳
 ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۴۴
 ۶۶۲
 ~ ترکیب اجتماعی اعضا ۶۰۶
 سازمان ملل، شورای امنیت ۳۳۰
 سازمان ملی دانشگاهیان ۶۲۱
 سازمانهای چریکی ۶۵۱
 سازمانهای چریکی، پیشینه دیدگاه سیاسی
 ۵۹۲
 ساعد، محمد ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۸-۲۶۰
 ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۶۱۸
 ساعدی، دکتر غلامحسین ۶۲۰
 سامی، دکتر کاظم ۵۹۶
 سانترالیسم دموکراتیک ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۸
 ساندی تایمز ۶۱۶
 سان‌کولونتها ۵۳۴
 ساواک ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۴
 ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۹۰، ۵۹۵، ۵۹۶
 ۵۹۷، ۶۰۲، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۷
 ۶۲۸، ۶۳۳، ۶۴۷، ۶۵۲
 ~ انحلال ۶۲۲، ۶۳۹
 ساوجبلاغ ۴۷۰
 سای دولاروت ۷۲
 سایکس، پرسی ۱۸، ۲۰، ۵۱، ۵۶
 سپاه دانش ۵۳۶
 سپهدار، محمدولی ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۲
 ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۶۳، ۱۸۷
 سپهسالار، حاج میرزا حسین ۷۱، ۱۶۹
 ستاره‌سرخ ۱۶۳، ۵۶۲

- سندیکاهاى كارگرى ايران، ائتلاف ۳۹۳، ۳۹۷، ۴۵۳
- سنديكاي مهندسان و تكنيسينها ۴۰۶، ۴۰۷
- سن سير فرانسه، آكادمى نظامى ۱۷۰
- سن سيمون ۱۸۵، ۳۸۸
- سنگور، لنويلد ۵۷۹
- سنندج ۶۳۹، ۶۴۲
- سنى ۲۲، ۱۱۷، ۴۷۴
- سوئدى، افسران ۱۳۹
- سوركي، عباس ۵۹۷، ۵۹۸
- سوسيال دموكرات / ها ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۶۲
- سوسياليست ۱۶۷، ۳۵۶
- سوسياليسم ۱۳۰، ۱۴۰، ۴۲۱، ۶۵۳، ۶۵۴
- سوسياليسم دموكراتيك ۳۶۵
- سوسياليسم راديكال ۳۷۹
- سوم اسفند ۱۴۷
- سه زر، امه ۵۷۹
- سهيلي، على ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۴۸
- ۲۵۰، ۳۰۴، ۳۰۵، ۶۱۸
- سياست ۳۴۷، ۳۵۱
- سيا (CIA)، سازمان ۳۴۳، ۳۹۴، ۴۱۵، ۴۱۶
- ۶۴۶، ۵۱۵، ۶۱۷
- سيامك، سرهنگ ۴۱۴، ۴۱۵
- سياهكل، حماسه ۵۹۱، ۶۱۱
- سى نير، قيام ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۹۴
- ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۵۶
- سيداشرقى، آقامير ۳۸۵
- سيدجمال الدين افغانى (اسدآبادى) ۸۰، ۸۱
- ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۵
- ۱۴۰
- سيستان ۳۷۵
- سيستان و بلوچستان ۱۳۱
- سيمونيان، قازار ۴۲۸
- شالفروش، محمدعلى ۱۱۲
- شالى كوبان ۳۵۸
- شاملو (بامداد)، احمد ۴۱۲
- شاندرمنى، على ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۲۸
- شاو، برنارد ۴۲۲
- شاهد ۳۱۳، ۳۱۶
- شاه، بندر ۱۸۱
- شاهپور، بندر ۱۸۱
- مجتمع پتروشيمى ~ ۶۳۸
- شاهرخ، ارباب كيخسرو ۱۵۳، ۲۰۰
- شاهرود ۴۷۳
- شاهسون / شاهسون ها ۲۱، ۴۷، ۵۵، ۱۲۱
- ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۹، ۲۸۲، ۲۹۰
- ۲۹۵، ۳۴۴
- شاه عبدالعظيم ۸۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۲
- شاهى ۱۷۸
- شايگان، دكتر على ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۳۱
- ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۵
- شبرنگ، اسماعيل ۳۸۵
- شبيستري، سيدمحمد ۱۱۱، ۴۸۱، ۴۸۸، ۵۰۹
- شبيستري، على ۴۸۰
- شب شعر ۶۲۴
- شبير خاقانى، آيت الله ۶۵۰
- شرح حال يك مسافر ۸۶
- شرقى، حسين ۱۶۳
- شركت اسلامى ۹۷
- شركت تلگراف هند و اروپا ۱۷۹
- شركت ملى نفت ايران ۱۹۹، ۲۸۸، ۲۹۱، ۳۳۰
- ۳۷۳، ۳۷۵، ۴۴۵، ۴۴۷، ۵۶۴
- اعتصاب كازركان انگليسى ~ ۴۴۳
- اعتصابات سازمان يافته در ~ ۴۴۴
- كارگران ~ ۳۷۲؛ ملى كردن ~ ۳۲۴
- شركت نفت انگليس، ملى كردن ۳۱۲

- شرکت نفت ایران و انگلیس، خلع ید از ۴۴۴
 شرمینی، عالیہ ۴۱۲
 شرمینی، نادر ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۰۰، ۴۱۲
 شریعتمداری، آیت‌الله کاظم ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۲۲،
 ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۱،
 ۶۴۲، ۶۴۸، ۶۵۰
 شریعتی، علی ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶،
 ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱-۵۸۳، ۵۹۱، ۶۰۵،
 ۶۱۰، ۶۵۸، ۶۵۹
 شریف‌امامی، جعفر ۵۱۹، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۰
 شعبان جعفری (بی‌مخ) ۳۱۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۹۷
 شعر چیست؟ ۵۷۳
 شعله جنوب ۵۶۲
 شفق ۳۲۸
 شفق سرخ ۱۹۱
 شگاک، قبیله ۱۴۳، ۴۸۸
 شل، شرکت نفتی ۲۵۸
 شمس آبادی، حجة الاسلام ۵۴۷
 شمس، علی ۴۹۵
 شمشک، معادن ذغال سنگ ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۸۵
 شمع ۲۵۵
 شمیم، علی اصغر ۴۱، ۴۴
 شورای انقلاب ۶۵۱
 شورای سلطنت ۶۴۷
 شورای عالی اصناف ۵۱۸، ۵۴۵
 شورای عالی اقتصادی ۲۸۸
 شورای عالی کار ۲۸۹
 شورای متحده کارگران و زحمتکشان ایران
 ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۳، ۳۶۶-۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۳،
 ۳۷۶، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۲، ۴۰۲، ۴۰۶،
 ۴۰۷، ۴۲۷-۴۳۰، ۴۳۲-۴۳۶، ۴۴۰، ۴۴۳،
 ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۰، ۴۵۳-۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸،
 ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۸
- ۴۹۸
 شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان
 ۳۶۰
 شورش بزرگ سال ۱۲۹۳/۱۸۱۴ ۵۵
 شورش نان ۲۲۴
 شوروی، اتحاد ۲۷۸، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۲، ۴۲۴
 ارتش ~ ۴۹۳؛ امتیاز نفت ~ ۳۰۹؛
 خروج نیروهای ~ ۲۸۱؛ دولت ~ ۱۴۳؛
 قطع رابطه با ~ ۳۸۳؛ نبردهای ~ ۲۱۴؛
 اعطای امتیاز نفتی به ~ ۲۶۰، ۳۶۸
 شوستر، مورگان ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۳۸
 شوستر ۵۵
 شهباز ۴۹۹
 شهبانی ۲۵۱
 شهرکرد ۲۴۱، ۲۹۸
 شهرنشینی، گسترش ۶۵۴
 شهریار ۴۷۰
 شهریور ۱۳۲۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۵۷
 ۱۷ شهریور ۶۳۶، ۶۳۸
 شهبوار ۶۳۲
 شهید (آزادی)، میدان ۶۳۵، ۶۴۴
 شیبانی، دکتر عباس ۵۶۹
 شیخ الاسلام تبریزی ۶۸، ۱۲۳، ۲۴۳، ۲۴۴،
 ۴۶۰
 شیخی ۲۴، ۴۱، ۵، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۸۴، ۲۱۴،
 ۲۴۳
 شیخیه ۲۲، ۸۰، ۹۶، ۹۷، ۱۱۴
 شیراز ۵۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۹۸، ۵۲۳، ۶۲۵، ۶۳۲
 اعتصابات کارگران مخایرات ~ ۴۳۰؛
 دانشگاه (پهلوی) ~ ۵۳۰
 شیعه ۲۲، ۱۱۷، ۵۸۳، ۶۰۶
 شیعه اثناعشری ۱۱۵
 شیعیان، تقسیم‌بندی ۲۲

- شیعی - بهایی ۷۸
 شیلات ۳۱۳
 شیلات خزر ۱۸۳، ۳۳۸
 شیوه تولید آسیایی ۵۷۶
 صادقی، دکتر ابوالحسن ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۹۸
 صالح، اللهیار ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۷
 صبح ازل ۲۳
 صدای شرق ۱۶۱
 صدای مردم ۲۳۵
 صدر، محسن (صدرالاشرف) ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۸۲، ۴۴۰، ۴۹۱، ۴۹۸
 صدر، امام موسی ۵۶۹
 صفا ۳۶۸
 صفایی فراهانی، علی اکبر ۵۹۷، ۵۹۸
 صمصام السلطنه ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۳۷
 صندوق بین المللی پول ۵۱۸، ۵۲۱
 صنعت نفت، کارگران ۵۲۳
 ملی شدن - ۳۲۷، ۴۵۴، ۵۱۶؛ نیروی کار
 شاغل در - ۱۸۲
 صور اسرافیل ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۵۹
 صورت ۳۶۸
 صور اسرافیل، جهانگیرخان ۱۱۵، ۱۲۲
 صور، قاسم خان ۱۵۹
 ضرابخانه مرکزی، تأسیس ۴۹، ۷۴، ۷۶
 ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا ۵۹۸
 طالقانی، آیت الله سید محمود ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۵، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳
 طالقانی، مجتبی ۶۰۹
 طاهری، دکتر هادی ۲۲۱، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۸۲، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۳۱
 طاهری، حجة الاسلام ۵۴۸
 طباطبایی، آیت الله سید محمد ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۳۲، ۴۲۲، ۶۵۸
 طباطبایی، سید ضیاء ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۶۳
 ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۴
 ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۹۳، ۳۴۳، ۳۵۱
 ۳۸۹، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱
 ۴۴۲، ۴۵۸، ۴۶۱، ۴۸۵، ۶۱۸
 طباطبایی، صادق ۵۶۹
 طباطبایی، محمدصادق ۱۰۳، ۱۳۹، ۱۵۹
 ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۷۴، ۲۹۶
 طبری، احسان ۳۶۴، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
 ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۱۹، ۵۶۰
 طبقات افقی (غیرسلسله مراتبی) ۴۶
 طبقات در ایران اوایل سده نوزده ۴۳
 طبقات متوسط جدید و سنتی ۳۳۱، ۶۲۹
 طبقه بالای زمین دار ۱۵۸
 طبقه بالای سنتی ۴۱۸
 طبقه روشنفکر ۶۶، ۸۰، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۷
 ۱۸۱، ۱۹۰، ۳۴۲، ۴۷۲، ۵۹۱، ۵۹۲، ۶۵۴
 ۶۶۲
 دیدگاه - ۴۲۰، ۴۲۱؛ - جدید ۱۱۳۲
 - و کارگر ۵۱۷
 طبقه کارگر ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۲
 - جدید ۱۱۸۳؛ - شهری ۶۶۰، ۶۶۲
 - صنعتی ۱۹۹، ۴۷۲، ۵۲۴
 طبقه متوسط ۳۹۶، ۵۴۴، ۶۴۹
 - بازار ۵۱۷؛ - تجاری ۱۱۸۹؛ - جدید
 ۱۹۰، ۳۱۹، ۳۴۲، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۵۷، ۶۵۸
 ۶۵۸؛ - حرفه ای ۱۱۵۸؛ - حقوق بگیر
 ۷۹، ۴۰۷، ۵۳۳، ۵۳۴، ۶۲۴، ۶۵۴؛ - سنتی
 ۶۵، ۸۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۸۹
 ۱۹۰، ۲۳۰، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۲، ۵۱۷، ۶۵۴
 ۶۵۷؛ - مرفه ۴۳، ۷۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۴۴
 ۵۸۱، ۶۲۴؛ مشکل اصلی اقتصادی -
 ۴۱۷

- طبقة ملوک الطوائف ۴۳
 طرحهای بزرگ آبرسانی ۵۲۶
 طوفان ۱۵۹، ۱۶۳
 ظفار، شورشیان ۶۰۶
 ظفر ۳۹۱، ۴۳۳، ۴۸۵، ۴۹۸، ۴۹۹
 ظل السلطان ۱۳۵، ۱۵۱، ۲۴۰، ۲۹۷، ۴۴۱
 عابدی. دکتر رحیم ۳۸۳
 عاشورا ۶۴۳
 عباس، بندر ۱۲۶، ۶۴۲
 عباس میرزا ۶۸، ۶۹، ۱۶۹
 عبدالحسین میرزا، شاهزاده ۱۳۲
 عدالتخانه ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۹
 عدالت، فراکسیون ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۴۸
 عدلیه، نوسازی کامل وزارت ۱۷۴
 عرب ۲۱، ۲۲، ۵۲۶
 عرب، اتحادیه ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۲
 عربستان ۱۷۸
 عربی ۲۱
 عسکری زاده، محمد ۶۰۳، ۶۰۴
 عشایر جنوب، خلع سلاح ۳۰۵
 عشایر، فراکسیون ۲۴۷
 عصر نو ۱۱۱
 عضدالملک ۱۲۷
 عطار ۳۱۳
 عطاران و آهنگران ۳۳۵
 عظیم، یوسف ۴۹۵
 عفو بین المللی، سازمان ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۸
 عقیقی، عبدالله ۳۷۱
 عقیلی، دکتر علی ۳۶۶
 علاء، حسین ۳۲۷، ۳۲۸، ۵۱۷، ۶۱۸
 علم و زندگی ۳۱۳، ۳۱۶
 علم، اسدالله، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۱، ۵۳۱، ۵۴۲، ۶۱۸
- علما ۱۳۷، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۸۹، ۴۵۹، ۶۵۳
 علمیه، حوزه ۶۲۳، ۶۲۹
 علوی ۳۶۵، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰
 علوی، بدرالملوک ۴۱۲
 علوی، حمزه ۴۶۵
 علوی، علی ۳۶۴
 علوی، مرتضی ۳۸۵
 علوی، بزرگ ۳۵۶، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۰
 ۴۱۱، ۵۰۶، ۵۵۷
 علی آباد ۱۷۸
 علی الهی ۲۴
 علی (ع) ۲۲، ۵۷۲، ۶۵۷
 علی محمدخان (پسر بزرگ حاج ابراهیم) ۵۸
 علی منصور (منصورالملک) ۳۲۲، ۵۴۱
 عمادالسلطنه، سید مهدی ۱۵۱
 عوارض گمرکی، امتیاز جمع آوری ۱۷۹
 غفارزاده، اسدالله خان ۱۴۲، ۱۴۴
 غفاری، آیت الله حسن ۵۴۷
 غیردینی سازی، روند ۱۳۱
 فاتح، مصطفی ۲۳۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵
 فارمن / فارس ها ۲۱، ۵۵، ۱۱۴، ۳۷۵، ۳۸۷، ۴۵۱
 فارسی ۲۱
 فاست، هوارد ۳۱۶
 فاشیستها ۳۸۷
 فاشیسم، اتحاد علیه ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۳
 فاطمی، حسین ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۵۴، ۲۵۶، ۳۱۱، ۳۳۰، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۹۸، ۵۵۶
 فاطمی، خانواده ۲۵۲
 فاطمی، سیف پور (مصباح السلطان) ۲۴۱
 فاطمی، مهدی ۲۹۷
 فانون، فرانتس ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۵

- فتحعلی خان ۴۸
فتحعلیشاه ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۶۱، ۶۶، ۶۹
فدائیان اسلام ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۸
۳۴۲، ۵۱۷، ۶۵۶
فداکار: تقی ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۳۶۶، ۴۳۶
۴۳۸، ۴۳۹
فدایی، سازمان ۵۹۶، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰-۶۰۲
۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۲۲، ۶۴۴، ۶۶۲
فراماسونری، اولین نژاد ۱۵۳
فرانس، آنتول ۱۵۴، ۴۲۲
فرانس، مندیس ۳۱۶
فرانسه ۳۸۰
سازمانهای سوسیالیستی ~ ۳۱۶: نظام
آموزشی لیسه ~ ۱۸۰
فراهانی، میرزا محمدتقی خان ۶۹
فرجامی، محمد ۳۶۶، ۴۲۸
فرخ (معتصم السلطنه)، مهدی ۲۴۷، ۲۵۰،
۲۵۱، ۲۹۶، ۳۲۱
فرخی، محمد ۱۵۹، ۱۹۱، ۳۴۸، ۵۵۸
فردوست، ارتشبد ۵۳۷
فرقه‌های عدالت ۱۶۲
فرقه اعتدال ۱۳۲، ۱۳۳
فرقه اعتدالیون ۱۳۰، ۲۴۶
فرقه دموکرات ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۲۸۰، ۲۸۴،
۲۸۵، ۳۴۶، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۸، ۴۹۲
۴۹۳، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۲، ۵۰۵
۵۰۷
فرقه دموکرات آذربایجان ۱۴۱، ۲۶۸، ۲۷۰،
۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۷۳، ۳۸۴
۳۸۷، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۶، ۵۰۲، ۵۱۰، ۵۶۰
فرقه دموکرات کردستان ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۷،
۲۸۹، ۳۷۳، ۳۸۴، ۴۹۳، ۵۱۰
فرقه عدالت ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۴۳
- فرقه کمونیست ایران ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۰، ۱۶۰
۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۲، ۱۹۵، ۲۴۳
دومین کنگره ~ ۱۷۳
فرمان ۲۸۷، ۳۶۹
فرمانفرما، عبدالرحسین ۱۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۹۹
۳۸۶، ۵۱۷
فرمانفرمائیان: خداداد ۵۳۱
فرمانفرما، خاندان ۱۳۲
فرمانفرما، سرلشکر محمدحسین فیروز ۱۵۰
۱۸۷، ۲۲۲، ۲۸۰، ۲۸۹
فرمانفرما، محمدولی ۲۲۲، ۲۸۰، ۲۸۵
فونگستان ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۹۵
فرونن، دکتر غلامحسین ۳۶۶، ۳۷۷، ۳۸۲
۳۸۴، ۳۹۱، ۵۵۸
فروغی (ذکاء الملک)، محمدعلی ۱۵۲، ۱۶۴
۲۰۲، ۲۲۳
فروهر، داریوش ۳۱۷، ۵۶۳، ۵۶۶، ۶۱۹، ۶۲۲
۶۲۷، ۶۳۴، ۶۳۶، ۶۴۳، ۶۴۸
فروید، زیگموند ۳۸۵، ۳۸۶
فرهنگستان ایران ۱۷۷
فرهی، ابوالفضل ۳۸۵، ۴۰۰
فریاد کارگران آذربایجان ۱۶۱
فریزر، جیمز ۱۶، ۴۶، ۶۳، ۹۰
فریور، دکتر غلامعلی ۲۳۳
فسا ۲۹۸
فسائی، حسن ۴۰
فلسفه انقلاب ایران ۵۴۳
فوربس-لیث ۳۴
فوزیه ۱۸۶
فیروزآباد ۲۹۸
فیروز، مریم ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۱۲، ۵۶۰
فیروز، مظفر ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸
۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۸۶، ۴۵۰

- فیضیه، مدرسهٔ ۵۲۲، ۵۴۷، ۵۶۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۶۲۲، ۶۲۷
- قاجار / قاجارها ۲۱، ۲۷، ۴۷، ۱۵۰، ۱۶۷
- قاسمی، احمد ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۸
- ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۹، ۴۸۷، ۵۵۸
- قانون ۸۷، ۸۸، ۹۵
- قانون ۱۳۱۰ ۳۴۸، ۳۹۲
- قانون اساسی ۱۱۳: ۱۱۶، ۲۲۰، ۲۸۹، ۳۰۹
- اصلاح ~ ۳۰۷: متمم ~ ۱۱۴، ۱۱۵
- قانون چیست؟ ۴۱۹
- قانون حمایت از خانواده ۵۴۷
- قانون کار، تدوین ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۸۹، ۳۸۹: ۴۳۵، ۵۰۳
- قانون مطبوعات ۳۰۸
- قانون ملی کردن ۳۳۰
- قبادیان، خانوادهٔ ۴۲۰
- قبادیان، عباس ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۹۳
- قبادی، ستوان ۵۵۷
- قبیله، سازمان اجتماعی ۳۶
- قرآن کریم ۵۹۰
- قرارداد ۱۹۰۷ ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۶، ۲۷۳
- قرارداد ۱۹۱۹ ۱۴۷، ۱۵۲
- قرارداد ۱۹۳۳/۱۳۱۲ ۱۷۹، ۳۲۴
- قرارداد ۱۹۱۹ ایران-انگلیس ۱۴۶
- قرارداد پاریس ۶۶
- قرارداد نفتی ۱۹۳۳/۱۳۱۲ ۳۰۴، ۳۰۶
- قراگوزلو ۵۱۷، ۵۳۱
- قره داغی ۲۱
- قره گوزلو ۴۲۰
- قریشی، امان‌الله ۳۸۵، ۳۹۱
- قزاق، بریگاد ۵۱، ۷۴، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۲۷۴
- قزاق، دیوبیزیون ۱۲۹، ۱۴۸
- قزلباش ۴۷
- قزوین ۵۵، ۷۲، ۱۹۲، ۶۳۹، ۶۴۳
- قزوینی، قاضی ۱۲۲
- قزوینی، میرزا عباس قلی خان ۹۹
- قشقایی، ایلخان ۱۸۷، ۲۴۲
- قشقایی، خسرو ۲۹۹، ۳۲۱، ۳۳۱
- قشقایی، صولت ۲۴۷
- قشقایی، ناصر ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۸۹، ۳۳۱، ۳۷۱
- قشقایی‌ها ۲۱، ۲۶، ۲۷، ۴۷، ۵۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۷۶، ۲۱۲، ۲۹۰، ۲۹۸، ۲۹۳، ۲۹۸
- قطب‌الدین حیدر ۲۴، ۶۹۴
- قطب‌زاده، صادق ۵۷۰، ۶۵۱
- قفقاز ۱۴۱، ۱۴۳
- قم ۱۶۷، ۴۶۰، ۵۲۳: ۶۲۴، ۶۳۲
- قمی، آیت‌الله حاج آقا حسین ۴۵۹، ۵۴۸
- قنات‌آبادی، شمس‌الدین ۳۱۷، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۴۵۷، ۴۵۸، ۵۱۷
- قوام‌السلطنه (قوام)، احمد ۱۵۰، ۱۶۳، ۱۸۷، ۲۲۲-۲۲۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۷۵-۲۷۲
- ۲۷۷-۲۷۹، ۲۸۱-۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۶-۲۸۸
- ۲۹۸-۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۸، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۴۲، ۳۵۱
- ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵-۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۹، ۳۹۴
- ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۳۵، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۵۱-۴۵۳
- ۴۷۰، ۵۰۲، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۹، ۶۱۸، ۶۴۷
- استغنا ~ ۳۰۲؛ سقوط دولت ~ ۳۰۴
- گفتگوهای ~ با حکومت خودمختار
- ۵۰۱: مذاکرات ~ دربارهٔ نفت ۳۰۴: ~
- وشاه، مبارزهٔ قدرت میان ۳۰۹
- قوام (قوام‌الملک): ابراهیم ۵۹، ۱۲۵، ۱۸۶

- ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۳۷۱
 قوام، مهدی ۲۴۲
 "قوانین ایران و منافع طبقات زحمتکش"
 ۴۲۰
 قوه قضائیه ۱۱۵
 قوه مجریه ۱۱۴، ۱۱۵
 قوه مقننه ۱۱۴
 قویونلو، طایفه ۴۷
 قهرانی، سروان ۳۲۳
 قیام ایران ۲۳۵، ۳۰۰
 قیام کارگر ۶۱۰
 قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۸۳، ۵۶۶، ۵۸۷، ۵۹۵، ۶۰۴
 کائوتسکی، کارل ۱۹۵، ۳۶۵، ۳۸۸
 کاپیتال ۱۹۳
 کاتم، ریچارد ۳۲۱
 کاتولیک و پروتستان، هیئتهای ۷۴
 کارگران ایران ۲۹۴
 کارتر، جیمی ۶۱۷، ۶۴۶
 کارگران صنعتی، نخستین نسل ۱۸۳
 کارگران یقه سپید ۵۳۳، ۶۵۷
 کارگر شهری ۱۵۸
 کارگر صنعتی جدید ۵۳۴
 کارون، خط کشتیرانی در رودخانه ۷۲
 کازرخانی، عمله ۷۶
 کازرون ۲۹۰
 کازرونی، علی (صدرالاسلام) ۱۵۱
 کاسترو، فیدل ۵۹۹، ۶۵۵
 کاشانی، آیت الله سید ابوالقاسم ۲۸۸، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴
 ۳۳۹-۳۴۴، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۶۱، ۵۱۷، ۵۶۴، ۶۵۶
 کاظم زاده، حسین ۱۵۳
 کاظمی، باقر ۳۳۸
 کافکا، فرانسیس ۴۱۱
 کالسکه ۷۴
 کامبخش، اختر ۴۱۲
 کامبخش، عبدالصمد ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۷، ۳۶۴، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۳۰، ۴۶۲، ۴۷۰، ۵۵۷
 کانون مهندسين ايران ۵۶۳
 کانون نویسندگان ایران ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۳، ۶۲۷
 کانون وکلای ۴۰۶، ۶۲۱
 کاوه ۱۴۰
 کاویان، جعفر ۴۹۱، ۴۹۵
 کباری، علی ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۶، ۴۲۸
 کبریت سازی ۱۸۲
 کتابخانه ملی ۹۷، ۱۰۰
 کدخدا / کدخدایها ۲۵، ۵۹
 کرامول، اولیور ۱۳۶
 کربلا ۱۴۳
 کربلایی، علی ۹۸
 کرج ۴۷۳
 کردستان ۱۷۸، ۲۱۵، ۲۶۹، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۳
 ۳۷۶، ۴۹۳، ۶۵۰، ۶۶۱
 نهضتهای جدایی طلبانه ~ ۲۵۹
 جمهوری مستقل ~ ۲۷۳، ۵۰۶؛ حزب
 دموکرات ~ ۳۷۰، ۴۷۷، ۵۵۷، ۵۵۸
 ۵۹۵، ۶۵۰
 کرد / کردها ۲۱، ۲۲، ۵۵، ۱۳۴، ۱۴۹، ۴۷۴، ۵۲۶
 گرد، ناسیونالیستهای ۲۶۸
 کردی ۲۱
 کرزن، لرد ۵۰، ۵۹، ۷۱، ۱۴۲
 کرمان ۵۵، ۲۹۸، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۵۱، ۴۷۰، ۴۷۵

کمیته ستاره ۱۲۵	۶۳۸
کمیته عالی ۵۸۵	کرمانشاه ۱۲۶، ۱۳۹، ۱۷۸، ۲۹۷، ۳۷۵، ۴۳۰، ۴۴۲
کمیته مبارزه با سرکوب در ایران ۶۱۶	۶۴۲
کمیته مخفی ۳۴۳	کرمانی، مجدالاسلام ۹۰
کمیته مقاومت ملی ۱۳۹، ۳۴۷	کرمانی، ناظم‌الاسلام ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۲
کمیته نجات وطن ۳۴۲	۱۲۲
کمیته وحدت اسلامی ۱۳۹	کریستین ساینس مانیفور ۳۹۰، ۶۴۴
کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر ۶۱۵	کریم‌خانی / ها ۲۴، ۵۵، ۱۱۴، ۱۸۴، ۲۱۴
کمیسیون بین‌المللی حقوق‌فدائان ۶۱۶، ۶۱۸، ۶۱۹	کسروی، احمد ۳۹، ۴۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۱، ۱۵۶، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۶۹، ۳۱۸، ۳۲۱، ۴۲۵، ۴۶۰
کمیسیون بین‌المللی قضات در ژنو ۶۱۵	۴۶۰
کنان، جورج ۲۵۸	پیروان ~ ۳۳۸
کنت، آگوست ۸۵	کشاوری، دکتر خدیجه ۴۱۲
کیندی، دولت ۵۱۸	کشاوری، فریدون ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۱، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۰۱، ۵۵۷
کنفدراسیون دانشجویان ایرانی ۵۶۰، ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۲، ۶۰۲	۵۵۷
کنگره آمریکا ۴۵۳	کشاوری تجاری ۷۶
کنگره ملی ۲۷۲	کشاوری رشت، مدرسه ۳۵۳
کنگره ملی آذربایجان ۴۹۷	کشف الاسرار ۵۲۲، ۵۸۷
کنیاننا، جومو ۵۷۹	کشف حجاب ۱۷۹، ۱۸۹
کنی، حجة‌الاسلام ۵۴۸	کشور ۲۵۵
کوبا ۵۹۵، ۶۰۴، ۶۵۵	کعب فلاحیه، قبیله عربی ۵۶
کوچک‌خان، میرزا ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۲، ۳۴۹	کلانتران ۲۶، ۲۹
کودتا ۱۴۸، ۳۳۸، ۳۴۲، ۳۴۳	کلهر، طایفه کرد ۲۴۷، ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۳
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ۵۱۵	کلیمیان ۱۲۷
کوش ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۷۰	کمون پاریس ۴۱۹
کونولی، آرتور ۱۸، ۵۶، ۹۲	کمونسم ۴۱۹
کهکیلویه‌ای‌ها ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۹	کمیته آزادیهای هنری و روشنفکری در ایران ۶۱۶
کی استوان، حسین ۲۴۹، ۲۸۴	۶۱۶
کیانرسی چهارلنگ ۳۳، ۳۸	کمیته انقلابی ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۳
کیانرسی، محمدتقی خان ۳۸، ۵۷	۱۵۳، ۱۱۲
کیانوری، نورالدین ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۱۲، ۴۱۹، ۵۶۰	کمیته انقلابی تهران ۱۲۵، ۱۳۰
	کمیته دفاع از آزادی و حقوق بشر ۶۳۸

- کی مرام: مهدی ۴۲۹
 کینز، جان مینارد ۳۷۸
 کیهان ۲۴۹
 کیهان اینترنتی ۶۳۱
 گارد شاهنشاهی ۵۳۵، ۶۵۱، ۶۵۲
 گرگان ۳۶۸
 گرگان ۱۷۸
 گرگانی، فخرالدین ۴۱۲
 گرمسار ۴۷۰
 گرومان، شرکت ۶۴۵
 گروه‌های چریکی ۵۹۱، ۶۵۷
 گروه‌های عمودی (سلسله مراتبی) ۴۶
 گروه‌های قومی ۸
 گروه‌های کوچک مارکسیست ۵۹۵
 گروه‌های کوچک مارکسیست و اسلامی ۵۹۶
 گریبایدوف ۹۲
 گز، بندر ۴۷۳
 گلپایگانی، آیت‌الله محمدرضا ۵۸۴
 گلستان، ابراهیم ۳۸۳، ۴۱۰
 گلستان، معاهده ۶۶
 گمرکات ۱۲۸، ۱۳۹
 گنابادی، محمدپروین ۳۶۴، ۳۷۷
 گنج فنون ۹۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۳۰
 گوینو، نژادپرستی ۱۵۳، ۱۵۴
 گوران ۲۱
 گورکی، ماکسیم ۴۲۲
 گیلان ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۸۳، ۳۵۸، ۳۸۷، ۴۵۱، ۴۶۳
 ۴۷۱
 جمهوری سوسیالیستی - ۱۴۵، ۱۶۰،
 ۲۷۳
 گیلان‌شاه، سرلشکر ۳۴۳
 گیلکی ۲۱
 لاتاری، امتیاز ۸۶
 لاجوردی، قاسم ۵۳۱
 لاروزی سوئیس، مؤسسه ۱۷۰
 لاروگنیل، سرجان هلیر ۲۸۹، ۲۹۲
 لاسکی ۴۲۲
 لاهوتی، حجة‌الاسلام ۵۴۸
 لاهوتی، سرگرد ۱۴۸
 لاهوتی، قیام ۴۹۱
 لاهیجان ۴۷۳
 لاهیجی، عبدالکریم ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۳۶
 لر / لرها ۲۱، ۵۵، ۱۴۹، ۱۷۶، ۲۱۲، ۲۱۶، ۵۲۶
 لرستان ۱۷۸
 لرستان، کردهای ۲۶
 لرستان، گروه ۵۹۵
 لرهای ممسنی ۲۴۲
 لری ۲۱
 لطفی، عبدالعلی ۳۳۹، ۳۴۵
 لک، ابوالفضل ۵۳۱
 لمبتون، آن ۲۹، ۳۵، ۴۶، ۵۷، ۲۱۵، ۴۶۶
 لندن، جک ۴۲۲
 لندور، هنری ۱۸، ۴۴، ۵۶، ۹۳
 لنکرانی، شیخ حسین ۴۶۰
 لنگرود ۴۷۳
 لنگه، بندر ۴۷۳
 لنین ۱۹۵، ۳۶۵، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۸۹، ۴۲۲، ۴۸۶،
 ۶۵۵، ۶۰۱، ۵۱۱
 لنین و لنینسم ۴۱۹
 لوبون، گوستاو ۱۵۳
 لورتا (وارتو تاربان) ۴۱۲
 لوریمر، جی. جی. ۵۶
 لوطی‌ها ۳۰
 لوکوموتیو، کارخانه ۴۴۴
 لوموند ۱۹۵، ۳۸۹، ۶۵۱
 لووت، مازور ۵۶

- لیاخوف، کلنل ۱۲۱، ۱۲۲
 لینچ، برادران ۷۲
 مائوتیست / ها ۴۶۳، ۵۵۹
 مائوتیسم ۶۱۱
 مائو تسه تونگ ۴۶۴، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۵۵
 "ماتریالیسم و تاریخ فلسفه" ۴۲۰
 مارالان ۱۲۳
 مارکام ۷۵
 مارکس ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۹۵، ۳۸۰، ۴۲۲، ۶۰۱
 مارکسیسم و اقلیتهای زبانی ۳۸۹
 مارکسیست ۳۴۹
 مارکسیست اسلامی ۵۷۵، ۶۰۷
 مارکسیسم ۱۳۰، ۱۴۰، ۳۸۸، ۵۸۲
 مارکسیسم و اسلام: ترکیب ۶۰۸
 ماریگلا، کارلوس ۵۹۸
 مازندران ۱۸۳، ۳۵۸، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۵۱، ۴۶۳، ۴۷۱
 مازندرانی ۲۱
 مالرو، آندره ۴۲۲
 مالکان غایب ۵۲۷
 مالک و زارع در ایران ۲۹، ۴۶۶
 مانکوم ۲۷، ۳۷، ۴۰، ۵۰، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۷۵
 منشا خانواده، مالکیت خصوصی و دولت ۱۹۸
 مالکیت خصوصی ۱۳۳
 مالکیت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک ۴۱۹
 مالکیت زمین ۴۶۶
 "مالکیت زمین در ایران" ۴۲۰
 مالیاتها، لغو ۱۸۹
 مانیفست کمونیست ۱۹۳، ۳۱۶
 ماهنامه مردم ۴۱۱
 مبارزه طبقاتی ۴۱۹
 مبارزه مسلحانه: هم استراتژی هم تاکتیک ۵۹۸
 مبارزه مسلحانه ۵۹۶، ۶۰۱
- متدیست، جنبش ۵۸۴
 مشرعه - شیخی ۷۸
 مشرعه / ها ۲۴، ۴۱، ۵۵، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۴، ۱۸۴، ۲۱۴، ۲۴۳
 متفقین ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۷۸
 خروج - از ایران ۲۱۴
 متقی، علی ۳۸۵
 متین دفتری، احمد ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۲۱
 متین دفتری، هدایت‌الله ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۳۶
 مجاهد ۱۱۱، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۹۵
 مجاهدین ۶۰۵، ۶۴۴، ۶۶۲
 مجاهدین اسلام ۳۴۲
 مجاهدین اسلامی ۶۱۰، ۶۱۱
 مجاهدین مارکسیست ۶۱۰، ۶۱۱
 مجاهدین، مارکسیستهای منشعب از ۵۹۲
 مجتهدان ۵۲، ۱۴۳
 مجتهدی، دکتر یوسف ۲۴۳، ۲۴۴
 مجتهدی‌های دوازده‌امامی ۲۲، ۲۴
 مجلس ۱۳۹
 مجلس ایالتی ۵۰۳
 مجلس یازدهم ۲۸۵
 مجلس پنجم ۱۵۱، ۱۷۵
 مجلس چهاردهم ۲۲۷
 مجلس چهارم ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۴
 مجلس چهارم و پنجم ۱۵۰
 مجلس دوم ۳۴۶
 مجلس دهم ۱۷۵
 مجلس سنا، تشکیل ۱۳۳
 مجلس سوم ۱۳۹، ۱۵۱
 مجلس سیزدهم ۲۱۹
 مجلس شورای ملی ۱۰۹، ۱۱۰-۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۳۱، ۳۳۷، ۵۱۶
 مجلس عالی ۱۲۷

- مجلس مصلحت‌خانه ۷۴
 مجلس ملی ۲۸۳، ۴۹۵، ۵۰۳
 مجلس مؤسسان ۱۱۰، ۱۶۸، ۳۰۸، ۳۲۰
 مجلس هفدهم ۳۳۱
 مجله رسمی ۷۴
 محتسبین ۳۰
 محتشم؛ سردار ۱۷۶
 محسن، سعید ۶۰۳، ۶۰۴
 محصلان ایرانی، اعزام به اروپا ۶۸
 محضری، ابراهیم ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۵، ۳۹۱، ۴۲۸
 بختیاری، محمدتقی خان اسعد ۲۴۱
 محمدزاده ۳۶۶، ۳۶۷
 محمدشاه ۴۹، ۵۷
 محمدعلی شاه ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۷
 محمّره (خرمشهر) ۱۳۵، ۱۷۸
 محمود صالح چهارلنگ؛ ایل ۳۳
 محمود؛ محمود ۲۸۵، ۲۹۸، ۲۹۹
 مدرس، سیدحسن ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۶۶، ۱۷۲، ۳۴۸، ۱۹۰
 مدرس، علی ۳۳۳
 مدنی ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۷۴، ۲۹۸
 مذهب، اهمیت ۱۱۵
 مذهب و نژاد، توجه به ۱۳۱
 مراغه ۴۹۰، ۴۹۳
 مرد آزاد ۱۵۲
 مرد امروز ۲۴۹، ۲۵۵، ۳۰۵
 مردم ۲۳۱، ۲۴۸، ۲۵۲، ۳۴۷، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۷، ۳۸۶، ۳۹۱، ۵۵۹، ۵۶۲
 مردم برای جوانان ۳۶۲
 ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ ۳۴۴، ۳۹۹
 ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ۳۴۴
 مرداد ۱۳۳۲، تحلیل شکست ۴۷۱
 مرعشی نجفی؛ آیت‌الله ۵۸۳
 مرکز غیبی ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۲۳
 مرگ و میرکودکان، میزان ۵۴۹
 مرودشت ۳۷۱
 مزدبگیران روستایی ۵۲۸
 مزدبگیران شهری ۴۴، ۶۵۴
 مزینان ۵۷۱
 مسئله ملیت ۴۸۶
 مسئله ملیتها ۳۸۹
 مسئله ملیتها در ایران ۴۸۶
 مواات ۱۱۲
 مسائل قومی ۳۸۱
 مساجد ۲۳۰، ۶۵۷
 مساوات، محمدرضا ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۹
 مستضعفان ۵۳۴، ۶۵۶
 مستقل، فراکسیون ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۷
 ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۲
 مستوفی‌الممالک، میرزاحسن ۴۹، ۵۹، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۲
 مستوفیان ایالتی ۵۹
 مسجد سلیمان ۴۵۴
 مسجدشاه ۱۶۶
 مسجد گوهرشاد ۱۸۹
 مسجد هدایت ۵۶۴
 مسعود (ضارم‌الدوله)، اکبر ۲۴۰، ۲۴۲، ۴۴۱
 مسعود، محمد ۲۴۹، ۳۰۵
 مسعودی، عباس ۲۴۸، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۲۱، ۴۶۱
 مسلمانان ۱۱۴، ۲۱۴
 مسیحیان ۲۱۴، ۴۷۴
 مشارعظم ۳۱۰
 مشروطه / مشروطیت، انقلاب ۱، ۸۰، ۹۷، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۸۵، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۵۹، ۴۲۱-۴۲۲، ۴۵۴، ۶۵۹

- سالگرد - ۳۶۸، ۳۹۷؛ نقش بزرگان
اصناف در انقلاب - ۱۰۸؛ پیروزی
انقلاب - ۶۶
مشفق کاظمی ۱۵۳
مشکین شهر ۴۹۳
مشکین فام: رسول ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵
مشهد ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۸، ۱۸۲، ۲۴۴، ۳۵۸،
۴۷۰، ۵۲۳، ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۴۳
مشهد: دانشگاه فردوسی ۵۳۰
مشیرالدوله ۱۰۹، ۱۱۳
مصباح فاطمی (عمادالسلطنه) ۲۹۷
مصدق (مصدق السلطنه)، دکتر محمد ۱۶۸،
۱۸۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۷،
۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹،
۲۸۴، ۲۹۶، ۳۰۴، ۳۰۸-۳۱۳، ۳۱۷،
۳۲۰-۳۲۲، ۳۲۶-۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲-۳۳۶،
۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲-۳۴۵، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۳،
۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۹، ۴۲۵، ۴۵۷، ۴۵۸،
۴۶۱، ۴۶۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۳۷، ۵۶۳، ۵۸۴،
۵۹۸، ۶۱۹، ۶۴۷، ۶۵۶
سقوط - ۳۹۹؛ سیاستهای داخلی -
۳۲۳؛ نخست‌وزیر شدن - ۳۲۹
مصطفی کمان ۱۷۹، ۱۸۵
مصونیت پارلمانی ۲۱۷
مطبوعات، سانسور ۶۲۱
مطهری، آیت‌الله مرتضی ۵۸۵، ۵۹۱، ۶۵۱
مظفر ۲۴۹، ۲۸۴
مظفرالدین شاه ۹۶، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۳،
۱۲۷، ۱۳۲، ۱۵۰
معاون، دکتر حسین ۲۳۳
معتضد، سروان ۳۴۳
معشوره، بندر ۴۵۳، ۴۷۳
معصومه(س)، حرم مطهر حضرت ۱۶۷
- معظمی، دکتر عبدالله ۲۳۳
معیری (زاغچه)، رهی ۴۱۲
معین، محمد ۴۱۲
معینان ۶۳۶
مغازه‌دار ۵۳۲
مقدم، تیمسار ۲۴۳، ۲۴۴، ۵۳۱، ۶۳۸
مقدم مراغه‌ای، رحمت‌الله ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۳۶
مکی، حسین ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۳۳،
۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴،
۴۵۸، ۴۶۱
مکی نژاد، تقی ۳۶۶، ۳۸۳
ملت، تعریف ۴۸۳
ملت و ملیت ۵۱۱
ملک‌المتکلمین، حاج میرزا نصرالله ۹۷، ۱۰۰،
۱۰۱، ۱۱۵، ۱۲۲، ۴۲۲
ملکزاده ۱۰۰، ۱۱۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۲، ۳۲۱
ملک‌م‌خان، میرزا ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۹،
۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۵۳، ۱۶۹
ملک‌مدنی، هاشم ۲۲۱، ۳۳۱، ۳۳۲
ملکم، سرجان ۲۰
ملکی، حسین ۶۲۰
ملکی، خلیل ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۴۱، ۳۶۴، ۳۶۵،
۳۶۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵،
۳۹۹، ۴۱۰، ۴۵۶، ۴۸۴، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۶،
۵۰۹، ۵۱۰، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۹۷، ۶۲۰
ملیت ۱۵۴، ۴۸۳
ملی: فراكسیون ۲۶۴، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵،
۳۰۶
ممسنی / ها ۲۱، ۲۴۲، ۲۹۰
منتسکیو ۳۱۲
منتظری، آیت‌الله حسینعلی ۵۴۸، ۵۸۵
منشویک ۳۷۸
منصور، حسن ۳۲۴، ۵۴۱

- منفردین: فراکسیون ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳
- من یک کمونیست بودم ۳۱۶
- موازنه مثبت ۲۳۲
- موازنه منفی ۲۳۲، ۲۴۹، ۳۳۸
- موتز، وایل ۲۲۵
- موریه، جیمز ۳۷، ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۹۱
- موسولینی ۱۵۵
- مولیر ۱۷۳
- مونسی، آگوستوس ۱۹، ۵۱
- مهاباد ۲۱۵، ۲۶۸، ۲۹۴، ۳۸۱، ۴۴۲، ۶۵۰
- جمهوری ~ ۵۰۷: حکومت ~ ۵۰۹
- حکومت خودمختار ~ ۲۷۹
- مهایسین محمّره، قبیله عربی ۵۶
- مهدی (ع)، حضرت ۲۲، ۵۲، ۱۰۲، ۱۱۵
- مهر ایران ۲۳۵
- میاندوآب ۴۹۳، ۵۰۷
- میانه ۴۹۳
- میراب / میراب‌ها ۲۸، ۳۰
- میکائیلیان، آواتیس ۱۴۲
- میلانی، آیت‌الله محمدهادی ۵۸۴، ۵۸۶
- میلانی، نقی ۴۱۲
- میلسبو، دکتر آرتور ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۲۵، ۲۲۶
- ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱
- مینورسکی، ولادیمیر ۳۵
- میهن، فراکسیون ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۸
- ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶
- ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴
- مؤسسات آموزشی نوین ۱۸۴
- مؤمنی، باقر ۶۲۰
- نائینی، آیت‌الله ۵۶۵
- نادرپور، نادر ۳۸۳، ۴۱۲
- ناسیونالیسم در ایران ۳۲۱
- ناسیونالیسم ۸۰، ۴۲۱، ۵۸۲، ۶۵۳
- ناسیونالیسم غیرمذهبی ۶۵۴
- ناصرالدین شاه ۴۹، ۵۳، ۵۴، ۶۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴
- ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۱۳
- ۱۳۵
- ناصرالملک ۱۱۶، ۱۳۳
- ناطق، هما ۶۲۰، ۶۲۷
- نامه آذربایجان ۵۱۱
- نامه مردم ۳۸۸
- نامورا، رحیم ۴۹۹
- نامه پارس ۵۷۲
- نایره‌ره، ژولیوس ۵۷۹
- نبرد خلق ۶۰۲
- نبرد بادیکتوری شاه ۵۹۷
- نجف ۵۸۶
- نجف‌آباد ۲۴۱
- نخشب، محمد ۵۶۹، ۵۷۵
- ندای عدالت ۲۳۵، ۲۵۲
- ندای ملت ۲۳۵
- ندای وطن ۱۱۱
- نداف ۷۶
- نراقی، عباس ۲۳۱
- نریمانف، نریمان ۹۹، ۱۱۱
- نریمان، محمود ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۲
- نزیه، حسن ۵۶۹، ۶۲۱، ۶۲۷
- نساجی، کارخانه ۱۸۲، ۴۵۲
- نساجی، اعتصابات کارگران ۴۳۰
- نسق (حق کشت) ۴۶۷
- نسوداران ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۹
- نصیحت ۱۶۱
- نصیری، سرلشکر ۳۴۳، ۳۴۴، ۵۳۶، ۶۲۸، ۶۴۰
- نظام انتخاباتی، ضرورت تغییر ۲۳۳
- نظام بی‌طبقه توحیدی ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۵۹

- نظام وظیفه اجباری، لایحه ۱۶۴
 نظامهای آموزشی و ارتباطی، گسترش ۶۵۴
 نعمتی / ها ۴۰، ۵۴، ۵۸، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۸۴
 نفت، اعتصاب کارگران ۴۵۳
 نفت، افزایش تولید ۱۸۴
 نفت، امتیازات ۲۶۱، ۳۰۴، ۳۸۱
 نفت شمال، امتیاز ۱۶۳، ۳۰۱، ۴۲۵
 نفت، صنعت ۳۷۳، ۴۰۹، ۴۳۱، ۴۵۳، ۶۴۵
 نفت، مبارزه ملی کردن ۳۹۳
 نفیسی، حبیب ۲۹۴
 نفیسی، سعید ۴۱۱
 نمازی، مهدی ۲۲۱، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۶۲
 ۵۳۱، ۶۳۸
 نواب صفوی ۳۱۸
 نوری اسفندیاری ۵۳۱
 نوری، شیخ فضل‌الله ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۷، ۳۶۶، ۵۸۹، ۶۵۸
 نوز بلژیکی، مسیو ۱۰۴، ۱۱۳
 نوزدهم بهمن ۱۳۴۹ ۵۹۱
 نوسازی ۵۸۳، ۶۵۴، ۶۶۱، ۶۶۲
 برنامه ۷۱؛ طرحهای ۷۳ ~
 نامتوازن ۶۱۳؛ نخستین برنامه ۶۸ ~
 نظام سیاسی ۱۵۳۵؛ روند ۵۲۴
 نوشیروانی ۲۱
 نوشین، عبدالحسین ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۴، ۳۷۷
 ۳۸۵، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۱۰، ۵۵۷
 گروه تئاتر ۴۱۲
 نوید ۵۶۲، ۶۲۲، ۶۴۵
 نهادهای مذهبی ۵۴۴
 نهضت آزادی ایران ۵۶۶-۵۷۳، ۵۸۴، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۳-۶۰۶، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۵۱، ۶۵۶، ۶۵۷
 ارگان ۵۶۸؛ نقش ۵۶۸ در انقلاب
- اسلامی ۵۶۸
 نهضت حسینی ۶۰۵
 نهضت خدایپرستان سوسیالیست ۵۶۹، ۵۷۲
 نهضت رادیکال ۶۲۲
 نهضت مقاومت ملی ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۸۴، ۵۷۱
 نیروی سوم ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۴۱
 نیروهای مسلح ۳۷، ۳۱۸، ۳۰۹، ۵۳۵
 نیروی سوم ۳۱۶، ۳۴۲، ۳۴۵، ۵۶۳
 "نیروی سوم چیست؟" ۳۱۶
 نیشابور ۶۰
 نیکبخت، کریم ۱۶۲، ۱۷۴
 نیکپی، عزیز ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰
 نیما یوشیج (علی اسفندیاری) ۴۱۰، ۴۱۱
 نیویورک تایمز ۳۰۹، ۳۲۴، ۳۶۸، ۳۶۹، ۵۳۸، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۲
 نیویورک هرالد تریبون ۳۸۹
 وابستگیهای افقی طبقاتی ۶۵۴
 وات، مونتگمری ۵۸۰
 واشنگتن پست ۶۳۳، ۶۴۴، ۶۴۵
 واقع‌گرایی اجتماعی در هنر ۳۸۹
 والیان ۵۹
 والیان دولتی ۲۹
 وثوق‌الدوله، میرزا حسن ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۲
 وحدت ملی ۱۳۱، ۲۰۰
 ورامین ۴۷۰
 ورسای ۱۴۳
 وزارت جنگ ۱۴۸
 وزارتخانه راه ۴۰۷
 وزارتخانه کشاورزی ۴۰۷
 وزارتخانه کشور ۴۰۷
 وزارتخانه‌ها ۱۸۴
 وزارت کشور ۴۰۷

- هشترودیان ۴۸۶
 هفت‌لنگ، ایل ۳۲، ۳۸، ۱۷۶
 همافران ۶۵۰
 همبستگی اجتماعی ۱۳۱
 «همت»، باشگاه ۹۹
 همدان ۷۲، ۷۴، ۴۷۰، ۶۴۳
 هم‌رهان، حزب ۲۳۵
 همه‌پرسی ملی ۳۳۷، ۶۴۷
 همیگزوی، ارنست ۴۱۱
 "هنر و اجتماع" ۴۲۲
 هوایی، همافران نیروی ۶۵۱
 هوذر ۶۰
 هوشمند راد، هما ۴۱۳
 هویت قومی ۵۲۶
 هویت ملی ۱۵۵، ۵۲۶
 هریندا، امیرعباس ۵۴۱، ۵۴۳، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۴۰، ۶۳۴
 هیئت مؤتلفه اسلامی ۵۴۱
 یپریم‌خان ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸
 نیروی پلیس ~ ۱۳۴
 یزد ۳۷۱، ۴۳۳، ۴۷۰، ۴۷۵، ۶۲۶
 یزدانی، هزبر ۵۳۱، ۶۳۴
 یزدی، ابراهیم ۵۷۰، ۶۵۱، ۵۶۹
 یزدی، مرتضی ۳۵۲، ۳۶۴، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۴
 ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۵۹
 یکشنبه ۲۲ بهمن ۶۵۲
 یک گام به پیش دو گام به پس ۳۸۹
 بوخاری باش ۴۷
 یهودیان، انجمن ۱۱۱
 یوزدیان، محله ۲۱۴
 یهودی / ها ۲۴، ۷۴، ۴۷۴، ۴۷۵
- ولسی، جان ۵۸۴
 وطن ۱۱۱
 وظیفه ۲۵۵
 وعاظ ۶۵۷
 وقایع اتفاقیه ۷۰
 وکیلی، علی ۲۹۳
 ولایت فقیه ۵۸۷، ۵۹۰
 ولایی، میر رحیم ۴۸۰، ۴۸۱
 ولتر، آنتی کلریکالیسم ۱۵۳
 ولز، اچ. جی. ۴۲۲
 ولف، اریک ۴۶۵، ۴۶۸
 وهابزاده، رسول ۵۳۱، ۶۱۴
 ویتمن، والت ۴۲۲
 ویتنام ۵۹۵، ۶۰۴
 ویشارد، جان ۹۳
 ویکس، ادوین ۹۳
 هاروارد، دانشگاه ۴۲۶، ۵۴۲
 هاشمی رفسنجانی، حجة الاسلام اکبر ۵۸۶، ۶۵۱
 هاگسلی، آلدوس ۴۲۲
 هانتینگتون، ساموئل ۴۱۴، ۵۴۲
 هدایت، خسرو ۲۹۴
 هدایت، سرهنگ ۳۴۳، ۵۱۵
 هدایت، صادق ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۶۰، ۵۱۷
 هرانی، حسن ۲۹۹، ۳۰۰، ۵۳۱
 هراتی، محمد ۲۹۳
 هریمن، اورل ۳۹۳
 هزارخانی، منوچهر ۶۲۰
 هزاره ۲۱، ۲۲
 "هزینه زندگی در ایران" ۴۲۰
 هزیر، عبدالحسین ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۸۹، ۳۲۱

نشر نی منتشر کرده است:

نویسنده/مترجم

نام کتاب

سیاست • تاریخ سیاسی

سید محمد خاتمی	از دنیای شهر تا شهر دنیا
حمید احمدی	اسرار کودتا (CIA)
وحید مزده	افغانستان (پنج سال سلطه طالبان)
گروه نویسندگان / علیرضا طیب	امنیت بین الملل
باروخ کیمرلینگ / حسن گلریز	انهدام سیاسی (نسل کشی فلسطینی هادر اسرائیل آریل شارون)
عمادالدین باقی	برای تاریخ • گفتگو با سعید حجاریان
عبدالرحمن عالم	بنیادهای علم سیاست
فرزام اجلالی	بنیان حکومت قاجار
زهرا رودی	بهای آزادی (دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت)
محمد رضا تاجیک	تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان
محمد علی همایون کاتوزیان / علیرضا طیب	تضاد دولت و ملت (نظریه تاریخ و سیاست در ایران)
سلسله مقالات / علیرضا طیب	تروریسم
	جستارهایی درباره تئوری توطئه در ایران
برواند آبراهامیان، احمد اشرف، محمد علی همایون کاتوزیان / محمد ابراهیم فتحی	
احمد گل محمدی	جهانی شدن، فرهنگ، هویت
فردریک جی نیومایر / اسماعیل فقیه	جنبه های سیاسی زبان شناسی
اریک لوران / سوزان میرفندرسکی	جنگ بوش ها
مسعود کوهستانی نژاد	چالش مذهب و مدرنیسم در ایران نیمه اول قرن بیستم
مسعود سفیری	حقیقت ها و مصلحت ها • گفتگو با هاشمی رفسنجانی
محسن کدیور	حکومت ولایی
مسعود سفیری	دیروز، امروز و فردای جنبش دانشجویی
مسعود سفیری	سه پاسخ
روح... رضائی / علیرضا طیب	سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
مهندس میرحسین موسوی	شش گفتار (درباره امام، انقلاب، جامعه، جنگ، اقتصاد و فرهنگ)
مهدی نوروزی خیابانی	فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی
مسعود سفیری	کالبد شکافی خشونت

نام کتاب	نویسنده/مترجم
مقدمات سیاست	استیون تانسی / هرمز همایون پور
مجلس و نوسازی در ایران	محمد وجد ظفی
موج چهارم	رامین جهانگللو / منصور گودرزی
نظارت بر انتخابات (بحث حقوقی بیامون نظارت استصوابی و قانون انتخابات)	امیرحسین علیبنقی
نظریه‌های دولت	اندرو وینست / حسین بشیریه
نظریه‌های دولت در فقه شیعه	محسن کدیور
نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه سیاسی شیعه (دوره صفویه و قاجاریه)	سید محسن طباطبایی فر

جامعه‌شناسی • مردم‌شناسی • روانشناسی اجتماعی

آرمانشهر (در اندیشه ایرانی)	حجت‌الله اصیل
آینده کار	جیمز رابرتسون / مهدی الوانی، حسن دانایی
استدلال آماری در جامعه‌شناسی	مولر، شوسلر، کوستنر / هوشنگ ناییبی
افکار عمومی	ژودیت لازار / مرتضی کبی
اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی	پیتر کیویستو / منوچهر صبوری کاشانی
انسان و ادیان	میشل مالرب / مهران توکلی
انسان‌شناسی سیاسی	کلود ریویر / ناصر فکوهی
انسان‌شناسی شهری	ناصر فکوهی
امپراتوری نشانه‌ها	رولان بارت / ناصر فکوهی
بنیادهای نظریه اجتماعی	جیمز کلن / منوچهر صبوری
پیمایش در تحقیقات اجتماعی	دی. ای. د. واس / هوشنگ ناییبی
تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی	ناصر فکوهی
تجدد و تشخیص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید)	آنتونی گیدنز / ناصر موفقیان
تحلیل محتوا (مبانی روش‌شناسی)	کلوس کرپندورف / هوشنگ ناییبی
تغییرات اجتماعی	گی روته / منصور وثوقی
توسعه روستایی (با تأکید بر جامعه روستایی ایران)	مصطفی ازکیبا، غلامرضا غفاری
جامعه‌شناسی	آنتونی گیدنز / منوچهر صبوری
جامعه‌شناسی جوانان	برنهارد شفرز / کرامت‌الله راسخ
جامعه‌شناسی خودکامگی	علی رضاقلی
جامعه‌شناسی سیاسی	حسین بشیریه

نام کتاب	نویسنده/مترجم
جامعه‌شناسی زنان	پملا آبوت، کلر والاس / منیژه نجم عراقی
جامعه‌شناسی قیام امام حسین (ع)	عمادالدین باقی
جامعه‌شناسی نخبه‌کشی	علی رضاقلی
جامعه‌شناسی نظم	معود چلبی
جامعه‌های انسانی	پاتریک نولان، گرهارد لسنکی / ناصر موقفیان
جای پای زروان (خدای بخت و تقدیر)	هوشنگ دولت‌آبادی
حاکمان (مبارزات طبقاتی در شوروی ۱۹۳۰-۱۹۴۱)	شارل بتلهایم / ناصر فکوهی
درآمدی بر انسان‌شناسی	کلود ریویر / ناصر فکوهی
درآمدی بر روانشناسی اجتماعی	کلود تاپیا / مرتضی کتبی
دنیای ۲۰۰۰ (سیاست، اقتصاد و فرهنگ در قرن بیست و یکم) جان نیزیت، پاتریشیا آبردین / ناصر موقفیان	
ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی	جونل شارون / منوچهر صبوری
ذهن بی‌خانمان (نوسازی و آگاهی)	پیتر برگر، بریجیت برگر، هانسفریدکلنر / محمدساجی
راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی	دلبرت میلر / هوشنگ نایی
سال‌های گورباچف («انقلاب سوم» یا پرسترویکا)	شارل بتلهایم / ناصر فکوهی
سرمایه‌داری و حیات مادی	فرنان برودل / بهزاد بنشی
سرمایه‌داری و آزادی	میلتون فریدمن / غلامرضا رشیدی
سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی	آنتونی گیدنز / منوچهر صبوری
سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی	ایمانوئل والرشتاین / پیروز ایزدی
شهرنشینی در خاورمیانه	ویننت فرانسیس کاستلو / پرویز پیران، عبدالعلی رضایی
علوم انسانی: گستره شناخت‌ها	ژان فرانسوا دورتیه/ کبی، فکوهی، رفیع فر
فرهنگ شرق و غرب (تحلیل تاریخ از دیدگاه روانشناسی)	مرتضی رهبانی
فهم علم اجتماعی	راجر تریگ / شهناز مسمی‌پرست
قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام	داود فیرحی
قوم‌شناسی سیاسی	رولان برتون / ناصر فکوهی
قومیت و قوم‌گرایی در ایران	دکتر حمید احمدی
کاوش در جامعه‌شناسی روانی	هلن شوفا / دکتر مرتضی کتبی
کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران	محمدرضا عمید / امین امینی‌نژاد
گفت‌وگوهای با مانوئل کاستلز	مانوئل کاستلز، مارتین اینس / حسن چاوشیان، الیلاجوافشانی
گفتمان و جامعه	حمید عضدانلو